۱

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن – جلد۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا‌ـ تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد اول]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قوله تعالی (فَبَشِّر عِبادِ الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ أَحسَنَه) إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَه قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ

مقدّمه کتاب و تذکّرات سودمند

اشاره

اللّهم اشرح لی صدری و یسّر لی امری مدت زمانی بود که گاه و بیگاه در فکر بودم که تفسیر مختصری بنویسم و از کلمات آل عصمت (ع) اقتباس نموده و از بیانات مفسرین خوشه چینی نمایم که شاید به اینکه واسطه از مفسرین و از متدبرین در قرآن محسوب گردم لکن متأسفانه موانعی جلو راه خود میدیدم که طی اینکه طریق پر خطر را متعذر بلکه متعسر میپنداشتم.
از طرفی ضعف نفس و فرومایگی سد راه میشد از طرفی تهدید و منع شارع از تفسیر برأی جلوگیر بود و جرأت وارد شدن در اینکه وادی هولناک را نمیکردم لکن از طرف دیگر حس طلب نمیگذاشت راحت باشم.
مدتی بین خوف و رجا بودم، گاهی حس طلب امر مینمود، گاهی

صفحه : ۳

خوف و جبن غالب میگشت و یأس کلی دامن گیرم میشد

(ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تو است عرض خود میبری و زحمت ما میداری)
لکن پس از آنکه مأیوس شدم که بتوانم تفسیر کاملی بنویسم نظر به اینکه (المیسور لا یسقط بالمعسور) بنا گذاردم اقتباس نمایم از مشکات انوار ولایت و اقتصار نمایم بترجمه تحت اللفظی آیات و توضیح دهم بعض آیات محکمات را و پیرامون متشابهات نگردم و از دانشمندان و علماء علم تفسیر تقاضا مینمایم اگر باشتباه و خلافی برخورد نمودند با ذکاوت و دانش خود اصلاح نمایند و خورده گیری نکنند و حمل بر معنی صحیح نمایند و بنظر مهربانی در آن نگرند و نیز بزبان نیازمندی از مبدء بی‌نیاز خواهانم و مسئلت مینمایم که اگر لغزش و اشتباهی در آن پدید گشته بکرم و بخشش خداوندیش عفوم نماید و مورد عتاب و سخط واقعم نسازد زیرا که با اینکه فکر کوتاه و بیان قاصر هرگز مدعی نیستم که بتوانم تفسیر کاملی بنویسم همین قدر خواستم از اینکه دریای گران فیض الهی قطره‌ای بذائقه جانم رسد و از اینکه خرمن احسان خوشه‌ای نصیبم گردد و از اینکه گلستان گل عذار ربوبی گل بچینم و روح کثیف خود را معطر نمایم و باید دانست که قرآن مجید کلام بزرگی است که از معدن الوهیت نازل گردیده و البته مطالب مندرجه در آن از حیطه ذهن کوچک بشر خارج است و مخصوص بآن کسی است که مخاطب بآن گردیده و پس از آن محوّل بخلفاء و جانشینان آن بزرگوار است و مثل گفتگوها و مکاتبات بشر با یکدیگر نیست و با آنکه (تر و خشگی نیست مگر آنکه در کتاب مبین است) بیشتر مطالبی که راجع باحکام و قوانین اسلامی است بطور اشاره

صفحه : ۴

بلکه برمز بیان فرموده آری مکالمات بزرگان نسبت باشخاص کوچک باید همین طور باشد که در الفاظ مختصری معانی بسیار مفیدی مندرج گردانند.
ببین چطور اگر سلطان نامه بیکی از نمایندگان خود بنویسد بیشتر مطالب را سر پیچیده و بطور رمز بیان مینماید که کلمات در معنی بزرگ است لکن در صورت مختصر بنظر میآید.
و نیز اگر تمام خصوصیات و جزئیات از شرائط و مقدمات عبادات و معاملات و حدود و غیر اینها را بتفصیل در آن درج مینمود از حد فصاحت و بلاغت و اعجاز خارج میگشت و یکی از کتابهای مفصّل معمولی بشمار میرفت بلکه بایستی قرآن چندین جلد شود اینکه است که در یک کلمه مختصر مطالب بسیاری مندرج نموده که هم معجزه باشد و هم کتاب قانونی وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ کتاب مبین تفسیر بقرآن شده هیچ تر و خشگی نیست مگر آنکه در قرآن ضبط و ثبت گردیده و در کافی از صادق آل محمّد [ص] روایت میکند (خداوند قرآن را تبیان هر چیزی قرار داده و قسم بخدا که فرو نگذارده چیزی که مردم محتاج بآن

باشند مگر آنكه در قرآن نازل شده و پيغمبر [ص] بيان فرموده در حديث ديگر است (چيزى نيست كه دو نفر در آن اختلاف نمايند مگر آنكه دستور العمل و حكمش در قرآن داده شده، در كتاب كافى در پاره‌اى از احاديث دارد كه (پيغمبر اكرم [ص] نهى فرمود از قيل و قال و گفتگوهاى زياد و افساد مال، كسى گفت يا رسول اللّه [ص] در كجاى قرآن است فرمود: لا خَيرَ فِي كَثِيرٍ مِن نَجواهُم إِلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ

صفحه : ۵

أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَينَ النّاسِ«۱» سوره نساء آيه ۱۱۴ و نيز فرموده وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُم قِياماً«۲» سوره نساء آيه ۴

پاره‌اى از فضائل قرآن مجيد

مرام و هدف پيمبران اصولا بر آشنا نمودن توده مردم است بوظائف عبوديت و طريق سير بسوى مبدء و آشنا شدن بعالم ربوبيت و عالم گرديدن بوظائف اجتماعى و فردى و قرآن مجيد پيش رو و برنامه كاملى است كه بشر را بسوى سعادت رهبرى مينمايد، و طريق كسب فضيلت و رستگارى را بوى ميآموزد قرآن دواى هر دردى و درمان هر مرضى است قال اللّه تبارك و تعالى وَ نُنَزِّلُ مِنَ القُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَساراً«۳» سوره بنى اسرائيل آيه ۸۵ و قرآن داروى امراض ظاهرى و باطنى بشر است و دستور العمل زندگانى وى را از آغاز تا انجام حيات او بنيكوترين طريق بيان مينمايد.
در اثر عمل نمودن بتعليمات قرآن رشته محكمى بين انسان و آفريننده او پديد ميگردد، قرآن آن عروة الوثقى الهى است كه هر كس چنگ بر آن زند از هر خطرى محفوظ ماند

---

(۱) خير و خوبى نيست در زيادتى نجوى مگر براى كسى كه امر كند بصدقه يا عمل نيكى يا اصلاح نمودن بين مردم
(۲) عطا و بخشش ننمائيد مالهاى خود را بين بيخردان و مردمان سفيه آن چنان مالهايى را كه قرار داده خداوند براى قوام وجود شما و بقاء حيات شما
(۳) و نازل گردانيديم از قرآن چيزى كه آن شفاء و رحمت است از براى مؤمنين لكن براى ظالمين و ستمكاران زياد نميكند مگر خسران و زيانكارى

صفحه : ۶

قرآن حبل اللّه متين است وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا«۱» سوره آل عمران آيه ۹۸، و آن ريسمان محكمى است كه از حق تعالى بسوى خلق كشيده شده قرآن بزبان رسول اكرم (ص) «ثقل اكبر است» در حديث مشهور
۲» (انى تارك فيكم الثقلين كتاب اللّه و عترتى ان تمسّكتم بهما لن تضلّوا ابدا)«
سؤال ميشود يا رسول اللّه (ص) ثقلين چيست فرمود كتاب خدا ثقل اكبر است طرفى بسوى خدا و طرفى بدست شما اگر تمسّك نمائيد بآن هرگز گمراه نشويد و ثقل اصغر عترت و اهل بيت منند و اينكه دو از هم جدا نميشوند تا وقتى كه نزد حوض كوثر بر من وارد گردند.
قرآن صراط مستقيم است بسوى حق تعالى وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُستَقِيماً«۳» قرآن جدا كننده بين حق و باطل است تَبارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الفُرقانَ عَلى عَبدِهِ لِيَكُونَ لِلعالَمِينَ نَذِيراً«۴» سوره فرقان آيه ۲، قرآن نور هدايت است وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنزِلَ مَعَهُ«۵» سوره اعراف

آيه ۱۵۶ بتعليمات قرآن صـميميّت و قوميّت بين افراد بشـر تحقّق ميپذيرد، بتعليمات قرآن امور آشـفته زندگانى بشر جمع ميگردد، و هر كس وظيفه اجتماعات و تكاليف زندگانى خود را ميشناسد

---

(۱) چنگ بزنيد بريسمان خداوند و متفرق نشويد «تمام شما مؤمنين».

(۲) من ميگـذارم بين شـما دو چيز سـنگينى كه آن كتـاب خداونـد و ذريّه و عترت من است اگر شـما باين دو تمسّك نمائيـد هرگز گمراه نخواهيد گرديد.

(۳) اشاره بقرآن است كه پيغمبر اكرم (ص) فرمود اينست طريق مستقيم من.

(۴) بزرگوار است كسـى كه نازل گردانيـده فرقان را بر بنـده خود يعنى حضـرت محمّـد (ص) تا اينكه تهديـد نمايـد و بترساند تمام مردم را.

(۵) متابعت نمائيد آن چنان نورى كه فرو فرستاده شد با او يعنى قرآن مجيد كه از آن تعبير بنور شده.

صفحه : ۷

قرآن جـامع تمـام قوانين اجتمـاعى و افرادى بشـر است، وظـائف عبـادات طريق تهـذيب اخلاـق، قـانون معاملات و معاشـرات، قانون حقوق، قـانون اقتصـادى، قـانون جنايى و جزائى، قانون قضايى، هر يك را بجاى خود و روى قانون عـدل بنيكوترين وجهى تأسـيس فرموده خلاـصه قرآن حاكم عادلى است كه وظائف زنـدگانى بشـر را از آغاز تا انجام (از وقتى كه نطفه در رحم مادر قرار گرفته تا وقتى كه وى را در قبر نهند) بنيكوتر وجهى و شـيرين‌ترين بيانى و صـحيح‌ترين طريقى دستور فرموده، تمام قوانين و دستوراتى كه از اينكه كتاب مقـدس آسـمانى فهميده ميشود روى ميزان عقل و منطق است بلكه اگر تمام عقلاء عالم و قانون‌گذاران روزگار اجتماع نماينـد هرگز نتواننـد مثـل كوچك‌تر قانونى از قوانين قرآن تأسـيس نماينـد هر كس اينكه كتاب آسـمانى را پيش روى خود دارد و برنامه زنـدگانى خويش را روى ميزان و قوانين و دسـتورات آن اجراء نمايـد هيـچ وقت قـدم وى از صـراط انسانيّت نلغزد و حقيقت عبوديّت و روح صـميميّت و علاـقه مليّت در وى ايجـاد گردد و فضـيلت و سـعادت نشـأتين نصـيب او ميگردد قرآن رهـبر هـدايت و خورشيد حقيقت است كه از مطلع نور ازلى پرتو انداخته و روز اميدوارى و رجاء بانسان مينمايد.

نگهدارى ميزان اعتدال در پرورش روح و جسم بسـته بعمل نمودن بدسـتورات و تعليمات قرآن است، پيدا نمودن راه تكامل و عمل نمودن بميزان اعتدال همان عمل نمودن بمقرّرات قرآن است

(در فهم قرآن بايستى از نور ولايت اقتباس نمود)

چنانچه اشاره شد اسرار و رموز قرآن منحصر بكسى است كه مخاطب

صفحه : ۸

بوى است، و پس از آن محوّل بكسانى است كه تالى قرآن و مظهر و نماينده او و خلفاء و جانشينان اويند، و آنها كسانى ميباشند كه آيه تطهير در شأن ايشان نازل گرديـده إِنَّما يُرِيـدُ اللّهُ لِيُـذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَيتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطهِيراً«۱» سوره احزاب آيه ۳۳ و راسـخين در علمند وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِـخُونَ فِي العِلمِ«۲» سوره آل عمران آيه ۵، و در حـديثى از صادق آل محمّد (ص) است (كه مائيم راسـخون در علم و ما ميـدانيم تأويل قرآن را) شـيخ طبرسـى در تفسـير خود از رسول اكرم (ص) در حديثى صـحيح چنين روايت ميكند (كه براى احدى جايز نيست تفسير نمايد قرآن را مگر بحديث صحيح و نصّ صريح) و از اينكه قبيل اخبار بسيار

است که تفسیر برأی را منع نموده‌اند، و در بیان تفسیر و تأویل فرموده تفسیر (کشف المراد عن اللفظ المشکل، و التأویل ردّ أحد المحتملین الی ما یطابق الظّاهر)«۳» لکن از طرف دیگر در قرآن مجید تعریف و تمجید مینماید کسانی را که استنباط از قرآن مینمایند لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم«۴» و از رسول اکرم (ص) است (که آیات قرآن تاب معانی بسیار دارد حمل نمائید بر بهترین معانی آن) و در جای دیگر قرآن را «تبیان هر چیزی قرار داده» و امثال اینکه آیات و اخبار بسیار است که امر بتدبّر و تفکّر در آیات قرآن

---

(۱) اینکه است و جز اینکه نیست که خداوند اراده دارد که ببرد از شما اهل بیت رجس و خباثت معنوی را و طاهر و پاکیزه گرداند شما را از هر خباثتی.

(۲) و نمیداند تأویل قرآن را مگر خدا و کسانی که علم در آنها رسوخ نموده.

(۳) ظاهر شدن مقصود از لفظ مشکل، ردّ یکی از دو احتمال بر آنچه مطابق ظاهر است.

(۴) هر آینه میدانند کسانی که استنباط مینمایند از قرآن.

صفحه : ۹

فرموده تا آنکه فهم معانی مندرجه در آن میسر گردد، و اگر تفسیر نمودن قرآن جایز نبود تدبّر در آن لغو و بی‌ثمر مینمود.

و نیز هرگز روا نبود که مذمّت و سرزنش نماید کسانی را که تدبّر و تفکّر در قرآن نمینمایند أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها«۱» سوره محمّد (ص) آیه ۲۶ بدیهی است که تفکر و تدبر در قرآن همان فهم معانی مندرجه در آن است که بتفکر در قرآن بعضی از اسرار و رموز آن کشف میگردد و فهم معنی لفظ غیر از تفسیر برأی است که موضوع نهی واقع شده و معانی تحت اللفظیه قرآن را هر عرب بدوی میفهمد تدبّر و تفکّر نمیخواهد پس هم امر فرموده بتدبر و تفکر در قرآن و بیان مراد آن و هم نهی فرموده از تفسیر برأی، و بقانون علمی نمیشود امر و نهی راجع بیک موضوع شخصی باشد، بایستی موضوع امر غیر از موضوع نهی باشد.

جمع بین منع از تفسیر برأی و أمر بتدبر در قرآن)

ممکن است امر بتفکر و تدبر راجع باشد بمحکمات قرآن و نهی از تفسیر برأی راجع بمتشابهات و شاهد جمع قوله تعالی مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا«۲» سوره آل عمران آیه ۵

---

(۱) آیا اینها تدبّر نمیکنند در قرآن آیا بر قلبهای آنها قفل زده شده.

(۲) بعضی از آیات قرآن محکماتند آنها ام الکتابند (یعنی اصل کتابند) و دیگر متشابهات و کسانی که قلب آنها را زنگ و کثافت گرفته پیرو متشابهاتند برای آنکه راه فتنه و فساد را بجویند در صورتی که نمیدانند تأویل و تفسیر آن را [.....]

صفحه : ۱۰

تابعین اسلام با اختلاف مذهب و مسلکی که بین آنها است هر کسی در رأی و عقیده خود (خواه صحیح و خواه فاسد) تمسک مینمایند بمتشابهات قرآن و مطابق عقیده و مسلک خود آیات را تفسیر و تأویل مینمایند.

آیات متشابهات مثل اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ«۱» سوره نور آیه ۳۵ الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی«۲» هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم«۳» و

امثال اینها از آیاتی که محتمل معانی بسیار است.

مثلا اشعری در سلب اختیار عبد تمسک مینماید بآیه وَ إِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِکَ قُل کُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ«۴» سوره نساء آیه ۸۰، که حسنه و سیّئه هر چه باشد آن فعل حق تعالی و عمل وی است و لو ظاهرا عبد مباشر آن باشد.

معتزلی در اثبات اختیار تام برای عبد چنانچه مذهب و طریقه اوست متوسل میگردد بآیات دیگر مثل آیه وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ«۵» سوره توبه آیه ۱۰۶، و آیات دیگری که بطور کلّی عمل را نسبت بعبد میدهد در بعضی از احادیث دارد (که دورترین اشیاء بعقول رجال تفسیر قرآن

مگر خدا و کسانی که علم و دانش در آنها رسوخ نموده گویند ایمان آوردیم که تماما از نزد پروردگار ما است.

(۱) خدا نور آسمان و زمین است.

(۲) خدا بر عرش مستولی است.

(۳) خدا با شما است هر کجا که باشید.

(۴) و اگر حسنه و نیکی بآنها رسد گویند اینکه از نزد خدا رسیده و هر گاه برسد بآنها سیّئه و عمل بدی گویند اینکه از طرف تو است بگو ای پیغمبر (ص) تمامی آنها از نزد پروردگار است.

(۵) بگو ای پیغمبر (ص) آنچه خواهید بکنید بزودی می‌بیند عمل شما را خدا و رسول خدا و مؤمنین هم می‌بینند چنانچه تفسیر شده مقصود از مؤمنینی که اعمال مردم را می‌بینند ائمه طاهرین میباشند.

صفحه : ۱۱

است زیرا که در قرآن بعض آیاتی است که اول آن در چیزی و وسط آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است در حدیث جابر از صادق آل محمّد (ص) است، که قرآن را باطنی است و باطن آن را ظاهری است و دورترین اشیاء بعقل بشر تفسیر قرآنست خلاصه متشابهات قرآن آیاتی است که تاب معانی بسیار دارد اینست که بدون نص صریح و حدیث صحیح که از طرف رسول اکرم و ائمه طاهرین (ص) که در شأن آنها صادق آید قوله تعالی أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِه«۱» سوره انعام آیه ۹۰، و شاهد آن باشد نمیتوان بعقیده و سلیقه تفسیر و تأویل نمود لکن محکمات قرآن و آن آیاتی که معنی آن واضح و جلی است یا فی الجمله خفایی دارد ظاهرا از مورد نهی خارج میباشد و مشمول آیاتی است که امر بتفکّر و تدبّر در آنها شده چطور ممکن است گفته شود آیات قرآن که دستور العمل روزانه ما است و ما موظّفیم که برنامه زندگانی خود را از روی تعلیمات و دستورات آن قرار دهیم و اوامر و نواهی آن را اجرا نمائیم ابدا جایز نباشد در آن نظر کنیم و تأویل و تفسیر و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ آن را بشناسیم.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از پیغمبر اکرم (ص) چنین روایت میکند (ای مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات قرآن را و نظر کنید در محکمات قرآن و پیرامون متشابهات نگردید) آری البته در فهم ناسخ و منسوخ و تمیز بین محکم و متشابه و نیز در متشابهات و آنچه از آیات معنی آن ظاهر و جلی نیست بایستی تمسک نمائیم

---

(۱) آنها کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت نموده و تو بهدایت آنها پیروی نما.

صفحه : ۱۲

بابواب علم پيغمبر (ص) و از مشكات نور ائمه طاهرين استضائه و استفاده نمائيم و بفهم ناقص خود متّكى نباشيم كه در خلاف افتيم

(فضيلت خواندن قرآن و تدبّر در آن)

در تفسير خلاصهٔ المنهج چنين روايت ميكند (زهرى گفت شنيدم از امام زين العابدين (ع) كه قرآن خزينهاى علم خداوند است و هر گاه درب آن خزينه گشوده شد بايستى در آن نظر كنى و از درياى منفعت آن در معرفتى بدست آرى.
عبد اللّه عباس از رسول اكرم (ص) چنين روايت كرده (شريف‌ترين و بزرگوارترين امت من خوانندگان قرآنند و بعد از آن اشخاصى كه شبها مشغول عبادتند و نيز از رسول اكرم (ص) است (كه هر گاه كارهاى دنيا بر شما مشكل شود و طريق معاش و معاد بر شما پوشيده گردد دست بزنيد بر جمال قرآن تا حاجت دنيا و آخرت شما روا گردد و هر كس قرآن را پشت سر اندازد و تلاوت نكند و بر خلاف طريقه قرآن عمل كند وى را بدوزخ كشند و هر كه بقرآن تكلّم كند هميشه راست گفتار و درست كردار باشد و هر كه بطريق آن حكم كند با عدل و داد گردد و از راه راست برنگشته، و هر كس قرآن را وسيله دنيا و آخرت خود سازد بمراد دنيا و عقباى خود برسد و در زمره صلحاء و اتقياء باشد و نيز در منهج از عبد اللّه مسعود و او از پيغمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله چنين روايت كرده (قرآن خواندن احسان خداوند است كه بآن تمامى افراد بشر را دعوت فرموده پس از خواندن نعمت او بهره‌مند شويد و هر چند توانيد فائده آن را برگيريد زيرا قرآن ريسمان محكم است هر كس دست

صفحه : ۱۳

در آن زند هرگز از رحمت واسعه حق تعالى محروم نگردد، قرآن نورى است روشن كه گمراهان را بسر منزل مقصود رساند و دوائى است سودمند كه دردمندان- و مستمندان از دار الشفاء معرفت آن شفاء مى‌يابند و عارف مى‌شوند و نجاتى است كه هر كه تابع آن شود بمرتبه بلند و درجه ارجمند ميرسد پس تلاوت قرآن نمائيد تا آنكه خداوند سبحان بهر حرفى ده حسنه بنويسد و نميگويم (الم) را ده حسنه است بلكه ميگويم الف را ده حسنه است و لام را ده حسنه و ميم را ده حسنه و از على بن موسى الرضا (ع) است كه حضرت رسول (ص) فرمود خانهاى خود را از تلاوت قرآن نصيبى بدهيد زيرا هر كس در خانه‌اى تلاوت قرآن نمايد كارهاى دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خير و بركت در آن خانه بسيار شود و هر خانه كه در آن قرآن خوانده نشود كار بر اهل آن خانه تنگ گردد و خير و بركت در آن كم شود.
كلينى از صادق آل محمّد (ص) چنين روايت ميكند كه وقتى كه اولين و آخرين جمع شدند مى‌بينند شخصى را در بهترين صورت كه صورتى بهتر از آن هرگز نديده بودند وقتى مؤمنين بوى نظر ميكنند مى‌بينند قرآنست ميگويند اينكه از ما است از مؤمنين ميگذرد ميرسد بشهداء شهداء گويند اينكه قرآن است از آنجا نيز ميگذرد ميرسد به پيمبران انبياء گويند اينكه قرآن است از آنجا نيز ميگذرد تا ميرسد بيمين عرش خداوند جبّار ميفرمايد قسم بعزت و جلال خودم كه امروز گرامى ميدارم كسى كه تو را گرامى داشته و خوار و توهين ميكنم كسى كه تو را توهين نموده.
و از اينكه قبيل اخبار كه قرآن در قيامت مجسم ميگردد و شفاعت مينمايد و خداوند اهل قرآن را گرامى ميدارد و كسانى كه توهين بقرآن نموده‌اند معذب ميگردند بسيار است و براى اختصار بناچار از تفصيل آن خوددارى مينمائيم

صفحه : ۱۴

و بعضى از مفسّرين راجع بتجسّم قرآن بيانى دارد كه خلاصه ترجمه آن اينكه است، همين طور كه براى هر چيزى چهار نحو وجود

است: وجود لفظی، وجود کتبی، وجود ذهنی و وجود خارجی، قرآن را نیز چند نحوه وجود متصور است، وجود کتبی قرآن همان است که ظاهر و هویدا است، وجود لفظی آن قرائت و خواندن ما و معصومین و خواندن ملائکه است، وجود ذهنی و علمی قرآن نیز چند قسم است، وجودی در لوح نفس، وجودی که از عالم امر بامر حق تعالی تنزّل نموده در قلب رسول (ص) چنانچه در قرآن مجید است نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ عَلى قَلبِكَ لِتَكُونَ مِنَ المُنذِرِينَ«۱» سوره شعرا آیه ۱۹۳، یا آن معانی غیبیه که هنگام قرائت بقلب قاری القاء میگردد قوله تعالی: بَل هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا العِلمَ«۲» سوره عنکبوت آیه ۴۸ و وجود عینی اجمالی که آن اصل قرآن و حقیقت آن است که از مصدر جلال احدی صادر گشته كِتابٌ أُحكِمَت آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَت«۳» سوره هود آیه ۱ (پایان) پس گمان مکن اخبار و احادیثی که از طرف معصومین (ع) رسیده که قرآن در قبر بصورت نیکو انیس مؤمن میگردد و در آخرت مجسّم میشود و تکلم میکند و شفاعت مینماید اینها ضرب المثل باشد و تأویل کنی و حمل بر غیر ظاهرش نمایی

---

(۱) روح الامین تفسیر شده بجبرئیل، نزول نمود روح الامین با قرآن بر قلب تو ای رسول اکرم تا آنکه بوده باشی از تهدید کنندگان و بترسانی مردم را از عذاب خدا.

(۲) بلکه قرآن آیاتی است ظاهر و هویدا در سینه کسانی که بآنها علم عطا شده.

(۳) قرآن کتابی است که آیات آن محکم است پس بتفصیل بیان شده.

صفحه : ۱۵

(قرآن در هر مرتبه‌ای از مراتب موجودات طوری تظاهر مینماید) در محل خود مبرهن گردیده که عوالم وجود در طول یکدیگرند و هر مرتبه پستی نمود و ظهوری از مراتب فوق خود میباشد و در پرتو وی نشو و نما میکند دنیای ما که فعلا در آن نشو و نما میکنیم پست‌ترین و نازل‌ترین مراتب عوالم موجودات است و عالم مجاز و عالم قشر است و موجودات اینکه عالم یک نمودی و یک تظاهری از عالم بالا بیش نیستند. فوق اینکه عالم عالمی که در قوس صعود ما است عالم برزخ است که واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است عالم برزخ عالم صورت و عالم معنی است و فوق آن نسبت ببشر عالم قیامت است که عالم جمع و عالم حقیقت و عالم حیات است و آن سر حد و منتهای سیر بشر است یکی از اسماء قیامت (الحاقّه) است یعنی حاقٌ حقیقت و عین واقع و روزی است که باطن و اسرار هر چیزی ظاهر میگردد يَومَ تُبلَى السَّرائِرُ«۱» و نیز عالم حیات است وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ لَو كانُوا يَعلَمُونَ سوره عنکبوت آیه «۲۶۴» پس از اینجا معلوم میشود که استبعادی ندارد قرآن در قبر و در عالم برزخ که عالم صورت و معنی است بصورت معنوی خود و بوجه نیکو انیس قاری گردد و نیز در قیامت که عالم حقیقت و حاقٌ واقع است وجود عینی و حقیقی

---

(۱) قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد.

(۲) بدرستی که عالم آخرت هر آینه عالم حیات است اگر شما میدانستید که آخرت چه عالمی است.

صفحه : ۱۶

قرآن که از عالم حقیقت تنزّل نموده و در اینکه عالم بصورت حروف و کلمه در آمده ظاهر گردد و تکلم نماید و شفاعت کند و توهین نماید کسانی را که بوی توهین نموده‌اند و چون قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم از عوارض بشمار میرود در قیامت بحقیقت جوهری خود هویدا میگردد مثل اینکه در اینکه عالم اعمال و افعال بشر از قبیل عوارض و عملی بیش بنظر نمی‌آید لکن در عالم برزخ بصورت مناسب ظاهر میگردد و در قیامت بعین جوهری هویدا میگردد و آثار جوهری از آنها پدید

میشود و شاهد بر اینکه مطلب آیات و اخبار چندی است که از مجموع آنها چنین استفاده میشود که اعمال بشر در قبر صورت میگیرد اگر عمل نیک است بصورت نیکو تظاهر می‌نماید و اگر بد است بصورت زشت و موذی پدید می- گردد و تا قیامت صاحبش را اذیّت میکند و ادلّه عقلی نیز تأیید مینماید آنچه را انبیاء و پیشوایان بشر خبر بوقوع آن داده‌اند.

لکن نه اینکه است عملی که در اینکه عالم از عوارض بشمار می‌رود در عالم برزخ و قیامت تغییر حقیقت دهد و جوهر گردد زیرا که قلب ماهیت«۱» می- شود و قلب ماهیت محال است بلکه چنانچه گفتیم موجودات در هر عالمی بمناسبت همان عالم تظاهر می‌نمایند.

ببین چگونه قرآن در همین عالم نیز نسبت بدرجه کمال هر کس طوری نمایش میکند بعضی از قرآن نصیبی ندارند غیر از خطوط و حروف و کلمات آن بعضی از معانی تحت اللّفظی آن نیز بهره‌ای میبرند بعضی بالاتر از معانی و اسرار آن حظّی دارند تا برسد بمعانی باطنی که فرمود از برای قرآن باطنی است و باطن آن را نیز باطنی است، تفسیر دارد، تأویل دارد، محکم دارد، متشابه دارد، لکن

---

(۱) ماهیت یعنی حقیقت هر شیئی.

صفحه : ۱۷

تأویل و تفسیر متشابهات که معانی چندی در بر دارد مخصوص بآورنده قرآن و نمایندگان وی است.

(بیان تنطاوی در ذیل سوره حمد)

خلاصه ترجمه کلام آن حکیم چنین است که تشبیه مینماید نظریّه مردم را راجع بسوره حمد بزارعی که خودش با طفلش و با خرسواری داخل گردند در مزرعه‌ای و در آنجا سه نفر دیگر نیز حاضر باشند یکی مهندس دیگری عالم طبیعی و سومی حکیم الهی ببین هر یک از آنها بچه نظر آن مزرعه را مینگرند، البته نظریّه هر یک غیر از نظریّه دیگری است، آیا گمان میبری اینکه پنج نفر با آن خر یک طور نظر بآن مزرعه دارند هرگز اینطور نیست.

آن خر در آن مزرعه نمی‌بیند مگر یک دشتی پر از علف و همّ او اینکه است که شکم خود را از علفزار پر کند و در آنجا چرا نماید.

آن طفل نظریه او بالاتر از خر است، نظر میکند ببهجت و صفاء و منظره عالی آن دشت و تفریح مینماید و از جمال طبیعت لذت میبرد و محظوظ میگردد.

و نظریه زارع فوق نظریه طفل است زیرا وی نظر میکند بآن مزرعه و اندیشه او اینکه است که حاصل آن در موقع در و چقدر است و حساب زارعین و مخارج آن را در نظر میگیرد و دخل و ضرر آن را میسنجد.

و نظریه مهندس بالاتر از زارع است زیرا که بقاعده هندسه طول و عرض مزرعه را میفهمد و مقدار حاصل حبوبات و منافع آن را باندک تأملی بدست می‌آورد.

لکن نظریه حکیم طبیعی از آنها بالاتر است زیرا حکیم طبیعی عدد

صفحه : ۱۸

عناصری که حبوبات از آن تکوّن یافته‌اند میداند و نیز بر کیفیت امتزاج و چگونگی ترکیب عناصر چه در اینکه مزرعه و چه در غیر

آن اطلاع دارد و در باره آن رأی میدهد.
و نظریه حکیم الهی از تمام آنها بالاتر و احاطه علمی او بیشتر است زیرا که نظر وی مقصور بر همان مزرعه بخصوص نیست گویا تمام مزارع بلکه تمامی موجودات را در نظر میگیرد و در آن تأمل و فکر میکند که تمام موجودات مادّی با اختلاف شکل و رنگ و بو و طعم و انواع رنگها و طعمهای مختلف که بشمار نمی‌آید و آثار و خواصی که بر هر یک از آنها مترتب می- گردد تماما از عناصر پدید گشته و عدد عناصر از هشتاد بالاتر نیست (لکن در فیزیک عدد عناصر را تا ۹۳ شماره کرده و گویند ممکن است در آینده عناصر دیگری کشف گردد) و بازگشت تمام عناصر بیک عنصر است که حقیقت آن معلوم نیست لکن بعضی آن را اثیر گویند و آن را ترکیب شده از ضوء و کهرباء و حرارت دانند و گویند آن جوهر فردی که هر چیزی از آن تکون یافته و آخرین آراء علمای عصر است ترکیب شده از ذرات کهربایی است که بعضی از آن ذرّات ثابت و بعضی متحرّک است و اینکه دو قسم ذرّات را هسته ایست در وسط ثابت و ذرّات در اطراف آن دوران دارند مثل اینکه تمام سیّارات دور شمس دور میزنند«۱» و نیز آن حکیم الهی میداند و می‌فهمد که مرجع و بازگشت تمام قوانین طبیعت حکمتی است فوق آنچه بشود تصوّر نمود، و ناظم و مدبّر و اله عالم

---

(۱) فرضیة الکرونی: امروزه در فیزیک مدعی هستند که کلیه اجسام از ساده و مرکب از ذرات بسیار ریز بنام مولکول تشکیل شده و مولکول با آن همه ریزی و کوچکی دارای یک یا چند اتم است و اتم نیز از مقداری الکتریسته مثبت بنام پروتون و مقداری، بقیه در صفحه ۲۲ [.....]

صفحه : ۱۹

ذاتی است که از روی علم و قدرت و حکمت عالم را منظّم و مرتّب گردانیده و گر نه اینکه نظام عالی و اینکه کون مجلل از کجا پدید گشته وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی پس از اینجا توان دانست تفاوت مردم را در فهم سوره حمد، زیرا که فاتحه کلام خداست و مزرعه و آنچه در آن است فعل خداست، آیا نمی‌بینی چطور نظریات خلق در مزرعه مختصری متفاوت است همین طور مقایسه نما فهم مردم و آراء آنها را در سوره فاتحه کسی که کلمات قرآن را حفظ مینماید برای تأمین معاش مثل آن خری است که چون در آن مزرعه میرسد هم ّاو فقط پر کردن شکم است از علفزار، و آنکه فقط از نغمه و صورت قاری در عروسیها و عزاخانه‌ها لذت برد مثل آن طفل است که فقط از منظره زیبای آن علفزار محظوظ گردد: و نماز گذار که کلمات حمد را مرتّب بخواند و توجّه باو کند و بداند که خدا را ستایش مینماید مثل آن زارع است که غرض وی تنظیم و ترتیب دادن مزرعه و منافع آنست.
آیا اینکه نیست که مفسّر قرآن که تدبّر مینماید در معانی آن مرتبه او فوق مرتبه عابد و نماز گذار است زیرا که او شبیه بمهندس در اینکه مثال است، همین طوری که مهندس نظر وی مقصور بر اینکه مزرعه بخصوص نیست بلکه کلیّه مزرعه‌ها را در نظر میگیرد مفسّر قرآن نیز سوره حمد و تمام آیات قرآن را در نظر میگیرد.
آیا گمان نمی‌بری کسی که کلیه عوالم علوی و سفلی را میشناسد و نظام و جمال عالم را درک مینماید، مرتبه او بالاتر از مرتبه تفسیر کننده ظاهر قرآن است، و آن مثل آن مرد طبیعی یا زارعی است که عالم بعناصر و کیفیت ترکیب و امتزاج آن باشد

صفحه : ۲۰

آیا بالاتر از همه آنها آن کسی نیست که مردم را عالم گرداند بشناسایی باقی علوم تا آنکه آنها ترقّی نمایند و مملکت آنها منظّم و مرتّب گردد و متمدن گردند و دارای سعادت شوند و بتوانند بلاد خود را حفظ نمایند و بعلم و صناعت از غیر بی‌نیاز گردند، و آن

مثل همان حکیم الهی است که در مثال گفتیم، آن کسی میباشد که از طریق علم و حکمت معانی مندرجه در قرآن را بفهمد و باین وسیله وصول بسوی حق تعالی پیدا نماید و از اینجا میفهمی معنی کلام رسول اکرم (ص) که فرموده بصاحب قرآن گفته شود

اقرء و ارق و رتّل، کما کنت ترتل فی الدّنیا

یعنی قرآن را قرائت کن و ترقی نما و بترتیب پیش برو همان طوری که در دنیا بترتیب و درجه بدرجه پیش رفته‌ای، پایان ترجمه کلام تنطاوی

(خصوصیات و فضائل سوره حمد)

عیّاشی از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکند امّ الکتاب: یعنی سوره حمد افضل و بالاترین سوره هائیست که خداوند در کتاب خود نازل فرموده و سوره حمد شفای هر دردی و مرضی است مگر مرگ در کتاب کافی از امام محمّد باقر (ع) است (کسی که از سوره حمد شفاء نیافت هیچ چیز باعث شفای او نمیشود) از صادق آل محمّد (ص) روایت صحیح دارد (اگر هفتاد مرتبه سوره حمد را بمیّت بخوانند و ببرکت سوره حمد زنده گردد تعجّب ندارد) در روایت دیگر است (مرض و المی نیست مگر آنکه هفتاد مرتبه سوره حمد بر آن خوانده شود ساکت میگردد) و نیز از صادق آل محمّد (ص) است (کسی که وی را علت و مرضی عارض گردد در یقه پیراهن او هفت مرتبه سوره حمد بخوانند اگر شفاء

صفحه : 21

نیافت هفتاد مرتبه بخوانند من ضامنم که شفا یابد) و غیر اینها از احادیث و اخبار در فضیلت سوره حمد بسیار است که برای اختصار بناچار از بیان آن خود داری نمودیم

(نامهای سوره حمد)

برای اینکه سوره مبارکه نامهایی نهاده‌اند و هر یک از آنها باعتبار معانی و اسراری است که در آن مندرج است فاتحهٔ الکتابش گفته‌اند باعتبار آنکه در بعض اخبار دارد اول سوره‌ای بود که در مکه بحضرت رسول (ص) نازل گردید بعضی از مفسرین گفته‌اند چون اینکه سوره در دنیا سبب فتح و فیروزی و کلید گشایش امور است و در آخرت کلید درهای بهشت است اینست که آن را سوره فاتحه نامیده‌اند 2- سوره حمدش نامند برای آنکه اولش (الحمد للّه) است، در پاره‌ای از تفاسیر دارد که بعضی از عرفاء و دانشمندان گفته‌اند اول چیزی که خداوند خلق نمود عقل مجرد بود و نخستین چیزی که بوجود آمد عاقل روشن دل بود که

(اول ما خلق اللّه نوری)

عقل چون بوجود آمد بسجده افتاد و عاقل چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه عزت قیام نمود که الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ«1» سوره شعراء آیه 118 فرّاش قدرت طعام حکمت و غذای معرفت ترتیب داده در جلو آنها نهاده و ابتداء آن مائده (به الحمد للّه ربّ العالمین) شد پس باین جهت ملقّب بسوره حمد گردید

---

(1) آن خدایی که می‌بیند تو را وقتی که بر میخیزی از مجلس یا از فراش یا برای نماز خواندن و میبیند گردیدن تو را در سجده کنندگان، إبن عباس روایت کرده (یعنی میبیند تو را در صلب پدران تا آدم (ع) که همه از اهل توحید بوده‌اند)

صفحه : 22

۳- ام الكتـاب و ام القرآنش خواننـد زيرا كه آن اصـل قرآن و جامع و حاوى تمام معانى و اسـرار قرآن است و گفته‌انـد سوره فاتحه اصـل هر كتـابى است كه از عرش نـازل گرديـده زيرا كه مشـتمل بر تمامى معارف و الهيّات و معاد و نبوّت و امامت و قضاء و قـدر است (الحَمـدُ لِلّهِ رَبـِّ العـالَمِينَ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ) راجع به الهيّات است (مالِكِ يَومِ الـدِّينِ) راجع بمعاد (إِيّاكَ نَعبُـدُ وَ إِيّاكَ نَسـتَعِينُ) راجع بنفى جبر و قـدر است كه تمـام امور بـدست قـدرت حق تعـالى انجـام ميگيرد (اهـدِنَا الصِّراطَ المُسـتَقِيمَ) هم دلالت بر نبوت و امـامت دارد كه طريقه و روش آنهـا طريق مسـتقيم است و هم اثبـات قضاء و قـدر الهى ميكنـد و نيز ذلت عبوديت منـدرج در اينكه سوره است.

۴- وى را سبع المثانى ناميده‌اند براى آنكه هفت آيه است و در هر نمازى دو مرتبه خوانده ميشود يا براى آنكه نصف اينكه مباركـ سوره در اينكه است كه بنده ستايش حق مينمايد، و نصف ديگر راجع بعطا و بخشش حق تعالى است نسبت بعبد.

اهل تفسـير چند وجه ديگر نيز در اينجا گفته‌اند: ۱- افتتـاح كلام- اللّه، افتتاح قرائت قرآن، افتتاح قرائت در نماز ۲- اول سوره ايست كه نازل گرديـده، يا اول كلمه ايست كه در لوح محفوظ ثبت گرديـده ۳- افتتاح ابواب خزائن اسـرار كتاب و معانى و رموز آن ۴- نخستين سوره‌ايست كه در مدينه بر رسول اكرم (ص) نازل گرديد.

الكتريسـته منفى بنـام الكـترون سـاخته شـده و وضـع قرار گرفتن آنهـا در اتم بـاين نحو است كه تمـام پروتونهـا و در حـدود نصـف الكترونها در مركز اتم تشـكيل قسمت سنگينى باسم هسته مركزى را ميدهند و بقيه الكترونها اطراف هسته در يكـ يا چند مدار بدور هسته ميچرخند و با سرعت بسيار زيادى مشغول حركت ميباشند دل هر ذره را كه بشكافى || آفتابيش در ميان بينى «سعدى»

صفحه : ۲۳

سوره حمد

اشاره

مدينه و هفت آيه است

(اعوذ باللّه من الشّيطان الرّجيم)

ترجمه:

پناه ميبرم بخداوند تعالى و تقدس از شر شيطانى كه رانده شده در گاه الهى است

(توضيح)

معمولا كسـى كه خواهد حضور بزرگى شـرفياب گردد نخستين وظيفه او اينكه است كه بدن و لباس خود را تميز كند، و از كثافات و قذارات شست و شو نمايد سپس اذن گيرد و داخل گردد.

پس كسـى كه خواهد مهيا گردد براى مناجات با قاضـى الحاجات و در مقام شـتايش و اظهار بندگى در حضور سـلطان السلاطين بر آيـد وظيفه وى اينكه است كه ظاهر و باطن خود را از قـذارات و كثافات، صورى و معنوى، جسـمى و روحى، پاكـ گرداند و گر نه

هرگز لایق حضور در پیشگاه آن ذات پاک قدوس لا یزال نباشد دلی که آلوده بکثافات صوری و معنوی است چگونه لایق پیشگاه قرب است و چطور وی را قدرت است که از راه خلوص با حبیب خود راز و نیاز نماید و چون بالاترین قذارات آن قذارات معنوی است که در اثر وسوسه و دسیسه‌های شیطانی در قلب پدید میگردد، و در دل بشر نفوذ مینماید و قلب و جان را آلوده میگرداند اینکه است که اول بایستی بحق تعالی پناه برد از شر شیطان لعین و از او استعانت و امان طلبید و قلب و دل را از آلودگیهایی که در اثر خواطر شیطانی که در قلب نفوذ نموده پاک نماید سپس شروع کند در حمد و ثناء آن ذات فرد سرمدی

صفحه : ۲۴

در سوره نحل دستور فرموده فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ فَاستَعِذ بِاللّهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ«۱» سوره نحل آیه ۱۰۰ و باید دانست وقتی ممکن است دل انسان قدری از وسوسه شیطانی راحت گردد که متوجه معنی اینکه کلمه باشد و از روی حقیقت با حضور قلب و خلوص نیت پناه بخدا برد از شر شیطان و دیو نفس و از او کمک طلبد و از وی استعانت جوید و دل با زبان یکی گردد و گر نه بمجرد لقلقه لسان بگفتن اینکه کلمه ثمری ندارد بلکه میتوان گفت وقتی بزبان کلماتی می گوید و دل در جای دیگری است گوینده در پناه شیطان است نه در پناه حق تعالی، زیرا قلبی که متوجه بحق نباشد در بند شیطان واقع است.

و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند استعاذه تمام نمیشود مگر بسه چیز: علم، حال، عمل، علم شناسایی نفس بشر است به اینکه عاجز است از جلب نمودن منافع و دفع کردن مضار و آنچه بر ضرر وی است چه در دنیا و چه در عقبی، و شناسایی حق تعالی بقدرت کامله، و توانایی او بر هر چیزی، وقتی در نفس انسان چنین علمی پدید گردید که خود و خدای خود را شناخت یک حالت شکستگی و تواضعی در قلب وی پدید میگردد که آن را حالت خضوع و خشوع گویند وقتی حالت خضوع و خشوع در انسان پدید گردید از چنین حالتی دو صفت و دو حالت نمایان میگردد یکی در قلب و دیگری در زبان زیرا وقتی حالت انکسار و شکستگی در خود یافت قهرا التجاء مینماید بمبدء خود و بزبان که ترجمان قلب است میگوید «اعوذ باللّه» پس عمده در استعاذه علم انسان است بخودش و بپروردگارش و کسی که نشناسد عزت ربوبیت و

---

(۱) هنگام قرائت نمودن قرآن پناه ببرید بخدا از شر شیطان رانده شده درگاه احدی.

صفحه : ۲۵

ذلت عبودیت را، هرگز نتواند واقعا بخدا پناه برد.

خلاصه بایستی انسان در تمام حالات پناه بخدا برد و ملتجی بکرم وی گردد مخصوصا طالب علم حقیقی و عمل صحیح که بکمال نمیرسد، مگر باستعانت و کمک او زیرا که در سر راه وی راه زنان بسیار و دشمنان بی شمارند، نفس شریر در طرفی، قوای نفسانی و طبیعی در طرف دیگر، شیاطین جنی و انسی از طرف دیگر، چگونه انسان ضعیف که باعتباری از تمام موجودات ضعیف‌تر و محتاج‌تر بنظر می‌نماید میتواند خود را از دست آنها نجات دهد مگر کسی را که خداوند وی را در پناه خود حفظ نماید اینست که برسول خود که عقل کل بود دستور میفرماید که وَ قُل رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِن هَمَزاتِ الشَّياطِينِ«۱» سوره مؤمنون آیه ۹۹ ببین چگونه بسیاری از محصلین علوم و راه روان بسوی حقیقت که یا از پا در آمده‌اند و بمقصود نرسیده‌اند یا در بیراهه افتاده‌اند و سیر قهقرایی نموده موهوماتی را حقیقت دانسته و خود را سرنگون نموده‌اند (پناه میبرم بخدای سبحان از شر نفس و شیاطین جنی و انسی)

[سوره الفاتحة (۱): آیه ۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ (۱)

ترجمه:

استعانت میجویم بنام خداوندی که جامع تمام صفات کمال و منزّه و مبرّا از جمیع نقایص امکانی است و رحمت واسعه خداوندیش تمامی موجودات را احاطه نموده و جمیع موجودات در دنیا مشمول رحمت رحمانی اویند، و رحمت رحیمی خود را در آخرت مخصوص بمؤمنین و اهل تقوی گردانیده

---

(۱) بگو ای رسول اکرم ای پروردگار من پناه میبرم بتو از وسوسه‌های شیطان و دیوان سرکش.

صفحه : ۲۶

(توضیح)

اشاره

خداوند ابتداء نمود کلام خود را باسم «اللّه» زیرا بقاء و ثباتی برای چیزی تصور ندارد مگر بوجهه الکریم چنانچه از رسول اکرم (ص) است در حدیث صحیح

۱» «کل امر ذی بال لم یبدء فیه باسم اللّه فهو أبتر»«

روایت از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام است، که (تمام اسرار خداوند در کتب آسمانی است، و آنچه در کتب آسمانی است مندرج در قرآن است، و آنچه در قرآن است مندرج گردیده در سوره فاتحه، و آنچه در سوره فاتحه مندرج گردیده در بسم اللّه است، و آنچه در بسم اللّه است مندرج در باء بسم اللّه است، و من آن نقطه باء بسم اللّه میباشم إبن عباس رئیس مفسرین چنین روایت میکند که مولی امیر المؤمنین علیه السّلام از اول شب تا آخر شب راجع بباء بسم اللّه حدیث میفرمود که من اندکی از آن را میفهمیدم و فرمود قسم بخدا اگر بخواهم باء بسم اللّه را تفسیر نمایم

۲» «لا وقرت سبعین بعیرا»«

از باء بسم اللّه توضیح کلام آن بزرگوار که فرمود (من نقطه باء بسم اللّه میباشم یعنی من جامع قرآنم و کلام اللّه ناطقم) اول نقطه وجود که از سماء قدرت ازلی بارض ممکنات نزول نمود حقیقت محمدی (ص) و نور احمدی بود چنانچه فرمود

«اول ما خلق اللّه نوری»

و در جای دیگر

«اول ما خلق اللّه القلم»

و در جای دیگر

«اول ما خلق اللّه العقل»

«عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال نشیر»

---

(۱) هر امر بزرگی که ابتداء او باسم اللّه نشود قطع میگردد و بثمر نمیرسد.

(۲) اینکه قدر معانی بیان میکردم برای باء بسم اللّه که اگر می‌نوشتند بقدری میشد که بایستی بار هفتاد شتر نمایند

صفحه : ۲۷

خلاصه در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت اول پیدایش و ظهور آن یک امر وحدانی بسیط بوده، در عالم عقول و اول ما خلق اللّه همان حقیقت محمدی (ص)، در مرتبه نفوس نفس علوی (ع)، در مرتبه طبیعت جوهر بسیط هیولی و ماده، تا برسد بمرتبه الفاظ، که از نقطه بسیط آغاز میگردد، و از نقطه خط، از خط بیست و نه حروف (هجاء)، از ترکیب حروف هجاء کلمه، از کلمه کلام، و سخن گو بتوسط کلام ما فی الضمیر خود را ارائه میدهد و شاید اشاره باین باشد که منم قرآن ناطق، و حقیقت کلام اللّه که از نفس رحمانی و فیض سبحانی در عالم خلقت تظاهر نموده‌ام و منم نقطه جامعه کلام اللّه و تمام معانی کتب الهی در کمون وجود من مندرج است.

در روایتی فرموده (نازل نشد آیه‌ای از آسمان در دریا، و نه در خشکی و نه در شب، و نه در روز، و نه در کوه، و نه در بیابان، و نه در سفر، و نه در حضر مگر آنکه من میدانم در چه وقت نازل گردیده و راجع بچه امری فرود آمده، و من میدانم ظاهر آن را، و باطن آن را، تفسیر آن را و تأویل آن را) و امثال اینکه روایات بسیار است که دلالت دارد بر اینکه تمام علوم قرآن مندرج در قلب آن بزرگوار است پس جا دارد که بفرماید (تمام قرآن مندرج در باء بسم اللّه است و من آن نقطه باء میباشم) تعبیر بنقطه شاید از جهت وحدت و حقیقت ذات مقدس اوست، و اینکه آن حضرت بعد از رسول اکرم (ص) اول ما خلق اللّه است، پیغمبر اکرم (ص) فرمود (من و علی در ابتداء خلقت یک نور بودیم و تسبیح و تهلیل حق تعالی را میکردیم تا آنکه آن نور دو قسمت گردید نیمی در صلب عبد اللّه قرار گرفت، نیمی در صلب ابو طالب) در تفسیر علی بن ابراهیم از صادق آل محمّد (ص) است که (باء) بهاء اللّه

صفحه : ۲۸

(جمال)، «سین» سناء اللّه (رفعت و بزرگی)، «میم» ملک اللّه (سلطنت و بزرگی) است.

(بیان اللّه واله)

بین علمای تفسیر گفتار بسیاری است که آیا اسم مخصوصی که دلالت کند بر ذات واجب الوجود در لغت وضع شده یا نه!

جماعتی گویند بازاء ذات مقدس او نمیتوان نامی نهاد، ذاتی که ادراک آن ممکن نیست چگونه توان او را باسمی نامید و چه فائده بر آن مترتب میگردد زیرا نخستین بایستی مسمی را در نظر گرفت سپس بمناسبتی اسمی بر وی نهاد در پاسخ گفته شده آری شکی نیست که ادراک تام و تمام منوط باحاطه تامه است و هرگز ممکن نیست محاط احاطه کند بمحیط خود و حق جل و علا محیط بر همه چیز است چگونه ممکن است محیط در فهم محاط بگنجد هرگز ممکن نیست، اینکه است که کسی نتواند او را بکنه و حقیقت ادراک نماید مگر خودش.

لکن عدم ادراک ذات منافی با وضع اسم نیست، اگر بهیچ وجه راهی برای شناسایی آن ذات مقدس نبود البته صحیح نبود اسمی

برای وی قرار داد ولی وقتی آثار بدیع و صنایع عجیب او در اطوار عالم نمایان است چگونه نمیتوان بازاء نمایشات و آثار و صفات و افعال او اسمی و نامی وضع نمود خصوصا واضع خود اوست که مدرک بذات خود است اینکه است که گویند «اسماء اللّه توقیفی است» که آنچه را خودش وضع نموده بایستی ماها او را بهمان اسم بخوانیم و شاید نامی که خودش وضع نموده نام مخصوصی است که دیگری را

صفحه : ۲۹

شامل نگردد، و بنا بر آنکه صحیح باشد اسم مخصوص برای آن ذات یگانه وضع نمودن اسم اعظم است زیرا که شرف علم و ذکر بمناسبت معلوم و مذکور است و اگر اتفاقا از مقربان کسی پیدا شود که اطلاع پیدا نماید بر اسم اعظم و معنی آن بر وی تجلی کند و مکشوف گردد دور نیست که چنین کسی عالم گردد باسرار کاینات و عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد و مطیع امر وی گردند و همین است سرّ کرامات و خوارق عاداتی که از انبیاء و اولیاء بروز مینموده و نیز در اینکه اسم اعظم چیست بین علماء و دانشمندان گفتاری است کسی گوید «ذو الجلال و الاکرام است» دیگری گفته «الحی القیوم است» و هر یک شاهدی از حدیث نبوی آورده‌اند، دیگری گفته تمام اسماء الهی اسم اعظم است زیرا که اسم اعظم نسبی است کسی که دل خود را از غیر صاف گرداند، و از محرمات اجتناب نماید و از جاده مستقیم شریعت منحرف نگردد هر اسمی که گوید نسبت بوی همان اسم اعظم است علمای کلام گویند «اللّه» علم و اسم است برای ذات واجب الوجود و باقی اسماء اللّه اوصاف و نعوت آن ذات یگانه‌اند و شاهد بر آن اینکه است که در زمان جاهلیت اعراب خدا را «اللّه» میگفتند و خداوند برسولش خبر میدهد کلام آنها را وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ«۱» سوره عنکبوت آیه ۶۱، و اسم ذات شریف‌ترین اسماء اللّه است زیرا که تمام صفات مندرج در ذات است و نیز اینکه کلمه دوازده هزار و پانصد و شصت جای قرآن گفته شده همین دلیل بر شرافت اینکه اسم مبارک است

---

(۱) و اگر سؤال کنی از کفار چه کسی خلقت نموده آسمانها و زمین را و مسخر نموده خورشید و ماه را هر آینه البته گویند خدا

صفحه : ۳۰

از جناب پیغمبر اسلام (ص) چنین نقل میکنند که اسم اعظم در اینکه دو آیه مندرج است وَ إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِيمُ«۱» سوره بقره آیه ۱۵۸، و در اول سوره آل عمران اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ«۲» آنچه بنظر قاصر میرسد اینکه است که اسم اعظم مشترک بین اینکه دو آیه یکی اله است و دیگری هو پس بنا بر اینکه حدیث اسم اعظم «اللّه» است که مأخوذ است از (اله) یا (هو) که اشاره بآن موجودی است که غایب از حواس است و در روایتی بحضرت سجاد (ع) نسبت میدهند که از خدا خواستم اسم اعظم را بمن تعلیم کند در خواب بمن نمودند که بگو

«اللّهمّ انّی اسئلک باسمک یا اللّه یا اللّه یا اللّه یا اللّه الّذی لا اله الّا هو ربّ العرش العظیم»

در روایت دیگر دارد که حضرت رسول (ص) فرموده بهترین نامهای خداوند در سه سوره است در سوره بقره اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ و در اول آل عمران اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ و در (طه) وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَيِّ القَيُّومِ بدلالت اینکه حدیث بهترین نامهای خداوند «الحیّ القیّوم» میشود زیرا در هر سه آیه ذکر شده و بنا بر آنچه تفسیر شده «الحیّ» زنده‌ای است که مردن ندارد و فعال و دراک است «قیّوم» قائم بذات خود و آنچه موجود است قائم بوی است و علمای تفسیر در معنی «آله» چند وجه گفته‌اند که یکی از معانی

---

(۱) اله و خدای شما یکی است و نیست الهی مگر او رحم کننده و مهربان است
(۲) خدایی است که نیست الهی مگر او که زنده و پاینده است

صفحه : ۳۱

آن تحیّر میشود و بین علمای کلام گفتاری است که آیا اللّه مشتق است یا جامد عبرانی است یا سریانی لکن مشهور و معروف اینکه است که اللّه اسم معبود بحقی است که جامع تمام صفات کمال و جلال و دارای کل بهاء و کمال بوده باشد و گویند اله ابتداء اسم جنس بوده برای هر معبودی و بعد بکثرت استعمال اختصاص پیدا نموده بمعبود حق جل و علا یعنی واجب الوجود در کتاب کافی است که هشام بن حکم از صادق آل محمّد (ص) سؤال نمود از اسماء اللّه و اشتقاق آنها و اینکه اللّه مشتق از چیست در پاسخ فرمود «ای هشام اللّه مشتق است از اله و اله اقتضاء میکند مألوه را (یعنی الهیت بدون معبودیت تحقق نپذیرد) و اسم غیر مسمی است کسی که عبادت کند اسم را بدون مسمی کافر است و چیزی را عبادت نکرده و کسی که عبادت کند اسم و معنی را آن هم کافر است و دو چیز را عبادت نموده و کسی که فقط معنی را عبادت کند او موحد است و «هو» اشاره بآن وجود مطلق متشخص بذات و متعین بوجود است و آن هویتی است که غائب از حواس و خالی از اوصاف و متعین بذات خود است بدون وصفی و صفتی که غیر ذات اعتبار شود و اینکه اسم مخصوص بمقربین است که در مقام مناجات معبود خود را باین اسم بخوانند زیرا که در نظر شهود اینکه برگزیدگان موجود حقیقی نیست مگر او و بس و آنچه غیر او است در نظر آن مقربان اعدام و لا- شیء مینماید زیرا که ممکنند و ممکن در حد ذات و حقیقت خود شیئیت وجودی ندارد پس آنها حق را بدون قیدی و وصفی و صفتی که امتیاز دهد او را از غیر ستایش مینمایند زیرا کثرتی بنظر آنها نمیآید که محتاج بممیز باشد اینکه است که او را با لفظ «هو» میخوانند لکن کسانی که باین حد از شهود و عرفان نرسیده‌اند نتوانند خدا را مجرد

صفحه : ۳۲

از تمام اوصاف و صفات و اسماء ستایش نمایند و رو باو آورند آنها بایستی خدا را باسم «اللّه» خوانند زیرا کسانی که خدا را موجودی دانند و خلق را موجوداتی البته در مقام مناجات بایستی حق را باوصافی بخوانند که ممیز او و مخصوص بوی باشد که امتیاز دهد او را از غیر و آن لفظ «اللّه» است که علم و اسم است برای معبودی که جامع تمامی کمالات و مستجمع جمیع اوصاف نیکو است و گفته‌اند در لفظ «اللّه» و در لفظ «هو» اسرار و نکات و آثاری مندرج است که کسی که با خلوص نیت مداومت نماید بر آن دو اسم ممکن است پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه بر قلب او تابد و اشیاء را از نظر بصیرت وی دور گرداند و بجز هویت حق تعالی در نظر شهود او چیزی نماند و از أمیر المؤمنین علی (ع) است که «خضر نبی را در خواب دیدم و باو گفتم بمن بیاموز چیزی که بدشمنان ظفر یابم فرمود یا علی بگو

« یا هو یا من لا هو الا هو»

چون بسمع همایون حضرت رسالت رسانیدم فرمود یا علی اینکه اسم اعظم بوده که بتو آموخته و در روز بدر همیشه اینکه کلام را مکرر میکردم تا آنکه ظفر یافتم و گفته‌اند از جمله اذکار بسیار معتبر اینکه است « یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو یا اول یا ابد یا دهر یا دیهار یا دیهور یا لا اله الا هو» خلاصه «اللّه» یا مأخوذ از «اله» بفتح همزه و کسر لام است که بمعنی تحیر و دهشت است که عقلاء متحیرند در حقیقت ذات خداوندیش و یا مأخوذ از «اله» بفتح همزه و لام است بمعنی معبود بحق و دیگری گفته «اللّه» از «اله» بمعنی سکون است زیرا که بذکر حق تعالی قلوب مطمئن میگردد «الا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب» و چنانچه گفته‌اند از خصوصیات

مواد اینکه مبارک اسم اینکه است که

صفحه : ۳۳

«اللّه» چهار حرف است و هر یک باعتباری دلالت بر ذات احدی دارند اگر همزه از آن برداری باقی میماند (اللّه) لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و اگر یکی دو لام را بر داری باقی میماند «له»به لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ و اگر لام دوم را نیز برداری میشود (هاء) مضمومه «هو» قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ و در تلفظ حرف «واو» در «هو» زیاد میشود و اینجا بزرگی و عظمت اینکه نام مبارک معلوم میشود چنانچه احادیث در فضیلت آن نیز بسیار است (الرَّحمنِ الرَّحِیمِ) دو صفت و دو اسمند مأخوذ از رحمت واسعه خداوندی رحمن صیغه مبالغه است دلالت دارد بر کثرت رحمت و رحیم صفت مشبهه است دلالت دارد بر ثبات و بقاء و رحمت دائمی حق تعالی و رحمت بمعنی لغوی آن رقت قلبی است که مقتضی احسان میشود و گاهی رقت قلب پدید میگردد بدون اینکه احسانی بشود و گاهی بعکس احسان میشود بدون رقت قلب اینکه است که در روایات دارد که رحمت خداوند همان فضل و احسان اوست بدون رقت قلب و رحمت انسان رقت قلب و عاطفه وی است و خداوند رقت و عاطفه را مرکوزی قلب بشر قرار داده و خود متفرد گردیده بصفت احسان و رحمان و رحیم بر وزن «ندمان و ندیم» است و رحمن اسمی است مخصوص بحق تعالی شامل غیر نمیشود مگر از جهت مظهریت زیرا که تمامی موجودات مشمول رحمت واسعه خداوندی اویند و رحمت رحمانی اوست که احاطه نموده بر تمام اشیاء وَ رَحمَتِی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ سوره اعراف آیه ۱۵۵ أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ«۱» سوره فرقان آیه ۴۷ و قول معصوم علیه السّلام است

«اللهم انی اسئلک

---

(۱) آیا ندیدی و نظر نکردی بسوی پروردگار خود که چگونه کشیده- ۱»

صفحه : ۳۴

اللّهباسمک الذی بسطت الخیرات»«

و رحمت باین معنی صحیح نیست نسبت بکسی داده شود مگر بحق تعالی زیرا اوست که رحمت او فرا گرفته هر چیزی را و بآن اشعه رحمت رحمانی وی است که تمامی موجودات را بزیور وجود آراسته و همه را مینوازد و روزی میدهد و همه در سایه رحمت رحمانی غیر متناهی او نشو و ارتقاء مینمایند و اینکه قسم از رحمت او سبحانه نسبت بتمام موجودات مساوی است:

انسان، حیوان، جن ملک، فلک، مؤمن، کافر، متقی، فاسق، همه و همه از جوی بار رحمت واسعه او آب مینوشند، و همه را دست الطاف رحمانیش مینوازد

چنان گسترانیده شد خوان دوست بر اینکه خوان یغما چه دشمن چه دوست

آری اول فیض سبحانی که از سماء قدرت ازلی بر ارض ممکنات تابیده همان رحمت واسعه رحمانی او است که ممکنات را از نیستی و عدم بوجود آورده

همه را او نوازد و سازد گر چه از خود بدیگری نپردازد

لکن «رحیم» بر غیر خداوند هم گفته میشود زیرا که رحیم کسی را گویند که عاطفه قلبی او و احسانش بسیار باشد پس از اینکه

بيان معلوم شد که «رحمن و رحيم» دو اسم از اسماء خداوند ذو الجلال ميباشند و هر دو بمعنی فضل و احسان و کرم غير متناهی اوست لکن رحمت رحمانی او فرا گرفته تمام موجودات را و هر موجودی بقدر

- سايه را شايد مقصود از ظل و کشيدن آن همان وجود اشياء باشد که همه ظل رحمت واسعه خداوندی اويند و رحمت او محيط بر همه چيز و او قيوم کل و همه قائم بوی‌اند.

(١) خدايا از تو سؤال ميکنم باسم آن چنان که پهن نموده‌ای بآن اسم خيرات را

صفحه : ٣٥

استعداد و فراخور خود از آن رحمت نصيبی دارد بلکه ميتوان گفت وجود موجودات بعينه همان رحمت رحمانی اوست و رحمت رحيمی او مخصوص باشخاص با ايمان و با تقوی ميباشد و ديگران را از اينکه رحمت خاص نصيبی نيست پس اشخاص صالح نيکوکار هم از رحمت رحمانی حق تعالی برخوردارند و هم از رحمت رحيمی او فائزند اينکه است که آنها در نعيم جاودانی متنعم‌اند و در ظل حمايت حق تعالی هميشه محفوظند در مجمع البيان از پيغمبر اکرم (ص) است «که برای خدای عز و جل يکصد رحمت است و از صد نود و نه آن مخصوص بندگان خالص خداست که در قيامت شامل آنها ميگردد و از صد يکی را در دنيا بين تمام خلق خود قسمت نموده در تفسير روح البيان از پيغمبر اکرم (ص) چنين روايت ميکند (که در شب معراج تمام درجات و مراتب بهشت را بمن نمودند ديدم در آن چهار نهر جاری بود: آب، شير، خمر، عسل، (شايد اشاره بآن چهار نهری است که در قرآن بيان فرموده مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ فِيها أَنهارٌ مِن ماءٍ غَيرِ آسِنٍ وَ أَنهارٌ مِن لَبَنٍ لَم يَتَغَيَّر طَعمُهُ وَ أَنهارٌ مِن خَمرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ سوره محمّد آيه ١۶ وَ أَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّی آيه ١٧ از جبرئيل پرسيدم اينکه نهرها از کجا می‌آيد و بکجا ميرود پاسخ داد که همه آنها بحوض کوثر ميريزد ولی منشأ جريان آنها را نميدانم، پس از آنکه از خدا طلب نمودم بمن بنمايد محل جريان آبها را، ملکی نازل شد و بمن سلام نمود و گفت يا محمّد (ص) چشم خود را بر هم گذار چشم خود را بر هم گذاردم پس از آن چشم خود را باز نمودم ديدم درختی و قبه‌ای از در بيضاء و آن قبه دری داشت از ياقوت احمر و قفلی بآن در بود که اگر

صفحه : ٣۶

جن و انس جمع ميشدند و روی آن می‌نشستند مثل طائری بودند که بالای کوهی نشسته باشد ديدم آن نهرهای چهار گانه از زير آن قبه جاری است وقتی خواستم از آنجا بر گردم ملك بمن گفت چرا داخل قبه نميشوی گفتم چطور داخل شوم در صورتی که قفل بر آن نهاده ملك گفت کليد آن «بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ» است آن گاه ديدم نهرها از چهار طرف قبه جريان دارد و بر چهار طرف قبه نوشته شده «بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ» ديدم نهر آب جاری است از ميم، بسم اللّه، و نهر شير از هاء اللّه، و نهر خمر از ميم رحمن، و نهر عسل از ميم رحيم پس دانستم که منشأ جريان آبها بسم اللّه است پس از آن مصدر جلال خداوندی خطاب شد يا محمّد (ص) هر کس از امت تو مرا باين اسم ياد کند با قلبی که از رياء خالی باشد وی را از اينکه آبها سيراب ميگردانم صاحب بحر الحقائق گفته آب اشاره بدل زنده بعلم است «و من الماء کل شیء حی» و لبن اشاره بباقی ماندن فطرت اصليه‌ای است که به بت پرستی و هوای نفسانی و بدعت و کج روی تغيير نکرده باشد (يعنی بهمان صفاء و لطافت فطرت اوليه باقی باشد) و خمر جوشش محبت الهی است: و عسل مصفی کنايه از حلاوت و شيرينی قرب خداوندی است در کتاب تهذيب از امام جعفر صادق (ع) و در کتاب عيون از امام رضا عليه السّلام چنين اخبار مينمايد که «بسم اللّه، نزديك‌تر است باسم اعظم از سياهی چشم بسفيدی آن».

صفحه : ۳۷

[سوره الفاتحة (۱): آيات ۲ تا ۴]

اشاره

الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ (۲) الرَّحمنِ الرَّحِيمِ (۳) مالِكِ يَومِ الدِّينِ (۴)

ترجمه:

هر ثناء و ستايش و شكر گذارى كه از ازل تا ابد از هر گوينده‌اى و ستايش كننده‌اى سر زند خدايى را سزد و مخصوص كسى ميباشد كه تمامى اوصاف جلال و جمال و تربيت كننده و سازنده تمام عالميان است از انواع و اقسام ملائكه و جن و انس و وحوش و طيور و سباع و حيوانات و غير اينها كه بدست قدرت همه را ميپروراند و نشو و نما ميدهد و هر موجودى را بفراخور حالش روزى ميدهد و اسباب آسايش وى را با حسن وجه فراهم مينمايد

آن خدايى كه رحمت واسعه رحمانى او تمام موجودات را فراگرفته رحمت خاص رحيمى خود را اختصاص بمؤمنين داده

و سلطان و حاكم روز جزا و پاداش يعنى روز قيامت است

(توضيح آيات)

اشاره

(الحَمدُ لِلّهِ) بقاعده عربيت الف و لام الحمد يا الف و لام عهد است يا الف و لام استغراق اگر عهد باشد اشاره بآن حمدى است كه لايق قدس او و مخصوص بوى است و آن حمد و ثنائى است كه ذات احدى خود را بآن توصيف نموده و آن حمد پيمبران و اولياى الهى است كه مخصوص بوى است و اگر استغراق باشد اعتراف باين است كه تمام مراتب و درجات كمال و بزرگوارى و ثناء و ستايش از هر ستايش كننده‌اى كه سر زند مخصوص بآن فرد ازلى و آن موجود سرمدى است «وَ إِن مِن شَيءٍ إِلّا يُسَبِّحُ بِحَمدِهِ» تمام موجودات بحسب حال و قال تسبيح و ستايش مينمايند ذات بى زوال حق را و چنانچه گفته‌اند فرق است بين حمد و مدح كه حمد ستايش و ثناء بر فعل جميل و نيكويى است كه از روى اراده و اختيار صادر گشته، و مدح اعم

صفحه : ۳۸

است و چون تمام موجودات فعل اختيارى حق تعالى است و هر موجودى نسبت بخود در منتهاى حسن و كمال و محكم كارى است الَّذِي أَحسَنَ كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ سوره سجده آيه ۷، لهذا فرموده «الحَمدُ لِلّهِ» كه حمد را اختصاص بخود داده و نيز بعضى گفته‌اند حمد و شكر يك معنى دارد و بعضى گويند دو معنى دارد حمد در موقع ستايش و ثناء بر اوصاف نيكوى بشرى استعمال ميشود مثل اينكه عرب در مقام ستايش ميگويد «حمدته على شجاته»«۱» و نميگويد «شكرته على ذلك» لكن شكر اعم است هم در مقام ستايش بر صفات نيكو استعمال ميشود و هم در مقام نعمت پس هر شكرى حمد هست لكن هر حمدى شكر نيست

(بیان کلام عرفاء راجع بحمد)

چنین گوینـد حمـد اظهار کمال محمود است، و همان طوری که تسبیـح اظهار تنزیه و تقـدیس و تخلیه حق است از نقایص اوصاف ممکنـات، حمـد اظهـار و اعتراف باوصاف جمال و جلال و کمال وی است و تخلیه ذات مقـدس الهی است بتمام اسـماء الحسـنی و نعوت ذو الجلال آری شایـد همین باشـد سرّ اینکه در تسبیحات اربع و غیره چنین مأمور گشـته‌ایم که در مقام سـتایش حق تعالی و اظهار عبودیت و بندگی خود نخستین تخلیه نمائیم ذات مقدس را «بسبحان اللّه» از آنچه لایق مقام قدس او نیست سپس تحلیه نمائیم او را «بالحمـد للّه» بآنچه لایق مقام عظمت و جلال خداوندی اوست زیرا که تخلیه قبل از تحلیه است بلکه در واقع تخلیه همان تحلیه است

---

(۱) حمد میکنم او را برای اینکه او شجاع است.

صفحه : ۳۹

وقتی در مقـام تسبیـح و تقـدیس گفتیم خداونـد جاهل و عاجز نیست او را سـتایش نموده‌ایم بعلم و قـدرت، جاهل نیست یعنی عالم است عـاجز نیست یعنی قـادر است، اینکه است که بعضـی از دانشـمندان گفته‌انـد بـازگشت صـفات کمـالیه حق تعـالی همان سـلب نقـایص امکـانی است مثلا- وقتی می‌بینیم عجز و جهل از صـفات نقص بشری بشـمار میرود و خداونـد منزه و مبرا از نقایص امکانی است او را متصف میگردانیم بنقیض آن و گوئیم عالم و قادر است لکن چون علم و قدرت و باقی صفات جمال احدی از حیطه فهم بشـر خارج است لذا در اثبات علم و قدرت و غیره سـلب نقیض میکنیم و کأنه گوئیم خداوند عاجز و جاهل نیست و باید دانست که حمـد و ثنـا و سـتایش حق تعـالی باوصـاف جلاـل و جمـال مخصوص بزبان نیست، بایستی انسان بتمام اعضاء و جوارح علی الـدوام مشغول حمـد و سـتایش و شـکر گـذاری آن فرد ازلی باشـد و آنی از توجه بـآن معبود بی‌همتـا غافـل نگردد وظیفه زبان تلفظ باین کلمات است مثل «الحمد للّه» «سـبحان اللّه» «شـکرا للّه» و امثال اینها از آنچه بما دسـتور داده شده که در مقام بندگی و شـکرگزاری اظهار نمائیم وظیفه دل پس از تحصـیل معرفت کامل حضور و توجه بکسی است که حمد و ستایش او را مینماید، وظیفه اعضاء بدن اینکه است که هر عضوی را بآن عملی که برای آن خلق شـده وادار نماید و نه اینکه از عمل فقط نفع شخصـی خود را در نظر گیرد و در طلب آن بکوشـد بلکه طوری عمـل کنـد که دیگران نیز از عمـل او منتفع گردنـد اینکه است وظیفه انسـانیت پس اگر خواهی واقعا از آن اشخاصی باشی که در باره آنها فرموده «و قلیل من عبادی الشکور» و از حامدین و شاکرین محسوب گردی

صفحه : ۴۰

بایستی دل و زبان و تمامی اعضاء تو شـکر گـذار باشـد و از آنچه بتو کرامت شـده و موفقیت پیدا نموده‌ای از مال و دانش و قوی و منصب و مقام در راه حق تعالی انفاق نمایی و دیگران را از آن بهره‌مند گردانی بقول شیخ سعدی:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است

قیصـری گفته حمـد قول من و فعل من و حال من است، زبان من ترجمان حمدی است که بزبان پیمبران خود را سـتوده، و باعضاء و جوارح خود او را حمد مینمایم، به اینکه در خدمت و عبادت و آنچه امر فرموده آن را وادار مینمایم برای اجراء اوامر و توجه بوجهه الکریم.

زیرا همـان طوری که لازم است انسـان بزبـان حمـد و شـکر نمایـد پروردگار خود را بایستی بتمام اعضاء شـکر گـذار و بتمام قوا و جوارح خدمت گذار باشد و اینکه طور سپاس گذاری وقتی انسان را میسر گردد که هر عضوی را وادار نماید بآن عملی که موظف بـاوست بطور مشـروع (عبـادهٔ للحق و انقیـادا لامره) نه برای حظوظ نفسانی اما شـکر حالی متصف شـدن روح و قلب است بصـفات جمیله و کمالات علمیه و عملیه و متخلق گردیـدن باخلاق الهیه زیرا بفرموده پیمبران مردم مأمور و موظفنـد که باخلاق الهیه خود را بیارایند بطوری که اخلاق نیکو ملکه آنها گردد، پایان.

(بیان اوصاف سه‌گانه حق تعالی)

در اینکه مبارك سوره خداونـد بعـد از اسم جلاله سه صـفت از اوصاف جمال و کبریایی خود را تـذکر میدهد نخستین آنکه دارای رحمت عام و خاص است که تمام موجودات را در رحمت واسعه خداوندیش نشو و نماء میدهد و همه را برحمت غیر متناهی خود روزی میدهد

صفحه : ۴۱

دوم- رب و مربی تمـامی عوالم و نشـآت وجود است که بـذات پـاك خداونـدیش از عـالم مجردات گرفته تـا عـالم مـاده و هیولای عناصـر و آنچه بین آنهـا است از عالم مجردات، عالم ملائکه، عالم بشـر، عالم جن و پری، عالم حیوان برّی و بحری، عالم جمادات، عـالم نباتـات، بـا مراتب و طبقات و درجات آنها و با اختلاف بین افراد هر عالمی در شـرافت و خسّت هر یک را بـدرجه و مناسـبت استعدادش مینوازد و پرورش میدهد و همگی تحت تربیت او جل و علا واقعند و مسخر اقتدار او و در ظل عنایت او مفتخرند خلاصه آنکه عوالم غیر متناهی که بجز حق تعالی کسـی عالم بآنها نیست همگی تحت تربیت او سـبحانه نشو و ارتقاء مینماینـد و هر یک را بفراخور حـال خود روزی میدهـد و آنچه لازمه وجود و بقـاء و زنـدگانی اجتمـاعی و فردی وی است با حسن وجه عنایت میفرماید بزرگوار پروردگـاری است که انسـان را بـانواع و اقسـام گونـاگون نعمتها و رحمتهای غیر متناهی خود پرورش داده و نقاش قـدرت جسم و جسـد وی را در بهترین صورت نقش نموده لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ«۱» و باطن وی را مرتبط نموده بعالم اعلاء و قلب او را عرش و محل استواء رحمت و سریر محبت و معرفت خود گردانیده

قلب المؤمن عرش الرحمن

و تمـامی موجودات مـادی را بطفیـل وجود وی خلقت فرموده و دل او را گنجینه اسـرار ازلی و مخزن انوار جبروتی قرار داده و بتـاج کرامت او را برگزیده سر افراز فرموده لَقَد کَرَّمنا بَنِی آدَمَ«۲» و از هر عالمی از عوالم کبیر در عالم صغیر انسانی نمونه‌ای گذارده

۳» «أ تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبری»«

تا آنکه حکمت و عظمت خود را بجهانیان

---

(۱) هر آینه بتحقیق خلق نمودیم انسان را در بهترین صورت، سوره تین آیه ۴ [.....]

(۲) هر آینه بتحقیق گرامی داشتیم اولاد بنی آدم را، سوره بنی اسرائیل آیه ۷۲

(۳) کلام مولی حضرت امیر (ع) است آیا چنین گمان میکنی ای انسان که-

صفحه : ۴۲

بنمايد و انسان را رهين منت خود گردانيده در تفسير روح البيان گفته خداوند انسان را تربيت فرموده و نفس وى را گرامى داشته بتحولات و فيضان انوار در قواى آن و باطن او را تربيت نموده برحمت خود و عبادت كنندگان را تربيت نموده باحكام شريعت و اسرار محبين را بانوار حقيقت و قلوب مشتاقين را بآداب طريقت پاك و منزه است كسى كه باستخوان گوش انسان را شنوا گردانيد و به پيه چشم وى را بينا گردانيد و بگوشت زبان او را گويا گردانيد و در لغت رب بچند معنى آمده: سيد، مالك، مربى و تربيت كننده، صاحب، اصلاح كننده، وجود دهنده و غير اينها و در اينكه آيا «رب» از اوصاف ذاتى حق تعالى بشمار ميرود يا از اوصاف فعل اوست بين مفسرين گفتارى است گويند اگر «ربّ» را باين معنى بگيريم كه قائم بذات خود و مقوّم تمام موجودات است مندرج در صفات ذات ميشود و اگر بمعنى ديگرى مثل سيد، مالك و امثال آن بگيريم از صفات فعل محسوب مى- گردد، پايان.

(سوم از اوصاف جلال)

مالك و حاكم روز جز است در آن روز كسى يافت نميشود كه مدعى مالكيت باشد مگر ذات احديت در «مالِكِ يَومِ الدِّينِ» قراء يازده قسم قرائت نموده‌اند و اگر بخواهيم وارد گرديم و هر يك را با دليل و وجه آن بيان نمائيم كلام طولانى ميشود در صورتى كه بناء ما بر اختصار است

- تو جرم و جسد كوچكى هستى در صورتى كه عالم بزرگ در تو منطوى و پيچيده شده است.

صفحه : 43

دو قسم از آن يازده قسم كه مشهور و معروف است يكى «مالك» با الف و كسر لام و ديگر «ملك» بدون الف، و كسر لام و كاف اگر «مالك يوم الدين» قرائت شود معنى چنين ميشود كه آن خداوندى كه رحمن و رحيم است مالك و صاحب روز قيامت است كه كسى در آن روز ادعاى مالكيت نميكند.

و اگر «ملك يوم الدين» خوانده شود يعنى رحمن و رحيمى كه سلطان و حاكم روز قيامت است كه در آن روز حكم و سلطنت مخصوص بوى است و در اينكه بچه جهت اختصاص داده مالكيت و سلطنت خود را بروز قيامت در صورتى كه در همه عوالم و همه جا اوست مالك همه چيز، چيزى نيست نه در دنيا و نه در آخرت كه از حيطه اقتدار و مالكيت و سلطنت او خارج باشد در پاسخ گفته‌اند چون در دنيا اشخاصى بوده و هستند كه ادعاى مالكيت و سلطنت نموده‌اند مثل فرعون و نمرود و امثال اينها بلكه هر كسى نسبت بمال خود مدعى مالكيت است و نيز سلاطين روى زمين خود را سلطان و حاكم ميدانند ميخواهد بفرمايد در آن روز كسى يافت نميشود كه ادعاء مالكيت كند آرى قيامت روزى است كه پرده از روى كار برداشته ميشود و حقيقت امر بر همه افراد بشر ظاهر ميگردد آن وقت همه ميفهمند كه ممكن فاقد همه چيز است حتى مالك نفس خود نيست چه رسد بچيز ديگر پس اختصاص مالكيت در آن روز شايد از جهت ظهور آنست كه مالكيت حق تعالى در آن روز بر همه ظاهر و هويدا ميگردد نه اينكه در آن روز حق تعالى مالك همه چيز گردد به اينكه مالكيت را از مالكين سلب نمايد و اختصاص بخودش دهد چنانچه بعضى توهم كرده‌اند بلكه از باب اينكه باشد

صفحه : 44

كه در آن روز چون حقيقت ظاهر ميگردد همه ميفهمند كه مالك و سلطانى در هيچ وقت غير از خدا نبوده و نخواهد بود شايد اشاره بهمين روز دارد قول حق تعالى كه بعد از فناء موجودات بفرمايد «لِمَنِ المُلكُ اليَومَ» امروز سلطنت و مالكيت براى كيست خود در پاسخ بگويد «لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ» براى خداى يكتاى بيهمتايى است كه قاهر و غالب بر همه چيز است كه در آن روز كسى

یافت نشود که مدعی مالکیت باشد مگر ذات احدیت و در لحظه‌ای حساب خلایق را میکشد و بهر یک در خور اعمال وی پاداش میدهد

«ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا»

(سرّ تکرار رحمن و رحیم)

در اینجا دو نکته قابل توجه بنظر میرسد که بایستی تذکر دهم:

نخستین خداوند در اینکه سوره مبارکه رحمن و رحیم را دو مرتبه ذکر فرموده دفعه‌ای بعد از بسم اللّه و دفعه‌ای بعد از عالمین و البته در آن اسراری نهفته است و آنچه بنظر قاصر میرسد شاید یکی از اسرار و نکات آن اینکه باشد که ما را متذکر گرداند و تعلیم فرماید که اینکه دو اسم مبارک را مکرر بزبان برانیم و بقلب متذکر باشیم و بنفس خود تلقین نمائیم و باین وسیله مشمول رحمت خاص و عام خداوندی گردیم دانشمندانی که از راه تجربه و عمل خواص و آثار بعض اشیاء را دانسته و فهمیده‌اند چنین معتقدند که تلقین بنفس آثار بسیاری بر آن مترتب میگردد حتی آنکه مریض اگر صبح و شام مکرر بخود بگوید که امروز حالم خیلی بهتر است و مرضم رفع شده بهمین تلقین بخود ممکن است مرض وی رفع گردد یا تسکین یابد

صفحه : ۴۵

و شاید سرش اینکه باشد وقتی کلام از راه زبان وارد گوش گردید و از آنجا در حسّ مشترک آمد و در قوه خیال ضبط گردید و اینکه عمل مکرر گردید آن وقت الفاظ و معانی آن در ذهن نفوذ مینماید بلکه بکثرت استعمال در نفس رسوخ مینماید و دیگر بآسانی نتوان از ذهن بیرون برد ببین چگونه طفل نوزاد که هیچ قادر بر تکلم نیست وقتی مکرر کلماتی و لغاتی بوی تلقین گردید و در ذهن وی نفوذ نمود کم کم خلاقیت پیدا مینماید بر اداء آن کلمات و قدرت پیدا مینماید و زبان وی بحرکت میآید و همان کلمات و غیر آن را میگوید اگر کلماتی بوی تلقین نشده بود از کجا چنین قدرت و توانایی در وی پدید میگردید اینکه است که پیشوایان ما بما دستور داده‌اند که همیشه ذکر حق را بزبان بگوئیم با آگاهی دل تا آنکه معانی دان گردیم یعنی معانی الفاظ در قلب ما نفوذ نماید و حقیقت آشکار گردد تمام عقاید فاسده که بین مردم شیوع دارد روی همین اصل است که اول حرفی بیش نبوده که از کسی شنیده شده و بعد بتکرار و تلقین دیگران در ذهن نفوذ پیدا نموده بطوری که ملکه نفسانی گردیده و اینکه می‌بینی شب و روز مکرر در مکرر در نماز و غیر آن اسماء و اوصاف خدا را می گوییم و معانی آن در قلب ما نفوذ نمینماید و ذره‌ای بر دانش و معرفت ما افزوده نمیگردد برای اینکه است که فقط بهمان لقلقه لسان قانع گشته‌ایم و هیچ توجه بمعنی آن نداریم فکر نمیکنیم که برای چه بما دستور داده‌اند که ذکر حق را مکرر نمائیم و الفاظی در ستایش و حمد و ثنای او سبحانه بگوئیم و در گفتن اینکه کلمات چه اسرار و نکاتی نهفته و نمیدانیم که حکمت آن تأثر نفس ما است به اینکه معانی اینکه کلمات در روح و روان ما مرکوز گردد و باین وسیله دارای علم و معرفت گردیم

صفحه : ۴۶

و صفات حمیده انسانی در نفس ما رسوخ نماید و اینکه الفاظ و اذکار وقتی در قلب نفوذ مینماید که دل با زبان همراه باشد و گر نه مثل نقشی ماند که بر آب زده شود هیچ قرار و ثباتی ندارد ذکری که با دل توأم نگردد از زبان وارد گوش میشود لکن از گوش دیگر بیرون میرود و دل از آن متأثر نمی گردد.

(نکات دیگری که در اینجا گفته شده)

در تفسیر روح البیان شش احتمال میدهد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم ۱- رحمتی که در بسم اللّه مندرج گردیده رحمت ذاتی است و در فاتحه عرضی است ۲- تکرار لفظ رحمن برای اینکه است که دانسته شود بسم اللّه جزء سوره فاتحه نیست«۱» ۳- ارشاد بندگان است که مکرر اینکه دو صفت را بزبان برانند زیرا که علامت دوستی حق تعالی بسیار یاد نمودن او و ذکر اوست ۴- در مقام بیان اینکه است که «رَبِّ العالَمِین» آن کسی است که صفت رحمانی او احاطه دارد بتمام موجودات و بهمان رحمت عام اوست که همه را روزی میدهد و می‌پرورانـد و رحیم است که در آخرت می‌آمرزد اینکه است سر اینکه پس از آن فرموده «مالِکِ یَومِ الدِّینِ» ۵- اشاره باین باشد که بحمد و ستایش پروردگار است که رحمت الهی شامل حال بشر میگردد و اول کسی که از بشر حمد حق را نمود حضرت آدم (ع) بود که پس از عطسه گفته «الحمد للّه» سپس خداوند در پاسخ حمد وی فرمود «رحمک اللّه یا آدم»

---

(۱) اینکه معنی بمذاق اهل سنت است لکن بمذاق شیعه بسم اللّه جزء سوره است

صفحه : ۴۷

۶- تکرار برای اینکه است که بدانیم خداوند فاعل مختار است و بصفت رحمانیش روزی میدهد و مخلوقات خود را میپروراند پایان.

(نکته دوم راجع بسوره حمد)

در اینکه سوره مبارکه نخست صفت رحمت را تذکر داده سپس صفت ربوبیت پس از آن مالکیت او عز و جل را در روز جزاء، و در آن نیز البته اسراری و نکاتی مندرج گردیده شاید اشاره باشد که بصفت رحمت خداوندیش و بفیض منبسط الهیش ممکنات را از کتم عدم و نیستی بعرصه وجود و هستی آورده، و پس از خلقت بصفت ربوبیش موجودات را پرورش میدهد و هر یک را بکمال لایق بخود میرساند و ثانیا در سرای دیگر به بنی آدم حیات جدید افاضه مینماید و بر اعمال نیک آنها پاداش نیکو و بر اعمال بد آنها مجازات میفرماید و اینکه منتهای فضل و کرم و احسانست نسبت ببشر که پس از آنکه وی را بخلعت وجود بر افراشته و بتاج کرامت «و لقد کرّمنا بنی آدم» مفتخر نموده و بانواع و اقسام نعمتها وی را رهین منت خود گردانیده هر فردی از بشر را در ادوار خلقت میگرداند تا بمنتهای کمال لایق بخود برساند و باین بیان ترتیب لفظی مطابق میگردد با ترتیب معنوی زیرا مقام الوهیّت و فیّاضیّت که ناشی از رحمت واسعه خداوندی اوست مقدم بر مقام ربوبیّت است، که تربیت بعد از خلقت تحقق می‌پذیرد و ایصال رحمت بنحو پاداش یا مجازات بنحو ایلام و انتقام بعد از کمال وجود مترتب میگردد پس ابتداء و پیدایش وجود بالوهیت و رحمت اوست و بقاء و ثبات و دوام موجودات بربوبیت و تربیت اوست و معاد و بازگشت موجودات نیز بسوی وی است «هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ»

صفحه : ۴۸

بعضی از مفسرین گفته‌اند در اینکه سوره حمد پنج اسم از اسماء اللّه نام برده شده: اللّه، رب، رحمن، رحیم، مالک.

و بنده بتعلیم الهی در مقام ستایش حق تعالی گویا عرض میکند:

خدایا مرا از نیستی بوجود آوردی پس تو اله و خالق من میباشی و مرا تربیت نمودی و از نقص بکمال آوردی پس تو ربّ و مربّی و

پروردگار من میباشی گناه نمودم و مخالفت کردم تو برحمانیت خود مستور نمودی پس تو رحمانی، توبه نمودم بخشیدی پس تو رحیمی لا بد باید دار جزائی باشد که بکیفر اعمال خود برسم پس تو مالك و پادشاه دار جزائی.

صفحه : ۴۹

آیه

[سوره الفاتحة (۱): آیات ۵ تا ۷]

اشاره

إِيّاكَ نَعبُدُ وَ إِيّاكَ نَستَعِينُ (۵) اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِيمَ (۶) صِراطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِم غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِم وَ لا الضّالِّينَ (۷)

ترجمه:

بنده بتعلیم و دستور و بزبان حق سبحانه خدا را مخاطب مینماید و عرض میکند تو را عبادت و بندگی مینمائیم ماها نه غیر تو را و فقط از تو طلب یاری و کمك میجوئیم نه از غیر تو یعنی پروردگارا پرستش و عبودیت و بندگی ما مخصوص بتو است و کسی را در عبودیت و انقیاد و تذلل با تو شریك نمیکنیم و فقط از تو یاری و کمك میخواهیم و اتکاء و امیدواری ما بتو است نه بغیر تو هدایت و راهنمایی فرما و ثابت دار ما را براه راست
راه کسانی که مورد انعام و اکرام تو واقع گردیده‌اند و ایشان را برگزیده‌ای و گرامی داشته‌ای نه راه کسانی که مورد سخط و غضب تو واقع گشته‌اند و نه راه کسانی که از طریق حق و راه مستقیم منحرف گردیده و گمراه شده‌اند

(توضیح آیات)

اشاره

پس از حمد و ثناء الهی و اظهار الوهیّت و ربوبیّت و رحمت غیر متناهی او سبحانه و اعتراف به اینکه او عز و جل هم مبدء وجود است و هم غایت وجود زیرا که بازگشت همه بسوی اوست که مالك و حاکم روز جز است گویا در اینکه اظهارات بنده نخستین خدای نادیده را ستایش مینماید، پس از آنکه انس پیدا نمود بطور حضور و مواجه شفاها خطاب مینماید إِيّاكَ نَعبُدُ وَ إِيّاكَ نَستَعِينُ

(ترتیب لفظی مطابق ترتیب معنوی است)

و البته در اینکه ترتیب نیز اسراری نهفته و رموزی مندرج گردیده و برای اینکه

صفحه : ۵۰

ترتیب لفظی مطابق گردد با ترتیب معنوی گوئیم شاید اینکه ترتیب اشاره باشد بدرجات معرفت و طریق سیر و سلوك بشر در جاده

تکامل که انسان نخستین بایستی بطریق استدلال و براهین عقلی و نقلی اثبات نماید مبدء را و بدل و زبان اعتراف کند بوجود خداوندی که متصف بتمام صفات کمال و منزه و مبرا از تمام نقیصه‌های امکانی است سپس بمجاهده و کوشش بسیار از طریق ریاضات و عبادات و تهذیب اخلاق بروش شرعی و سیر روحانی خود را از علم الیقین، بعین الیقین، که سر حد بین عبودیت و ربوبیت است که «العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الرّبوبیّهٔ» برساند، و معارف وی بحد شهود و عیان رسد بطوری که گویا خدا را بچشم دل که بمراتب بسیار از چشم سر روشن‌تر و بینایی آن واضح‌تر مینماید مشاهده میکند و با او تکلم مینماید و در مقام بندگی بر آمده و اظهار عبودیت و انقیاد خود میکند و ملتجی بکرم او میگردد بیضاوی در تفسیر خود در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم بعد از ذکر حمد و اوصاف عظمت و جلالی که مخصوص بذات احدیت است و از روی علم و معرفت بآن صفات تمیز داده میشود از غیرش، بنده خدا را مخاطب میسازد که ای کسی که متصف باین صفات میباشی تخصیص میدهم تو را بعبادت و بندگی و فقط از تو یاری و استعانت میجویم و اینکه بیان ترقی عبد است از طریق برهان بعیان و انتقال از غیب بشهادت و عیان پس گویا کسی که در غیاب خدا را ستایش مینموده اینک بحضور رسیده و حضورا عرض حاجات خود را مینماید پس اول بیان حال عارف است از ذکر و فکر و تأمل در اسماء و اوصاف جلال و جمال آن فرد بیهمتا و تفکر و تدبر در لطائف صنع و آثار خلقت و و اقتداء او تا آنکه سر انجام منتهی گردد بجایی که خوض مینماید در لجّه وصول او یعنی واصل میگردد برحمت حق تعالی و از اهل مشاهده و عیان

صفحه : ۵۱

میگردد و گویا او را عیانا می‌بیند و شفاها با او سخن می‌گوید و عادت عرب اینکه است که برای آنکه شنونده را بنشاط آورند در کلام تفنن مینمایند یعنی اسلوب کلام را عوض میکنند و از اسلوبی باسلوب دیگر عدول مینمایند مثل اینکه گاهی بطور خطاب و حضور سخن میگویند و گاهی اشاره بغایب میکنند، پایان.

(سرّ مقدّم بودن «ایّاک» بر نعبد و نستعین)

با اینکه «ایّاک» مفعول است و در کلام عرب بقاعده نحو بایستی اول فعل سپس فاعل آن پس از آن مفعول گفته شود پس روی اینکه قاعده بایستی گفته شود «نعبد ایاک» و «نستعین ایاک» لکن عادت عرب اینکه است که همیشه ایاك و امثال آن را بر فعل مقدم می‌اندازند و علماء نحو و صرف گویند هر جا مفعول و آنچه باید عقب افتد جلو افتد مفید حصر است و اینجا چون مفعول جلو از فعل گفته شده افاده حصر میکند و فعل را منحصر مینماید بهمان مفعول نه غیر آن پس اینکه می‌گوییم «ایاک نعبد» یعنی فقط عبودیت و تذلل و کوچکی ما در مقابل عظمت خداوندی تو است نه غیر تو زیرا که عبد تو و ذلیل تو و فرمان بردار توایم وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ و فقط از تو طلب یاری می‌کنیم و از تو کمک میخواهیم نه از غیر تو و شاید «إِیّاکَ نَعبُدُ» اشاره باشد بتوحید در مقام عبادت و إِیّاکَ نَستَعِینُ اشاره بتوحید در مقام افعال و انحصار نمودن عبودیت باو تعالی، و در اینکه دعوی کسی صادق است که در مقام توحید بجایی رسد که در مراتب چهار گانه توحید کامل گشته و در مقام بندگی و عبودیت ثابت قدم گردیده باشد

صفحه : ۵۲

توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید در مقام عبادت و همین طوری که ذات را ذات یگانه و صفات را عین ذات میدانیم بایستی در مقام عبادت نیز غرض ما فقط بندگی و تذلل و انقیاد و عبودیت باشد، یا شکر گذاری، و یا دوستی و محبت باو سبحانه

محرك عمل گردد و بهيچ وجه حظ نفسانى حتى ثواب اخروى يا خوف از عذاب در نظر نداشته باشيم آن وقت ميتوانيم در عبادت خالص گرديم و نيز بايستى نخستين نظر و هدف و وجهه قلب ما و روى دل ما بطرف معبود باشد سپس بسوى عبادت، و موفقيت خود را از او و بحول و قوه او بدانيم نه از خود بلكه خود را مثل مرده در دست غسّال ببينيم كه از خود هيچ حركتى ندارد و نيز در إِيّاكَ نَستَعِينُ وقتى صادق و راست گو ميباشيم كه بمرتبه موحّدين در مقام افعال رسيده باشيم و «لا مؤثّر فى الوجود الّا اللّه» را نصب- العين خود قرار دهيم و «بعين اليقين» بدانيم كه مؤثرى در عالم بجز ذات احدى وجود ندارد حتى سوزانيدن آتش و بريدن شمشير را نيز باراده او و اثر فعل او بدانيم اشتباه نشود نميگويم انسان مسلوب الاختيار است و اراده و اختيارى از خود ندارد بلكه غرضم اينكه است كه موحد در مقام افعال و در مقام عبادت كسى ميباشد كه در بندگى و عبادت چنان غرق ملاحظه جمال و جلال احدى ميگردد كه ديگر هيچ التفاتى بخود و عمل خود ندارد و خود و ديگران را در محاط علم و قدرت و حيطه عظمت ان فرد ازلى و آن موجود سرمدى بيند كسى كه چنين نظرى پيدا نمود كه خدا را محيط بر همه چيز و خود را در محاط علم و قدرت او مشاهده نمود آن وقت در كلمه إِيّاكَ نَعبُدُ وَ إِيّاكَ نَستَعِينُ صادق

صفحه : ۵۳

و راست گفتار خواهد بود زيرا چنين كسى نظر بخود و عمل خود نميكند مگر از جهت انتساب باو اگر نظر بخود مينمايد آينه مانند در خود وجهه حق را مشاهده مينمايد و اگر نظر بعمل خود مينمايد از او و فعل او و اثر او و وسيله قرب او ميداند كسى كه در اينكه مراتب چهارگانه توحيد كامل نگرديده چون زبانش مطابق با قلبش نيست از حركت زبان و گفتن اينكه كلمات نتيجه كامل نصيب وى نميگردد و ممكن نيست عمل او و نيتش خالص گردد كسى كه بهمه چيز و همه كس اميدوار است و هواى نفس خود را معبود خويش قرار داده و بر هر چه و هر كس اميد نفع ميبرد مطيع و منقاد وى گشته و در مقابل او سر اطاعت فرود مى‌آورد و تواضع و فروتنى مى‌نمايد چنين كسى را هرگز نتوان موحد ناميد بلكه در شماره مؤمنين نيز نتوان وى را محسوب گردانيد حديث از پيغمبر اكرم است (ص) «كه اى ابا ذر ايمان كسى كامل نميگردد تا آنكه بداند اگر تمام مردم بخواهند ضررى بوى زنند يا نفعى بوى رسانند و خدا نخواهد نتوانند اينست كه خداوند خطاب بپيغمبر (ص) فرمود «قل لن يصيبنا الّا ما كتب اللّه لنا» بگو اى پيغمبر (ص) هرگز نرسد بما مگر آنچه را خداوند براى

ما تقدير فرموده بقول آن شاعر

اياك نعبد بر زبان

دل در خيال اينكه و آن

كفر است اگر گويى يكى شرك است اگر گويى دو تا

اگر گويى خداوند ميدانست كه ما داراى چنين مقام و مرتبه‌اى در توحيد نيستيم پس چرا بما امر فرموده كه در شبانه روز چندين دفعه اينطور اظهار نمائيم و بر خلاف آنچه در باطن ما است بزبان بگوئيم

صفحه : ۵۴

در پاسخ گوئيم چنانچه قبلا اشاره نموديم البته در اينكه اظهارات آثارى است و شايد يكى از اسرار آن اينكه باشد كه اينكه كلمات را مكرر بزبان برانيم و تلقين بنفس نمائيم و اگر در حين تلفظ توجه داشته باشيم ممكن است كم كم معانى آنها در قلب ما تأثير

نماید و متصف بآن گردیم و موحد شویم اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ «صراط» در اصل «سراط» بسین بوده برای اینکه منطبق و مناسب گردد با طاء سین را صاد نمودند و در آن پنج طور قرائت شده یکی بسین و یکی بصاد و بسه وجه دیگر نیز قرائت شده که مورد استعمال قراء نیست خلاصه «صراط» را بسین «سراط» یا بصاد «صراط» هر کدام قرائت شود صحیح است در کتاب معانی الاخبار از تفسیر امام حسن عسکری (ع) و او از صادق آل محمّد (ص) چنین نقل مینماید که در تفسیر اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ فرموده (خداوندا ما را ارشاد فرما و ملزم گردان بطریقی که برساند ما را بسوی محبت تو و بدرجات عالیه بهشت تو و باز دار ما را از اینکه متابعت نفس خود نمائیم و هلاک گردیم.

و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (ع) نقل میکند که فرمود (صراط مستقیم أمیر المؤمنین است) آری راه حق و طریقی که منتهی بقرب جوار رب العالمین میگردد همان طریق و راهی است که پیشوایان بشر و ائمه طاهرین ما را بآن رهسپار فرموده‌اند اگر ماها قدم پشت قدم آن بزرگواران نهیم و بروش آنها رفتار نمائیم سعادتمندترین خلق و کامیاب ترین مردم خواهیم بود.

(کلام بیضاوی در تفسیر «اهدنا»)

برای وضوح مطلب کلام بیضاوی را ترجمه مینمایم چنین گوید قوله تعالی «اهدنا» بیان طلب استعانت و یاری است که بنده از خدا مینماید گویا

صفحه : ۵۵

خداوند میفرماید ای بنده من چگونه تو را یاری نمایم عرض میکند ای خدای من هدایت نما ما را براه مستقیم.

و هدایت راه نمایی بخیر است و انواع و اقسام بیشمار دارد لکن بعضی مترتب بر بعض دیگر است.

اول چیزی که سبب هدایت انسان میشود اینکه است که از طرف مبدء فیّاض، قوا و مشاعری بوی افاضه میگردد مثل قوای حسیّه و عقلیّه که بشر بتواند بآنها مقاصد خود را انجام دهد- (۲) علامات و آثار و دلائل و اموری است که بآن بین حق و باطل تمیز داده شود.

(۳) ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است که طریق و روش سعادت و کامیابی را ببشر می‌آموزد.

(۴) از طریق هدایت اینکه است که پرده از قلب انسان برداشته شود و بالهام و رؤیای صادقه اشیاء همان طوری که هست برای وی مکشوف گردد و آنها را مشاهده نماید و اینکه قسم از مشاهده مخصوص بانبیاء و اولیاء میباشد.

و شاید بقسم اول اشاره دارد قوله تعالی رَبُّنَا الَّذِی أَعطی کُلَّ شَیءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هَدی«۱» و به دوم قوله تعالی وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ سوره بلد آیه ۱۰ فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی«۲» سوره فصلت آیه ۱۶ و بسوم نظر دارد

---

(۱) خدا آن کس است که خلقت نمود هر چیزی را پس از آن هدایت نمود او را یعنی پس از خلقت راه هدایت را از طریق قوی و مشاعر بوی نمایانید، سوره طه آیه ۵۲

(۲) (النجدین) مثل دو راه است حق و باطل در اعتقاد، صدق و کذب در گفتار، جمیل و قبیح در افعال، یعنی قوه تمیز ببشر دادیم که تمیز دهد بین حق و باطل و حسن و قبح را بشناسد پس خود بسوی اختیار دوست دارد کج روی را و ترجیح میدهد کوری را بر هدایت.

صفحه : ۵۶

قوله تعالى: وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً يَهدُونَ بِأَمرِنا«۱» و بچهارم قوله تعالى أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِه«۲» پايان

(امر و دعا در معنى يكى است)

و بايد دانست كه امر و دعاء در معنى يكى است تفاوت بين آنها بر تبهكاران است كه دعاء طلب نمودن دانى است از عالى بطور ذلت و كوچكى، امر طلب نمودن عالى است از دانى بطور علو و استيلاء و بزرگى در پاسخ اعتراض كه آيا دين اسلام طريق مستقيم نيست و كسى كه بر دين اسلام است چه معنى دارد كه مكرر از خدا بطلبد كه وى را هدايت نمايد بطريق مستقيم بلكه تحصيل حاصل است علماء تفسير در اينجا چند معنى گفته‌اند:

۱- هدايت كن ما را يعنى ثابت بدار ما را بر دين حق زيرا كه خداوند خلق را هدايت نمود بدين حق و ملت اسلام مگر آنكه ممكن است لغزشى پيدا شود و شك و ريب براى كسى پديد گردد اينكه است كه ما مأموريم از خداوند طلب استقامت نمائيم بر دين حق با زيادتى ايمان چنانچه فرموده وَ الَّذِينَ اهتَدَوا زادَهُم هُدىً سوره محمّد آيه ۱۹ ۲- ثابت گردان ما را بر دين حق در آينده چنانچه در گذشته عمر بر دين حق ثابت بوديم و مطابق همين معنى از أمير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده‌اند آرى ممكن همين طورى كه در حدوث محتاج بعلت محدثه است در بقاء نيز محتاج بعلت مبقيه است پس باين لحاظ بايستى على الدوام از خداوند

---

(۱) قرار داديم آنها را پيشوا كه بامر ما خلق را هدايت نمايند

(۲) آنها كسانى ميباشند كه خداوند آنها را هدايت نموده و بهدايت آنها هدايت بياب

صفحه : ۵۷

طلب نمائيم كه ما را بر دين حق و صراط مستقيم ثابت دارد و از كج روى و لغزش نگاه دارد و در هيچ حالى ما را بخود وانگذارد كه اگر آنى نظر لطف از ما باز دارد طعمه شيطان و اسير قواى سبعيه و شهويه خواهيم گرديد اينكه است كه بامر حق تعالى بايستى هميشه ثبات و استقامت از خدا بطلبيم و عرض كنيم رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَيتَنا سوره آل عمران آيه ۶ ۳- مقصود دعاء كردن و عرض حاجت نمودن است و دعاء يكى از عبادات بسيار نيكو بشمار ميرود زيرا كه عرض حاجت نمودن بطور تذلل و فروتنى سبب قرب بحق تعالى ميشود و نيز در اينكه آيا مقصود از صراط مستقيم چيست كه مأمور گشته‌ايم از خدا طلب كنيم كه بآن هدايت يابيم، بين مفسرين گفتارى است ۱- مقصود از صراط مستقيم قرآن است نظر بروايتى كه از رسول اكرم (ص) و حضرت أمير المؤمنين (ع) رسيده.

۲- طريق مستقيم دين خداست كه نيز بازگشت باول مينمايد، از رسول اكرم (ص) چنين روايت ميكنند كه آن جناب سه خط كشيد يكى طرف راست خود و ديگر طرف چپ خود و خط ديگر مقابل روى خود و فرمود اينكه راه خداست و اينكه آيه را خواند أَنَّ هذا صِراطِي مُستَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُم عَن سَبِيلِهِ«۱» سوره انعام آيه ۱۵۴ ۳- در بسيارى از احاديث از ائمه طاهرين رسيده كه طريق مستقيم، پيغمبر (ص) و اوصياء آن بزرگوار است.

خلاصه، معنى اينكه است كه از خداوند مسئلت مينمائيم كه ما را هدايت و رهبرى فرمايد بطريق مستقيمى كه سر انجام آن منتهى گردد

---

(۱) اینکه است راه راست من متابعت نمائید آن را و پیرامون راههای متفرق نگردید که متفرق میگردید و گمراه میشوید.

صفحه : ۵۸

بمقام قرب رب العالمین و رحمت غیر متناهی او و آن همان راه و طریقی است که انبیاء و اولیای الهی در آن رهسپار گردیده‌اند و از اعوجاج و کج روی که در اثر خدعه نفس اماره و القاء شیطانی در ما پدید میگردد ما را نگاه دارد و در طریق حق و حقیقت ثابت قدم گرداند.

و شاهد بر اینکه مقصود از طریق مستقیم همان طریق انبیاء و اولیاء الهی است اینکه است که پس از آن فرمود، صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم راه و روش کسانی که آنها را گرامی داشته‌ای و ایشان مشمول انعام و اکرام تو گردیده‌اند.

در تفسیر اهل بیت است که صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ راه کسانی میباشند که خداوند آنها ستوده و در کلام مجید تعریف از آنها نموده فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً سوره نساء آیه ۷۱ شکی نیست که بالاترین نعمتهای الهی نعمت هدایت و ایصال برحمت واسعه رحمانی او و افاضه نور معرفت است در قلب، و اینکه موهبت الهی در اثر ایمان و پیروی اولیاء حق تعالی و متابعت دین اسلام پدید میگردد.

غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَ لَا الضّالِّینَ در بسیاری از اخبار است که (مقصود از کسانی که بغضب خداوند گرفتار شده‌اند یهودیها یعنی موسویانند و مقصود از گمراهان نصاری یعنی عیسویانند و شاهد سرش اینکه باشد که اهل دیانات که بگمان خود سلوک الی اللّه مینمایند و غرض آنها قرب بحق و نزدیکی برحمت وی است یکی از سه قسم خارج نیستند یا در قوس صعود حرکت مینماید و منتهای سیر

صفحه : ۵۹

آنها جوار رب العالمین است یا حرکت قهقرایی مینمایند و هر چه بر شدت حرکت خود بیفزایند بعد آنها زیادتر میگردد یا بیراهه حرکت مینمایند و طریق اول طریق اسلام است که فرمود وَ أَنِ اعبُدُونِی هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ سوره یس آیه ۱۰، و طریق دوم طریق یهودیانست که بغضب حق تعالی که منبعث از بعد وی است نزدیک میگردند و طریق سوم طریق عیسویانست که از حق گمراهند.

بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند «صراط مستقیم» عبارت از تحصیل نمودن حد وسط در اخلاق و ملکات نفسانی چهار گانه است که از ارکان علم اخلاق بشمار میرود: عفت، شجاعت، حکمت، عدالت، عفت حد وسط بین شره و خود نفس است و آن میانه روی نمودن در اعمال قوای بهیمیه است که نه واقع گردد در فسق و فجور و زیاده روی در اعمال قوای شهویه تا آنکه قوای حیوانی قوی گردد و مثل اسب شرور صاحب خود را بزمین زند و دیگر جلوگیری آن مشکل گردد و نه آنکه چنان مسامحه نماید در مقتضیّات قوای شهویه که قوا و مشاعر وی ضعیف گردد و بخود نفس گرفتار شود و از کار بیفتد و بار او را بمنزل نرساند.

شجاعت: حد وسط بین جبن و تهوّر است، و آن تعدیل و تعادل میان مقتضیات قوای غضبیه است که جبان و کم دل نباشد که باندک چیزی تحت تأثیر واقع گردد و خود را ببازد و در موقعی که بفرموده عقل یا شرع بایستی اقدام نماید بر امری خود داری نماید و ترس و جبن وی را بگیرد، چنین آدم ضعیف النفسی بهیچ امر مهمی نتواند اقدام نماید و اگر داخل کاری گردد باتمام نخواهد رسانید. و نه آنکه متهوّر و بی‌باک باشد و خود را بدون ارشاد عقلی یا حکم شرعی در مهلکه بیاندازد هیچ یک فضیلت نیست حد وسط که عبارت از شجاعت است یکی از فضائل نفسانی بشمار آید.

صفحه : ۶۰

حکمت: علم بحقیقت اشیاء است که هر چیزی را در مرتبه خود بشناسد و آن حد وسط بین جهل و بلادت یعنی نفهمی و بیخردی، و بین مکر و خدعه و شیطنت است حکیم و خردمند کسی را گویند که عقل و فکر خود را بکار اندازد و در آنچه باید در امور عقلایی فکر کند و تدبر نماید و مسامحه کاری نکند و در آنچه برتر و بالاتر از فکر بشر است خودداری نماید و فکر خود را بزحمت نیندازد و موقعیت خود را در تمام امور بشناسد و پا از گلیم خود درازتر نکشد و نیز حکمت باز میدارد انسان را از خدعه و تدلیس و آنچه بر خلاف وظیفه انسانی است زیرا که حکمت عقل را بزرگ و نفس را قوی و قوای روحانی را جلا میدهد و آدمی را بی‌نیاز میگرداند از آنکه پیرامون تدلیسات نفسانی و خدعه‌های شیطانی گردد بلکه در تمام امور پیش رو وی عقل و طریق او عقلایی است.

عدالت: مساوات و میانه روی بین تمام اخلاق و ملکات نفسانی است و تمامی اخلاق نیکو و ملکات ارجمند ناشی از اینکه چهار ملکه است و عدالت بمعنی حقیقی قدر جامع بین همین چهار ملکه ایست که در بالا بیان نمودیم و کسی که دارای عدالت گردید مشی او و حرکت او بر طریق مستقیم است و همین است صراط مستقیمی که هر کس روش خود را بر آن قرار دهد فائز گردیده و از جمله کسانی میگردد که خداوند در باره او انعام و اکرام فرموده و آنها هدایت شدگانند قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَم يَلبِسُوا إِيمانَهُم بِظُلمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الأَمنُ وَ هُم مُهتَدُونَ سوره انعام آیه «۱۸۲» شاید مقصود از ظلم هر روش ناروایی باشد که انسان را از حق و حقیقت دور گرداند یهودیها در باره مسیح از حد اعتدال خارج گردیدند بطرف تفریط

---

(۱) کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را بظلم نپوشانیدند آنها در محل امن و امانند و هدایت یافته شدگانند

صفحه : ۶۱

افتادند و گفتند مسیح پسر زانیه است، و نصاری در باره او غلو نمودند و گفتند اله و پسر اله است و صراط مستقیم همان عقیده مسلمانان است که او را بنده خدا و رسول او و پیمبر میدانند و نیز بعض مسلمین در باره حضرت امیر علیه السّلام غلو نمودند و او را خدا گفتند و بعضی در باره آن جناب تفریط نمودند و او را چهارم مرتبه و چهارمین خلیفه پیغمبر (ص) دانستند و بعضی دیگر مثل نواصب که دشمن آن مولا گردیدند و آن برگزیده ایزد متعال را لعن و نفرین نمودند و بر صراط مستقیم کسی ثابت مانده که او را امام و خلیفه بلا فصل پیغمبر اکرم (ص) میداند و بامامت او شهادت میدهد

(نعمت دو قسم است نعمت ظاهر و نعمت باطن)

نعمت ظاهر ارسال پیمبران، انزال کتب سماوی، موفقیت انسان برای پذیرفتن اوامر و نواهی حق تعالی، استقامت و پایداری وی در جاده مستقیم منحرف نگردیدن او از طریقی که سر انجام آن قرب برب العالمین است ملتزم گردیدن بوظائف عبودیت و بندگی، متخلق گردیدن باخلاق روحانیین ثابت گردیدن در راستی و درستی بطوری که در هیچ موقعی قدم وی از صراط انسانیت نلغزد نعمت باطن آن نوری است که در ابتداء خلقت از منبع فیض ازلی ترشح نموده بر ارواح بشر و هر فردی از بشر بقدر استعداد و قابلیت ذاتی خود از آن نور استفاده نموده، چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) است که «خداوند خلقت نمود خلق را در ظلمت پس از آن از نور خود بر ارواح ترشحی اضافه نمود هر کس قبول آن نور نمود هدایت یافت و هر کس خطا رفت گمراه گردید و بهمان ترشح نور است که راه هدایت گشوده شد پس مؤمنین

صفحه : ۶۲

بهمان ترشحات نور حق نظر دارند و منتظر تظاهرات نور حق میباشند مثل اینکه در موقع باران اول ترشحی از ابر میشود پس از آن باران ریزان میگردد (تفسیر روح البیان)

(در فضیلت سوره حمد)

بعضی از دانشمندان در شرافت و فضیلت سوره مبارکه حمد گفته‌اند اینکه سوره مشتمل بر جمیع معارف و امور هفت گانه ایمان است.

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ اقرار و اعتراف بتوحید ذات و صفات الهی است «الحَمدُ لِلّهِ» اقرار و اعتراف باین است که حمد و ستایش مخصوص بذات احدیت است «رَبِّ العالَمِینَ» اقرار و اعتراف بتوحید افعال است که خداوند بذات مقدس خود مربی و پرورش دهنده تمامی عوالم موجودات است، عالم امر، عالم خلق، عالم ملک، عالم جن، عالم حیوان، عالم انسان از شریفترین آنها مثل انبیاء و اولیاء گرفته تا برسد بتابعین و مخالفین که تماما تحت تربیت حق تعالی واقعند «الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» اشاره برحمت رحمانی اوست که تمام موجودات را فرا گرفته و رحمت رحیمی او که مخصوص نیکان و اهل تقوی و ایمان است.

مالِکِ یَومِ الدِّینِ اشاره بحقیقت معاد و بازگشت موجودات است بسوی او.

إِیّاکَ نَعبُدُ وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ اعتراف عبد است بعبودیت و تذلل و التجاء و نیازمندی بسوی خداوند و اینکه حالتی است برای انسان بین ابتداء خلقت او که از حق است و انتهای امر وی که بازگشت و رجوع اوست بسوی حق.

صفحه : ۶۳

اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ طلب هدایت و رستگاریست که بنماید بما راه روشن و بفهماند روش و طریق اولیاء خود را و از راه لطف و کرم حقانی خود ما را در طریق مستقیم ثابت قدم گرداند و از کج روی ما را محفوظ دارد و بما افاضه نماید علم و معرفت و بما نشان دهد آیات حقانی خود را و آنچه ما را بفضیلت انسانی میرساند.

صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم اشاره بقرآن مجید است که شریف‌ترین کتابهای آسمانی است که بانبیاء قبل نازل گردیده زیرا که نفس رسول اکرم (ص) که جوهر و حقیقت نبوت است، بوجهی کلمه الهیه است که از آن تعبیر بکلمه (کن) میشود، و بوجه دیگر حقیقت محمّدیّه کتاب مبین است که در آن آیات حکمت و معرفت مندرج گردیده، و بوجه دیگر وجود رسول اللّه بعینه صراط است (صراط اللّه العزیز الحمید) و وصول بمعرفت حق سبحانه و تعالی ممکن نیست مگر از طریق معرفت بحقیقت او و براه نمایی او و بارشاد خلفای او.

پایان

صفحه : ۶۴

تفسیر سوره بقره

اشاره

(سوره مبارکه بقره دویست و هشتاد و شش آیه) (مدنیّه)

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
الم (۱) ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ (۲) الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ مِمّا رَزَقْناهُم یُنفِقُونَ (۳)

ترجمه

ذلک اشاره بقرآن است که اینکه کتابی است که شک و ریبی پیرامون آن نمیگردد و هدایت کننده و راه نماینده متقیان است.
متقین کسانی میباشند که ایمان می‌آورند بآن چیزی که از حواس آنها پنهانست و نماز را بپای میدارند و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق میکنند

(توضیح آیات و تشتّت آراء در حروف تهجّی)

اشاره

بین دانشمندان و علمای تفسیر گفتاری است که آیا حروف تهجی مثل «الم» و امثال آن که در اوائل سوره‌های قرآن است از متشابهات و اسرار و رموزی است که مطلع بر آن نیست مگر کسی که مخاطب باوست و پس از آن محوّل بخلفاء و جانشینان آن بزرگوار است.
یا آنکه مراد معلوم و محتاج بتفسیر است دلیل قول اول بعض اخباری است که از ائمه طاهرین رسیده، از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام است که هر چیزی را لبّی است و لبّ قرآن که خالص و برگزیده وی است همان حروف تهجی است که در اول بعضی از سوره‌های قرآن است.
از حضرت صادق علیه السّلام است که (الم) حرفی است از حروف اعظم الهی که در قرآن قطعه قطعه گردیده و هر گاه پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السّلام خدا را بآن اسم اعظم بخوانند دعاء آنها بهدف اجابت میرسد.

صفحه : ۶۵

طرفداران قول اول از اینجا استفاده نموده‌اند که حروف مقطعات اوائل سور قرآن اسرار و رموزی میباشند بین حق تعالی و رسول خود و کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر راسخین در علم یعنی ائمه (ع) طرفداران قول دوم گویند مراد معلوم است نظر به اینکه صحیح نیست گفته شود در قرآن چیزی یافت شود که فهم آن از ذهن افراد بشر خارج باشد زیرا قرآن کلامی است در منتهی درجه فصاحت و بلاغت، قرآن رهبر هدایت و طریق ارشاد بسوی سعادت و سبب تکمیل نفوس است که وی را از نقص بکمال آرد و از ظلمتکده جهالت بنور علم و دانش رهبری نماید پس چگونه میتوان گفت الفاظ مبهمی در آن یافت میشود که از فهم بشر خارج است، اگر فهم قرآن ممکن نبود بطور کلی نمی‌فرمود:

قَد جاءَکُم بُرهانٌ مِن رَبِّکَم، وَ أَنزَلنا إِلَیکَم نُوراً مُبِیناً«۱» سوره نساء آیه ۱۷۴.
و نیز اگر بعضی از قرآن غیر معلوم بود چگونه اشاره باین مجموعه کتاب آسمانی کرده میفرمود: إِنَّ هذَا القُرآنَ یَهدِی لِلَّتِی هِیَ أَقوَمُ«۲» سوره بنی اسرائیل آیه ۹ آری ممکن است گاهی از روی حکمت و مصلحتی بعض الفاظ سر پیچیده بیان شود که فهم آن بدون دقت و ضمیمه نمودن مطالب دیگر بآسانی میسر نگردد

(مقالات علمای تفسیر در معنی حروف تهجی)

در تفسیر مجمع البیان ده قول گفته که خلاصه آن را بطور فهرست

---

(۱) و فرو فرستادیم برای شما نوری که ظاهر و آشکار است تفسیر بقرآن شده

(۲) بدرستی که اینکه قرآن هدایت و راه نمایی مینماید بچیزی که ثابت‌تر و پاینده‌تر است.

صفحه : ۶۶

ترجمه مینمایم:
۱- حروف اول هر سوره‌ای مفتاح و اسم همان سوره است (زید بن اسلم و حسن) ۲- اشاره باسماء اللّه است پس قوله تعالی (الم) الف در مرتبه اول اشاره است «بانا» لام در مرتبه دوم اشاره است به «اللّه» میم در مرتبه سوم اشاره است بعلم و مقایسه کن بآن (المر) و (المص) را «انا اللّه اعلم»«۱» و (المر) «انا اللّه اعلم و اری»«۲» و (المص) «انا اللّه اعلم و افضل»«۳» و کاف در (کهیعص) اشاره بکفایت کننده و «هاء» بهدایت کننده و « یا » بحکیم و «عین» بعلیم و «صاد» بصادق (إبن عباس) و نیز إبن عباس گفته (الم) الف دلالت دارد بر اسم اللّه، لام بر اسم جبرئیل، میم بر اسم محمّد (ص).
۳- از علی بن موسی الرضا (ع) است که از صادق آل محمّد (ص) از معنی «الم» سؤال شد پاسخ فرمود: الف را صفات شش‌گانه‌ئی است که مطابق میگردد با شش صفت از صفات حق تعالی ۱- الف ابتداء حروف است، حق تعالی نیز مبدء تمام خلق است ۲- الف منفرد از باقی حروف است، خداوند نیز منفرد بوجود است ۳- الف متصل بحروف نیست، حروف متصل باویند، همین طور خلق متصل بحق‌اند، و او سبحانه متصل بچیزی نیست، تمام خلق محتاج باو و او محتاج بکسی نیست ۴- الف منقطع و جدا و مباین از حروف است خداوند نیز منقطع

---

(۱) منم خدای عالم‌تر از هر کسی.

(۲) منم خدایی که داناتر و بیناترم. [.....]

(۳) منم خدایی که عالم‌تر و افضل از هر کس میباشم.

صفحه : ۶۷

و جدا و مباین از خلق است.
۵- الف سبب ترکیب و تألیف حروف است حق تعالی نیز سبب تألیف و ترکیب موجودات است.
۶- الف مستوی و مستقیم است خداوند نیز عادل و درست کار است (تفسیر ثعلبی) ۳- حروف تهجّی اوائل سور قرآنی اسماء اللّهی

ميباشـند متفرق و متشـتت اگر مردم ميتوانستند آنها را خوب تأليف و تركيب نمايند ميدانستند اسم اعظم الهى را تو مى گويى (الر، و حم، و ن) اينهـا را وقتى با هم جمع نمودى ميشود (الرحمن) و چنين است باقى حروف لكن ما نميتوانيم و نميـدانيم آنها را چگونه با هم جمع كنيم. (سـعيد بن جبير) ۴- اينكه حروف اسـمهاى قرآن است. (قتاده) ۵- قسـمهايى است كه خداوند بآنها قسم ياد نموده و اينكه خداوند بحروف معجمه قسم خورده براى شـرف و فضـيلت آنها است زيرا كه تمام كتب آسـمانى و جميع اسماء اللّه و صفات حسـنى الهى و اصول و مبـانى كلمات بهمين حروف با اختلاف تركيب نازل گرديـده و گويا خداونـد قسم ميخورد باين حروف كه قرآن كلاـم اوست. (إبن عبـاس و عكرمه و اخفش) ۶- هر حرفى از آن مفتـاح اسـمى از اسـماء اللّه است و نيست در آن حرفى مگر آنكه راجع بثناء و آلاء حق تعالى است.

۷- نيست در آن حرفى مگر آنكه بحسـاب جمـل براى مـدت بقـاء قومى است. (ابى العلاء) ۸- مـدت بقـاء اينكه امت است على بن فضال مجاشعى نحوى گفته من حساب نمودم اينكه حروف را كه مقاتل گفته بود عدد آن سه هزار و شصت

صفحه : ۶۸

و پنج (۳۰۶۵) گرديد و پس از حذف مكررات باقى ميماند سيصد و نود و سه (۳۹۳) و اللّه أعلم بما فيها.

طبرسى در تفسير مجمع البيان گفته من حساب كردم ديدم همين طور است كه على بن فضال گفته.

و در اخبار رسـيده وقتى يهوديان شـنيدند «الم» گفتنـد مدت سـلطنت پيغمبر (ص) كم است زيرا كه «الم» بحساب ابجد هفتاد و يك (۷۱) است وقتى شنيدند (المر) و (المص) و (كهيعص) فهميدند مدت بقاء آن زياد است.

۹- كفار وقتى آيات قرآن را ميشنيدند مخصوصا دست بر هم ميزدند و جنجال ميكردند كه كلمات قرآن را نشنوند چنانچه در قرآن فرموده لا تَسمَعُوا لِهذَا القُرآنِ وَ الغَوا فِيهِ«۱» سوره فصلت آيه ۲۵، اينكه بود كه خداوند اينكه حروف را نازل فرمود كه كلام غريبى بشنوند و ساكت گردند و گوش بدهند.

۱۰- شايد بخواهد بفهماند اينكه كلامى كه شما عاجزيد از آنكه مثلش را بياوريد از جنس اينكه حروف است.

اينكه ده احتمال بود كه علماى تفسير راجع بحروف اوائل سوره‌ها ذكر نموده‌اند لكن معتبرترين آنها احتمال سوم است كه از سـعيد بن جبير نقل شده بود كه اينها اسماء اللّه ميباشد متفرق و متشتت، هر گاه خوب تأليف و تركيب گردد اسم اعظم الهى ميشود.

و شاهـد بر اينكه توجيه همـان روايتى است كه از صادق آل محمّـد (ص) نقل شـده كه «الم» حرفى است از حروف اسم اعظم الهى كه در قرآن متفرق

---

(۱) كفار گفتند وقتى پيغمبر (ص) قرآن ميخواند خود را بكار لغو مشغول كنيد كه قرآن را نشنويد.

صفحه : ۶۹

نازل گرديده و هر گاه پيغمبر (ص) يا امام (ع) خدا را بآن اسم بخوانند اجابت ميشوند.

اهـل معرفت گوينـد (الف) در الم بمعنى انـا است، لاـم بمعنى لى و ميم بمعنى منّى يعنى همه منم و همه از من است و همه مـال من است.

(بيان صدر المتألّهين در تفسير سوره بقره)

مفسـرين را در معنى حروف تهجى كه در اوائل سور قرآنى است گفتارى ميباشد كه در تفاسـير ثبت گرديده لكن بهيچ يك از آنها نفس مطمئن و آرام نميگيرد لكـن خـوب است اينكه بعضـى گفته‌انـد كه در هر يـك از كتابهـاى آسـمانى سـرّى است و سـرّ قرآن حروف تهجّى است و گويـا اينكه كلاـم اقتبـاس شـده از كلاـم أمير المؤمنين (ع) كه فرموده «از براى هر كتـابى سـرّى است و لب و جوهر قرآن حروف تهجّى است».

و بعضـى از اهـل قرآن گوينـد در (الم) الف اظهار وحـدت است ذاتا و صـفهٔ و متفرد بودن بوجود حقيقى ازلا و ابـدا (كان اللّه و لم يكن معه شي‌ء)«۱» و بوجود اشياء و خلقت موجودات تغييرى در وحدت و انفراد او ننمود.

و «لاـم» اشـاره دارد بـدو معنى اثبات و نفى، اثبات اشاره دارد به لام تمليك به لَه ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرض«۲» و نفى اشاره دارد كه نيست در وجود موجود حقيقى مگر او. يـا آنكه اثبـات اشـاره دارد بـاسم «القيوم» يعنى او موجوديست (قائم بنفسه مقوّم لغيره) و غير هر چه هست محو است

---

(۱) هميشه خدا بود و چيزى با او نبود. و بعضى از عرفاء گفته‌اند: الآن كما كان كه هست و چيزى با او نيست.

(۲) براى اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است.

صفحه : ۷۰

در قيّوميّت و ديمـوميّت او و دليـل بر اينكه سرّ مكتـوم آنست كه در سـوره آل عمران بعـد از «الم» فرمـوده اللّه لا ـ إِله إِلّـا هُوَ الحَيُّ القَيُّوم«۱».

و قريب باين معنى است كلام فيلسوف اسـلامى شـيخ ابو على سينا كه گفته اينكه حروف اسماء اللّه‌اند بعضى دلالت بر ذات دارند و بعضـى بر ذات باضـافه بمخلوقـاتش و بعضـى بر مخلوقـات و بعضـى بر وجـه ديگر و براى بزرگى و عظمـت اينكـه اسـمها است كه خداوند در اول سوره‌ها بآنها ياد نموده و صدر المتألهين همين قول را ترجيح داده و در توضيـح آن بيان مفصلى دارد كه خلاصه و جوهر كشى مقالات او اينكه ميشود كه مراتب حروف را تطبيق مينمايد بمراتب خلقت.

و براى درآمـد مطلب چنين اظهار مينمايد كه همين طورى كه ممكن نيست جسم يك دفعه موجود گردد، و تمام زمانها در يك آن واقع گردد، همين طور ممكن نيست كثرات و جزئيّات موجودات قبل از انيّات و هويّات متأصله موجود گردند.

و همين طورى كه واحـد مبـدع اعـداد و كثرات است بترتيب بسـيط همين طور بـارى جـل جلاله مبـدع تمام موجودات است بترتيب بسـيط و موجودات را بيك نظام و ترتيب معيّنى مقرّر فرموده به اينكه هويّات و انيّات متأصّـِله را ابـداع نموده قبل از وجود جزئيات و شخصـيات آنهـا و هر قـدر موجود شـريفتر و كـاملتر باشـد وحـدت در آن ظاهرتر و بحق تعالى نزديك‌تر است و بر عكس هر قـدر خسـيس‌تر و دنى‌تر باشـد جهـات كـثرت در وى هويـداتر و از حق دورتر است اينكه است كه اول چيزى كه از مبـدء متعال صـادر گرديده و در شرافت و عظمت نزديك‌ترين موجودات است نسبت باو سبحانه عقل كل و ملائكه

---

(۱) آن خدايى كه نيست الهى مگر او و او زنده و پاينده و قائم بذات و مقوّم غير است

صفحه : ۷۱

مقربين ميباشـند كه عالم آنها وراى عالم طبيعت است زيرا كه آنها موجوداتى ميباشند بدون ماده و مدت و مكان و مجردند از آنچه ماديات نيازمند باويند و تغيير و تبديلى در آنها تصور ندارد و كل عالم مجردات مثل يك شخص متصل بهم ميباشند اتصال روحانى

دارنـد نه اتصال جسـمانی و آنها عشاق الهی و ابتهاج و سـرور آنها بحق است و بطوری فانی فی اللّه گردیده‌اند که از خود هیچ خبر ندارند بلکه تحت اشعه نور الهی مضمحل گردیده‌اند و پس از آن در مرتبه ثانی خلقت نفس کلی و عالم نفوس است از نفس فلک اعظم گرفته تا برسد بنفوسـی که متعلق باجسام است و پس از آن در مرتبه سوم اجرام (اسطقسـیه) و عناصر و مواد موجودات است و در مرتبه چهـارم عـالم طبیعت بـا قوای منـدرجه در آن که همیشه در حرکت و سیلان و دائمـا در کون و فساد است، و عالم طبیعت ظلال و اشـباحی میباشـند از عالم عقول و نفوس کلیه تا آنجا که گفته‌اند همین طوری که موجودات بعضـی مجرد و بسـیطند بعضی مـادی و مرکب از اجزاء، بعضـی اضـافه دارنـد بغیر، بعضـی بـدون اضـافه اعتبـار میگردد، حروف نیز بهمین منـوال باعتبـاری مفرد و بسیطند، باعتباری مرکب، باعتباری اضافه دارند بغیر.

پس از آن در بیـان کیفیت دلالـت حروف بر مراتب موجـودات اینطـور بیـان نمـوده که بنـا بر ترتیب قـدیم یعنی ترتیب «ابجـد» الف دلالـت دارد بر اول موجودات و آنچه تـالی وی است بـترتیب تـا آخر دلالـت دارد بر مراتب موجودات و حروفی که دلالـت دارد بر ذوات و معـانی مقـدم است بر آنچه دلالت دارد از جهت اضافه بغیر، و حروفی که در آن اضافه اعتبار میگردد دو قسم است: بعضـی یک حرف است مثل «ک» که از حروف عشرات است، و از ضرب «ی» در «ب» که هر دو از حروف آحاد است، میشود بیست (۲۰) و بعضی دیگر در تلفظ دو حرف گفته میشود مثل «لام» که آن نیز از حروف

صفحه : ۷۲

عشرات است، و از حاصل ضرب «ج» در «ی» میشود سی (۳۰).

چون بیانش مفصل و پیچیده است کلام را مختصر مینمائیم و گوئیم پس از بیان اینکه مقدمه چنین گفته: «الف» ابجد دلالت دارد بر ذات بـاری و «باء» آن بر عقل، و «جیم» آن بر نفس، و «دال» آن بر طبیعت و اینکه وقتی است که بـدون اضافه بغیر اعتبار نمائیم لکن باعتبار اضافه بمادون یعنی باعتبار مبدئیت، «هاء هوّز» دلالت دارد بر باری، «واو» بر عقل، «زاء» بر نفس، و «حاء حطّی» دلالت دارد بر طبیعت و باقی ماند «طاء» که دال بر هیولی و عالم ماده است.

و چون عـالم «هیولی» و مـاده آخرین مراتب موجودات است و ما دونی نـدارد که اضافه بآن گردد اینکه است که رتبه آحاد تا اینجا بانتهاء میرسد و شـروع میشود بمرتبه ابداع و ایجاد پس در مقام دلالت بایستی بعض آحاد را با بعض دیگر اضافه نمود و چون اضافه مبـدء بعقل و عقل بنفس عدد مفرد ندارد ضـرب مینمائیم «هاء هوّز» را که مناسب مقام الوهیت است در مقام ایجاد در «ب» ابجد که در مرتبه دوم عقل است حاصل ضرب ده میشود بعدد «ی حطی».

خلاصه حروف آحاد را یا با آحاد یا با عشرات جمع میکنند یا آنکه در یکدیگر ضرب مینمایند تا مناسب گردد با مرتبه‌ای از مراتب ایجاد و روی اینکه قاعـده که بیان نمودیم هر گاه تطبیق نمائیم حروف تهجی که در اوائل سور قرآنی است دلالت مینماید بر پاره‌ای از اسماء اللّه تعالی.

تا آنجا که گفته «الم»«۱» قسم بمبدء است باضافه بعالم امر و عالم

---

(۱) زیرا که در مقـام ایجـاد و ابـداع چنـانچه گفته شـد که از (هاء) هوز شـروع شود نسبت حق تعالی بعالم عقل که اول ما خلق اللّه است نسبت (هاء) میشود (بواو) و ان عدد لام است که سی (۳۰). و نیز نسبت حق تعالی بعالم نفس نسبت (هاء) میشود به (ح) حطی و ان عدد میم است که چهل (۴۰) است.

صفحه : ۷۳

خلق، و «المرا»«۱» قسم بمبدء است بـا اضافه بعالم امر و خلق و اینکه او اول و آخر و مبـدء فاعلی و غایی است، «المص» قسم بمبـدء است که خالق عالم امر و عالم خلق است و معطی و فیّاض کل موجودات است.

«ص»«۲» قسم بعنایت کلیه یا قسم بمرتبه ابداع است که مشتمل کل موجودات است.

«کهیعص»«۳» کاف قسم بمبدء است بالنسبهٔ بعالم تکوین «ی» نسبت بعالم ابداع «ع» نسبت بعالم امر و عالم کون و وجود «یس»«۴» قسم بعالم فیض یعنی فیض منبسط و عالم عقول و آخر فیض و آن عالم مادیات است.

«حم»«۵» قسم بعالم طبیعت است و آنچه واقع گردیده از موجودات مادی و طبیعی و عوالم جسمانیات و قوای مندرجه در آن.

«حم عسق»«۶» قسم بمخلوقاتی است که واسطه‌اند بین عالم امر و

---

(۱) (راء) دویست است وقتی (یـاء) را در خودش ضـرب نمودیم یکصـد میشود و صـد را مکرر نمودیم دویست میشود مطـابق عـدد (راء) و بـاین لحـاظ (المر)دلالـت دارد بر کـثرت موجـودات و بر تمـام عـوالم از عـالم امر و خلـق و اینکـه حـق سـبحانه فیـاض کل موجودات است و اوست مبدء فاعلی و غایی موجودات

(۲) الف و لام و میم را با هم جمع میکنیم میشود مطابق عدد صاد.

(۳) کاف عـدد مفردش بیست است و وقتی اضافه شود (باء) با (یاء) آن نیز حاصل ضـربش بیست میشود، و (هاء) عـدد مفردش پنج است و وقتی اضافه شود به (الف) آن نیز حاصل ضربش پنج میشود. (ع) عدد مفردش هفتاد است و آن حاصل ضرب (یاء) است در (ز).

(۴) یاء اول حروف اعشار است و ضرب (واو) در (یاء) شصت میشود مطابق حرف (سین).

(۵) (ح) اشاره بعالم طبیعت است و آن نسبت (یاء هوز) است به (ح) حطی که عدد میم است.

(۶) (ع) عدد لام و میم است.

صفحه : ۷۴

عالم خلق و آنچه بین عوالم موجودات است و اشاره بابداع کلی است که مشتمل بر تمامی عوالم است.

«طس» قسم بعالم هیولی است که واقع در عالم خلقت است.

«ن» قسم بعالم تکوین و عالم امر است یعنی جمیع عوالم از مجردات و مادیات و آنچه در آنها است.

و غیر از آنچـه گفته شـد معنی دیگری برای حروف نمیتـوان تصـور نمـود البته مگر آن اسـراری که اهـل اشـاره از راه مشـافهه مطلع گردنـد و خداونـد عالم است باسـرار کتابش. پایان کلام شـیخ بو علی سـینا خلاصه چنانچه گفته شـد از ابجـد تا «یاء حطی» حروف آحـاد است و منـاسب موجودات بسـیط و عـالم مجردات میباشـند و حروف عشـرات منـاسب عـالم مادیـات است و از ترکیب آنها و انضمام بعضی با بعض دیگر کثرت پدید میگردد مناسب عالم کثرات.

حروف آحاد را اضافه مینمائیم بعشرات باعتبار آنکه بواسطه مجردات و موجودات علوی فیض بمادون میرسد و بعضی را با هم جمع مینمائیم و بعضی را در هم ضرب میکنیم تا آنکه حاصل آن مناسب میگردد با یکی از اوائل سور قرآنی و اللّه اعلم بحقایق کلامه.

و بعضی از مفسرین گفته در «الم» سه معنی مندرج است که مناسب مقام الوهیت است:

۱- الـف یکی است هم در ذات و صـفات و هم در وضـع و حسـاب حق تعـالی نیز هم منفرد بوجود حقیقی است از لا- و ابـدا و هم منفرد بصـفات ذاتی است «کان اللّه و لم یکن معه شیئی» ۲- الف مستقیم است و از کثرت حروف تغییر در آن پدید نمیگردد وجود حق نیز ثابت و پاینده است و کثرت موجودات تغییری در وحدت او نمیدهد

صفحه : ۷۵

۳- الف مصدر تمامى حروف است و باستقامت آن حروف معوجه استقامت مى‌يابند وجود حق تعالى نيز مبدء تمامى موجودات است و از حقانيت او موجودات محقق و ثابت ميگردند.

و باتصال لام و ميم اثبات مينمايد كه هر موجودى غير از حق سبحانه متصف بدو آيت ميباشد و وحدت و فردانيت منحصر بآن ذات بيزوال خداوندى است، و لام اشاره دارد بدو معنى يكى اثبات حقانيت و مالكيت او به لَه ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرض(۱) و ديگر نفى وجود غير يعنى نيست موجودى بالحقيقه مگر او.

هُدىً لِلمُتَّقِينَ مفسرين گويند «هدى» در قرآن بچند معنى آمده:

۱- بيان، چنانچه در همين آيه هُدىً لِلمُتَّقِينَ قرآن بيان است براى مردمان با تقوى و پرهيزكار، و «هدى» باين معنى در قرآن بسيار آمده مثل هُدىً لِلنّاسِ و امثال آن.

۲- بمعنى اسلام، إِنَّكَ لَعَلى هُدىً مُستَقِيمٍ و اى پيغمبر هر آينه بر راه مستقيمى يعنى اسلام راه مستقيم است.

۳- بمعنى ايمان، أَ نَحنُ صَدَدناكُم عَنِ الهُدى سوره سبا آيه ۳۱، آيا ما بسته گردانيديم راه ايمان را.

۴- بمعنى دعوت، وَ إِنَّكَ لَتَهدِي إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ سوره شورى آيه ۵۲، تو اى پيغمبر مردم را ميخوانى بسوى راه راست.

۵- بمعنى لطف و نزديك نمودن انسان را بعبادت و دور گردانيدن او را از معصيت، مثل وَ الَّذِينَ اهتَدَوا زادَهُم هُدىً سوره محمّد آيه ۱۸ وَ زِدناهُم هُدىً كسانى كه هدايت يافتند خداوند از راه لطف

---

(۱) براى اوست آنچه در آسمان و آنچه در زمين است.

صفحه : ۷۶

بر هدايت آنها مى‌افزايد و راه اطاعت و بندگى را بآنها ميآموزد.

۶- بمعنى تورات، وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الهُدى هر آينه به موسى عطا نموديم تورات را.

۷- بمعنى لطفى كه مخصوص بمؤمنين باشد و كافرين را از آن نصيبى نيست و آن هر كجا از قرآن است كه گفته وَ اللّهُ يَهدِي مَن يَشاءُ لطف و مرحمت خداوندى او براى هر كسى است كه بخواهد از مؤمنين.

۸- بمعنى ثواب و پاداشت نيكو، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهدِيهِم رَبُّهُم بِإِيمانِهِم سوره يونس آيه ۹، كسانى كه ايمان آوردند و عمل نيكو نمودند خداوند بسبب ايمان آنها پاداشت نيكو بآنها كرامت مينمايد.

۹- بمعنى ارشاد ببهشت، وَ يَهدِيهِم إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ بمعنى سيرت نيكو و طريقه پسنديده فَبِهُداهُمُ اقتَدِه بسيرت و طريقه آنها تأسى نما.

(اعتراض و پاسخ)

براى چه هدايت و راه نمايى قرآن را مخصوص بمتقين قرار داده با آنكه تعليمات قرآن اختصاص بمتقين ندارد، قرآن هدايت كننده و راه نماى تمام افراد بشر است.

و نيز متقين افرادى ميباشند كه راه هدايت را يافته و در آن سلوك مينمايند و هرگز ممكن نيست كسى كه هدايت نيافته متصف

بتقوى گردد پس هدايت قرآن نسبت براه يافتگان، تحصيل حاصل است.

(پاسخ حرف اول)

شايد مقصود اينكه باشد كه و لو آنكه قرآن طريق هدايت تمام افراد

صفحه : ۷۷

بشر است لكن فقط اشخاص با تقوى و ايمان از قرآن بهره ميبرنـد و اشاره دارد بآن قوله تعالى إِنَّما أَنتـ مُنـذِرُ مَن يَخشاها«۱» سوره نازعات آيه ۴۵.

مثال قرآن در عالم معنى و حقيقت مثال خورشيد است در عالم حس و ظاهر همان طورى كه آدم نابينا از اشعه نور خورشيد بهره‌اى نميبرد كسـى كه چشم دلش كور گرديـده و نابينا شـده چگونه ممكن است از نور معنوى قرآن بهره‌منـد گردد! هرگز ممكن نيست، كسـانى از نور قرآن اسـتفاده مينماينـد كه پرده ظلمـانى طبيعت را از جلو چشم دل خود عقب نماينـد و بكحل اطاعت و انقياد آن را جلاء دهند تا آنكه قرآن رهبر و پيش رو آنها گردد.

آرى بنور دل توان نور قرآن را مشاهده نمود و به بعضى از اسرار آن واقف گرديد و از تعليمات حقانى آن بهره‌مند شد.

(پاسخ حرف دوم)

از مثـال بالاـ جواب اعتراض دوم داده ميشود كه شايـد مقصود از متقين كسـانى باشـند كه بنور قلب از نور قرآن اسـتفاده مينماينـد و وقتى نور دل با نور قرآن توأم گرديـد آن وقت انسان هـدايت يافته و بمقصود ميرسد پس متقين از دو راه هدايت يافته‌اند بنور دل و بنور قرآن چنانچه در باره آنها فرمود يُثَبِّتـهُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ سوره ابراهيم آيه ۲۷.

پس صـحيح است گفته شود متقين كسانى ميباشـند كه بقرآن هـدايت گرديده‌انـد و از نور قرآن اسـتفاده نموده‌انـد نه آنكه هدايت شدگان به قرآن هدايت شوند كه تحصيل حاصل شود.

---

(۱) اينكه است و جز اينكه نيست كه تو ميترسانى كسى را كه ميترسد يعنى كسى كه كلام تو در او تأثير مينمايد. [.....]

صفحه : ۷۸

بعبـارت ديگر گوئيم همان طورى كه تقوى در اول پيـدايش و حصول آن علت محـدثه ميخواهـد زيرا كه ممكن است و هر ممكنى محتاج بعلت است در بقاء نيز محتاج بعلت مبقيه ميباشـد و قرآن رهبر هدايت است كه رسـيدن بمقصود همان عمل نمودن بتعليمات قرآن است زيرا كه انسان هر قـدر زكى و پاك و امن باشـد اگر قرآن را پيش رو خود قرار ندهـد قـدم او از صـراط انسانيت بلغزد و بمقصود اصلى نائل نگردد پس ميتوان گفت تعليمات قرآن علت مبقيه تقوى است نه علت محدثه.

يـا آنكه مقصـود از متقين كسـانى باشـند كه از راه عقـل و بـاطن و براهين عقلى طريقى بسوى حق يافته‌انـد و قلب و سـريره آنهـا از قذارات اخلاقى و صـفات حيوانى و خوى سـبعى مصـفّى گرديده و چشم دل آنها هميشه بسوى حق نگران است البته چنين اشخاص از دسـتورات و تعليمات قرآن كاملا بهره‌منـد ميگردنـد و بطريق مسـتقيم بسوى مبـدء خود ميشـتابند و در راه نوردى خود لغزش پيدا

نمینمایند.

کسی که از طریق برهان و و جدان خدای خود را نشناخت و قلب وی آلوده بقذارات اخلاقی و صفات بهیمی و سبعی گردید چگونه ممکن است از کلمات قرآن هدایت گردد.

پس از اینجا معلوم میشود که قرآن و لو آنکه شأنیّت هدایت تمام افراد بشر را دارد و برای هدایت تمام خلق نازل گردیده لکن «متقین» باین معنی که گفته شد انتفاع کامل از قرآن نصیب آنها میگردد.

(تقوی بمعنی لغوی و شرعی)

تقوی بمعنی لغوی مأخوذ از وقایه و حفظ نمودن است از آنچه ضرر رساند قال اللّه تعالی قُوا أَنفُسَکُم وَ أَهلِیکُم ناراً سوره تحریم آیه ۶ یعنی

صفحه : ۷۹

نگاه دارید و حفظ نمائید نفس خود و اهل و کسان خود را از آتش، پس تقوی باین معنی حفظ نفس است از آنچه از آن بترسد.

لکن موارد استعمال آن بسیار است که در غیر معنی لغوی با قرینه استعمال میشود، گاهی خوف را تقوی نامند برای آنکه خوف سبب تقوی میشود و گاهی بعکس تقوی را خوف نامند زیرا که تقوی از خوف پدید میگردد.

و در عرف شرع متقی کسی را گویند که باز دارد نفس خود را از آنچه در آخرت بوی ضرر رساند.

در کتاب مجمع البحرین است که شیخ ابو علی در آیه ۹۷ در سوره آل عمران برای اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ سه معنی و سه وجه بیان نموده:

۱- بهترین معنی اینکه است که متقی کسی را گویند که اطاعت کند و معصیت نکند، شکر نماید و کفران نعمت ننماید، همیشه متذکر و بیاد خدا باشد، در هیچ موقعی او را فراموش ننماید و غافل از او نگردد و بهمین معنی از ابی عبد اللّه علیه السّلام یعنی حضرت صادق روایت شده.

۲- متقی کسی را گویند که خود را از جمیع معاصی باز دارد و پیرامون هیچ خلافی نگردد. (ابی علی جبائی) ۳- متقی کسی است که در راه حق تعالی با تمام قوی مجاهده نماید و از ملامت ملامت کنندگان نهراسد و در موقع خوف و امن از طریق اعتدال تجاوز ننماید. (مجاهد)

(مراتب و درجات تقوی)

تقوی مراتب و درجاتی دارد نخستین مرتبه تقوی احتراز نمودن و خودداری از معاصی است چنانچه از رسول اکرم (ص) است «که نمیرسد کسی

صفحه : ۸۰

بمرتبه تقوی مگر وقتی که خودداری نماید از آن چیزی که در آن محذوری و منعی نرسیده که مبادا واقع گردد در آنچه منع شده.

و در آن حدیث مشهور پیغمبر اکرم (ص) اعمال مردم را بسه وجه تقسیم مینماید «حلال بیّن» که حلّیت آن ظاهر و معلوم است «و

حرام بیّن» که حرمت آن محقق گردیده «و شبهات بین ذلک» و آنچه بین اینکه دو قسم است و آن حلالی است که مشتبه بحرام شده باشد کسی که از شبهات احتراز نماید هرگز در حرام واقع نخواهد گردید.

و از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام است که «متقی کسی را گویند که اگر فرضا تمام اعمال و افعال او را در طبقی نهند و اطراف دنیا بگردانند چیز شرم آوری در آن دیده نشود.

از کعب الاخبار پرسش شد که معنی تقوی چیست. در پاسخ گفت آیا در راهی که پر از خاشاک باشد رفته‌اید گفتند آری گفت چگونه رفته‌اید گفتند دامن خود را جمع مینمائیم تا خاری دامن گیر ما نشود گفت تقوی از همین قبیل است یعنی در راه دین همین طور بایستی از معاصی خودداری نمائید دوم از مراتب تقوی اطاعت نمودن و مخالفت ننمودن در تمام «ما جاء به النبی است» از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکنند که فرمود تمامی مراتب تقوی مندرج در قول حق تعالی است إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالعَدلِ وَ الإِحسانِ سوره نحل آیه ۹۲.

مرتبه سوم تخلیه سرّ و دل است از کل ما سوی اللّه باین معنی که متقی کسی است که دل خود را باز دارد از آنچه غیر اوست و از خلق ببرد و بحق بپیوندد و از هر چه غیر اوست منقطع گردد و مقصور گرداند نظر خود را بر ملاحظه جمال و جلال و عظمت خداوندی او.

و تقوای حقیقی همین است بلکه میتوان گفت حقیقت تقوی همین

صفحه : ۸۱

است و باقی مراتب لوازم و آثار تقوی میباشند زیرا کسی که تمام توجهش بحق باشد البته پیرامون معاصی نمیگردد و اوامر او را بجان و دل میپذیرد و شاید همین معنی مراد باشد از آنکه در کلام مجید فرموده اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقاتِهِ.

ببین چگونه در اینکه مبارک آیه ایمان بغیب را که اس اساس دیانت است و نیز صلاة و زکات که اصول اعمال است بلکه ایمان و یقین بآخرت را که یکی از اصول دیانت محسوب میگردد از صفات متقین بلکه از صفات و از متفرعات تقوی بشمار آورده البته صفت غیر از موصوف است اگر تقوی همان اجتناب از معاصی یا عمل بطاعات بود بایستی اینکه اوصافی که برای متقین شماره فرمود عین تقوی باشد نه اوصاف متقین و میتوان گفت تقوی همان ایمانی است که محقق و استوار گردیده و از کمال ایمان و استحکام آن ملکه تقوی پدید میگردد.

از اینجا معلوم میشود که اصل تقوی فضیلتی است نفسانی و در باطن انسان مرکوز است و اجتناب و خودداری نمودن از معاصی و عمل طاعات کاشف از او یا از لوازم آن است.

اگر گفته شود ممکن است اینکه صفات معروف تقوی و اوصاف متقین باشد یعنی حقیقت تقوی همین اموری است که در آیه تذکر داده شده نه اینکه حقیقت تقوی چیز دیگری باشد و اینها از صفات و آثار آن بشمار آید پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که تقوی همان ایمان بغیب و عمل بواجبات و یقین بقیامت است.

پاسخ گوئیم اولا سیاق آیه چنین مینماید که اینها اوصاف متقین باشد باعتبار آنکه آنها دارای تقوی میباشند نه از جهت ذاتشان بلکه از جهت تمرکز معنی تقوی در قلبشان، و ثانیا بر فرضی که اینکه اوصاف را

صفحه : ۸۲

معرّف تقوی و صفات متّقین بگیریم نه صفات تقوی گوئیم معرّف غیر از معرّف است نوعا اگر بخواهند چیزی را معرفی نمایند و آن را بشناسانند باوصاف و خصوصیات مخصوصه بآن وی را توصیف میکنند و معرفی مینمایند.

خلاصه موارد استعمال تقوی در آیات و اخبار بسیار است و شاید تعدد معانی آن باعتبار اختلاف موارد استعمال و مراتب آن است گاهی در معنی حقیقی آن استعمال میشود و گاهی در غیر آن و در مثل «من اتقی اللّه» و امثال آن شاید مقصود مرتبه سوم تقوی باشد یعنی کسی که حفظ نماید دل و قلب خود را از توجه بغیر حق تعالی بطوری که امور طبیعی یا نفسانی وی را باز ندارد و مشغول بخود ننماید و در بعض موارد در اجتناب از معاصی و عمل بطاعات و عبادات استعمال گردیده و گاهی در خشیهٔ و ترس و گاهی در ایمان و غیر اینها و البته در هر موردی بایستی با قرینه‌ای که کاشف از مراد باشد همراه باشد و گر نه دلالت بر معنی مقصود ننماید.

(گفتار صدر المتألّهین در معانی تقوی)

آن دانشمند بزرگ در تفسیر خود مقاله‌ای راجع بتقوی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم، چنین مینویسد باید دانست که در قرآن تقوی بمعانی بسیار آمده:

۱- ایمان: مثل قوله تعالی وَ أَلْزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهلَها«۱» سوره فتح آیه ۲۶، یعنی کلمه توحید.

و نیز قوله تعالی أُولئِکَ الَّذِینَ امتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُم لِلتَّقوی«۲» سوره حجرات آیه ۳.

---

(۱) ملزم گردانید آنها را بکلمه توحید و آنها و اهل آنها محق بودند بکلمه توحید.

(۲) آنها کسانی میباشند که قلب و دل آنها بتوحید امتحان گردیده.

صفحه : ۸۳

۲- خشیهٔ و ترس از خدا: در اول سوره نساء است یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم«۱».

۳- توبه: مثل قوله تعالی وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا«۲» سوره اعراف آیه ۹۴، ایمان آورند و توبه نمایند.

۴- طاعت و عبادت: قوله تعالی أَن أَنذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا فَاتَّقُونِ«۳» سوره نحل آیه ۳، و قوله أ فَغَیرَ اللّهِ تَتَّقُونَ.

۵- ترک معصیت: مثل قوله تعالی وَ أتُوا البُیُوتَ مِن أَبوابِها وَ اتَّقُوا اللّهَ«۴» سوره بقره آیه ۸۵.

۶- اخلاص: در سوره حج فَإِنَّها مِن تَقوَی القُلُوبِ«۵» یعنی از خالص بودن قلب.

و نیز باید دانست که تقوی گنجی است از گنجهای پنهان اگر موفق گردی و بآن ظفر یابی خواهی بیابی از جواهر نفیس و درّ گرانبهای آن چیزی که نظیر آن یافت نگردد و نصیب تو خواهد شد مال کثیر و رزق کریم و فائز گردی بفیوضات ربانی و گویا تمامی فضائل نفسانی و خیرات دنیا و آخرت جمع آمده در صفت تقوی و چه بسیار در قرآن مجید تقوی را ستوده و متصفین به آنرا توصیف و تعریف و تمجید نموده.

---

(۱) ای مردم بترسید از پروردگار خود و توبه نمائید و پیرامون معصیت نگردید.

(۲) اگر اهل آبادیها و قریه‌ها ایمان آورده بودند و توبه کرده بودند.

(۳) اینکه تهدید نمایند آنها را که تصدیق نمایند به اینکه نیست الهی مگر تو پس اطاعت نمایند آیا غیر خدا را اطاعت و بندگی مینمایند.

(۴) و داخل خانه شوید از درب خانه و معصیت حق ننمائید.

(۵) پس اینها از خلوص قلب است.

صفحه : ۸۴

(فضائل و خصوصیات تقوی)

۱- مدح و ستایش وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِن عَزمِ الأُمُورِ«۱» سوره آل عمران آیه ۱۸۳.

۲- حفظ از اعداء و دشمن وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُم کَیدُهُم شَیئاً«۲» سوره آل عمران آیه ۱۱۶.

۳- تأیید و یاری حق نسبت بمتقین إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوا وَ الَّذِینَ هُم مُحسِنُونَ«۳» سوره نحل آیه ۱۲۳.

۴- نجات از شدائد و محنتهای روزگار وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یَرزُقهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ«۴» سوره طلاق آیه ۲.

۵- اصلاح عمل و غفران گناه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ قُولُوا قَولًا سَدِیداً یُصلِح لَکُم أَعمالَکُم وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم«۵» سوره احزاب آیه ۷۰.

۶- تحصیل محبت خدا فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ«۶»

---

(۱) اگر صبر کنید و تقوی را پیشه خود نمائید صبر و تقوی ناشی از متانت و عزم و بردباری است و در اثر استقامت و متانت و عزم کوه‌های مشکلات و موانع که در جلو ما است کنده میشود و ما را بمقصود و بهدف آرزوی خود خواهد رسانید.

(۲) اگر صبر کنید و با تقوی باشید کید و مکر دشمنان بشما ضرر نرساند.

(۳) خداوند با کسانی است که با تقوی و نیکو کار میباشند و احسان بغیر میکنند.

(۴) برای اشخاص با تقوی در سختیهای روزگار خداوند راه خروجی باز مینماید و روزی میدهد بآنها از راهی که گمان ندارند.

(۵) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی پیشه خود کنید و بگوئید گفتار درست و محکم تا آنکه خداوند اصلاح کند کار شما را و بیامرزد گناه شما را.

(۶) بدرستی که خدا دوست میدارد پرهیزکاران را.

صفحه : ۸۵

۷- قبولی اعمال إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ«۱» سوره مائده آیه ۳۰.

۸- متقین را گرامی و عزیز نموده إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم«۲» سوره حجرات آیه ۱۳.

۹- بشارت در دنیا و آخرت را تخصیص بمتقین داده الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ البُشری فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرَةِ«۳» سوره یونس آیه ۶۵.

۱۰- نجات از آتش جهنم ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا«۴» و قوله تعالی وَ سَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی سوره لیل آیه ۱۷.

۱۱- خلود دائمی در بهشت بقوله سبحانه أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ«۵» سوره آل عمران آیه ۱۲۷. پس سعادت و فضیلت و تمام خیرات در اثر تقوی پدید میگردد.

إبن عباس از رسول اکرم (ص) چنین روایت میکند «کسی که دوست دارد کریم‌ترین و شریف‌ترین مردم باشد باید با تقوی باشد و کسی که

---

(۱) همين است و غير از اينكه نيست كه خداوند قبول مى‌كند اعمال مردمان با تقوى را. [.....]

(۲) همين است و جز اينكه نيست كه گراميترين شما نزد حق تعالى كسى است كه تقوى او بيشتر باشد.

(۳) كسانى كه ايمان آوردند و با تقوى و پرهيزكار ميباشند براى آنها بشارت و مژده نيك است هم در حيات دنيا و هم در عالم آخرت.

(۴) پس نجات مى‌يابند كسانى كه پرهيزكار باشند و نزديك است دورى بجويند از عذاب اشخاص با تقوى شايد مقصود از بشارت در دنيا همان اشراقات نورانى و اشعه نور معرفت باشد كه گاهى در قلب مؤمن با تقوى اشراق ميگردد و قلب را نورانى ميگرداند.

(۵) بهشت و نعمتهاى بهشتى آماده شده است براى پرهيزكاران.

صفحه : ۸۶

خواهد قوى‌ترين مردم باشد بايد بر خدا توكل نمايد، و كسى كه دوست دارد غنى‌ترين مردم باشد بايد وثوق و اطمينان وى بخداوند زيادتر باشد از آنچه در دست اوست. (پايان) سهل بن عبد اللّه گفته تقوى اينكه است كه بپرهيزى از غفلت (يعنى از ياد حق تعالى غافل نگردى) و نفس خود را بازدارى از پيروى شهوات و حلق خود را از لذّات مطعومات و جوارح خود را از سيّئات و آنچه خلاف حكم اللّه است، آن وقت اميد است كه برسى بدرجات و نجات يابى از دركات.

در كتاب بحار از عدة الداعى از صادق آل محمّد (ص) چنين نقل ميكند

«ايّما مؤمن اقبل قبل ما يحب اللّه اقبل اللّه اليه قبل كل ما يحب و من اعتصم باللّه بتقواه عصمه اللّه و من اقبل اللّه عليه و عصمه لم يبال لو سقطت السماء على الارض و ان نزلت نازلة على الارض فشملهم بليّة كانت فى حرز اللّه بالتّقوى من كل بليّة ا ليس اللّه تعالى يقول إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ

«۱)».

از اينجا ميتوان فهميد كه سر چشمه تقوى و آنچه سبب تقوى ميشود و تقوى از آن پديد ميآيد بلكه سر چشمه هر فضيلت و احسانى همان معرفت بحق تعالى و توجه كامل باوست و آنچه در معنى تقوى گفته‌اند كه تقوى از وقايه است و وقايه بمعنى نگاه داشتن آن چيزى است كه ضرر رساند چنانچه

---

(۱) هر مؤمنى كه اقبال نمايد و رو كند بآنچه خداوند دوست دارد خداوند ميگرداند آنچه را كه دوست دارد بطرف او و كسى كه چنگ بزند بخداوند بسبب تقوى خداوند وى را حفظ مينمايد و كسى را كه خداوند بوى رو نمود و در حفظ و حمايت حق تعالى قرار گرفت باك ندارد اگر آسمان بزمين بيفتد يا حادثه‌اى در عالم واقع گردد و بليه‌اى شامل تمام مردم شود در حفظ و حمايت حق است از هر بلائى و آفتى بسبب تقوى آيا نميبينى كه فرموده اينكه است و جز اينكه نيست كه متقين در مقام امن و امانند.

صفحه : ۸۷

در قرآن مجيد فرموده فَوَقاهُ اللّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا«۱» وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ«۲» و غير اينها كه بمعنى نگاه داشتن است متفرع بر معرفت بحق و شناسايى وى است.

پس تقوى اگر چه باعتبار معنى لغوى از وقايه است و وقايه بمعنى خوددارى نمودن از ضرر است لكن آنچه منشأ حصول ملكه تقوى ميشود همان توجه كامل است بحق و اعراض از آنچه بازدارد او را و مشغول نمايد از ذكر او و اجتناب از معاصى و پذيرفتن

اوامر از متفرعات وی است.

کسی که هدف و نقطه نظر او حق باشد چگونه ممکن است از اطاعت و بندگی او سر بپیچد و مخالفت نماید و بعکس کسی که هدف و مرام وی لذائذ نفسانی و حظوظات طبیعی شد هرگز ممکن نیست بتواند خود را کاملا از معاصی باز دارد.

در بحار از مصباح الشریعه از صادق آل محمّد (ص) چنین روایت مینماید که تقوی سه وجه است:

۱- تقوای باللّه فی اللّه و آن ترک حلال است چه جای شبه، و اینکه تقوای خاص الخاص است.

۲- تقوای من اللّه و آن ترک شبهات چه جای حرام، و آن تقوای خواص است.

۳- تقوایی است که از ترس آتش و عقاب باشد آن تقوای عوام است و تقوی مثل آبی است است که در دریا و نهر جریان دارد و اینکه طبقات و مراتب مثل درختانی است که در اطراف آن نهر روئیده شده است و هر یک از آن

---

(۱) پس خداوند حفظ مینماید و نگاه میدارد آنها را از بدیها و ضرر آنچه را که مکر نمودند.

(۲) و نگاه میدارد و حفظ مینماید خداوند آنها را از عذاب جهنم.

صفحه : ۸۸

اشجار از آن نهر بهره‌مند میگردند بقدر استعداد و جوهره وجودش و لطافت طبعش و همان طوری که آب نهر منشأ روئیدن اشجار است تقوی منشأ اجتناب از معاصی و عمل بطاعات است.

و اینکه حدیث تأیید مینماید اینکه گفتیم اصل تقوی و آنچه منشأ حصول آن است یک ملکه نفسانی است که در دل انسان جای گزین گردد که در اینکه روایت تشبیه نموده بآبی که در هر جریان دارد و اعمال و افعال بشر را تشبیه فرموده بدرختانی که در اطراف آن روئیده شده البته معلوم است هر قدر آب نهر فراوان‌تر و صاف‌تر باشد از کدورات آنچه در اطراف آن روئیده میشود شاداب‌تر و میوه آن شیرین‌تر میگردد.

همین طور است نهر تقوی که محل آن نفس بشر است هر قدر نفس بشر صاف‌تر باشد از کدورات اوهام شیطانی و قوت و شدت آن غالب گردد بر خواهشهای طبیعی آثار از تقوی در خارج بهتر و بیشتر ظهور و بروز مینماید.

و نیز شاهد بر اینکه مطلب روایتی است که از صادق آل محمّد (ص) رسیده که میفرماید «ای علی بن عبد العزیز گریه آنها تو را فریب ندهد زیرا که تقوی در قلب است».

خلاصه از اینکه مبارک آیه که ایمان بغیب و صلاهٔ و زکاهٔ را از صفات متقین قرار داده معلوم میشود که آخرین مرتبه کمال بشر حصول مرتبه تقوی است و تقوی بهمان معنی که گفتیم دارای مزایای بسیار و منشأ تمام فضائل و سبب صعود بدرجه ارجمند معرفت و شناسایی حق تعالی است.

و سرش اینکه است که نفس انسان لطیف و مثل آینه مصفا بهر چه رو کند صفات آن در آینه قلبش منعکس میگردد و هر گاه توجه کامل بحق و عالم اله و موجودات عالم علوی ملکوتی پیدا نماید البته در آینه قلب وی بعض آثار روحانیین منعکس میگردد و اگر مراقب حال خود گردد که بر

صفحه : ۸۹

طریق مستقیم حرکت نماید و پیرامون مشتهیات نفسانی نگردد آن وقت متمکّن میگردد در جوار قرب ربّ العالمین با ملائکه مقرّبین و متخلّق میگردد باخلاق اللّه چنانچه شیخ حرّ عاملی در کتاب جواهر السّنیهٔ گفته در حدیث قدسی است

۱» «تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر»».

و چنين كسى قرار ميگيرد در مقام امن و امان و موجودات ما دون مطيع و منقاد او ميگردند اينكه است كه در همان حديث بالا فرمود «اگر آسمان بزمين بيفتد باك ندارد و هر بليه‌اى نازل گردد بوى ضرر نميرساند».

الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِالغَيبِ ايمان در لغت مأخوذ از امن است يعنى تصديق كننده در امان است از ضرر خود و گاهى در وثوق و اطمينان نيز استعمال ميگردد.

(صاحب كشاف)

(در شرع چهار معنى در ايمان گفته شده)

۱- اقرار بلسان و تصديق بقلب و عمل باركان پس ايمان بعرف شرع اسم است براى مجموع معانى سه گانه.

كسى كه اقرار كند بزبان بدون اعتقاد قلبى منافق است و كسى كه بدل معتقد بمعارف باشد و خوددارى نمايد از اينكه بزبان اقرار و اعتراف نمايد چنين كسى را جاهد و جهود گويند و اشاره بهمين اشخاص دارد قوله تعالى: وَ جَحَدُوا بِها وَ استَيقَنَتها أَنفُسُهُم و كسى كه مطابق اعتقاد خود عمل نكند فاسق است، و از حضرت رضا عليه السّلام است كه

«ايمان هو التصديق بالقلب

---

(۱) از حق تعالى خطاب برسول اكرم (ص) است كه متخلق شو باخلاق خدايى من و اينكه از جمله اخلاق من صبر است. ۱»

صفحه : ۹۰

اللهو الاقرار باللسان و العمل بالاركان»

۲- ايمان تصديق بقلب و زبان است كه بقلب مطمئن باشد بايمان و بزبان تصديق نمايد آنچه را معتقد باوست و بعضى چنين گمان كرده‌اند كه مقصود از كلام كلام نفيسى است نه لسانى.

۳- جماعتى از صوفيه گويند ايمان عبارت از اقرار بزبان و اخلاص قلب است و در اينجا دو قول است يكى آنكه ايمان فقط معرفت بحق است حتى اگر كسى خدا را بقلب و دل بشناسد و بزبان تصديق ننمايد و بميرد مؤمن مرده است قول دوم ايمان عبارت از تصديق بقلب است با معرفت ضروريات شرعى.

۴- ايمان فقط اقرار بزبان است مشروط بمعرفت حتى بعضى گفته‌اند منافق ظاهرا از مؤمنين محسوب است اگر چه در باطن كافر است.

در تفسير على بن ابراهيم قمى است كه ايمان در كتاب اللّه بر چهار وجه آمده: (۱) اقرار بزبان، (۲) تصديق بقلب، (۳) الاداء، (۴) تأييد.

دليل اول: قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَكُم فَانفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِيعاً وَ إِنَّ مِنكُم لَمَن لَيُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذ لَم أَكُن مَعَهُم شَهِيداً«۲» سوره نساء آيه ۷۴.

و روايت از صادق آل محمّد (ص) است كه اگر اهل مشرق و مغرب

---

(۱) ايمان سه ركن دارد ۱- تصديق و اعتقاد قلبى ۲- اقرار نمودن بزبان ۳- عمل نمودن باركان.

(۲) ای گروه مؤمنين اسلحه خود را بر داريد پس بيرون رويد فوج فوج يا با هم بيرون رويد و بعضی از شما كسانی هستند كه با شما بيرون نميروند و حركت نمينمايند و وقتی مصيبتی بشما رسد (شهادت و غارت) آن كس گويد محققا خداوند بمن تفضل نموده زيرا كه با شما حاضر نبودم.

صفحه : ۹۱

اينكه كلمه را ميگفتند از ايمان خارج ميگشتند لكن خداوند برای اقرارشان آنها را مؤمن ناميد.

دليل دوم: قوله تعالی: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ البُشرى فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ«۱» سوره يونس آيه ۶۴ و ۶۵ يعنی تصديق كردند و قوله تعالی وَ قالُوا لَن نُؤمِنَ لَكَ«۲» يعنی تصديق تو را نميكنم و قوله تعالی يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا«۳» ای كسانی كه اقرار نموده‌ايد تصديق نمائيد پس ايمان مخفی همان تصديق است و تصديق مشروط بشروطی است كه تصديق تمام نميشود مگر باو.

و قوله تعالی لَيسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لكِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ المَلائِكَةِ وَ الكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى المالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينَ وَ ابنَ السَّبِيلِ وَ السّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِينَ فِي البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ البَأسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ المُتَّقُونَ«۴» سوره بقره آيه ۱۷۲.

---

(۱) كسانی كه ايمان آوردند و تقوی دارند از برای آنها است بشارت در زندگانی دنيا و در آخرت.

(۲) و گفتند هرگز بتو ايمان نميآوريم.

(۳) ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد ايمان آوريد. در اينكه مباركك آيه هر يك از مفسرين طوری تفسير نموده‌اند و بهترين آنها همان است كه بعضی گفته‌اند مقصود از ايمان اول درجه ادنای ايمان است و ايمان دوم مرتبه اعلی و فوق ايمان است كه خطاب بمؤمنين شده كه جديت كنند و خود را بكمال ايمان برسانند.

(۴) نيكی اينكه نيست كه در موقع نماز بگردانيد روهای خود را بطرف مشرق و مغرب، و لكن نيكو كسی است كه ايمان آورد بخدا، و بروز قيامت، و بملائكه [.....]

صفحه : ۹۲

پس كسی كه باين شروط پايداری نمايد او مؤمن و تصديق كننده است.

دليل سوم: در وقتی كه حكم قبله محول بكعبه شد اصحاب گفتند يا رسول اللّه آيا نمازهای ما كه بروی بيت المقدس خوانده بوديم باطل است اينكه آيه نازل شد وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُم«۱» نماز را ايمان ناميد سوره بقره آيه ۱۸۳.

و ايمان بمعنی تأييد آن روح ايمان است كه خداوند در قلب مؤمنين القاء فرموده و در باره آنها گفته لا تَجِدُ قَوماً يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَن حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَو كانُوا آباءَهُم أَو أَبناءَهُم أَو إِخوانَهُم أَو عَشِيرَتَهُم أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنهُ«۲» سوره مجادله آيه ۲۲.

و دليل آن روايتی است كه فرموده

«لا يزنی الزّانی و هو مؤمن و لا يسرق

و بكتابهای آسمانی، و بپيمبران، و در راه حق تعالی مال خود را با محبت بآن انفاق نمايد، بخويشان و ايتام فقراء، و بفقيران، و كسانی كه در غربت معطل و بی پول باشند و لو آنكه در وطن خود ثروتمند باشند، و بسئوال كنندگان، و بغلام و كنيزانی كه قرار

داد مینمایند با مولای خود که پولی بدهند و آزاد شوند و نیز نیکو کسی است که نماز را بپای دارد، و زکاة مال خود را بدهد، و کسانی که هر گاه عهدی بستند بآن وفاء میکنند، و کسانی که در سختیها و در جنگها و در آنچه بآنها ضرر میرسد صبر مینمایند، اینها کسانی میباشند که تصدیق نموده‌اند و راست گفتار و راست کردارند و اینهایند که متصف بصفت تقوی میباشند.

(۱) و هیچوقت خداوند ضایع نمی‌کند ایمان شما را یعنی نماز شما را.

(۲) نمییابی تو طائفه‌ای را که ایمان آورده باشند بخدا و بروز قیامت که دوستی و محبت نمایند بکسانی که دشمن خدا و دشمن رسول خدا باشند اگر چه پدران و اولادان و برادران و قوم و عشیره آنها باشند که در قلب آنها ایمان نوشته شده و خداوند ایشان را مؤیّد و مظفّر گردانیده بروح و حقیقت ایمان. ۱»

صفحه : ۹۳

اللهالسّارق و هو مؤمن»«

که در حال مخالفت روح ایمان مفارقت میکند تا برگردد بموافقت سؤال میشود چه چیز در آن وقت مفارقت میکند فرمود آن چیزی که در قلب وی نهاده شده پس از آن فرمود (نیست قلبی مگر آنکه برای آن دو گوش است بر یکی ملك مرشد است و بر دیگری شیطان مفتن ملك امر بخیر مینماید و شیطان وی را باز میدارد (پایان)

(روح و حقیقت ایمان در چه کس پدید میگردد)

کسی که دارای عقل نظری و عقل عملی گردید روح ایمان و حقیقت اسلام را می‌یابد و در قلب خود تمرکز میدهد زیرا که چنین کسی بعقل نظری معارف و اصول عقائد خود را روی میزان عقل و منطق صحیح استوار میگرداند و از ذلت تقلید و تعصب آباء و اجداد خود را باوج تحقیق و بمرتبه «علم الیقین میرساند و بجنبه عقل عملی در مقام عمل برمی‌آید آن وقت نخستین وظیفه او اینکه است که با نفس سرکش خود مجاهده نماید تا آنکه نفس سرکش را رام گرداند و لجام او را بدست عقل دهد و وی را مطیع عقل و شرع گرداند پس از آن در مقام عمل روی میزان شرع رفتار کند و مقررات شرع را محترم دارد و بدون آنکه از خود چیزی بآن ضمیمه کند یا بسلیقه و صلاح و ید خود چیزی از آن کم کند «طابق النّعل بالنّعل» عمل نماید.

(عقل نظری چیست و حکمت عملی کدامست)

باید دانست که کمال انسان و کمال ایمان و حقیقت تقوی چنانچه حکماء و دانشمندان گفته‌اند اتصال و ارتباط یافتن بعالم ربوبی و انقطاع از

---

(۱) آدم زنا کار زنا نمیکند در حالی که ایمان دارد و نیز سارق و دزد دزدی نمیکند در حالی که ایمان دارد.

صفحه : ۹۴

خلق و رو نمودن بسوی حق و حقیقت و ترك التفات بغیر اوست و تحصیل آن ممکن نیست مگر بتقویت قوه عاقله اولا، بتحصیل معارف از روی میزان عقل و منطق خداوند در کلام مجید خود مکرر انسان را بتفکر و تدبر دعوت فرموده تا آنکه ایمانش از روی

عقل و دانش باشد و از ایمان تقلیدی حذر نماید.
انسان هر قدر در کاینات بیشتر فرو رود و در اسرار موجودات بیشتر دقت نماید و با چشم جهان بین خود کمون موجودات را بنگرد بلطائف صنعت مربی عالم بیشتر پی میبرد و احساس میکند که عالم غیر متناهی با روشی منظم بسوی مقصدی که آفریننده او در نظر دارد میشتابد و انجام وظیفه میدهد و آنی سستی نمینماید.
و تقویت قوه عامله ثانیا بتعدیل قوای عملیه روی میزان اعتدال و موازین دین اسلام که یگانه چیزی که بشر را از پرتگاه ذلت باوج رفعت رهبری مینماید و وی را از لغزش و خطاء نگاه میدارد و او را بهدف مقصود و بمنتهی درجه کمال انسانیت میرساند همانا تعلیمات قرآنی است کسی که قرآن را جلو خود و برنامه اعمال روزانه خود را روی دستورات قرآن قرار دهد هیچوقت قدم وی از صراط انسانیت نلغزد.
خلاصه کسی که طالب کمال است نخستین وظیفه او اینکه است که خود را از صفات سبعی و بهیمی تخلیه نماید سپس نفس و سریره خود را باخلاق روحانیین بیاراید و وی را تخلیه و تزیین گرداند باعمال نیك و سجیّه نیکو تا آنکه قلب و سریره وی محل جلوه‌گاه حضرت احدیت گردد در حدیث مشهور از رسول اکرم (ص) است
۱» «قلب المؤمن عرش الرّحمن»«.

----

(۱) دل و قلب مؤمن تکیه‌گاه خدا و محل رحمت اوست.

صفحه : ۹۵

و نیز در حدیث قدسی است
۱» «لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن»«.
و شاید مقصود از حکمتی که در کلام مجید فرموده وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً«۲» سوره بقره آیه ۲۷۲ همانا حکمت نظری و حکمت عملی باشد بهمان معانی که بیان شد زیرا که خیر کثیر نصیب کسی میگردد که اینکه دو جنبه را بکمال رساند.
و از اینجا معلوم میشود سرّ اینکه خداوند متقین را ستوده و تعریف فرموده به اینکه آنها ایمان بغیب دارند و بآخرت هم یقین دارند و اینکه نحو ایمان و یقین تمام نمیگردد مگر «بحکمت نظری» و اعمال قوه عاقله در کسب براهین عقلیه، و نیز متقین را معرفی نموده که نماز را بپای میدارند و زکاة مال خود را بمستحقین آن میدهند و اینکه دو عمل نیز بوجه نیکو تحقق نمیپذیرد مگر «بحکمت عملی».
خلاصه اگر قدری در اینکه آیات تدبّر و تفکّر نمایی خواهی فهمید که آنچه سعادت بشری و کمال انسانی را تأمین مینماید از آنچه راجع بروح و جسد و قلب و بدن و دنیا و آخرت وی است در اینکه چند آیه کوچك بنیکوتر بیابی و مختصرتر کلامی بیان نموده بلکه محور اساس تمدن و امور اجتماعی بشر روی دو پایه علم و عمل استوار میگردد که در اینکه آیات از علم «و حکمت نظری» تعبیر بایمان بغیب نموده و از عمل «و حکمت عملی» تعبیر بنماز و زکاة فرموده.

----

(۱) آسمان من و زمین من وسعت مرا ندارند لکن قلب مؤمن بقدری وسیع است که من در آن جای دارم.
(۲) کسی را که بوی حکمت داده شد محققا بوی داده شده خیر بسیار.

صفحه : ۹۶

(معنی ایمان و درجات آن)

بایـد دانست که حقیقت ایمـان بمعنی لغوی و شـرعی همـان عقـد قلبی و تصـدیق جزمی است و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف و ترجمان همان تصدیق قلبی است زیرا که خداوند هر کجا در قرآن وصف ایمان نموده آن را بدل مربوط گردانیده «کتب فی قلوبهم الایمان» لکن در شـرع مطهر کسـی که بزبان اقرار بشـهادتین ننمایـد بـدون عذر حکم اسـلام و ایمان بر وی جاری نیست بلکه حکم بکفر آن میشود زیرا بـدون اقرار بزبـان و عمـل که کـاشف از ایمان باشـد ایمان ثابت نمیگردد بلکه لجاجت و انکار کاشف از کفر صاحب آن میکند.
و اگر چه ایمان یک حقیقت وحـدانی است لکن مراتب و درجات بسیار دارد چنانچه در احادیث و اخبار رسیده که معصومین (ع) درجات ایمان را تشبیه بنردبان هفت پله نموده‌انـد و موقعیت هر یک از اینکه درجات را محـدود نموده‌انـد که صاحب درجه اول را نمیرسـد پای در درجه دوم نهـد و نیز دوم در سوم و سوم در چهارم تا آخر که هلاک خواهـد شـد زیرا که خارج از حـد وی است مگر وقتی که بمجاهده و کوشش بسیار خود را از اهل درجه بالا گرداند.
از اینجا تـوان پی برد کـه اصـل دین و حقیقت ایمـان و فضـیلت تقـوی روی اصـل درجـات معرفت و مراتب یقین اسـتوار میگردد و مؤمنین در مرتبه علم و یقین بسیار تفاوت دارند و تهذیب اخلاق و اعمال نیکو برای تحصیل درجه عالی معرفت و یقین است.
هر عمل نیکی که راه انسان را بسوی معرفت باز میکنـد و بیقین وی بیفزایـد در نظر شارع ارجمندتر و محبوب‌تر است و میتوان اینکه قاعده را مقیاس قرار داد که چون صاحب شریعت عالم بحقایق و اسرار است هر عملی که

صفحه : ۹۷
راه معرفت را بهتر بـاز میکنـد و آدمی را بحقیقت نزدیـک‌تر میگردانـد واجب کرده و اذن بترک آن نـداده و نیز آنچه مـانع از پیش رفت بشر است حرام نموده و منع فرموده.

(مقصود از ایمان بغیب چیست)

غیب چیزی را گویند که نشود بحواس ظاهره مثل دیدن شـنیدن یا بباقی حواس آن را ادراک نمود وجود خداوند غائب از حواس و مشـاعر ظـاهری مـا است قیامت و امور اخروی غائب از انظار ما است و در اینکه زمان تاریک که ما در آن زنـدگانی مینمائیم وجود انبیاء و ائمه (ع) حتی امام زمان ما که بایستی پیش رو ما و راهنمایی ما باشـد و باید در اینکه راه ظلمانی و پر خطری که پیش داریم از نور ولایت او اقتباس نمائیم تا اینکه بمنزل در امن و امان برسیم از نظر ما غائب است و بظاهر دست ما از دامن کرم او کوتاه است اگر چه آن بزرگوار در هیچ حالی غافل از حال شیعیان خود نخواهد بود و همیشه مراقب حال آنها میباشد.
پس از اینجا معلوم میشود که چه مقام ارجمندی دارد کسی که در اینکه زمان که بدترین ازمنه بشمار میرود دارای ایمان کامل باشد و جا دارد که پیغمبر اکرم (ص) چنانچه نقل میکنند بفرماید
۱» «وا شوقاه الی اخوانی فی آخر الزمان»«.
ببین چگونه پیغمبر اکرم (ص) بـا آن جلالـت شـأن اظهار شوق بملاقات مؤمنین در اینکه زمان فرموده و آنها را برادران خود معرفی نموده.

و نیز در فضیلت مؤمنین در آخر الزمان در حدیث دارد که آنها ایمان آورده‌اند

۲» «بسواد علی بیاض»«.

---

(۱) چه بسیار شایق و مایلم بدیدار برادران خود که در آخر الزمان بوجود میآیند

(۲) بآنچه نوشته شده بر کاغذ از احادیث و اخبار و آیات.

صفحه : ۹۸

اگر مؤمن واقعی که ایمانش از روی تحقیق و فهمیدگی باشد نه از روی تقلید و تعصب آباء و اجداد، یافت شود و از روی حقیقت بدستورات اسلام و تعلیمات قرآن عمل نماید واقعا کبریت احمر است و میتوان گفت از مؤمنین صدر اسلام که زمان غربت اسلام بوده بسیار شریفتر و ارجمندتر است زیرا که آن وقت آنها از وجود شخص رسول اللّه (ص) که شعاعی بود از نور احدیت استفاده مینمودند و کلمات جان بخش خدایی را از زبان معجز نمای او استماع میکردند و آن جذابیت کلام رسول (ص) که خود یکی از کرامات و اعجاز بشمار میرفت آنها را مجذوب مینمود.

و نیز بقدر امروزه شیاطین انسی با آن همه نیرنگهایی که دارند شاید در اطراف عالم موجود و پراکنده نبودند که بانواع و اقسام حیلها و تدلیسها و با لقاء شبهات مردم را فریب دهند و دین و دنیای آنها را خراب کنند «نعوذ باللّه» از رفتن آخر الزمان که زمان شرور و امتحان و ابتلاء است.

(نماز و فضیلت و خصوصیت آن)

توضیح: صلاة در لغت بمعنی دعاء و تبریك و تمجید است قال اللّه تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ«۱» و در عرف شرع اسم است برای اذکار و هیآت مخصوصه که آن را نماز گوئیم و نماز را صلاة گویند برای آنکه متضمن دعاء و اذکار مخصوصه است و الف و لام «الصلاة» الف و لام عهد است و اشاره بنمازهای پنج‌گانه است.

و نماز از عباداتی است که هیچ شریعت و دینی از آن خالی نبوده

---

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعاء و طلب رحمت کنید بر پیغمبر (ص).

صفحه : ۹۹

منتهی وضعیّات و بعضی خصوصیّات آن باعتبار موقعیّت ازمنه و حالات مردم تفاوت داشته اینکه است که فرمود إِنَّ الصَّلاةَ کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ کِتاباً مَوقُوتاً«۱» سوره نساء آیه ۱۴.

و در کلمه یقیمون چند معنی گفته شده:

۱- تعدیل ارکان نماز، کسی که در ارکان نماز خلل و قصوری واقع نگرداند او نماز را بپای داشته.

۲- مداومت و مواظبت نمودن در اوقات نماز و جدیت بر اداء آن در اوقات مخصوصه هر یک، در عرف گویند فلانی مقاومت نمود بر امری، یعنی جدیت و پا فشاری نمود بر حصول آن.

آری بهترین راه کامیابی و مظفریت ثبات و استقامت است ما هیچ ثمری از اعمال و افعال خود نمیتوانیم ببریم مگر در سایه ثبات و

پایداری، خداوند برسول اکرم خود خطاب فرموده فَاستَقِم کَما أُمِرت«۲» سوره هود آیه ۱۱۴.

قوای انسان هر قدر ضعیف و ناقص باشد اگر در عمل کوشش و جدیت کرد و با عزم ثابت و اراده قوی در حصول آن پافشاری نمود البته مظفریت نصیب او میگردد و ترقی و تعالی میابد، هیچ موجودی بکمال نمیرسد و هیچ عملی منتج نمیگردد مگر در اثر استقامت، کدام یک از اختراعات و صنایع را میتوانید نشان دهید که در اثر استقامت و پایداری پدید نگردیده نکته کلام اینجا است که فرموده یُقِیمُونَ الصَّلاةَ که در نماز اقامت و استقامت دارند.

و اینکه متقین را در مقام عمل معرفی فرموده به اینکه نماز را بپای

---

(۱) بدرستی که نماز همیشه بود بر مؤمنین کتابی ثبت و نوشته شده.

(۲) استقامت و پایدار باش در آنچه بتو امر شده.

صفحه : ۱۰۰

میدارند و از آنچه بآنها عنایت نموده‌ایم انفاق مینمایند معلوم میشود اینکه دو عمل افضل اعمال و از نیکوترین عبادات بشمار میرود.

اگر خوب دقت کنی خواهی فهمید که در اینکه عمل کوچک «نماز» چه خصوصیات و اسرار و فوائد بزرگی مندرج است نماز معجونی است ساخته شده و دارویی است ترکیب شده برای شفای تمام دردهای بی‌درمان بشر بلکه چرخ سعادت بشر روی دو پایه و دو اصل حرکت میکند یکی بندگی و عبودیت که متفرع بر ایمان و معرفت است و علامت بارز آن نماز است ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِيَعبُدُونِ سوره ذاریات آیه ۵۵ که تفسیر نموده‌اند «یعبدون» را بیعرفون که خلقت جن و انس برای عبادتی است که از روی معرفت باشد.

و دیگر انفاق مال و کمک نمودن بآنچه در دسترس وی نهاده شده که اساس تمدن بشری و نظام اجتماعیات روی اساس دیانات و اتفاق و کمک بیکدیگر استوار میگردد.

نماز ساخته شده از وظائف روحانی و بدنی است نماز صحیح قلب پژمرده بشر را طراوت می‌بخشد، نماز روح انسانی را جلاء می‌دهد و دل آدمی را پاک می‌نماید و وی را از فحشاء و منکر باز میدارد نماز وسیله ارتباط با خدا و مدد خواستن از اوست تنها نماز است که روح انسان را بسوی حق تعالی اوج میدهد و از روی اخلاص در پیشگاه قرب احدی بزانو می‌افتد و برکوع و سجود و تسبیح و تهلیل آفریننده خود را حمد و ستایش میکند و بخضوع و تذلل بندگی خود را اظهار مینماید و بنماز وظائف عبودیت انجام میگردد و بسوی حق راه باز مینماید و بفرموده رسول اکرم (ص) «نماز معراج مؤمن و عمود دین است».

و مؤمن با تقوی کسی است که هنگام نماز قلب خود را متوجه و رو بحق

صفحه : ۱۰۱

گرداند و از او یاری بخواهد و بکرم او استعانت جوید و روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز خداوند آورند و در مقابل عظمت و کبریایی او خود و همه کس را حقیر و کوچک بیند بلکه خود را هیچ بیند و چنان در دریای عظمت و رحمت حق تعالی غرق گردد که جز انوار فیض غیر متناهی او چیزی در نظر وی جلوه نکند.

و باید دانست که نماز تنها رکوع و سجود و قرائت و تکبیر لسانی نیست روح نماز و حقیقت عبودیت اینکه است که هنگام حضور در پیشگاه عظمت حق تعالی اول دل و سریره انسان متوجه گردد و در مقام ستایش و حمد و ثنای پروردگار حاضر گردد و از او غافل نشود و از سر اخلاص او را ستایش نماید، در کتاب کریم فرموده أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكرِی سوره طه آیه ۱۴، و در جای دیگر لا

تَقرَبُوا الصَّلاهَٔ وَ أَنتُم سُکاری سوره نساء آیه ۴۶.

ببین چگونه در آیه اول نماز را معطل نموده بذکر و یاد خود و امر میفرماید که نماز را بپای دارید برای یاد من و در آیه دوم نهی فرموده از نماز کردن در حال سکر و بیخردی برای اینکه بدانند که چه میگوید از اینکه دو آیه میتوان استفاده نمود که بدون توجه نماز مطلوب نیست.

در جای دیگر لَیسَ البِرَّ أن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ و ملائکته و کتبه و رسله تا آنجا که وَ أُولئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ سوره بقره آیه ۱۷۲ و ترجمه آن در صفحات قبل بیان شد تکرار نشود سپس وظائف عبودیت و بندگی خود را بآنطوری که در شرع اسلام مقرر شده اظهار نماید بطوری که عمل کاشف و نماینده ایمان و تقوی باشد زیرا چنانچه گفته شد عمل کاشف از ایمان است هر قدر ایمان در قلب محکم تر و خلوص زیادتر باشد عمل صحیح‌تر و تمام‌تر واقع میگردد.

صفحه : ۱۰۲

(گفتار غزالی در معانی معنوی و روح نماز)

غزالی در احیاء العلوم راجع بمعانی باطنیه نماز کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

چنین گوید معانی باطنه نماز مندرج در شش چیز است حضور قلب، تفهّم، تعظیم، هیبهٔ، رجاء، حیاء.

مقصود از حضور قلب اینکه است که قلب را خالی گرداند از غیر چیزی که بآن تکلم مینماید یعنی دلش و فکرش مشغول بنماز باشد و حواسش متوجه بکلمات و هر گاه دید فکرش جای دیگر سیر میکند توجه بنماز کند.

تفهّم: وراء حضور قلب است و آن اینکه است که نماز گذار در حال قرائت بمعانی و اسرار قرائت و اذکار توجه داشته باشد و بداند که چه میگوید و مؤمنین در فهم معانی قرآن و دانستن بعض رموز و اسرار آن بسیار تفاوت دارند فهم معانی قرآن و دانستن اسرار آن بسته بصفاء قلب و درجه ایمان است و کسی که در نماز بعد از تحصیل آداب و شرائط آن مراعات نماید جهات باطنی نماز را ممکن است بالهام غیبی بعضی از اسرار و جهات باطنی قرائت و تسبیحات برای وی مکشوف گردد.

تعظیم: معنایی است غیر از حضور قلب و فهم کلمات نماز، آقا وقتی با غلام خود تکلم مینماید غلام با اینکه متوجه بکلمات آقا و ملتفت معانی کلمات هست بزرگی آقا را نیز در نظر دارد.

هیبت: نیز امری است وراء حضور و فهم و تعظیم زیرا هیبت خوفی است ناشی از عظمت، مثلا خوف از عقرب را هیبت نمیگویند، و نیز کسی که بر خورد نماید بامر بزرگی بدون خوف آن را (هائب) نمیگویند یعنی هیبت وی را فرا گرفته چنانچه خوف از سلطان از مهابت و بزرگی اوست

صفحه : ۱۰۳

و لو آنکه ضرری از او متوجه نباشد.

رجاء: رجاء و امیدواری غیر از حضور و فهم و تعظیم و هیبت است چه بسا شخص از هیبت و بزرگی سلطان خائف و ترسان است و رجاء و امیدواری بفضل و احسان وی ندارد و بایستی بنده هم خائف باشد از حق تعالی که در اثر گناهان مستحق عقاب و سخط خداوندی اوست و هم امیدوار باشد بفضل و کرم بی انتهای او.

«اینکه است که در حدیث دارد، بایستی خوف و رجاء در عبد مثل دو کفه تراز و بقدرهم باشد که هیچ کدام بر دیگری زیادتی

نكند» حياء: غير از باقى معانى است و آن از ادراك قصور و عدم اتيان بوظائف عبوديت پديد ميگردد.
و عمده چيزى كه سبب حصول اينكه معانى ميگردد اهتمام نمودن بمقام عبوديت است زيرا كه حواس و مشاعر انسان تابع دل اوست همّ انسان و ميل او و هدف و مراد او رو بهر چه باشد خواهى نخواهى دل بسوى او ميرود و حواس متوجه بوى ميگردد.
پس اگر ميل دارى در نماز يا غير نماز چشم دلت بسوى حق نگران باشد و از راه خلوص تسبيح و تهليل و ستايش او نمايى نخستين وظيفه تو اينكه اينكه است كه ايمان و معرفت و محبت حق را در دل خود تمركز دهى و كارى كنى كه همّ خود را مصروف بر آخرت نمايى و آن وقتى محقق گردد كه بچشم حقيقت بين خود نظر كنى بحقارت و پستى دنيا و شرافت و فضيلت آخرت و يقين نمايى و بدانى كه آخرت بهتر از دنيا است و همت خود را مصروف گردانى بر سعادت اخروى و بدانى كه نماز وسيله سعادت و رستگارى است، آن وقت البته دلت متوجه بنماز ميگردد و در فهم معانى آن دقت مى‌نمايى و عظمت حق را در نظر ميگيرى و او را بزرگى و بزرگوارى ميشناسى و هيبت

صفحه : ۱۰۴

و عظمت او تو را فرا ميگيرد و بكرم او اميدوار ميگردى و از قبل تقصيرات خود شرمنده ميباشى. «كلام غزالى مفصل است مختصر نمودم» وَ مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقُونَ

(انفاق چيست و معنى رزق كدام است)

ديگر از اوصاف مؤمنين با تقوى اينكه است كه از آنچه بآنها روزى داده‌ايم و عطا و بخشش نموده‌ايم ديگران را بر خوردار مينمايند روزى چيزى را گويند كه انسان در حيات و زندگانى خود از آن منتفع گردد اينكه است كه در عرف گويند خداوند بفلانى مال و اولاد و علم روزى كرده و مقصود از انفاق هر چيزى است كه بوى عطا شده.
در مجمع البيان راجع ببيان آيه چند وجه گفته:
۱- مقصود از انفاق زكاة مفروضه است. (إبن عباس) ۲- نفقه دادن مرد است باهل و عيال خود زيرا كه آيه پيش در حكم زكاة نازل شده. (إبن مسعود) ۳- توسعه در نفقه است. (ضحاك) ۴- از آنچه بآنها تعليم نموده‌ايم و آنها را دانا گردانيده‌ايم بديگران مى‌آموزند. (روايت از حضرت صادق (ع) است) ۵- بهتر آن است كه حمل نمائيم آيه را بر عموم انفاق زيرا كه حقيقت رزق شامل ميگردد آنچه را كه انسان بدون موانع خارجى بتواند از آن منتفع گردد و اينكه آيه دلالت دارد كه حرام رزق نيست زيرا كه خداوند در مقام مدح و تعريف انفاق كنندگان است و كسى كه از مال حرام انفاق مينمايد چگونه مستحق اجر و ثواب ميباشد. (پايان) و در نظر قاصر بهترين اقوال اينكه است كه مقصود از رزق كليه نعمتهايى

صفحه : ۱۰۵

است كه خداوند ببشر انعام و بخشش نموده و بالاترين همه نعمتهاى الهى افاضه نور علم و حكمت است كه از اشراق فيض ازلى صادر گشته و قلب تاريك بشر را جلاء داده.
و مقصود از انفاق اينكه است كه از آنچه خداوند باو عنايت نموده ديگران را منتفع نمايد و همان طورى كه بدن رزق دارد و روزى او مواد طبيعى است كه بايستى دم بدم بوى برسد و اگر چند روزى غذا باو نرسد ميميرد، روح و دل آدمى نيز محتاج بغذاى روحانى است كه از مبدء فياض بقلب افاضه ميگردد و همان طورى كه بهترين رزقها نسبت بانسان همان افاضه علوم و حكمت است

بهترین انفاقات او نیز انفاق علم و دانش و آموختن آن بدیگران است.

و در کلمه «ممّا» همان طوری که دانشمندان گفته‌اند نکته‌ای بنظر می‌آید باصطلاح علماء نحو «من» در کلام عرب برای تبعیض است یعنی بعض، پس معنی آیه مبارکه اینکه میشود که یکی از اوصاف مردمان با تقوی اینکه است که از آن چیزهایی که بآنها بخشش نموده‌ایم بعضی از آن را انفاق مینمایند نه تمام آن را.

در انفاق مالی سرّش معلوم است که انفاق تمام مال که بحدّ اسراف و تبذیر برسد مطلوب نیست بلکه حد وسط مطلوب است چنانچه در تمام صفات و ملکات فضیلت در حد وسط است در قرآن مجید خطاب برسول اکرم است وَ لا تَجعَل یَدَکَ مَغلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ فَتَقعُدَ مَلُوماً مَحسُوراً«۱» سوره بنی اسرائیل آیه ۳۱.

---

(۱) قرار مده دست خود را مثل غل در گردنت کنایه از اینکه هیچ ندهی و بسیار پهن مکن که ما یحتاج خود را بدهی پس بنشینی در خانه برهنه و ملامت زده با حسرت بر درک نماز جماعت.

صفحه : ۱۰۶

و نیز در مقام تعریف فرموده وَ الَّذِینَ إِذا أَنفَقُوا لَم یُسرِفُوا وَ لَم یَقتُرُوا وَ کانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً«۱» سوره فرقان آیه ۶۷، زیرا که بحسب ظاهر مال از انفاق کردن کم میشود اگر چه در معنی و حقیقت زیاد میگردد و نمو میکند.

روایت از حضرت امیر است که «از زکاة دادن در صورت و ظاهر مال کم میگردد لکن در حقیقت و معنی زیاد میشود.

اما علم اگر چه بانفاق و تعلیم و تعلّم نه در ظاهر و نه در معنی کم نمیشود بلکه زیاد میشود لکن ممکن است سرّ دیگری در کار باشد و آن اینکه است که ممکن نیست عالمی بتواند تمام علوم و آنچه در ضمیر خود اندوخته تعلیم دیگری نماید بلکه اصلا عالم نمیتواند علم خود را تحمیل دیگری نماید منتهی بقدر فهم طرفت و ظرفیت او ارائه میدهد بعضی آنچه را که در ذهن او مخفی است و او نیز بقدر استعداد و ظرفیهٔ خود تعلیم میگیرد زیرا که توسعه کلام بقدر توسعه معانی نیست و توسعه گفتار بقدر توسعه قوه فکریّه نیست و سرّش واضح و معلوم است گفتار از زبان و جوارح پدید می گردد و آن از عالم ماده و چشم و جسمانیات است و معانی از قلب و از قوای فکریه ظهور مینماید و آن از عالم ما فوق الطبیعهٔ است و توسعه عالم معانی را هرگز نتوان مقایسه نمود با ضیق عالم طبیعت و ماده.

عالم و لو آنکه در اول مرتبه علم و دانش باشد قوه تکلم و بیان وی نسبت بمعانی مندرجه در ذهن وی محدود است قوه فکریه انسان و علوم و دانش او از عالم روحانیین گرفته شده و از آن عالم غیر متناهی که منبع فیضان فیض غیر متناهی حق تعالی است سر چشمه گرفته تکلم نمودن و ارائه ما فی الضمیر

---

(۱) مؤمنین کسانی میباشند که وقتی انفاق میکنند زیاد روی نمیکنند و تنک- گیری هم نمیکنند و حد وسط را مراعات مینمایند. [.....]

صفحه : ۱۰۷

بتوسط بدن میشود و بدن چون از عالم اجسام است و عالم اجسام نسبت بروح و نفس کوچک است، اینکه است که آنچه در ذهن است از علوم کلیه و معانی حقیقیه در تحت الفاظ نمیگنجد پس هر عالمی خواهی نخواهی بعضی علوم خود را تواند بدیگران بیاموزد نه تمام آن را.

خلاصه بنا بر اینکه رزق را تعمیم دهیم انفاق در آیه که یکی از صفات متقین بشمار آورده منحصر بانفاق مال بلکه منحصر بانفاق مال و علم نمیشود بلکه شامل میگردد آنچه را که خداوند عطاء و بخشش نموده از قوی و مشاعر و عنوان و حیثیّات و غیر اینها که بایستی شخص متّقی مردم را از تمام آنها منتفع گرداند از علمش بدیگران بقدر امکان بتوسط قلم و سخنرانی بیاموزاند بلکه بافعال و کردار و گفتار نیکویی خود مردم را تعلیم کند و هدایت نماید، و طریق سعادت را بآنها نشان دهد و بجاه و حیثیات خود بیچارگان را از مهلکه نجات دهد و بدست خود دست ناتوانی را بگیرد و بپای خود قدم برای کمک و رفع حاجت برادران ایمانی و ملّی خود بردارد.

صفحه : ۱۰۸

[سوره البقرة (۲): آیات ۴ تا ۵]

اشاره

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه:

متقین اشخاصی میباشند که ایمان میآورند بآنچه فرود آمده بسوی تو و آنچه فرود آمده برای پیمبران پیش از تو و نیز متقین بآخرت یقین دارند و چنین اشخاص با تقوی که متصف باین صفات میباشند
اینها در راه هدایتند از جانب پروردگارشان و آنها رستگارند.

(توضیح آیات)

اشاره

در تفسیر قمی گفته مقصود از آنچه بپیغمبر اکرم نازل گردیده قرآن است و بآنچه بپیغمبران سلف نازل گردیده باقی کتب آسمانی مثل تورات و انجیل و غیر آنها است.
لکن ظاهر از «ماء» موصوله تعمیم بر می‌آید که شامل قرآن و غیر آن میشود یعنی اشخاص با تقوی کسانی میباشند که ایمان دارند به آنچه از جانب حق تعالی بپیمبران نازل گردیده، قرآن باشد و غیر آن.
شاید تخصیص مؤمنین به اینکه آنها ایمان دارند بنزول قرآن و باقی کتب آسمانی علاوه بر ایمان بخدا و رسول و کتب آنها و از اوصاف متقین بشمار آورده برای اینکه است که آنها ایمان دارند که قرآن کلام خداست و از سماء قدرت خداوندی بارض قلب مبارک رسول اکرم فرود آمده وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى«۱» سوره نجم آیه ۴.
و کلام و گفتگوی در کیفیت انزال و چگونگی نزول وحی و فرود.

---

(۱) یعنی پیغمبر اکرم (ص) از روی هوای نفسانی چیزی نگفته بلکه آنچه فرموده وحی است و از جانب حق تعالی فرود آمده.

صفحه : ۱۰۹

آمدن آیات قرآنی بسیار است متأسفانه اینجا جای بحث تمام گفتار آنها نیست اجمالا گوئیم.

(در چگونگی نزول آیات قرآن بر رسول اکرم)

بعضی از مفسّرین و متکلّمین چنین اظهار مینمایند که جبرئیل در آسمان کلام خدا را می‌شنید و بر پیغمبر (ص) نازل مینمود و برای رفع اعتراض که جبرئیل چگونه کلام خدا را میشنید در صورتی که کلام حق تعالی از جنس حروف و کلمات نیست گفته‌اند خداوند کلمات و حروف را در زبان جبرئیل امین خلق نمود.

و قول دیگر اینکه است که گویند خداوند قرآن را قبلا در لوح محفوظ خلق نموده بود و جبرئیل در آنجا قرائت کرده و بر پیغمبر (ص) نازل نمود.

بعضی حکماء گویند چون ملائکه طبقات و مراتبی دارند بعضی جسمانی و بعضی روحانی بعضی ملائکه علوی و بعضی سفلی که از ملائکه علوی تعبیر بعقول و نفوس مجرده مینمایند و از ملائکه سفلی تعبیر بطبایع و قوای منطبعه میکنند.

و گویند از جمله ملائکه علوی روح القدس است که حامل وحی است باذن اللّه و او را عقل فعّال نامند و گویند کلام خداوند از قبیل اصوات و حروف و عوارض نیست بلکه بازگشت کلام او بقدرت و قادریّت او است و در هر عالمی از عوالم آثار قدرت او طوری ظهور و بروز مینماید.

و جماعت دیگر از حکماء گویند وحی تلاقی روحانی است، یعنی روح رسول مرتبط و متّصل میگردد بمبادی عالیه کلیّه و عقول کلیّه و بآن ملکی که حامل وحی است و از آنجا معانی فرود میآید بقلب رسول، اینکه است که

صفحه : ۱۱۰

نزول روحانی را تشبیه نموده‌اند بنزول حسّی و اینکه گویند قرآن نازل شده مجاز است نه اینکه حقیقهٔ کلمات و حروف بهمین طوری که دیده میشود نازل گردیده باشد.

لکن اینکه عقیده و اینکه رویّه راجع بآیات قرآن بکلی فاسد و ناتمام است بدو جهت و دو دلیل.

یکی آنکه باتفاق مسلمین و بضرورت اسلامی و بطور تواتر ثابت و مبرهن گردیده که حروف و کلمات و آیات قرآن از طرف حق تعالی بطریق وحی نازل گردیده و کلام خداوند است و مسلمانها منکر آن را کافر میدانند.

و دیگر گوئیم یکی از جهات اعجاز قرآن همان فصاحت و بلاغتی است که از خلال الفاظ و آیات قرآن پدیدار است و فصاحت و بلاغت کلمات قرآنی بطوری است که بیان آن از قوه بشری خارج، و قرآن عبارت از همین کلمات و آیات است نه فقط معانی مندرجه در آن و چون نظم و ترتیب کلمات و حروف قرآن طوری است که ممکن نیست بشر بتواند مثل آن را بیاورد اینکه است که در مقام تحدی و اعجاز قرآن فرموده «اگر جن و انس پشت بپشت هم دهند و بیکدیگر کمک نمایند نتوانند مثل آن را بیاورند و اینکه کلام در رد کسانی است که میگفتند اینکه آیات را خود پیغمبر (ص) ساختگی کرده و نسبت بخدا میدهد.

پاسخ کلام آنها فرمود من بشری هستم مثل شما اگر گوئید قرآن گفتار من است شما نیز میتوانید مثل آن را بگوئید و البته اگر توانسته بودند با آن عداوت و ضدیّتی که داشتند چندین قرآن مثل اینکه قرآن می‌آوردند و اگر آورده بودند منتشر مینمودند و در حفظ آن میکوشیدند و البته خبرش بما رسیده بود.

پس از آنکه ثابت شد که قرآن کلام خداوند است که از مصدر

صفحه : ۱۱۱

الوهیّت تنزّل نموده و در قالب الفاظ فرود آمده معلوم میشود که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بگوش جسمانی استماع قرآن مینموده و بچشم جسمانی رؤیت ملک حامل وحی میکرده زیرا که تحقق کلام بگوینـد و شنونده استوار میگردد اگر گوینده و شنونده‌ای نباشد کلامی تحقق نپذیرد.

آری حقیقت قرآن و معانی باطنی آن همان است که بطریق وحی بتوسط ملک حامل وحی یا بدون واسطه بقلب مبارک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله القاء گردیده اینکه است که در سوره قدر فرموده إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ«۱» و در سوره شعراء آیه ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ عَلی قَلبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنذِرِینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ«۲» از آیه اول چنین بر می‌آید که نزول قرآن بنا بر اینکه مقصود از ضمیر انزلناه قرآن باشد بدون توسط ملک بقلب مبارک پیغمبر اکرم (ص) فرود آمده و از آیه دوم اینکه آنچه از جانب حق تعالی وحی میرسیده بتوسط روح الامین یعنی جبرئیل (ع) بوده.

لکن کلمات و آیات قرآن هر یک در موقعی مناسب بر قوای ظاهریه پیغمبر (ص) نازل میگردیده و رسول اکرم بهمین چشم سر ملک حامل را مشاهده میفرموده و بهمین گوش سر استماع کلام اللّه مینموده لکن طریق استماع و رؤیت آن غیر از استماع و رؤیت اشیاء دیگر بوده و البته کیفیت نزول آن خارج از فهم ماست.

حکمای الهیین گفته‌اند استماع کلام اللّه و رؤیت ملک اگر چه بهمین گوش و چشم سر پیغمبر است لکن طریق استماع و رؤیت آن غیر از استماع و رؤیت اشیاء دیگر است در محسوسات اول شیء مادی از طریق چشم دیده میشود و از راه کوش کلام شنیده میشود پس از آن بحس مشترک

---

(۱) اول سوره قدر بدرستی که ما نازل گردانیدیم قرآن را در شب قدر.

(۲) روح الامین فرود آمد بقلب تو تا آنکه بوده باشی تو از بیم دهندگان.

صفحه : ۱۱۲

که یکی از قوای مدرکه باطنی انسان است ادراک میگردد پس از آن در قوّه خیال که خزینه حسّ مشترک است ضبط میشود.

پس از آن در قوّه متخیّله یا متصرّفه که آن نیز قوّه سوّمی است از قوای باطنه صورت بندی میگردد و در آنجا از آنچه بقوای ظاهریه ادراک نموده قضایایی تشکیل میدهد و از روی آن تشکیلات عمل میکند پس از آن تمامی قضایای تشکیل شده را بحضور عقل که سلطان بدن آدمی است و شرافت انسان بهمان است ارائه میدهند و معقول و مجرد میشود و عقل سالم که مشوب باوهام نباشد تمیز میدهد بین صحیح و فاسد آن و قضایا را طوری ترتیب میدهد که نتیجه صحیح توان از آن استخراج نمود.

لکن در مجردات طریق ادراک عکس اینکه است اول شیء که مجرد از ماده است بعقل ادراک میشود و از آنجا تنزل مینماید بقوه خیال و در قوه متخیله صورت مناسب بخود میگیرد و از آنجا تنزل مینماید بحس مشترک که مدرک محسوسات است و ادراک میشود پس از آن در چشم همان موجود مجرد از ماده بصورت مادی جزئی مناسب آن حقیقت دیده میشود و بگوش استماع صوت و کلام میشود.

پس همان دیدن و شنیدن بچشم و گوش است لکن طریق ادراک آن تفاوت میکند، اینکه است که رسول اکرم (ص) جبرئیل را بصورت (دحیه کلبی) که عربی جوان و خوش صورتی بوده در موقع وحی مشاهده مینمود و با اینکه حال غیر از رسول اکرم (ص)

کسی او را نمیدید و کلام وی را کسی دیگر نمیشنید.
و گوینـد همین است معنی نزول وحی و فرود آمـدن کتب سـماوی بر پیغمـبران (ع) که پیغمـبر (ص) بـآن قـوه ملکـوتی و آن تجرد روحانی خود ارتباط میابد بعالم مجردات آن وقت هر یک از قوی و مشاعر بسهم خود

صفحه : ۱۱۳

ادراکی مناسب بخود میکنند.
وقتی عقـل نبی و رسول که از سـنخ مجردات و ذوات نوریه بشـمار میآیـد ادراک مجرّدات نوریّه نمود و بکلّی اعراض از مادّیـات و توجّه بعـالم حقیقت کرد آن وقت قوه خیال و متخیّله آن حقیقت مجرّده را در بهترین صورت تشـکیل میدهنـد و از آنجا می‌آیـد در «حس مشترک» که شأن وی ادراک جزئیات طبیعی مادی است آن وقت بصورت شخصـی خارجی آن شیء مجرد را جلوه میدهد و رسول بچشم می‌بیند ملکی در بهترین صورت کلمات خدایی را بوی می‌آموزد.
وَ بِالْآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ قیامت را آخرت نامیده‌اند بمناسبت آنکه اول نشأ جسمانی بشر عالم دنیا است و عالم قیامت نسبت بانسان آخر بحساب میآیـد، و نیز ابتـداء وجود جسـمانی وی در نازل‌ترین مراتب خلقت تکون یافته که از ماده و هیولی عناصـر تعبیه شـده اینکه است که دنیا مأخوذ از دنوّ و پستی است و آخرت آخر مرتبه و آخر درجه کمال بشری است و آخر درجه صعود روحانی وی بشمار میرود که پس آنکه انسـان قطع منـازل و مراحـل نمود از مرتبه روحانیـات فرود آمـد و در کسوت و لبـاس مـاده در آمـد و در عـالم طبیعت توطن کرد و بـا مواد عنصـری آمیزش نمود و پس از آن از آنجا نیز سـفر کرد و منازلی طی نمود، از مرتبه جمادی بنباتی، از نبـاتی بحیوانی، از حیوانی بانسـانی، و اگر موفق گردیـد و موقعیت خود را شـناخت در درجـات کمـال سـیر مینمایـد، از رتبه انسانی صعود مینماید بمرتبه ملکوتی و از مرتبه ملکوتی بجبروتی تا برسد بآخر مرتبه کمال و مرتبه‌ای که بشر را ممکن است فوز بآن.
اینکه است که قیامت را آخرت نامند زیرا آخر است نسبت بدنیا

صفحه : ۱۱۴

و نسبت بدرجات صعود بشری که در آن وقت هر فردی بمنتهی درجه لایق بخود رسیده شقی بمنتهای شقاوت، سعید بمنتهی درجه سعادت فائز میگردد.
و اینکه یقین بـآخرت را یکی از اوصـاف و علائـم تقوی قرار داده در صورتی که یقین بـآخرت یکی از مصادیق ایمان بغیب بشـمار میرود ظـاهرا خصوصـیّت آن از جهـت اهمیّت آن است زیرا یقین اخصّ از علم و ایمـان و اعتقـاد است هر یقینی علم هست لکن هر علمی را یقین نمیگوینـد اعتقـاد تقلیـدی را اگر چه عرفـا علم و اعتقـاد گوینـد لکن چون علم اجمـالی بـدون تحقیق است بلکه غالبا تصوری بیش نیست آن را «علم الیقین» نمیگوینـد بلکه میتوان گفت ایمانی که از روی بصـیرت و دانسـتگی نباشد هرگز تصدیق که منـاط اعتقـاد و ایمانست بـدرستی تحقق نپـذیرد زیرا چنانچه در عرف میگوینـد تصـدیق بلا تصور محال است کسـی که در معارف مخصوصا در معاد و خصوصـیات آن خصوص در قسمت جسمانی آن هیچ تصوری نداشته باشد چگونه ممکن است تصدیق جزمی بآن پیدا نماید.
چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشـر تذکر دادیم کسـی میتواند اعتقاد جزمی و ایمان حقیقی بمعاد داشـته باشد که مراتب سـیر انسان را باندازه‌ای بداند و بدرجات تکامل آن فی الجمله پی ببرد تا آنکه «بعلم الیقین» بداند که بشر برای بقاء خلق شده نه برای فنا. و نیز از روی حقیقت و بصـیرت بفهمـد که شالوده انسان و حقیقت بشـری ترکیب شده از روح و جسم است نه جسم بتنهایی، انسان است و نه روح بدون جسد را توان انسان نامید، جسد بی‌روح جماد است و جزء جمادات از قبیل سـنگ و کلوخ محسوب میگردد و

روح بدون جسد را نیز نمیتوان حقیقتا انسان نامید زیرا که روح بلا جسد داخل در مجردات و از زمره آنها بشمار میرود شخصیّت و هویّت انسان وقتی بکمال رسد که در قسمت روحانی

صفحه : ۱۱۵

و جسمانی در هر دو جهت کامل گردد.

کسانی که معاد را روحانی فقط دانند مثل بعضی از حکماء، یا جسمانی فقط مثل بعضی از متشرّعین و متکلّمین، اینها در اشتباهند و کلام هیچ کدام از آنها صحیح نیست قول حق که مطابق باشد با منطق و با براهین عقلی و نقلی همان است که دانشمندان و فضلای حکماء و متکلمین گفته‌اند که انسان در روز رستاخیز با روح و بدن وارد محشر میگردد و بمردن روح و بدن وی معدوم نمیگردد تا آنکه شبهه امتناع اعاده معدوم و شبهه آکل و مأکول و غیر آن پیش آید و تفصیل آن در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تا اندازه‌ای درج شده هر کس خواهد بآن جا رجوع نماید.

پس از اینکه بیانات معلوم شد سرّ اینکه یقین بآخرت را از خصوصیّات و متفرّعات تقوی بشمار آورده برای آنست که تقوی از تأکّد ایمان و از مرتبه «علم الیقین» بلکه از «حق الیقین» پدید میگردد اینکه است که یکی از خصوصیات تقوی را یقین بآخرت محسوب گردانیده.

أُولئِکَ عَلی هُدیً مِن رَبِّهِم وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ پس از آنکه حق جل و علا پنج صفت از صفات برجسته اهل تقوی را بیان فرمود و متّقین را باین صفات معرّفی نمود در مقام اینکه بر آمده که تذکر دهد که چنین اشخاص هدایت یافته‌اند و سیر و روش اینها در طریق مستقیم است و رستگاری و سعادتمندی نصیب آنان گردیده.

برای هدایت که بمعنی ره نمایی باشد دو معنی شده یکی ارائه طریق و نشان دادن راه و دیگری ایصال بمطلوب و رسانیدن بآن یعنی گاهی انسان راه بمطلوب خود را گم کرده و از کسی که عارف براه است جستجو مینماید و آنکه دانای راه است راهرا نشان میدهد که راه مثلا از اینکه طرف است

صفحه : ۱۱۶

برو تا بمطلوب خود برسی.

و گاهی عارف براه، راه گم کرده را میبرد تا آنکه وی را بمطلوب رساند و شاید هدایتی که از طریق پروردگار برای متقین است همان ایصال بمطلوب باشد و شاید مقصود اینکه باشد متقین که دارای اینکه اوصاف پنج گانه میباشند آنها فائز گردیده‌اند و باین صفات و ملکات مستعدّ گردیده‌اند که خداوند آنها را بمنتهای کمال برساند و واصل گرداند آنها را برحمت غیر متناهی خود و ایشان را سعادتمند و رستگار گرداند.

صفحه : ۱۱۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۶ تا ۷]

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیهِم أَ أَنذَرتَهُم أَم لَم تُنذِرهُم لا یُؤمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم وَ عَلی سَمعِهِم وَ عَلی أَبصارِهِم غِشاوَةٌ وَ لَهُم

عَذابٌ عَظِيمٌ (۷)

ترجمه:

بـدرستی کسـانی که کـافر شدنـد و نور ایمـان را بظلمت کفر پوشانیدنـد مساوی است برای آنها چه بترسانی آنها را از عـذاب و چه نترسانی آنها را ایمان نمی‌آورند،

خداوند مهر زده است بر قلب آنها و بر گوش و چشم آنها پرده نهاده و برای آنها عذاب بزرگ است.

از اول سوره بقره تا مفلحون در اوصاف مؤمنین و متقین نازل گردیده و اینکه دو آیه در مذمت کفار است.

(توضيح آيات)

اشاره

بقاعده عربيت الّذين مبتداء و موصول، كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِم صله او، أ أَنذَرتَهُم تا آخر آيه بجاى خبر.

کفر در لغت بمعنی پوشانیدن و مخفی نمودن است و در عرف شـرع انکار الوهیت و نبوت و رسالت پیمبران و انکار معاد و آنچه از ضروریات دین بشـمار میرود، کسی که انکار نماید ضروریات دین را اگر چه یکی از آنها باشد باتفاق تمام مسلمانها چنین کسی از دائره اسلام خارج و در زمره کفار محسوب میگردد.

لکن ظـاهر اینکه است که کـافر بـاین خصوصـیت که انـذار و تهدیـد رسول وجود و عـدمش نسـبت باو مساوی بود یک قسـمتی از کفارند و شاید مقصود کفار مکه باشـند که کفر آنها از روی جهود و لجاجت بود نه تمام کفار زیرا که بسیاری از کفار بهمان انذار و تهدید رسول اکرم ایمان آوردند.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از صادق آل محمّد (ص) چنین روایت مینماید «کفر در کتاب خدا به پنج معنی آمده:»

صفحه : ۱۱۸

۱- کفر جحود (انکـار) و آن بـدو معنی آمـده یکی انکـاری که از روی علم باشـد دیگر انکاری که از روی جهل و نادانی سـر زند قسم دوم آن است که خداونـد حکایت مینمایـد از آنها که گفتنـد ما هِيَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنيا نَمُوتُ وَ نَحيا وَ ما يُهلِكُنا إِلَّا الدَّهرُ وَ ما لَهُم بِذلِكَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلّا يَظُنُّونَ«۱» سوره جـاثيه آيه ۲۳، و در آن آيـه بالاـ فرمـوده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِم أ أَنـذَرتَهُم أَم لَم تُنذِرهُم لا يُؤمِنُونَ«۲» پس اینکه جماعت انکار حق نمودند از روی جهل و نادانی.

قسم اول کسانی میباشـند که از روی علم و دانش کافر گشـتند و خداوند در باره آنها فرموده وَ كانُوا مِن قَبلُ يَستَفتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا سوره بقره ۸۳ اینها جماعتی هستند که کافر شدند و انکار نمودند با آنکه میدانستند.

و حضرت صادق علیه السّلام فرموده اینکه آیه در باره یهود و نصاری نازل گردیده چنانچه فرمود الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَعرِفُونَهُ كَما يَعرِفُونَ أَبناءَهُم«۳» سوره بقره آيه ۱۴۱ زیرا که خداونـد نازل فرموده اوصاف پیغمبر (ص) و اوصاف اصـحاب پیغمبر (ص) را بهمان نهـج و صـفت و رویه‌ای که داشـتند چنانچه معرفی مینماید اصـحاب رسول اللّه را وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الكُفّارِ رُحَماءُ بَينَهُم تَراهُم رُكَّعاً سُجَّداً يَبتَغُونَ فَضلًا

---

(۱) نيست براى ما مگر همين زنـدگانى دنيا كه ميميريم و زنده ميشويم و هلاك نميكند ما را مگر دهر و در اينكه گفتار آنها علم و دانش ندارند و نيست آنها را مگر گمان و وهم.

(۲) بدرستى كسانى كه كافر شدند چه بترسانى و تهديد نمايى آنها را و چه نترسانى لا يؤمنون ايمان نمی‌آورند.

(۳) كسانى را كه بآنها كتاب عطاء نموديم ميشناسند پيغمبر را همان طورى كه پسران خود را ميشناسند.

صفحه : ۱۱۹

مِنَ‌اللّهِ وَ رِضواناً سِيماهُم فِي وُجُوهِهِم مِن أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُم فِي التَّوراةِ وَ مَثَلُهُم فِي الإِنجِيلِ«۱» سوره فتح آيه ۲۹.

و اينهـا صـفات رسول خـدا و اصـحاب اوست در توراة و انجيـل و چون خداونـد او را برسالت مبعوث گردانيـد اهل كتاب او را بآن علامات شناختند چنانچه حق جل و على فرموده فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ«۲» و قبل از بعثت پيغمبر (ص) يهود بعرب ميگفتند اى جماعت عرب نزديك است پيغمبرى در ميان شما پيدا شود كه ولادتش در مكّه و بمدينه هجرت نمايد و اواخرى پيغمبران و بهترين آنهـا است بـاين علامـت كه در دو چشـمش قرمزى نمايان است و در كتفش خاتم نبوت عبا بخود می‌پيچـد و بپاره‌اى از نان و خرما قناعت مينمايـد و بر خر برهنه سوار ميشود و در جهاد و قتال شمشـير خود را بـدوش ميگذارد و از كسـى باك ندارد و چون خداوند رسول خود را مبعوث گردانيد حسد بردند و كافر گشتند.

سوم از اقسام كفر كفر برائة است و آن قول حق تعالى است

---

(۱) اصـحاب پيغمبر كسانى ميباشند كه سخت و شديدند بر كفار و بين خود مسلمين با عطوفت و مرحمتند می‌بينى آنها را كه ركوع ميكننـد و سـجده مينماينـد براى آنكه بجويند فضل خدا و خوشـنودى او را اثر سـجده در صورت و سـيماء آنها ظاهر است كه اينكه مثال آنها است در تورات و در انجيل.

(۲) در كتب اخبار و تواريخ می‌نويسـند يهوديها قبل از ولادت پيغمبر (ص) هر گاه با كفّار جنگ ميكردند متوسّل ميشدند به پيغمبر آخر الزّمان كه اوصافش را در تورات ديـده بودنـد و از خـدا ببركت او درخواست فتـح و فيروزى مينمودنـد وقتى پيغمبر (ص) بدنيا آمـد بـا آنكه او را بـآن اوصاف ميشـناختند همان طورى كه هر كس اولاد خود را می‌شـناسد كافر شدنـد و انكار نمودنـد. و در آيه ديگر وَ جَحَدُوا بِها وَ استَيقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوًّااز روى ظلم و سركشى انكار نمودند با آنكه يقين داشتند.

صفحه : ۱۲۰

ثُمَّ يَومَ‌القِيامَةِ يَكفُرُ بَعضُكُم بِبَعضٍ«۱» سوره عنكبوت آيه ۲۴، يعنى بعضى از بعض ديگر در قيامت بی‌زارى ميجويند.

چهارم از اقسام كفر مخالفت و ترك اوامر است دليل آن قول حق تعالى است وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا وَ مَن كَفَرَ«۲» سوره آل عمران آيه ۹۱ اطلاق كفر شـده بر كسـى كه مستطيع باشد و حج را ترك نمايد و كفر در اينجا بمعنى ترك اوامر حق تعالى است.

پنجم كفر نعمت و دليـل آن قـول حق تعـالى است هـذا مِن فَضـلِ رَبِّى لِيَبلُوَنِى أَ أَشـكُرُ أَم أَكفُرُ وَ مَن شَـكَرَ فَإِنَّمـا يَشـكُرُ لِنَفسِهِ وَ مَن كَفَرَ«۳» سوره نمل آيه ۴۰ يعنى كسـى كه شكر نعمت حق را ننمود كافر است بمعنى «كفران نعمت» و باين پنج معنى در كتاب خدا اطلاق كفر شـده. پايان ظاهرا تمام اينكه معانى پنـج گانه كه در حـديث راجع بكفر گفته شد بازگشت آن بهمان معنى لغوى ميشود زيرا كفر بمعنى اول و دوم پوشانيـدن حق و اظهـار ننمودن آن است خواه از روى جهـل و نـادانى باشـد يـا از روى عناد و دشـمنى و حسادت و نيز بمعنى دوم كه ترك اوامر است و سوم كه كفران نعمت باشد اول آن پرده پوشـى از قول حق دوم عدم اظهار نعمتهاى

غیر متناهی او است.

---

(۱) چون روز قیامت شود اهل جهنم از یکدیگر تبری و بیزاری میجویند.

(۲) و از برای خداوند حق است بر مردمی که مستطیع میباشند حج خانه خدا و کسی که کافر شد یعنی ترک حج نمود.

(۳) حکایت کلام سلیمان نبی (ع) است که در مقام شکر گذاری گفته اینها از فضل و کرم پروردگار من است برای اینکه بیازمایی و امتحان نمایی مرا که آیا شکر میکنم یا کفر آن نعمت میکنم و کسی که شکر کند غیر از اینکه نیست که بازگشت شکرش بخود او است و کسی که کفران نعمت نمود خداوند بی‌نیاز و کریم است.

صفحه : ۱۲۱

خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم وَ عَلی سَمعِهِم وَ عَلی أَبصارِهِم غِشاوَةٌ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ ختم در لغت مشترک بین چند معنی است، طبع، آخر، مهر زدن، علامت، و غیر اینها طبع و ختم نیز بدو معنی استعمال شده یکی تأثیر نمودن چیزی در چیز دیگر مثل نقش در انگشتر، و دیگر اثری که از نقش پدید میگردد و گاهی مجازا استعمال میشود در رد و منع.

و در اینجا شاید مقصود همان معنی اول باشد زیرا که فرموده فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِم فَهُم لا یَفقَهُونَ«۱» سوره منافقون آیه ۳ که اعمال بد آنها در قلوب آنها تأثیر نموده و مانع گردیده از فهم و ادراک معارف و علوم حقّه.

در کتاب مجمع البیان در معنی ختم چند وجه گفته:

۱- علامت، وقتی کافر کفرش بمرتبه‌ای رسید که خداوند از حال او بداند که دیگر ایمان نمی‌آورد نقطه سیاهی در قلب وی پدید می‌آورد تا آنکه ملائکه مشاهده نمایند و بدانند که اینکه آدم دیگر ایمان نمی‌آورد و او را لعن نمایند همین طور در قلب مؤمن علامتی میگذارد که ملائکه بفهمند وی مؤمن است و او را ستایش نمایند و برای وی طلب مغفرت کنند. (پایان)

(سؤال و پاسخ)

توهّم نشود که چگونه ممکن است خداوند مهر زند بقلب کافر زیرا وقتی خداوند مهر زند بقلب کافر و دل وی را بسته گرداند از نفوذ نور معرفت دیگر محلی برای اشراق نور معرفت و قبول ایمان در آن باقی نمی‌ماند آن وقت تقصیر کافر چیست زیرا محل ایمان قلب است و قلبی که مطبوع بر کفر گردید هرگز ممکن نیست نور ایمان در آن طلوع نماید و البته کافر

---

(۱) قلوب کفار مطبوع بر کفر شده پس آنها کلام حق را نمیفهمند.

صفحه : ۱۲۲

میگردد زیرا دیگر قدرت بر ایمان ندارد.

و از آن طرف برای کافر عذاب بزرگ مهیّا نموده و عذاب نمودن بر کفر کسی که قدرت بر ایمان ندارد ظلم است بلکه از بالاترین ظلمها بشمار میرود و با عدالت حق تعالی منافی است چگونه ممکن است خداوند عادل رئوف مهربان بنده ضعیف خود را که از روی تفضّل خلقت نموده مطبوع بر کفر نماید و راه قلب وی را ببندد و وی را از اشراق نور ایمان محروم گرداند پس از آن او را عذاب نماید بر کفرش.

(پاسخ)

آری ظلم نسبت بمقام قدس الهی از محالات اولیّه بشمار میرود خداوند از روی فضل و کرم موجودات را خلقت فرموده و از طریق لطف و کرم اسباب هدایت بنی آدم را مهیا نموده و نفس بشر را در ابتداء خلقت طوری خلقت فرموده که نسبت آن بقبول سعادت و شقاوت مساوی است ممکن است قلب وی محل جلوه گاه رحمت حق تعالی گردد چنانچه در حدیث است «قلب المؤمن عرش الرحمن» و محل رفت و آمد ملائکه رحمت شود و ممکن است محل مراوده شیاطین و ظهور آثار بهائم و سباع گردد و چون یکی از الطاف خداوندی نسبت بافراد بشر اینکه است که بشر را در افعال و اعمال خود مختار گردانیده تا آنکه در تمام صفات مظهر و نماینده او باشد چنانچه علمش مظهر علم حق قدرت و اراده و مشیت و باقی اوصافش نیز بقدر کمالش نمایندگی مینمایند اوصاف حق را زیرا که تمام صفات کمالیه در هر موجودی یافت گردد ناشی از کمالات نامتناهی اوست و مختار بودن در عمل یکی از کمالات بلکه از بالاترین کمالات بشمار میرود و انسان چون مظهر اتم و نمونه اوصاف الهی است بایستی در اینکه صفت کمال نیز نمایندگی داشته باشد اینکه است که وی را در عمل مختار گردانیده و راه هدایت و شقاوت را بروی وی باز

صفحه : ۱۲۳

نموده که باختیار خود هر یک را بخواهد اختیار نماید چنانچه فرموده وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ سوره بلد آیه ۱۰ و در جای دیگر إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً«۱» سوره دهر آیه ۳.

خلاصه وقتی انسان بسوء اختیار خود راه سعادت را بروی خود بسته گردانید بطوری که ملکات ذمیمه در قلب وی راسخ گردید قلب وی تاریک میگردد و دیگر قابل اشراق نور ایمان نیست آن وقت خداوند مهر میزند بقلب او زیرا که هیچ امری در عالم بدون اراده حق تعالی انجام نمیگیرد لکن اراده حق در اینجا وقتی تحقق پذیرد که انسان باختیار خود قلب را از قابلیت هدایت گردیدن بیاندازد و مجبور بر کفر گرداند پس لازمه اعمال زشت آنها اینکه است که قلبشان مطبوع بر کفر گردد لهذا نسبت بخود میدهد که وقتی قابلیت اشراق نور معرفت و ایمان ندارند خداوند مهر میزند بر دل آنها کنایه به اینکه راه دل بسته میگردد و راهی برای نفوذ اشراق نور معرفت باقی نمیماند تا آنکه آنها بفهمند و ایمان آورند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند چون اینکه آیه از متشابهات قرآن است بایستی حمل نمود بمعنایی که منافی با مقام قدس الهی نباشد و چنین گوید که ختم در اینجا بمعنی گواهی است مثل اینکه عرب گوید «تختم علی قول فلان» یعنی تو گواهی میدهی، پس بنا بر اینکه معنی آیه اینکه میشود که خداوند گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند یا آنکه خداوند علامتی در دل کافران نهد که ملائکه آنها را بشناسند.

و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند تغییر سیاق آیه که خداوند مهر

---

(۱) بدرستی که ما هدایت نمودیم و نشان دادیم بانسان راه رستگاری و فضیلت را و او یا شاکر است و بهمان راه هدایت پیش میرود و رستگار میگردد یا کفران مینماید و براه کج میرود و خود را از فضیلت انسانی باز میدارد.

صفحه : ۱۲۴

زدن و بستن قلب کافر را نسبت بخودش میدهد «ختم اللّه» و پرده پوشی چشم دل کافر را نسبت بخود کافر میدهد «و علی ابصارهم

غشـاوهٔ» اشاره باین است که بفهمانـد وقتی کافر باعمال زشت خویش چشم دل خود را پوشانیـد و پرده نهاد بر قلب خود بطوری که دیگر آثـار جلاـل و جمـال الهی را در عـالم خلقت نتوانـد دیـد و دلی که بـایستی محل اشـراق نور علم و معرفت ربوبی باشـد محل شیاطین قرار داد آن وقت بکیفر عمل آنها خداوند نیز مهر میزند بقلب آنها و راه هدایت را مسدود مینماید.
و همان طوری که ایمان مراتب و درجاتی دارد کفر نیز مراتب و درجاتی دارد و وقتی کفر بمنتهی درجه رسـید و کافر را از استعداد و قابلیت هدایت شدن انداخت آن وقت کار او تمام میگردد و قلب وی را می‌بندند و بسته میگرداند.

صفحه : ۱۲۵

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

وَ مِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِاليَومِ الآخِرِ وَ ما هُم بِمُؤمِنِينَ (۸) يُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخدَعُونَ إِلاّ أَنفُسَهُم وَ ما يَشعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكذِبُونَ (۱۰)

ترجمه:

بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند ایمان آوردیم بخدا و ایمان آوردیم بروز قیامت در صورتی که آنها ایمان نیاورده‌اند بخیال خود خدا و رسول خدا و مؤمنین را فریب میدهند لکن فریب نمیدهند مگر نفس خود را و نمی‌فهمند
در قلب آنهـا مرض است و خداونـد مرض آنها را زیاد میکنـد و برای آنها است عـذاب دردناك برای آنکه بمؤمنین دروغ میگفتند باظهار ایمان و در باطن پیغمبر را تکذیب مینمودند.

(توضیح آیات)

اشاره

از «و من النّاس» تا سـیزده آیه بیان حال منافقین و کسانی است که از روی تـدلیس و خـدعه وقتی بمؤمنین برخورد مینمودنـد اظهار ایمـان میکردنـد و کلمه شـهادتین میگفتنـد و چنین وانمود میکردنـد که مـا بـا شـما میباشـیم و وقتی بـا کفـار بودنـد اظهار کفر خود مینمودند اینکه است که خداوند خبر میدهد برسول خود که مؤمنین را از حال آنها آگاه گرداند که خود را از شـر آنها حفظ نمایند و فریب جماعت منافقین را نخورنـد و بداننـد اینها حقیقهٔ مؤمن نیسـتند و من برای تبعیض است و ناس اسم جنس و لام برای تعریف جنس است یعنی بعضـی از جمـاعت مردم چنین میباشـند و گوینـد انسـان را برای اینکه انسان گوینـد که در روز الست با خـدا عهد بست و در دنیـا فراموش نمود و انسـان مـأخوذ از نسیان است یـا انسان از انس است که همیشه طالب اینکه است که بمثل خود انس بگیرد

صفحه : ۱۲۶

معنی خدعه چیست و منافقین چگونه خدعه میکردند

اصل خدع اخفاء نمودن و وا نمودن خلاف باطن و تظاهراتی است که اصل و مبنی صحیحی ندارد و رویّه منافقین بر همین منوال بوده که تظاهر ایمان مینمودند در صورتی که در باطن منکر بودند بلکه در صدد ایذاء مؤمنین و مسلمین برمی‌آمدند و بگمان خود مؤمنین را فریب میدهند و نمیدانستند که خود را فریب میدهند و ضرر نفاق عاید خود آنها میگردد نه بمؤمنین چنانچه فرموده وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلّا بِأَهْلِهِ(۱) سوره فاطر آیه ۴۱ و محرک منافقین بر نفاق جهاتی احتمال داده شده:

۱- حفظ جان و مال و عرض خود زیرا که مسلمانها جهاد را بدستور رسول اکرم تا وقتی ادامه میدادند که کفار شهادتین بزبان جاری نمایند.

۲- نزد مسلمانها محترم باشند و مؤمنین بنظر اجلال بآنها نظر نمایند.

۳- اظهار اسلام مینمودند برای جاسوسی، که تفتیش نمایند و از اسرار مسلمانها اطلاع پیدا نمایند و بکفار خبر دهند.

۴- اظهار ایمان میکردند بطمع غنیمت و غیر اینها از اغراض فاسدی که در نظر داشتند و چون رسول اکرم (ص) مأمور بظاهر بود لذا در بسیاری اوقات افشاء سرّ آنها را نمینمود.

فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً همین طوری که بدن را صحت و مرض است قلب را نیز مرض و صحت است وقتی مزاج بدن از حد اعتدال خارج گردید به اینکه یکی از اخلاط چهارگانه خون، صفراء، سوداء، بلغم، غلبه نمود بر باقی اخلاط انسان

---

(۱) و احاطه نمیکند مکر و اندیشه نمودن بدی مکر باهلش یعنی بمکر کننده [.....]

صفحه : ۱۲۷

مریض میگردد آن وقت اگر قابل اصلاح باشد بمداوا از حد انحراف برمیگردد بحد اعتدال و مرض بصحت تبدیل میگردد، لکن ممکن است بطوری از اعتدال خارج گردد که علاج پذیر نباشد.

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش

چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

(سعدی) همین طور قلب را نیز صحت و مرض است علامت صحت بدن ظهور آثار صحیح و حرکات معتدل و افعال پسندیده است صحت قلب عبارت از پیدایش اخلاق نیکو و اعتدال ملکات و صفات حمیده و اعمال پسندیده است.

هر گاه بدن صحیح و سالم باشد افعال طبیعی بطور شایستگی از آن ظهور و بروز مینماید، چشم درست می‌بیند، گوش واضح میشنود دست و پا هر یک عمل خصوصی خود را انجام میدهند و بر خلاف وظیفه خود عمل نمی‌نمایند.

قلب نیز وقتی سالم است که وظائف خصوصی خود را انجام دهد و وظیفه خصوصی قلب کسب معارف و علوم حقیقی است.

خداوند در مقام تعریف قلبی که خالی از قذارات نفسانی است برآمده و فرموده إِلّا مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ(۱) سوره شعراء آیه ۷۸ قلب سالم محلّ اشراق نور علم و ایمان و جلوه‌گاه حضرت احدیّت است همانطوری که مزاج سالم مایل بغذاء نافع بحال خود است قلب سالم نیز مایل بغذای روحانی است که آن کسب علوم و معارف میباشد.

خلاصه قلب وقتی صحیح و سالم است که در صفات و ملکات نفسانی حد وسط را احراز نموده باشد کسی که دارای ملکه عدالت

که جامع بین

---

(۱) مگر کسی که خداوند بوی عقل سالم عنایت فرموده.

صفحه : ۱۲۸

حکمت، شجاعت، عفت، است گردید، معلوم میشود که قلب وی سالم است و علامت صحّت قلب اینکه است که محلّ اشراق نور معرفت گردد.

و مرض قلبی بجهاتی شدیدتر و علاج آن صعب‌تر و سخت‌تر از مرض بدنی است و بمراتب بسیار تداوی وی مهمتر و لازم‌تر است زیرا که قلب از شریف‌ترین اجزاء انسانی بشمار میرود بلکه اصل و حقیقت انسان قلب وی است بشری که قلبش مریض شد دیگر اسم انسانیت وی را نشاید بایستی وی را در ردیف حیوانات محسوب گردانید.

هر وقت دیدی قلب تو مایل بکسب علوم و معارف و تحصیل تقوی نیست بلکه مایل بچیزهای باطل و بی معنی است بدان که تو مبتلا بمرض قلبی میباشی، از حضرت امیر (ع) است که

۱» «طبع العليل يميل الى الأباطيل»«

آن وقت بزودی خود را معالجه نما که اگر در معالجه کوتاهی نمایی مرض مزمن میگردد و معالجه مشکل میگردد.

و غلبه قوای سبعی و بهیمی است که قلب را مریض و کدر میکند و چون هر مرضی را بایستی بضدش معالجه نمود کوشش کن تا قوای حیوانی را رام گردانی و عنان آن را بدست عقل دهی و تحت حکومت عقل وادارش نمایی تا آن را از مرض برهاند و بصحت آورد و اگر در مقام معالجه و علاج مرض قلبی بر نیامدی البته مرض شدیدتر میگردد تا آنکه داخل گرداند تو را در آن کسانی که در باره آنها فرمود فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً، وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ سوره بقره آیه ۹.

---

(۱) اثر قلب مریض اینکه است که طبع مایل میگردد بچیزهای باطل.

صفحه : ۱۲۹

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۱ تا ۱۳]

اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُم لا تُفسِدُوا فِي الأَرضِ قالُوا إِنَّما نَحنُ مُصلِحُونَ (۱۱) أَلا إِنَّهُم هُمُ المُفسِدُونَ وَ لكِن لا يَشعُرُونَ (۱۲) وَ إِذا قِيلَ لَهُم آمِنُوا كَما آمَنَ النّاسُ قالُوا أَ نُؤمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُم هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِن لا يَعلَمُونَ (۱۳)

ترجمه:

وقتی بمنافقین گفته شد در زمین فساد نکنید گفتند جز اینکه نیست که ما مصلح و اصلاح کننده گانیم.

ای مؤمنین آگاه باشید که منافقین مفسد و تبه کارانند و لکن شعور ندارند و نمیدانند چگونه فساد مینمایند.

و وقتی بآنها گفته شد ایمان آورید همان طوری که مردم ایمان آوردند در پاسخ گفتند آیا ما ایمان آوریم همان طوری که مردمان

سفیه و بیخرد ایمان آورده‌اند ای مؤمنین آگاه باشید که آنهایی که مؤمنین را سفیه میدانند خود آنها سفیه و بی‌خردانـد و لکن نمی‌فهمند.

[(توضیح آیات)]

اشاره

قالُوا إِنَّما نَحنُ مُصلِحُونَ

(چرا منافقین نفاق میکردند)

در تفسیر مجمع البیان گفته برای منشأ نفاق منافقین دو احتمال داده اند یکی آنکه آنچه را مؤمنین فساد میدانستند بگمان آنها صلاح بوده زیرا چنین گمان میکردند که اگر نفاق و دو رویی کنند از جفای مؤمنین و کفار هر دو در امانند.

و دیگر آنکه آنچه در باطن آنها مخفی بود انکار میکردند و عمل خود را طور دیگر وانمود میکردند به اینکه میگفتند ما خلاف نمیکنیم و مایل بکفار نیستیم و کتاب را تحریف نمیکنیم و خداوند کلام آنها را رد

صفحه : ۱۳۰

میکند که ای مؤمنین بدانید که اینکه هایی که فساد را صلاح میدانند اینها مفسدند و لکن شعور ندارند یعنی نمیدانند آنچه میکنند فساد است نه صلاح پایان و اینکه کسانی که خداوند خبر میدهد که در زمین فساد میکنند ظاهرا علمای کفّار و منافقین بودند لکن علم آنها جهل مرکّب و فهم آنها سفاهت و عقل آنها نکراء و شیطنت بود.

آری کبر و نخوت و خودخواهی و خودپسندی چشم عقل را کور می کند و آن غریزه انسانی را فاسد مینماید و مشاعر را تباه میگرداند چنانچه برأی العین مشاهده مینمائیم کسانی که در شهوات نفسانی غوطه ور گردیده‌اند عمل زشت خود را خوب میدانند و خود را از دانشمندان عالی مقدار و از اهل کمال و دانش می‌پندارند و بمردمان با ایمان و با تقوی نسبت سفاهت و بی- خردی میدهند و بنظر حقارت بآنها مینگرند و علماء را جهّال و پست و بیمقدار و خود را از اهل فضل و دانش میدانند.

هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند

قالُوا أَ نُؤمِنُ کَما آمَنَ السُّفَهاءُ

(چه کسی را سفیه گویند)

سفهاء جمع سفیه است مثل علماء که جمع علیم است و حکماء که جمع حکیم است.

سفیه کسی را گویند که عقلش ناقص و رأیش فاسد باشد، و خداوند خبر میدهد که کسانی که مؤمنین را سفیه میدانند و نسبت بی‌خردی و نفهمی بآنها میدهند بدانید که خود آنها سفیه میباشند که از روی نفهمی چنین نسبتی بآنها میدهند.

صفحه : ۱۳۱

سفیه کسی است که عقل خود را تباه نموده

(چه کسی را عاقل گویند)

عاقل کسی را گویند که بتواند بقوه درّاکه خود تمیز دهد بین حق و باطل، کسی که حقّ و اولیای حقّ را نشناسد و اعمال فکر و تدبّر ننماید تا آنکه سعادت خود را تأمین نماید و در جهالت و بیخردی بماند و یوسف عزیز نفس ناطقه خود را مطیع نفس بهیمی خود گرداند و آن را بچاه مذلت خود پرستی ذلیل گرداند البته چنین کسی را نتوان عاقل و دانشمند نامید بلکه وی با حیوانات یکی است بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا او بدتر و پست‌تر از حیوانات بشمار میرود زیرا که حیوانات فاقد عقل و شعورند.

اینکه عقل موهبتی که خداوند بانسان کرامت فرموده و استعدادی که در وجود وی نهاده انسان ظَلُوماً جَهُولًا«۱» از راه جهل و نفهمی ظلم بنفس خود نموده و آن را ضایع گردانیده و عقل خود را در اسارت نفس بهیمی درآورده و راه سیر بسوی عالم ملکوت را بروی خود بسته گردانیده و خود را در لجن زار طبیعت بدست غولان و سبعان قوای حیوانی بزنجیر آرزو و آمال بسته گردانیده.

آیا بایستی چنین اشخاص را سفیه و بیخرد معرفی نمود یا بزرگوارانی که اعمال فکر نموده و قوه عاقله خود را بکار انداختند و در تمام عمر نفس شریف خود را بزحمت انداخته تا آنکه راهی بسوی مبدء خود پیدا نمایند و از راه براهین عقلی و نقلی در مقام برآمده‌اند که راهرا از چاه تمیز دهند

---

(۱) إِنّا عَرَضنَا الأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الجِبالِ فَأَبَینَ أَن یَحمِلنَها وَ أَشفَقنَ مِنها وَ حَمَلَهَا الإِنسانُ إِنَّه کانَ ظَلُوماً جَهُولًا سوره احزاب آیه ۷۲، یعنی عرضه نمودیم امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها پس ابا نمودند از قبول و تحمل آن و ترسیدند از آن و اینکه بار گران را انسان قبول نمود و بدرستی که انسان بسیار ستمکار و نادان است.

صفحه : ۱۳۲

و بپای طلب طریق حق را بپیمایند و خود را باعلا درجه قرب رسانند و سعادت حقیقی و فضیلت دائمی برای خود تأمین نمایند بدیهی است که چنین اشخاص در منتهی عقل و خردمندی و زکاوتند اینکه است که چون منافقین سفیه میباشند مؤمنین را سفیه میدانند زیرا که حقیقهٔ ایمان و نور معرفت را نیافته‌اند و از لذائذ و حظوظ معنویات که مؤمنین با تقوی از آن بهره‌مند شده‌اند اینکه تیره‌بختان محرومند البته چنین مردمانی از روی نفهمی منکر حقایق میگردند. و تا اندازه‌ای حق دارند زیرا که چشم ندارند حقایق را بنگرند گوش ندارند کلمات حقّانی را استماع نمایند قلب و دل ندارند که ادراک واقعیّات نمایند صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ

صفحه : ۱۳۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۴ تا ۱۶]

اشاره

وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِم قالُوا إِنّا مَعَكُم إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ (۱۴) اللّهُ يَستَهزِئُ بِهِم وَ يَمُدُّهُم فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ (۱۵) أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدى فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم وَ ما كانُوا مُهتَدِينَ (۱۶)

ترجمه:

وقتی منافقین ملاقات مینمودند مؤمنین را می‌گفتند ایمان آورده‌ایم و وقتی با شیاطین خود خلوت می‌نمودند می‌گفتند ما با شمائیم و ما باظهار ایمان مؤمنین را سخریه و استهزاء میکنیم

و بکیفر عمل آنها خداوند استهزاء میکند بآنها و طغیان و سرکشی آنها را زیاد مینماید.

و منافقین کسانی میباشند که هدایت را فروختند بضلالت و گمراهی و اینکه معامله برای آنها خسران و زیان دارد و ربح و منفعتی عاید آنها نمیگردد و چون طریق هدایت خود را از دست دادند آنها هدایت نمی‌یابند.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا گویند شأن نزول آیه اینست که عبد اللّه ابی و متابعانش علی علیه السلام و جماعتی از مؤمنین را ملاقات نمودند و اظهار دوستی و مودت نسبت بآنها نمودند حضرت امیر (ع) فرمود دست از نفاق و دورویی بردارید گفتند چگونه نسبت نفاق بما میدهید در صورتی که ما مثل شما ایمان آورده‌ایم اینکه بود که خداوند خبر میدهد بمؤمنین که اینها دروغ میگویند و ایمان نیاورده‌اند.

وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِم

(مقصود از شیاطین کیانند)

ظاهرا مقصود از شیاطین در اینجا بزرگان و متمولین و رؤسای منافقین

صفحه : ۱۳۴

میباشند «اذا خلوا» وقتی با آنها خلوت نمودند ما فی الضّمیر خود را اظهار مینمایند که ما نیز مثل شما شیطانی هستیم بصورت انسان.

و شاید اینکه خداوند رؤساء منافقین را شیطان نامیده برای اینست که اینها مثل شیطان شالوده مکر و خدعه و تدلیس میباشند و در واقع شیطان مجسمی میباشند که مردم را اغواء مینمایند و بکج روی وامیدارند بلکه مظهر و نماینده ابلیس لعینند.

اللّهُ يَستَهزِئُ بِهِم همین طوری که صحیح نیست نسبت کار هجو و بیهوده کاری بخداوند دادن همین طور نمیشود نسبت استهزاء نمودن و سخریه کردن باو سبحانه داده شود زیرا که ذات کبریایی او بالاتر از آن است که متلوّن گردد به اموری که از نقایص بشری و از نقطه ضعف امکانی پدید میگردد.

پس باین لحاظ بایستی آیه را توجیه نمود و حمل بر معنایی کرد که در خور ذات اقدس الهی باشد اینکه است که گفته‌اند شاید معنی استهزاء نمودن ذات احدی اینکه باشد که با آنها معامله استهزاء کند مثل اینکه مدتی کفار را مهلت میدهد و اسباب آسایش و

تنعمات حيات و زندگانی دنيوی ايشان را باحسن وجه مهيا مينمايد تا وقتی كه خوب مطمئن شدند بحيات دنيوی و دنيا آنها را مغرور نمود دفعتا تمام نعمتها را از آنها ميگيرد خَسِرَ الدُّنيا وَ الآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الخُسرانُ المُبِينُ«۱» سوره حج آيه ۱۱ پس مهلت دادن بآنها همان استهزاء بآنان است.

و ممكن است گفته شود مقصود از استهزاء خداوند همان عكس العمل آنها است كه بازگشت بخود آنها مينمايد مثل اينكه فرموده

---

(۱) زيان و ضرر نمود هم در دنيا و هم در آخرت و اينكه ضرری است ظاهر و آشكار

صفحه : ۱۳۵

جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثلُها و اشاره بهمين دارد قول حق تعالی كه وَ لا يَحِيقُ المَكرُ السَّيِّئُ إِلّا بِأَهلِهِ«۱» سوره فاطر آيه ۴۱.

در حديث است كسانی كه بمؤمنين استهزاء مينمايند در قيامت درب بهشت را برای آنها باز می‌كنند وقتی خواهند وارد كردند در را می‌بندند اينكه است معنی قول حق جل شأنه الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الكُفّارِ يَضحَكُونَ سوره مطففين آيه ۳۴، و بهمين معنی اشاره دارد در جای ديگر سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ سوره توبه آيه ۸۰.

و در تفسير قمی است كه استهزاء حق تعالی عذاب اوست بمجازات استهزاء آنها.

وَ يَمُدُّهُم فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ واميگذارد آنها را و جلو آنان را رها ميكند «مجازاتا لاعمالهم» كه آنچه خواهند بر طغيان و سركشی خود بيفزايند.

أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدی ضلالت بمعنی حيرت است و هدايت راه يافتن، منافقين اختيار نمودند حيرت و ضلالت را بر هدايت و سعادت، كفر اختيار كردند و ايمان را رها نمودند.

(بيان صدر المتألهين در تفسير آيه)

گفتار آن عالم ربانی را بطور اختصار در اينجا ترجمه مينمايم: چنين گويد در تفسير خود، اما «شياطينهم» منافقين با رؤساء خود مساوی بودند در تمرّد حقّ و مخالفت و گناه و نيز در استبداد برأی و انكار حقّ و اظهار باطل بصورت حق با هم شريك بودند.

---

(۱) و احاطه نميكند مكر و كار بد و زشت مگر باهلش يعنی بازگشت عمل بد بكننده اوست.

صفحه : ۱۳۶

و بدان كه هر منافقی حقيقةً و واقعا و باطنا شيطان است اگر چه ظاهر وی بصورت انسان نمايد زيرا انسانيت بصورت نيست، مناط انسانيت قلب و حالات قلبی بشر است و در قيامت حشر منافقين با شياطين است زيرا صفت شيطانی در باطن آنان نفوذ نموده مثل، مكر، خدعه، اعتقاد فاسد، اغواء خلق، حب استيلاء تمرد، تجبر، و غير اينها كه از اوصاف شيطانی بشمار ميرود.

چه خوش گفته مولوی معنوی «ای آنكه خلاصه چهار اركانی

ديوی و ددی و ملكی انسانی در تو است هر آنچه غالب آيی آنی»

بيان اينكه مطلب آنست كه در انسان دو قوه موجود است يكی قوه علميّه و ديگری قوّه عمليّه قوّه علميّه منقسم ميگردد بقوّه، عقليّه،

و قوّه، وهمیّه، و قوّه عملیّه منقسم میگردد بشهویّه، و غضبیّه، و سعادت بشر منوط بتکمیل قوه علمیه و قوه عملیه است و قوه عاقله وقتی بکمال میرسد که بتکرار نظر و تدبر در حقیقت موجودات و مطالعه نمودن امور الهیه قوه نظریه وی قوی گردد و طریق استدلال نمودن بوجه صحیح برای او آسان گردد.

و نیز باین است که قوای ادراکیه و قوای محرکه در تحت قوای عقلیه و سیاست آن مسخر گردند و در حکم عقل درآیند و مقهور وی شوند بطوری که نتوانند از حکم عقل تخلف نمایند.

قوای تحریکیه را سه رئیس است: ۱- قوه واهمه، که رئیس ادراکات جزئیه است، ۲- قوه شهوت، ۳- قوه غضب، قوه شهوت و غضب رئیس قوای محرکه‌اند و هر یک از آنها را شعب بسیاری است که بمنزله جنود و خدمه و فرمان برانند.

و اینکه چهار قوه‌ای که در انسان است: یعنی عقل، و هم، شهوت، غضب هر یک از آنها در ابتداء خلقت وی بالقوه‌اند یعنی هیچکدام بفعلیت و تحقق خارجی نرسیده‌اند و فعلیت و تحقق هر یک از آنها منوط باعمال و افعال مناسب

صفحه : ۱۳۷

آنان است و علامت قوت آنها همان ظهور آثار و اعمال مناسب آن است و وقتی یکی از آن قوای چهارگانه قوی گردید گویا انسان از آنها و داخل آنها گردیده اینکه است سرّ اینکه در احادیث بسیار دارد که در قیامت هر کس بصورت عملش و ملکاتش محشور میگردد.

کسی که در دنیا ادراک نمودن معارف بر وی غالب گردید و مایل گردید بطاعت و عبادت، و خود را تخلیه نمود از وسوسه‌های شیطانی و عادات و قیودات طبیعی و از خلق کناره‌گیری نمود چنین کسی بازگشت وی بعالم ملکوت عالم میشود و محشور میگردد با ملائکه مقربین چنانچه فرمود یَومَ نَحشُرُ المُتَّقِینَ إِلَی الرَّحمنِ وَفداً«۱» سوره مریم آیه ۷۹.

کسی که غالب گردید بر وی قوای وهمیه باطله و مایل گردید با بداء شبهات و قیاسات فاسده و بمکر و خدعه و ریاء و سمعه و استهزاء و سخریه نمودن بندگان خدا و شهرت در بلاد و استبداد برأی و متابعت هوای نفس و مخالفت اهل حق و اغواء مردم چنین کسی معاد و بازگشت وی بعالم شیاطین است بلکه خودش شیطانی است بصورت انسان و محشور میگردد با شیطان ملعون چنانچه در کلام حق تعالی است فَوَ رَبِّکَ لَنَحشُرَنَّهُم وَ الشَّیاطِینَ«۲» سوره مریم آیه ۶۹.

و کسی که غالب گردید بر وی «حب الشهوات از زن و اولاد و طلا و نقره» و غیر اینها از آنچه از مقتضیات قوای شهویه اوست معاد و بازگشت وی بسوی حشرات است چنانچه در کتاب کریم فرموده

---

(۱) روزی که محشور میگردند متقین بسوی پروردگار خود در حالی که سواره میباشند، و شاید اشاره باشد بمقام بلند اشخاص با تقوی.

(۲) قسم بپروردگار تو ای پیغمبر اکرم که هر آینه محشور میکنم آنها را با شیاطین.

صفحه : ۱۳۸

وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ تا آنجا که ثُمَّ إِلی رَبِّهِم یُحشَرُونَ«۱» سوره انعام آیه ۳۸.

و کسی که غالب گردید بر وی صفات سبعیه از ظلم، تعدی، عداوت حب، انتقام، و غیر اینها چنین کسی با سباع و درندگان محشور میگردد وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت سوره تکویر آیه ۵.

پس از اینجا توان فهمید که در قیامت حشر مردم بیکی از اینکه انواع چهار گانه است. و محقق گردیده که منافقین حقیقتا نه مجازا

بقرینه مشابهت شیطانند زیرا مدار نفاق آنها بر مکر و حیله و تدلیس و ترویج باطل بصورت حق است و باطن آنها بکثرت اعمال شیطانیه منقلب گردیده و بحقیقت شیطانی ظهور نموده تا آنجا که گوید اللّٰهُ یَستَهزِئُ بِهِم چون نسبت تلبیس و استهزاء بحق دادن محال است در توجیه آیه پنج معنی گفته شده ۱- نسبت استهزاء بحق تعالی دادن از باب مشاکلهٔ جزاء با عمل است چنانچه فرموده وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها«۲» در جای دیگر فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم«۳» سوره بقره آیه ۱۹۰.

۲- ضرر استهزاء بخودشان عاید میشود نه بمؤمنین پس گویا خداوند استهزاء میکند بآنها.

۳- مقصود از استهزاء حق تعالی همان حقارت و خاری نزد اوست که مترتب بر استهزاء آنها میشود و مجازا لازم استهزاء را استهزاء نامیده‌اند

----

(۱) یعنی نیست جنبنده‌ای که در زمین چرا کند و نه در هوا طیران نماید مگر آنکه در قیامت محشور میشود.

(۲) جزاء و کیفر هر گناه و عمل بدی مثل آنست.

(۳) کسی که ظلم و تعدّی نماید بشما، شما نیز تعدّی کنید باو بمثل آنچه بشما تعدی شده.

صفحه : ۱۳۹

۴- خداوند در دنیا آنها را متنعم میگرداند بانواع نعمتها و در آخرت خلاف آن را مینماید چنانچه آنها خلاف باطن خود را در دنیا ارائه میدادند.

۵- خداوند معامله میکند با آنها معامله کسی که استهزاء میکند امّا در دنیا مطّلع میگرداند پیغمبر را بر اسرار آنها، با جدّیت آنها بر کتمان نفاقشان و نیز مدتی آنها را مهلت میدهد تا آنکه آنها در سرکشی و طغیان فرو روند.

اما در آخرت، إبن عباس گفته «وقتی مؤمنین داخل بهشت و کافرین داخل جهنم میگردند منافقین وقتی دیدند درب بهشت باز شده میروند بسوی بهشت وقتی میرسند درب بهشت برویشان بسته میگردد اینکه است معنی قول حق تعالی فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ«۱» و اینکه استهزاء حق است، سوره مطففین آیه ۳۴. (پایان) فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ

(مقصود از تجارت چیست)

در محل خود مبرهن گردیده که طبایع جسمیه از اول خلقت تا مآل امرش همیشه در تحوّل و تجدّد و انتقال از حالی بحالی است و روح انسانی را نیز تحوّلاتی است و انسان مسافر بسوی عالم آخرت است و بایستی در اینکه مسافرت منافعی و سودی بدست آورد و سرمایه‌ای که خداوند در فطرت اصلیه وی نهاده که آن قوه و استعداد کمالات بی‌اندازه است بفعلیت آورد و در اینکه مسافرت سود عاید کسی میگردد که سرمایه را تلف ننموده و به استعداد جبلّی که مبدء فیّاض در فطرت و حقیقت وی نهاده خود را باعلی

----

(۱) پس امروز (یعنی روز قیامت) کسانی که ایمان آورده بودند بکفار می خندند و آنها را استهزاء مینمایند.

صفحه : ۱۴۰

درجه انسانی رسانیده اما کسی که سیر معکوس نموده و عوض آنکه بر سرمایه بیفزاید و آنچه در استعداد او بود بفعلیت آورد سرمایه خود را تلف نماید چنین آدمی البته زیان برده و خود را سرنگون ساخته و براه حق و حقیقت رهسپار نگردیده.

صفحه : ۱۴۱

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ ناراً فَلَمّا أَضاءَت ما حَولَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ (۱۷) صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ (۱۸)

ترجمه:

مثل منافقین مثال کسی است که در شب تاریک آتش برافروزد تا اطراف خود را ببیند چون که آتش افروخته شد و اطراف وی را روشن گردانید خداوند نور آن آتش را ببرد و آنها را واگذارد در ظلمات و تاریکی که چیزی نبینند.
آنها کرند از استماع کلمات حقانی گنگند از گفتن کلمه حق کورند از دیدن آیات الهی و نشانه‌های قدرت ربانی پس آنها از کفر بایمان باز نمیگردند.

(بیان آیات)

اشاره

مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی

(مقصود از مثال چیست)

مثال تشبیه نمودن معقول است بمحسوس که امر معقول را باندازه‌ای در پرده محسوس نشان دهند و به اینکه طریق چیزی دستگیر مخاطب و شنونده گردد و شاید اینکه حق تعالی تشبیه مینماید حال منافقین را بچنین کسی که آتش می‌افروزد که راه را از چاه تمیز دهد ناگهان آتش خاموش میگردد و وی در ظلمت میماند بیان باطن و حقیقت منافقین است که منافقین در ظلمت جهل و بیخردی گرفتارند بخیال خود بعمل نفاق و خدعه که مثال آتش است کار خویش را اندازه‌ای رونق میدهند و برای رسیدن بمقاصد شوم خود آتش فتنه و فاسد می‌افروزند و بهمان تظاهر بایمان روشنی اندکی در اطراف آنها احداث میگردد لکن ظلمت کفر باطنی آنها بحدّی حدّت دارد که روشنی ظاهری را تباه میگرداند و منافق را در ظلمت جهل و بی‌خردی

صفحه : ۱۴۲

سر گردان مینماید.
و شاید مقصود اینکه باشد که اثر تظاهر ایمان منافقین فقط در اینکه حیات موقت دنیوی است که روشنی مختصری دارد که جان و

مال آنها را حفظ مینماید چون مرگ رسید اثر ایمان آنها گرفته میشود و در قیامت در تاریکی کفر میمانند.

صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ

(مقصود از کری و گنگی و کوری چیست)

کری و گنگی و کوری «عدم و ملکه» است و در موردی استعمال میشود که محلّ استعداد دیدن و شنیدن و تکلّم نمودن را داشته باشد مثلا سنگ یا جماد دیگر را نمیگویند کور و کر و گنگ است فقط اینکه اوصاف در باره انسان و حیوان صادق آید، انسان و حیوانست که هر گاه قوه شنوایی و بینایی از وی گرفته شود گویند کر و کور است.

و همان طوری که دست قدرت الهی در ابتداء خلقت انسان قوه بینایی و شنوایی و باقی قوای طبیعی در وی نهاده که بایستی بمرتبه ظهور و بروز برسد همین طور در باطن وی استعداد قوای روحانی گذاشته که بایستی از قوه بفعل آید و آن کبوتر قدسی روح و روان آدمی بدو بال علم و عمل در جوّ عالم روحانی در پرواز آید و عوالم خلقت را بچشم حقیقت بین خود بنگرد و زمزمه تسبیح و تهلیل قدسیان را بگوش دل خود بشنود و بزبان دل با آنها در راز و نیاز آید.

و ظاهرا مقصود از کری و کوری و گنگی در اینجا فقدان ادراکات معنوی است همین طوری که انسان بچشم سر الوان و اشکال را مینگرد و تمیز میدهد بین آنها و بگوش سر اصوات و کلمات را میشنود و معانی آن را ادراک مینماید و بزبان اظهار میکند آنچه را که در دل خود پنهان نموده

صفحه : ۱۴۳

همین طور در باطن خود نیز چشم و گوش و قوه بیان دارد چشم دل اگر باز شود موقعیت آن را دارد که آثار حق و نشانه‌های قدرت او را مشاهده نماید و اگر گوش دل باز شود آن وقت خواهد شنید که چگونه تمامی موجودات تسبیح و تمجید مینمایند آن فرد ازلی و آن موجود سرمدی را إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم«۱» سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶ و با آنها همراز میگردد.

ما سمیعیم بصیریم هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

(مثنوی) و اگر زبان دل باز شود آنچه بچشم و گوش جان شنیده بتوسط زبان سر ارائه میدهد و اظهار مینماید.

اینکه است که در اینجا خداوند در مقام بیان حال منافقین و کفار برآمده و برسول خود خبر میدهد که اینها بکلی قوای باطنه انسانیه خود را از دست داده‌اند و آن استعدادی که خداوند در اصل خلقت آنها نهاده که بایستی در مرتبه ظهور و بروز رسانند بسوء اختیار خود مضمحل و نابود نموده‌اند و خود را بکلی از آن موهبت الهی محروم گردانیده‌اند و دیگر چشم و گوش و زبان دل آنها کار نمیکند بلکه مفقود الاثر گردیده و در قیامت نیز همین طور وارد محشر میگردند وَ مَن کانَ فِی هذِهِ أَعمی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا«۲» سوره بنی اسرائیل آیه ۷۴.

---

(۱) نیست چیزی مگر اینکه تسبیح مینماید بحمد پروردگار لکن شماها نمی فهمید تسبیح آنها را.

(۲) کسی که در اینکه عالم دنیا کور باطن باشد پس چنین کسی در آخرت نیز کور است، ممکن است کوری آخرت همان کوری دل باشد که بمراتب بسیار بدتر از کوری چشم سر است، و شاید مقصود، هم کوری دل و هم کوری چشم سر باشد که کسانی که

در دنیا چشم دلشان کور است در قیامت چشم دل و چشم سر آنها هر دو کور است، اینست که فرموده «و اضل سبیلا».

صفحه : ۱۴۴

فَهُم لا یَرجِعُونَ

(منافقین چگونه بازگشت نمیکنند)

وقتی قوای باطنه انسان از قوه بفعل نیامد و استعدادی که فیّاض متعال در غریزه وی نهاده بود بسوء اختیار خود بالمره معدوم گردانید دیگر برگشتن برای او تصور ندارد اینکه است که در قرآن خبر میدهد که اینها پس از مردن میگویند: رَبِّ ارجِعُونِ لَعَلِّی أَعمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکتُ«۱» سوره مؤمنون آیه ۱۰۱، و از آنها پذیرفته نمیشود و در اینکه عالم نیز وقتی استعداد و جهات قابلی مضمحل گردید و معدوم گشت بر گشتن امکان ندارد ببین چگونه وقتی قوای جوانی که قوای طبیعی است از دست رفت دیگر برنمیگردد، قوای روحانی و باطنی همچنین است.

و شاید خداوند میخواهد برسول اکرم خود بفرماید که بیهوده خود را بزحمت نیانداز اینها گوش باطن ندارند که کلمات خدایی تو را بشنوند زبان حقیقت گو ندارند که تصدیق بکلمه طیّبه توحید نمایند چشم دل ندارند که آیات و نشانهای قدرت خدایی را ببینند.

(یک نکته قابل توجه)

در اینکه ترتیب: صمٌ، بکم، عمی، که اوّل کری دوّم گنگی سوّم کوری را ذکر فرموده البته اسراری نهفته و شاید اشاره باین باشد که چون انسان بایستی در دو قوس نزول و صعود سیر خود را بانتهاء رساند پس از آنکه در قوس نزول قدم باین عالم نهاد اول وسیله ترقیات و صعود وی بمرکز خود از راه گوش میشود که نخستین بایستی کلماتی از راه گوش ظاهر که شبکه و روزنه

---

(۱) پروردگار من برگردان مرا بدنیا شاید عمل صالحی کنم و تدارک ما فات نمایم که آنچه را باید کرده باشم و نکرده‌ام تلافی کنم. [.....]

صفحه : ۱۴۵

گوش دل است بوی تلقین نمود و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی نیز بهمین لحاظ است و از گوش سر بگوش قلب رسد و قلب تصدیق بنماید پس از آن زبان دل گویا گردد و زبان سر که ترجمان دل است اظهار نماید آنچه را در باطن خود مخفی دارد و کلماتی بزبان براند و تصدیق اولیای حق را بنماید.

پس از آنکه بدل و زبان تصدیق نمود و بمقررات و دستورات الهی که برای تکمیل نفس آدمی است عمل نمود آن وقت موفقیت پیدا مینماید که بچشم دل که بمراتب بسیار روشن‌تر و نافذتر از چشم سر است از روزنه چشم سر نظر کند بموجودات و آینه مانند کمالات الهی را از علم و قدرت و حکمت و باقی اسماء حسنی در آنها مشاهده نماید و از همین طریق ترقّیات خود را در قوس صعود بجایی میرساند که برمیگردد بمرکز وجود خود و اینکه اشخاص کسانی میباشند که آیات خدایی را در مرائی موجودات مشاهده مینمایند و اشاره بهمین دارد قول حق تعالی سَنُرِیهِم آیاتِنا فِی الآفاقِ وَ فِی أَنفُسِهِم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُم أَنَّهُ الحَقُّ«۱» سوره فصلت

آيه 54.

لكن كسانى كه اصلا حاضر نيستند استماع كلمات حقانى نمايند و خود نيز چنين قوت و قدرتى ندارند كه بدون فرا گرفتن از پيمبران و ارشاد علماء طريق حق را پيدا نمايند و بهمان راه مستقيم سلوك نمايند و تمام عمر خود را در لهو و لعب و امور طبيعى ميگذرانند، البته چنين اشخاصى آن استعداد باطنى كه در كمون وجود آنها مركوز است ميميرد و هرگز از قوه بفعل نمى‌آيد.

آن وقت است كه ديگر تعليم و تعلم و ارشاد و تبليغ اثر نميكند و خنثى

---

(1) بزودى نشان ميدهيم آيات و نشانهاى قدرت خود را در افقها و مراكز عالم و نيز در نفسهاى آنها تا آنكه براى آنها ظاهر و هويدا گردد كه اوست حق و حقيقت.

صفحه : 146

ميگردد بلكه ممكن است بعكس نتيجه دهد و چنين آدمى سير معكوس نمايد عوض آنكه صعود نمايد على الدوام در طريق سقوط پيش ميرود و در باره چنين اشخاصى صادق آيد قوله تعالى لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِي أَحسَنِ تَقوِيمٍ ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِينَ«1»

(منافقين را بچه صفاتى توان شناخت)

اخبار و آثارى كه در باره صفات منافقين آمده بسيار است از جمله آنها صادق آل محمّد (ص) از پدرانش و آنها از حضرت رسول (ص) روايت ميكنند كه گفت يا على «مؤمن را سه علامت است: نماز، روزه، زكاة» و منافق را نيز سه علامت است «چون حديث كند دروغ گويد، چون وعده دهد خلاف كند، چون امينش دانند خيانت كند.

و نيز عبد اللّه عمر از حضرت رسول (ص) روايت كند كه چهار خصلت از علامت نفاق است دروغ در حديث، عذر در عهد، فجور در خصومت خيانت در امانت.

بعض علماء گويند نفاق در دو چيز است يكى در قول و ديگرى در عمل نفاق در كلام اينكه است كه بزبان بگويد آنچه را كه در دل ندارد چنانچه در آن آيه است وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا إِلي شَياطِينِهِم قالُوا إِنّا مَعَكُم توضيح آيه گذشت.

و نفاق در عمل اينكه است كه عملش رياء باشد نه براى قرب بحق تعالى و از روى اخلاص عمل نكند و چنين كسى اگر عملى كند از روى كسالت و سستى انجام ميدهد و اشاره بهمين اشخاص دارد كلام خداوند وَ لا يَأتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُم كُسالي وَ لا يُنفِقُونَ إِلّا وَ هُم كارِهُونَ

---

(1) بحقيقت ما خلق كرديم انسان را در بهترين صورت پس از آن برگردانيديم او را در پست ترين پستيها.

صفحه : 147

در حديث دارد كه مردى از اصحاب رسول اللّه حنظله نام وقتى در كوچه ميرفت و ميگفت من منافقم و بخود بد ميگفت ابو بكر باو رسيد و گفت چرا خود را منافق ميدانى گفت من وقتى نزد پيغمبر ميباشم دلم لرزان و اشكم ريزان است لكن وقتى از خدمت او ميروم بخانه چنين حالتى ندارم بلكه خندان ميشوم ميترسم اينكه نفاق باشد در اينكه گفتگو بودند عمر رسيد گفت من نيز همين طورم با هم آمدند نزد رسول اكرم (ص) و از او سؤال نمودند كه آيا اينكه حالى كه ما داريم علامت نفاق است حضرتش در پاسخ

فرمود اينكه نفاق نيست بخدا قسم اگر شما باين حال ميمانديد كه پيش منيد فرشتگان با شما مسافحه ميكردند و دست در دست شما مينهادند.

صفحه : ۱۴۸

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

أَو كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعدٌ وَ بَرقٌ يَجعَلُونَ أَصابِعَهُم فِي آذانِهِم مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ المَوتِ وَ اللّهُ مُحِيطٌ بِالكافِرِينَ (۱۹) يَكادُ البَرقُ يَخطَفُ أَبصارَهُم كُلَّما أَضاءَ لَهُم مَشَوا فِيهِ وَ إِذا أَظلَمَ عَلَيهِم قامُوا وَ لَو شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَ أَبصارِهِم إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

ترجمه:

منافقين مثل كسی مانند كه گرفتار شده باشد در ميان باران درشت قطره و شديد كه بسرعت از آسمان ريزان باشد و در آن باران بزرگ تاريكی ابر و غرش رعد و جهندگی برق بحدی رسد كه از شدت رعد و برق و خوف از مرگ انگشتان خود را در گوششان گذارند خداوند بكافرين احاطه دارد.
و شدت برق بدرجه‌ای است كه نزديك است چشمهای آنها را ببرد و وقتی برق ميجهد در روشنی برق قدمی راه ميروند و وقتی تاريك ميشود می‌ايستند و اگر خدا بخواهد چشم و گوش آنها را ميبرد و آنها را كر و كور ميگرداند محققا خداوند بر هر چيزی قادر و توانا است.

(توضيح آيات

در بيان حال منافقين)

اينكه دو آيه نيز مثل آيه جلو بيان حال منافقين و تشبيه معقول بمحسوس است و در بعضی روايات دارد كه منافقين وقتی می‌آمدند نزد رسول اكرم (ص) انگشتان خود را در گوششان ميگذاردند از ترس آنكه مبادا حكم خدا بر كشتن آنها رسيده باشد اينكه بود كه خداوند تشبيه نمود آنها را بچنين كسی كه از ترس صاعقه انگشت خود را بر گوشش نهد و چون بديده بصيرت دليل واضح قرآن را ميديدند نزديك بود كه نور قرآن چشم قلب آنها را

صفحه : ۱۴۹

فرا گيرد و ايمان بر كفر آنها غالب گردد اينكه بود كه كلمات قرآن را تشبيه ببرق مينمايد كه از شدّت درخشندگی و نورانيّت نزديك است چشم و گوش دل آنها را بربايد و وقتی منافقين فتح و فيروزی در مسلمانها ميديدند مايل باسلام ميشدند و وقتی سختی بآنها ميرسيد متحير ميگشتند حق تعالی تشبيه نموده حال آنها را بحال اهل باران كه وقتی برق ميجهد چند قدمی پيش ميروند

وقتی تاریک میشود می‌ایستند و خداوند قادر و تواناست که چشم و گوش منافقین را بگیرد.

در تفسیر مجمع البیان راجع بتفسیر آیه و بیان تشبیهی که شده چند قول گفته:

۱- بارانی که از آسمان نازل میگردد تشبیه بقرآن است (و ما فیه من الظلمات) تشبیه است بامتحانات و ابتلاآتی که در قرآن ذکر شده و «رعد» اشاره بزجر است «برق» اشاره ببیانات قرآن است «و صواعق» اشاره بمکافات دنیوی و عذاب اخروی است. (إبن عباس)

۲- شدت و راحتی دنیا را تشبیه نموده بارانی که در آن هم ضرر نصیب انسان میشود و هم نفع عاید آن میگردد و منافق ضرر دنیا را از خود دفع مینماید لکن دنبال نفع آخرت نمیباشد.

۳- تشبیه نمود اسلام را بباران زیرا همان طوری که آب حیات بخش بدن است همین طور اسلام حیات بخش روح است و تشبیه نموده ظلمتی که در باران دیده میشود بظلمت کفری که در نفاق آنها است و «رعد» در آن بجهاد در اسلام و کشته شدن در جنگ و تشبیه نمود «خوف» را بوعده عذاب آخرت و شک آنها در دین و تشبیه نموده اظهار اسلام آنها را ببرقی که از ابر بجهد که در اثر اسلام جان و مال و عرض آنها محفوظ مانـد و تشبیه نمود عقوبات اخروی را «بصاعقه» که از ابر بجهد و تأیید مینماید اینکه قول را روایتی که تشبیه

صفحه : ۱۵۰

نموده ایمان منافق را بآن ابری که وصف شد.

۴- إبن مسعود و جماعتی از اصحاب روایت نموده‌اند که دو مرد از منافقین از مدینه فرار کردند در بین راه آنها را رعد و برق و باران شدید گرفت که نزدیک بهلاکت رسیدند و میگفتند کاش صبح شود و ما زود خدمت رسول اللّه (ص) رسیم چون صبح شد خدمت رسول اللّه رسیدند و ایمان آوردند اینکه بود که نظر ببزرگی شأن عمل آنها خداوند برای منافقین اهل مدینه مثال آورده

(گفتار علماء در علت حدوث برق)

بعضی از مفسرین چنین گویند که رعد صدای فرشتگانی است که ابرها را بشدت و سرعت میرانند و در اطراف عالم میگردانند و از حضرت امیر علیه السّلام است که «برق روشنی تازیانه‌ای است از آهن که فرشتگان بابر میزنند و بروایت دیگر تازیانه ایست از نور. دیگری گفته مطابق حکمت طبیعی رعد صدای اصطکاک و فشردگی ابرها است بر یکدیگر و برق آتشی است که از ابرها میجهد. کسی که امور طبیعی را فقط مستند باسباب مادی و طبیعی میداند و از اسباب و علل عالیه چشم پوشیده همین است که گفته‌اند بخارات زمین متصاعد میگردد بهوا و تشکیل ابر میدهد و در اثر اصطکاک ابرها بیکدیگر تولید صدا و صاعقه میگردد (چون بعضی از ابرها دارای بار الکتریسته مثبت و بعضی منفی است در اثر برخورد بهم تولید رعد و برق مینماید) در اثر سردی هوا بخارات منجمد و بسته میگردد گاهی بصورت برق و تگرگ و گاهی بشکل قطرات باران میشود و بزمین برمیگردد و اینها اگر چه روی قاعده طبیعی صحیح است لکن چنانچه حکماء گویند برای هر موجود مادی طبیعی چهار علت است.

(بیان علل چهارگانه)

۱- علّت فاعلی ۲- علّت غایی ۳- علّت صوری ۴- علّت مادّی، مثلا

صفحه : ۱۵۱

نظر کن بتخت ساخته شده یا لباس دوخته شده و باقی موجودات مادی و ببین چگونه هر یک از آنها بدون یکی از آن چهار علت تحقق پذیر نمیباشد علت فاعلی تخت، نجار است که بعمل خود صورت تخت را پدید می‌آورد، علت غایی تحت که محرک عمل نجار گردیده نشستن روی آن تخت است، علت مادی تخت چوب یا آهن یا هر چه از آن تخت میسازند، علت صوری تخت همان صورت تختی است که پس از تحقّق آن سه علّت تحقّق میپذیرد و آن صورت تختی است که بآن لحاظ آن چوب یا آهن را تخت گویند، همین طور است تمام موجودات مادی طبیعی که پس از تحقق اینکه چهار علت پدید میگردد و بدون یکی از آنها وجود آن محال است.

از اینجا توان فهمید کسانی که در رعد و برق قائل بامور غیر طبیعی شده‌اند که آن را مستند بعلل عالیه میدانند و میگویند صدای ملک یا تسبیح ملک یا غیر اینها است غرض آنها علت فاعلی اولیه است یا علت غایی است و چشم از علل مادی و صوری پوشیده‌اند.

و کسانی که حوادث را مستند بامور طبیعی میدانند هدف آنها همان محسوسات است و آنچه بحواس می‌آید و چشم باطن آنها کور است و علل فاعلی و غایی موجودات را نمیشناسند.

صدر المتألهین در تفسیر سوره بقره بیانی دارد که خلاصه آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید بدانکه موجودات مراتبی دارند بعضی فوق بعض دیگر و باین لحاظ علماء نیز درجاتی و مراتبی دارند مثل اینکه حکیم الهی و حکیم طبیعی هدف هر دو نظر و بررسی بحقیقت موجودات است لکن تفاوت بین آنها بسیار است.

هدف و نظر حکیم الهی علل عالیه از مجرّدات و ملائکه مقرّبین است تا برسد بخیر محض و وجود بحت و از آنجا سر رشته میگیرد تا برسد بآخرین

صفحه : ۱۵۲

مراتب موجودات پس از آن در علت غایی و غایت موجودات بحث مینماید که از کجا آمده و سر انجام بکجا خواهد رفت.

لکن هدف و مرام حکیم طبیعی فقط در خصوصیات مواد و آثار و اموری است که بر مادّیات مترتّب میگردد یعنی در علل و موجبات طبیعی بحث مینماید و آثار و خواص آن را بدست میآورد مادامی که طبیعت برقرار باشد.

خلاصه حکیم الهی بر اثبات هر چیزی برهان «لمّی» می‌آورد و از علل و سبب و اصل اولی موجودات گفتگو میکند لکن نظر و هدف او مقصود بر وجود و هستی آنها نیست او از مبدء وجود میگیرد تا برسد بغایت.

و علل و سبب موجودات دو قسم است قسمی از عالم اعلی و قسمی از عالم ادنی، عللی که راجع بعالم اعلی است فاعل و غایت موجودات است و قسمتی که از عالم ادنی است ماده و صورت موجودات است.

عارف الهی نظر وی دقیق‌تر و عمل او عالی و شریف‌تر از تمام آنها است زیرا که در تمام امور نظر او بحق و هدف نهانی وی علهٔ العلل است و در براهین «اسماء اللّه» را حد وسط قرار میدهد و برای غیر آنها چنین شأن و مقامی نمیباشد و اکثر مردم یا نظر آنها فقط بعالم طبیعت و محسوسات است یا در عالم باطن و اینکه دو دسته هر یک از آنها امور عالم را یک چشمه مینگرند.

و پس از آنکه در حصول رعد و برق چند قول گفته که پاره‌ای از آن را یاد آوری نمودیم چنین گوید تمام اینکه اقوال صحیح است زیرا که هر یک باعتبار مرتبه‌ای از مراتب عالم اظهار عقیده نموده‌اند (پایان) خلاصه هر کس که پیدایش رعد و برق را مستند بامور غیبی و ملائکه موکلین میداند نظر وی بعلل معنوی و امور باطنی است که علت و منشأ امور طبیعی میباشند و کسی که امور عالم را مستند میداند بامور طبیعی اگر چه آن نیز در مرتبه ظاهر درست گفته البته امور طبیعی مسبوق بمادّه و مدّت

صفحه : ۱۵۳

و باقی علل طبیعی است لکن چون قصور فهم او اجازه نمیدهد که نظر خود را بالا برد و علّت العلل را بنگرد اینکه است که در همین جا توقّف نموده و همه چیز را مستند بطبیعت بیشعور مینماید و چشم از علت حقیقی آن پوشیده.

لکن انسان کامل کسی است که وجهه قلبش و هدف مرادش یکی باشد و همه را مستند بیک حقیقت داند و بداند که علل طبیعی معدّ و شرائطی بیش نیستند و همه مسخّر امر حق عز و جل و مطیع اوامر تکوینی میباشند و اشاره بهمین دارد آنجا که گفته أ فَرَأَیتُم ما تُمنُونَ أ أَنتُم تَخلُقُونَهُ أَم نَحنُ الخالِقُونَ«۱» سوره واقعه آیه ۵۸ أ فَرَأَیتُم ما تَحرُثُونَ أ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ«۲» سوره واقعه آیه ۶۳.

---

(۱) آیا چنین گمان میکنید نطفه منی که از شما ریخته میشود شما خلق میکنید آن را یا ما خالق آن میباشیم.

(۲) آیا گمان میکنید دانه را که در زمین فرو میکنید شما آن را در زمین میرویانید یا مائیم رویننده آن.

صفحه : ۱۵۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

اشاره

یا أَیُّهَا النّاسُ اعبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم وَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزقاً لَکُم فَلا تَجعَلُوا لِلّهِ أَنداداً وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۲۲)

ترجمه:

خطاب از حضرت عزت بتمامی افراد بشر است که امر فرموده بعبادت و بندگی پروردگار، که عبادت و بندگی نمائید آن کسی که خلق کرد شما را و خلق نموده کسانی را که پیش از شما بودند شاید از راه عبادت و بندگی پرهیزکار گردید.

بندگی و عبادت نمائید آن کسی را که زمین را برای شما گسترانید و آسمان را سقف شما قرار داد و آب را از طرف بالا برای شما ریزان نمود و به آب میوه‌جات و انواع و اقسام مأکولات از زمین بیرون آورد که روزی شما باشد پس قرار ندهید برای خداوند ضدّ و ندّ و حال آنکه شما میدانید.

(توضیح آیات)

اشاره

پس از آنکه خداوند جلیل بیان نمود حال متقین را و باندازه‌ای عظمت و شأن و اوصاف آنها را تذکر داد و نیز توضیح داد که کافرین کیانند و چطور بر قلب و چشم و گوش ایشان پرده نهاده و بیان فرمود خباثت نفس منافقین را و اینکه قلب و دل آنها مریض

است خطاب بتمام افراد بشر مینماید از مؤمن و کافر «مکر اطفال و مجانین که خارج از حکمند» که وظیفه شما اینکه است که عبادت و بندگی نمائید پروردگار خود را و مخالفت ننمائید.

روایت از إبن عباس و حسن است که هر کجا در قرآن « یا ایّها النّاس» دارد در مکه نازل شده و هر جا « یا ایها الّذین آمنوا» دارد در مدینه نازل گردیده و شاید سرش اینکه باشد که هنگام نزول آیه اهل مکه هنوز ایمان

صفحه : ۱۵۵

نیاورده بودند لکن بسیاری از اهل مدینه وقت نزول آیات مؤمن بودند.

و بعضی از علمای تفسیر چنین گویند حکمت الهی اقتضاء نموده که در کلام خود هر جا مراد جمهور مردمند « یا ایها النّاس» گوید و هر جا مقصود خصوص مؤمنین است « یا ایها الّذین آمنوا» گوید و هر جا مراد اهل ولایت و مؤمن کامل است « یا عبادی» گوید.

و غرض تنبیه و نشان دادن مراتب بشر است که اکثر افراد در مرتبه حیوانی مانده‌اند اگر چه هنوز استعداد ترقی دارند و بعضی قدمی بالاتر نهاده و بمرتبه نفس ناطقه رسیده‌اند و دارای ایمان گردیده‌اند و آنها علماء و دانشمندانند و بعضی قدمی فراتر گذارده و بمرتبه «عقل بالفعل» رسیده‌اند و آنها عباد اللّه و ربانیین میباشند.

و گوینـد عرب وقتی خواهد یک مطلب مهمی بگوید برای اینکه مخاطب را حاضر گرداند برای شنیدن « یا ایّها النّاس و یا ایّها الانسان» می گوید اعبُدُوا رَبَّکُمُ

(معنی عبودیّت و عبادت چیست)

عبودیّت در لغت بمعنی اظهار تذلّل و انقیاد و فرمانبری کوچک است نسبت ببزرگ و عبادت منتهی درجه تذلل است نسبت بکسی که در منتهی درجه فضیلت و احسان و بزرگواری باشد اینکه است که بیشتر امر فرموده که: أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاهُ

کسی که اندک فهم و شعوری دارد فکر خود را بکار می‌اندازد تا آنکه خود و خدای خود را بشناسد پس از شناسایی خود که از شریفترین موجودات بشمار میرود خدای خود را نیز میشناسد

۱» من عرف نفسه فقد عرف ربّه«

----

(۱) در حدیث مشهور است کسی که نفس و حقیقت خود را شناخت بهمان شناسایی خود، خدای خود و مربّی خود را میشناسد.

صفحه : ۱۵۶

چنانچه گفته‌اند خود شناسی کلید خداشناسی است وقتی خود را ببندگی و خدای خود را به الوهیت شناخت میفهمد که بایستی اظهار ذلت و تواضع و بندگی خود را مخصوص گرداند بکسی که جان و هستی او در کف اختیار اوست و علی الدّوام از او فیض میگیرد و اگر لحظه‌ای فیض وجود از «مبدء فیّاض» بوی نرسد فورا از هستی بی‌نصیب میگردد.

رَبَّکُمُ آن مربی و پروردگاری که شما را از نیستی بهستی آورده و آنچه لازمه بقاء و کمال و ترقی و سعادت شماست بنیکوتر وجهی در دسترس شما نهاده زمین را فرش و مهد قرار داده که در آن آسایش نمائید و آسمان را سقف و بالای سر شما قرار داده که باران رحمت بر شما ریزش کند و از اقسام و انواع خوراکی‌ها و میوه‌جات بهره ببرید و روزی خود را بدست آرید.

چه قدر عجیب است که انسان ناسپاس با اینکه همه نعمتهای گوناگون که بشمار نمیآید وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَتَ اللّهِ لا تُحصُوها«۱» سوره

ابراهیم آیه ۳۷، که خداوند برای وی مهیا نموده سپاس ولی نعمت خود را نمینماید و او را بوحدت و یگانگی ستایش نمیکند و برای او ضدّ و ندّ میتراشد و چنین گمان میکند که غیر حق تعالی در بقاء و دوام وجود وی مدخلیت دارند مثل اینکه گوید اگر فلانی نبود مثلا مرده بودم یا فلان دواء نبود هرگز مرضم رفع نشده بود و امثال اینها بیچاره نمیداند تمام امور و آنچه هست از حق و مسخر امر وی‌اند و بدون اراده خالق متعال محال است چیزی در عالم انجام گیرد.

باعتباری میتوان تمام موجودات را «عباد اللّه» نامید لکن بعضی باختیار

---

(۱) و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید هرگز نتوانید آنها را شماره نمائید و بحساب آورید.

صفحه : ۱۵۷

عبادت میکنند مثل افراد بشر و جن و ملائکه و بعضی بدون اختیار بلکه مسخر امر تکوینی حق و مجبور در فرمان بری میباشند مثل تمام افراد حیوانات، انواع و اقسام نباتات، انواع و اقسام جمادات، که همگی آنها مسخر و مطیع امر تکوینی میباشند و هیچ یک از آنها از عبادت مرجوعه بخود سستی نمینمایند الَّذِی خَلَقَکُم وَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم آن خدایی که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و شما را تربیت نموده و آنچه لازمه هستی و بقاء و تعیش شما بوده بنیکوترین وجهی در دسترس شما نهاده.

و آن خدایی که خلقت فرمود کسانی که پیش از شما بودند از آباء و اجداد شما یا مقصود کلیّه موجوداتی است که مقدّمه وجود انسانند از کرات و سیّارات و موجودات ارضی و سماوی و انواع و اقسام موجودات بری و بحری که آنها پیش رو و پیش قراول و شما جوهر و نتیجه و غایت همه موجودات میباشید در حدیث قدسی خطاب برسول اکرم (ص) است

«لولاک لما خلقت الافلاک»

اگر تو نبودی آسمان و زمین را خلق نمیکردم.

خلاصه گوش زد بشر مینماید که خالق و مربی تمامی موجودات حاضره و گذشته و آینده یکی است و مثل و ضد و انبازی برای وی تصور ندارد.

(اعتراض، امر بکسی که تمرّد مینماید لغو است)

چون ظاهرا «اعبدوا ربّکم» خطاب بتمام افراد بشر است و همگی مشمول امر حق و مأمور بعبادتند در اینجا اشکالی بنظر می‌آید که در صورتی که خداوند عالم است که بیشتری مردم اوامر حق را نمیپذیرند و اطاعت نمینمایند پس چگونه آنها را امر بعبادت نموده در صورتی که امر نمودن بکسی که یقینا تمرّد مینماید و عصیان می‌ورزد لغو است بلکه عقلایی نیست.

صفحه : ۱۵۸

و نیز اگر بمردمان عاصی امر نمی‌نمود گناه آنها و تیره‌بختیشان بمراتب بسیار کمتر بود زیرا چنانچه در محل خود مبرهن گردیده آنها بمخالفت و تمرّد نمودن اوامر حق تعالی مستحقّ عذاب میشوند پس خداوند رئوف مهربان که از راه لطف پیمبرانی فرستاده و کتابهای آسمانی نازل نموده میداند که عاصیان بسیار زیادترند از مطیعان و در اثر نافرمانی عذاب بر آنها مترتب میگردد پس اینکه چه لطف و کرمی است در باره آنها که سبب عذاب آنان گردد.

پاسخ اعتراض اول که امر نمودن بکسی که نمیپذیرد لغو است و کار لغو شایسته حکیم نیست صحیح است و عاصی و غیر عاصی

نزد حق تعالی همیشه حاضـر و معلومند لکن خطاب و لو آنکه عمومیت دارد ولی مقصود اصـلی اشخاصی میباشند که حالت قبول و اطاعت در آنها هست و اوامر حق را می پذیرنـد لیکن چون تشـخیص خارجی در بین نیست و تمام افراد بشـر مساوی و یکسان بنظر می‌آیـد بایستی اوامر بطور اطلاق و شـمول باشـد تا اینکه حجت نسـبت بتمام افراد تمام گردد و کسـی نتوانـد اعتراض نماید که اگر خداوند بمن امر نموده بود و مرا مکلف گردانیده بود اطاعت میکردم و سعادتمند میگردیدم و باین لحاظ چنین گمان کند که لطف حق تعالی در باره او تمام نیست.

پاسـخ اعتراض دوم آری عاصـی و گنه کـار علاوه بر اینکه آن فوائـد کـذایی که در اثر اعمال و افعال بخصوص بایستی نصیب وی گردد آن را از دست داده و خود را بدرک حیوانیت پرتاب نموده، مخالفت نمودن و عصیان ورزیدن مزید بر تیره‌بختی وی گردیده لکن چون در تمـام افراد بشـر قوه و اسـتعدادی نهفته که مقتضـی کمال و موقعیت اسـتکمال دارد ولی از قوه بفعل رسـیدن آن منوط بمحرک خـارجی است و لطف خداونـد در باره انسانی که اسـتعداد کمال بوی داده اینکه است که آنچه مـدخلیت دارد که او را از قوه

صفحه : ۱۵۹

بفعـل آورد و وی را بکمـال انسانی برسانـد در دسترس او بگـذارد و گر نه اسـتعداد در او لغو و بی ثمر میگردد و نقض غرض لازم آید و آن مقصود نهانی که استکمال باشد بوجود نمی‌آید.

و عقب ماندن انسان و بکمال نرسـیدن او گاهی مستند بعدم وسائل و اموری است که خارج از اختیار وی است و گاهی مستند بسوء اختیـار او است که بـا آنکه تمـام وسائـل اسـتکمال و ترقیـات در دسترس وی بوده خود را محروم نموده و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی در باره کافر نیز لطف است و از متممات فیض است که اگر نمیبود لطف حق در باره بشر تمام نبود.

اگر خداوند دستوراتی بتمام افراد بشر نمیداد و راه سعادت و خوشبختی را بآنها نشان نمیداد هرگز آن قوه و استعدادی که در کمون آنها نهاده بفعلیت نمیرسـید آن وقت عقب ماندن آنها مسـتند باو میشد اینکه است که لطف و کرم خداوندی مقتضـی ارشاد بطریقی است که انسان را بسعادت و فضیلت رهبری نماید.

و کسی که کفران نعمت ارشاد نمود و باختیار و دانسته طریق هدایت را از دست داد و در بیراهه سلوک نمود عقب ماندن وی منوط بسوء اختیار خود اوست، آنچه راجع بمربّی عالم است در تربیت بشر و اسباب سعادت او تام و تمام است.

خلاصه چون در تمام افراد بشـر استعداد کمال گذارده و کمال یافتن منوط بارسال رسل و انزال کتب آسمانی است پس برای اینکه فیض وجود از قبل او تمام شود تمام افراد بشـر را مشـمول امر و نهی نموده اینکه است که دانشـمندان گفته‌انـد وجود رسول و تعیین امام لطف است و کرم خداوندی مقتضی چنین لطفی است که مردم را از ضلالت و گمراهی بشاه راه هدایت رهبری نماید.

صفحه : ۱۶۰

لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ

(معنی لعل‌چیست و چگونه نسبت امیدواری بخدا توان داد)

کلاـم در معنی تقـوی و مراتب تقوی گـذشت چیزی که بـایستی گفته شود اینکه است که فرمود لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ علمـای لغت گفته‌اند لعـل بمعنی طمع و امیـدواری است لکن باین معنی نسـبت بحق تعالی نمیتوان داد و در قرآن هر جا لعل آمـده یا امیـدواری است که

راجع بگوینده باشد مثل قوم فرعون که گفتند لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ«۱» و گاهی امیدواری راجع بشنونده است مثل لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَو يَخشى«۲».

و آن رجائی است راجع بموسی (ع) و هارون (ع) که شما با فرعون کلمات نرم و لین بگوئید و امیدوار باشید شاید بپذیرد.

و نیز لعل در قرآن بمعنی «کی» آمده در قصه یوسف لَعَلِّی أَرجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ یعنی تا اینکه بر گردم و بمعنی «کان» نیز آمده در سوره شعراء وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ یعنی گویا شما همیشه جاویدانید و غیر اینها که «لعل» بمعنی بسیار آمده، و در اینجا لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ یعنی شما عبادت کنید شاید متقی و پرهیز کار گردید یعنی در اثر عبادت ممکن است متصف گردید بصفت حمیده تقوی که آن ملکه نفسانی و حالتی است که در اثر عبودیّت و بندگی متحقّق میگردد و حقیقت عبودیت از کمال ایمان پدید میگردد و از آن عزم و ثبات و استقامت در بنده‌گی تحقق می‌پذیرد.

---

(۱) شاید ما متابعت و پیروی نمائیم ساحران را.

(۲) شاید فرعون متذکر گردد و بترسد،

صفحه : ۱۶۱

و چنانچه در توضیح آیه اول گفتیم اینکه ایمان و نماز و زکاة را از خواص و آثار متقین قرار داده چنین فهمیده میشود که تقوی فقط اجتناب از معاصی و عمل بطاعات نیست اینها از اعمال و افعال جسمانی بشمار میروند تقوی ملکه نفسانی است که از کمال ایمان و کمال عمل صالح پدید میگردد بلکه رتبه آن از ایمان بغیب نیز بالاتر است زیرا که ایمان بغیب را با آنکه عمل قلبی است از متفرّعات و خواصّ متّقین قرار داده.

و از لفظ «لعل» میتوان استفاده نمود که هر عبادتی از هر کسی سر زند حتما تقوی آور نیست اگر عبادت دائمی باشد و با تمام آداب و شرائط و با خلوص نیّت که اسّ اساس عبادت است توأم گردید شاید تقوی آور شود چنانچه میبینیم بسیاری از مردم عبادت میکنند لکن از تقوی تهی میباشند و آیه إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِينَ شاهد بر اینکه مطلب است که عبادتی که از روی تقوی سر زند لایق پیشگاه قرب احدی است.

فَلا تَجعَلُوا لِلّهِ أَنداداً وَ أَنتُم تَعلَمُونَ ندّ: بمعنی لغوی اخص از مثل است زیرا هر دو چیزی که در جوهر و حقیقت مشابه یکدیگر باشند هر یک از آن دورانند یکدیگر گویند و دو چیزی که شبیه بهم باشند و لو فقط در عوارض مثل رنگ یا شکل یا غیر آن هر یک از آن دو را مثل هم گویند پس هر ندّی مثل هست لکن هر مثلی ند نیست.

و معنی ظاهر آیه اینکه است که بنوع بشر امر فرموده که خدای یگانه را بپرستید و برای خدا اشباه و امثال از صنمها و بتها و غیر اینها که نمیبینند و نمی‌شنوند و نه شعور دارند قرار ندهید و تخیّلات را رها کنید و چندین هزار خدایان دروغی بر خود نتراشید در صورتی که میدانید کاری از دست

صفحه : ۱۶۲

آنها ساخته نمیشود و قدرت ندارند که بشما افاضه نمایند نعمتی از نعمتهایی که پروردگار عالم بشما عنایت نموده از خلقت عالم که زمین را گسترانیده و مهد و محل آرامگاه ما قرار داده و آسمان را سقف و بالای سر شما نهاده و باران رحمت بر شما ریزش مینماید برای فراوانی و وسعت روزی شما.

بزرگتر گناهی که در صفحه گیتی و صحیفه اعمال بشر دیده میشود ناشناسی خدای جهان است و کلیّه مفاسد روحیّه و اجتماعیّه از

همین جا سر چشمه میگیرد کسی که مبدء کون را نشاخت در اثر ضعف و نادانی و احتیاجات بیشمار توسل مینماید باوهام و خیالات و بوهم خود چندین هزار خدا برای خود میتراشد و چنین گمان میکند که خدایان دروغی کاری از دستشان برمی‌آید و قلب خود را تیره و تار میگرداند و بر بیچارگی و افسردگی خود می‌افزاید.

بزرگترین تفضّلی که در باره انسان شده همانا شناسایی مبدء هستی است کسانی که روح حقیقت و آن نور نهانی عالم را دیدند و باو دل بستند و مواجه باو گشتند هرگز بسنگ و چوب و کلوخ طبیعت دل نمیبندند همیشه با دلی مملوّ از محبت و نشاط لبخند میزنند و چنان آشفته جمال اویند که اقبال و ادبار عالم طبیعت چندان اثری در آنها ندارد زیرا که خورشید جهان تاب معرفت چنان آنها را شیفته خود گردانیده که دیگر نظری بخود ندارند چه جای غیر.

ای انسان «ظلوما جهولا» موقعیت و مقام خود را بشناس و قدمی پیش رو و بجان و دل با مبدء هستی مواجه شو و ببین چه عالم جان فزایی میبینی

«اگر ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را»

آن وقت خواهی فهمید که تمامی ممکنات نسبت باو مثل سرابی بیش نیستند که یَحسَبُهُ الظَّمآنُ ماءً چه جای اینکه ضدّ یا ندّ یا مثل او باشند.

صفحه : ۱۶۳

آری هر چشمی تاب دیدن آفتاب جهان تاب و اشعّه نور وجود حقیقی را ندارد.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

دل از غیر بکن و دست نیازمندی بدر خانه بینیاز دراز کن و اظهار ذلّت و عبودیّت و شکستگی بنما:

دست حاجت چه بری نزد خداوندی بر که رحیم است و کریم است و غفور است و ودود

که شاید از راه فضل و کرم از طریق تقوی برای تو راهی باز نماید و تو را مجذوب گرداند آن وقت در مقام امن و امان بیاسایی «انّ المتّقین فی مقام امین».

صفحه : ۱۶۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

اشاره

وَ إِن كُنتُم فِی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا عَلی عَبدِنا فَأتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثلِهِ وَ ادعُوا شُهَداءَکُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِینَ (۲۳) فَإِن لَم تَفعَلُوا وَ لَن تَفعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلكافِرِینَ (۲۴)

ترجمه:

اگر شما در شک و ریب میباشید از آنچه نازل گردانیدیم ما بر بنده خود «محمّد (ص)» و گمان میبرید خودش اینکه کلمات را ساخته پس شما نیز یک سوره مثل آن بیاورید و گواهانی از خود بطلبید غیر از خدا اگر راست گویانید.
و اگر چنین سوره‌ای نیاوردید و هرگز نتوانید آورد پس بترسید از آتش آن چنانی که هیزم و آتش گیرانه آن مردمانند «یعنی کفار» و سنگها که آماده و مهیّا شده آتش میباشند برای کفار.

(توضیح آیات

اعجاز قرآن)

پس از آنکه خداوند سبحان حال منافقین و کفار را بیان نمود و از راه خلقت آسمان و زمین و انزال باران و روئیدن زمین اثبات صانع و خالق و مربّی عالم را فرمود در مقام اثبات حقانیّت قرآن و صدق رسول بر آمده و نیز برای اینکه بدلیل روشن که تا قیامت هر کس بقدر فهم و ذکاوت خود بتواند اعجاز قرآن را بفهمد و برای همه مردم حجت باشد و نیز رسالت و نبوت رسول اکرم (ص) ثابت گردد در مقام تحدّی و اثبات حقانیّت قرآن بر آمده وَ إِن کُنتُم فِی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا که ای گروه مخالفین اگر گمان میکنید اینکه قرآنی که از عالم قدس فرو فرستادیم بر بنده خاص خود و بصورت الفاظ و حروف در آوردیم از جانب

صفحه : ۱۶۵
حق تعالی نیست و کلام بشر است شما نیز بظاهر بشریّت بشری هستید مثل او «انا بشر مثلکم» یک سوره مثل قرآن بیاورید و گواهانی از خود و کسانی که مثل شما میباشند از منکرین قرآن بخواهید و مقایسه نمائید با یک سوره قرآن و لو سوره کوچک مثل سوره «کوثر» و امثال آن اگر مثل هم است در تمام خصوصیّات و مزایا آن وقت جا دارد که انکار نمائید که قرآن کلام حق باشد «عبدنا»

(عبدیّت مطلق مخصوص برسول اکرم است)

هر جا در قرآن در باره پیمبران عبد گفته با اضافه باسم اوست مثل «عبدنا داود» «عبدنا ایّوب» و اختصاص عبدیّت و عبودیّت مطلق برسول اکرم (ص) اشاره بعلوّ مرتبه و مقام وی است در مرتبه عبودیّت که گویا تمام جهات بشریّت از جسمانیّت و روحانیّت وی فانی گردیده در جهت عبودیت و بندگی و عبد صرف گردیده که از خود هیچ ندارد و مصداق کامل
۱» «العبد و ما فی یده کان لمولاه»«
گردیده.
در اینکه آیه اشاره و تلویح ملیحی دارد که نشان میدهد قرآن کلام حق تعالی و در مقام اعجاز فرود آمده نه کلام رسول زیرا که نسبت عبدیت بپیغمبر (ص) میدهد و عبد از خود هیچ ندارد خود و آنچه در دست اوست مال مولای اوست پس آنچه گفته و نسبت بحقّ داده کلام حقّ است ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی«۲» سوره دهر آیه ۳، و شاید برای

---

(۱) بنده و آنچه در دست وی است مال مولا و صاحب اوست.

(۲) پيغمبر (ص) از روى هواى نفسانى سخن نميگويد نيست آن مگر وحى كه باو وحى گرديده شده.

صفحه : ۱۶۶

اينكه باشد كه توهم نشود چون پيغمبر (ص) شخص فوق العاده‌اى بوده كلام او نيز فوق كلام باقى افراد بشر است لهذا اعراب نتوانستند مثل كلام او بگويند و در جاى ديگر قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ وَ الجِنُّ عَلى أَن يَأتُوا بِمِثلِ هذَا القُرآنِ لا يَأتُونَ بِمِثلِهِ وَ لَو كانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهِيراً«۱» سوره اسراء آيه ۸۸.

و در جاى ديگر أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَياتٍ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ«۲» سوره هود آيه ۱۳.

و اينكه تا امروز كه، يكهزار و سيصد و هفتاد و شش سال از هجرت رسول اكرم (ص) ميگذرد و با شدت عداوتى كه در هر عصرى با دين اسلام داشته و دارند كسى نتوانسته مثل سوره كوچكى از قرآن انشاء نمايد خود يكى از معجزات قرآن بشمار ميرود زيرا كه در كلام عرب «لن» براى نفى ابد است و اينكه پيش گويى قرآن كه هرگز در هيچ وقت و زمانى كسى يافت نميشود كه بتواند مثل قرآن يا سوره‌اى از آن بياورد اخبار بغيب است و اخبار بغيب دليل ديگرى است براى اثبات حقانيّت قرآن.

(قرآن از چه جهت معجزه است)

خارق العاده بودن قرآن نه فقط در فصاحت گفتار و طلاقت بيان است بلكه اعجاز قرآن را طرق بيشمارى است كه كوچك‌تر آن كه هر كس

---

(۱) اى پيغمبر بگو اگر هر آينه جن و انس جمع گردند بر اينكه مثل اينكه قرآن را بياورند نتوانند مثل آن را بياورند و لو آنكه پشت بپشت هم بگذارند.

(۲) آيا ميگويند نسبت قرآن بخدا دادن دروغ و افتراست بگو باينها شما ده سوره بهم ببافيد مثل قرآن و هر كس را خواهيد كمك بگيريد غير از خدا اگر راست مى‌گوييد كه قرآن از جانب خدا نيست

صفحه : ۱۶۷

ميتواند خود را بآن قانع گرداند و حجت براى وى تمام شود اينكه است كه بشهادت تمام فصحاء و ادباء عالم و كسانى كه اهل لسانند بيان و اسلوب و نظم حروف و تركيب كلمات قرآن در درجه عليا و مرتبه قصوى از فصاحت و بلاغت واقع گرديده و چنانچه گفته‌اند علم فصاحت و بلاغت و ادبيات در آن زمان بمنتهى درجه كمال رسيده بود و قرآن بزبان عرب نازل گشته با اينكه حال نتوانستند مثل كوچكترين آيه‌اى از قرآن بياورند و با آن شدت عداوت و دشمنى كه با رسول اللّه (ص) داشتند ببين چگونه راضى بجنگ و خونريزى و اسارت اهل و عيال شدند و معارضه بقرآن نكردند شكى نيست اگر قرآن كلام بشر بود و خود پيغمبر (ص) انشاء نموده بود چون آنها نيز اهل لسان بودند چندين قرآن مثل اينكه قرآن مى‌آوردند و ثابت مينمودند كه اينكه قرآن كلام خود او است و از طرف حق تعالى نازل نگرديده و اگر آورده بودند البته در محافظت آن ميكوشيدند و شايع مينمودند و تا حال باقى مانده بود بلكه دشمنان اسلام در هر وقتى بما ارائه ميدادند و برخ ما ميكشيدند و در همه جا اعلام مينمودند چه شد كه خبرى از آن معلوم نيست.

شکی نیست که پیغمبر اکرم (ص) بحسب ظاهر امّی و بی‌سواد بود معلّم و آموزگاری ندیده بود مال و مکنتی نیز برای او نبود در شکم مادر پدر از دست وی گرفته شده در کودکی بی‌مادر گشته و در کفالت جدش عبد المطّلب بحدّ رشد رسیده بود با اینحال عادة محال است همچه کسی از حال پیمبران گذشته و نیز از وقایع آینده که کسی جز خدا نمیداند اطلاع کافی پیدا نماید، آری علوم و دانش او از دیگری اخذ نشده ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی سوره نجم آیه ۳، بلکه او قلب عالم وجود و نهاد آفرینش است که خداوند طریق علم و دانش را بوی آموخته و میتوان

صفحه : ۱۶۸

گفت حقیقت قرآن و محلّ نزول آن همان سینه محمّد (ص) و خلق نازنین اوست و سینه پاک او همان «لوح محفوظ» است که بقلم قدرت علوم اولین و آخرین در آن ثبت و ضبط گردیده و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتابٍ مَکنُونٍ لا یَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ«۱» سوره واقعه آیه ۷۶، و اینکه قرآنی که در دست ما است تظاهرات آن است که از مصدر پاک خداوندی فرود آمده و بصورت حروف و کلمات درآمده برای آنکه افراد بشر از راه گوش پاره‌ای از حقایق برسند و راهی بسوی فضیلت و سعادت پیدا نمایند.

(معجزه قرآن منحصر بالفاظ و پیش گویی نیست)

کسی که اندک تفکّر و تدبّر نماید در آیات قرآنی و پاره‌ای از اسرار و معانی و معارف و رموز و دقایق علوم و نکات قرآن اندک اطلاعی پیدا نماید حقایقی می‌یابد که عقل او مات و متحیّر میماند و بی‌اختیار در برابر دستورات و تعلیمات قرآن زانو میزند و خاضع می‌گردد و سر اطاعت بزیر انداخته تسلیم اوامر آن میگردد.
اگر فقط بفصاحت و بلاغت و اسلوب کلام اظهار معجزه و کرامت مینمود شاید کرامت قرآن بر تمام مردم ثابت نمی‌گردید فقط اعراب که اهل زبانند معجزه قرآن را می‌فهمیدند و قرآن هم معجزه پیغمبر (ص) و هم دستور العمل و کتاب قانونی است و آن یگانه کتابی است که جامع بین تمام مزایا و خصوصیات و قوانین است و بایست تا قیامت بماند و تمام افراد از جن و انس موظفند بتعلیمات قرآن عمل نمایند.

---

(۱) بدرستی که آن قرآن گرامی است که در کتاب مستور است (کتاب مکنون تفسیر بلوح محفوظ شده) مسّ ننموده آن کتاب را مگر کسانی که پاک گردیده شده‌اند (از قذارات صوری و معنوی).

صفحه : ۱۶۹

قرآن برای فصحاء و اهل لسان از راه فصاحت و صراحت در بیان معجزه است و حکماء و فلاسفه از راه حکمت حقایقی از قرآن برای آنها مکشوف میگردد، علماء از راه علم و دانش پاره‌ای از علوم قرآن میرسند، عرفاء از طریق عرفان طریق تحصیل معرفت را از قرآن می‌یابند، ادباء از طریق ادبیات که موضوع علمشان تاریخ، شعر و باقی جهات ادبی است علوم خود را از قرآن تکمیل مینمایند، اشخاص سیاس طریق سیاست مدن را از قرآن فرا میگیرند، مقنّنین قوانین اجتماعی از روی تعلیمات قرآن قانون گذاری مینمایند، حکّام از طریق قرآن قضاوت میکنند و فصل خصومات و نزاع بین اشخاص مینمایند.
هر کس در هر رشته و فضیلت و علمی که وارد است اگر آن فضیلتی که دریافته و کمال دانسته مقایسه نماید بقرآن فوق آن و

بالاتر آن را در قرآن می‌یابـد و بطریق قرآن ناتمامی کار خود را تمام مینمایـد و اظهار میکنـد که چنین فضـیلتی از قوه بشـری خارج است.

قرآن مجیـد و فرقان حمیـد، جامع علوم و معارف دسـتور تعلیم و تأدیب، طریق تصـفیه و تهـذیب، اخبار و وقایع امم گذشـته، مثال و حکم، مساوات و اخوّت، شرایع الهیّه، قوانین سیاسیّه، دقایق اسرار توحید، راه فوز بسعادت و نجات، حقیقت معرفت و ایمان، وظائف اجتماعات، تعلیم بـدعاء و مناجات، طریق عبادات و طاعات، طریق اسـتدلال و مناظره، طریق نظم اجتماعات و تمدّن مدن و سازش با محیط، اشارات و کنایات، امثال و اسـتعارات، دقایق علوم از اوضاع سـماوی و خلقت آسمانها و زمین و موجودات علوی و سفلی، از اصناف ملائکه، جن، انسان، حیوانات، نباتات، جمادات و غیر اینها تماما بطور معجزه نمایی در قرآن مجید جمع است و شاید بهمین لحاظ آن را

صفحه : ۱۷۰

قرآنش نامیده‌انـد و اگر بخواهیم برای یـک یک از اینکه فضائلی که گفته شـد شاهـدی از آیات قرآن بیاوریم کلام طولانی میشود پس بناچـار از بیـان آن خود داری مینمـائیم هر کس مراجعه بقرآن نمایـد بقـدر فهم و ذکـاوت خود و آنچه را که فضـیلت میدانـد، مزایای قرآن را مییابد.

پس بلحاظ جامعیّت تمامی علوم و حکمت و معارف آن را «قرآنش» گوینـد و بلحاظ آنکه جـدا کننـده بین حق و باطل است آن را «فرقانش» نامنـد و بلحاظ آنکه مبیّن حلال و حرام است «تبیانش» گوینـد و هر دانشـمندی که اندک تدبّر در قرآن نماید میفهمد که هر قدر سـطح علوم و دانش بشـر وسیع‌تر گردد نکات و اسـرار قرآن بیشتر نمایان میگردد، آری دین و شـریعتی که بایستی تا قیامت باقی باشـد و تمامی خلایق موظفنـد بآن عمل نمایند و یگانه چیزی که امروزه بدست ماست که هم کتاب قانونی و هم معجزه پیغمبر است قرآن میباشـد، البته چنین کتابی باید جامع تمام علوم و فوق دانش هر دانشـمندی باشد بطوری که هر قدر دانش بشـر رو بترقی رود، بالاتر از آن را در اینکه کتاب مقدّس یافته و راه عذری برای احدی باقی نماند.

خلاصه علوم تمام علمای دنیا و دانش تمام دانشمندان روزگار و سیاست تمام سیاست‌مداران دنیا و قوانین و مقررات سیاسی و آنچه باعث ترقّی و سیادت بشر است سر رشته تمامی آنها از قرآن مجید و قانون محمّدی (ص) گرفته شده.

چنـانچه میبینیم تمـام فرق و شـعب اسـلامی در حقـانیت مـذهب و طریقه خود متمسّک بقرآن میگردنـد و از آن شاهـد می‌آورنـد و مـذهب و طریقه اکثر آنهـا اگر چه باطـل است لکن غرض جـامعیّت قرآن است که هر کسـی توانـد بقرآن پناه برد منتهی الامر برأی شوم خود آیات متشابهات را که

صفحه : ۱۷۱

فهم آن از حیطه ذهن کوچک بشـر خارج است و راجع براسـخین در علم است تفسـیر و تأویل میکننـد و تطبیق مینماینـد با مذهب و طریقه باطل خودشان.

چنین کتـاب جـامعی در جزیرهٔ العرب بین مردمـان وحشـی بت پرست متکبّر حسود خونخوار که نه حس انسـانیّت داشـتند نه قـانون تمـدّن و قومیّت میشـناختند بـا اینکه همه رموز و اسـرار و دقـایق علمی و نکات عرفانی که عقلاء عالم و دانشـمندان عالی مقـدار در مقابل آن زانو میزنند و اعتراف مینمایند که انشاء اینکه کلمات از عهده بشر خارج است اینکه خود از بالاترین اعجاز بشمار میرود و نظر بهمین اعجـاز قرآن است که حتّی کسانی که از روی تعصّب معترف بپیغمبری «خاتم الانبیاء» نیسـتند او را حکیم و شـخص فوق العاده و یکی از اشخاص بزرگ عالم معرفی مینمایند.

(قرآن از گذشته و آینده خبر میدهد)

اخبار از گذشته مثل قصص انبیاء و وقایع تابعین و مخالفین و آنچه در اثر مخالفت آنها مترتّب گردیده و عذاب و آفاتی که بازاء عصیان ورزیدن بر آنها وارد شده تا آنکه هم اظهار معجزه باشد نسبت بشخص او که «امّی» و درس نخوانده بود و هم اندرز و تهدید باشد برای دیگران که از عذاب و نزول بلاء بترسند و عصیان نورزند.

و تاریخ پیغمبران و غیر پیمبران اخبار بغیب است تِلکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیها إِلَیکَ ما کُنتَ تَعلَمُها أَنتَ وَ لا قَومُکَ مِن قَبلِ هذا«۱» سوره هود آیه ۴۹، و بعد از قصه یوسف ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم وَ هُم یَمکُرُونَ«۲» سوره یوسف آیه ۱۰۲

---

(۱) اینکه حکایات اخبار بغیب است که بطریق وحی بر تو نازل نمودیم و قبلا نه تو و نه قوم تو اطلاعی از آن نداشتند. [.....]

(۲) اینکه حکایت از خبرهای غیب است که وحی بتو شده و وقتی برادران یوسف

صفحه : ۱۷۲

و اخبار از آینده میدهد مثل اینکه خبر داد که رومیها غالب میگردند بعد از آنکه مغلوب و شکست خورده بودند غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدنَی الأَرضِ وَ هُم مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغلِبُونَ فِی بِضعِ سِنِینَ«۱» سوره روم آیه ۲، و نیز خداوند خبر داد برسول اکرم خود وقتی که حضرتش از مکه هجرت نموده بود بمدینه که تو بزودی برمیگردی بمکه و داخل مسجد الحرام میگردی إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ القُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ«۲» سوره قصص آیه ۸۵، و نیز اشاره بدوام قرآن دارد قوله تعالی: إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ«۳» سوره حجر آیه ۹، و آیات بسیاری که بشارت است برای مؤمنین و تهدید و سرزنش است برای کافرین هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا مثل قوله تعالی: وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الأَرضِ«۴» سوره نور آیه ۵۵، قُل هُوَ القادِرُ عَلی أَن یَبعَثَ عَلَیکُم عَذاباً مِن فَوقِکُم«۵» سوره انعام آیه ۶۵ و نیز در آخرت مثل تمام آیاتی که راجع ببهشت و جهنم و وعد و وعید که در قرآن مجید تذکّر میدهد که تمام اینها اخبار غیبی است.

اجتماع نمودند در باره یوسف (ع) که چگونه در باره او مکر کنند تو نزد آنها نبودی.

(۱) رومیها مغلوب شدند در اینکه نزدیکیها و آنها بعد از مغلوب شدنشان بزودی غالب میگردند.

(۲) ای پیغمبر آن کسی که بر تو قرآن فرستاد هر آینه تو را برمیگرداند بجایگاه اوّلت یعنی مکّه.

(۳) ما فرو فرستادیم قرآن را و ما آن را حفظ مینمائیم.

(۴) خداوند وعده داده بکسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند که هر آینه آنها را خلیفه و سلطان روی زمین گرداند.

(۵) ای پیغمبر بگو بمعاندین که خداوند قدرت دارد که بر انگیزاند عذابی از بالای سر شما.

صفحه : ۱۷۳

(سبک و سیاق قرآن بیک و تیره است اختلافی در آن دیده نمیشود)

ديگر از اعجاز قرآن كه امر بتدبّر در آن مينمايد اينكه است كه اختلافى در آن يافت نميگردد أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو كانَ مِن عِندِ غَيرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اختِلافاً كَثِيراً«۱» سوره نساء آيه ۸۱.

بديهى است كه نشاء مادّى و موجودات جسمانى على الدّوام در تغيّر و تحوّل و انسان تحت حالات مختلف واقع بلكه هيچ موجودى از موجوداتى كه واقع در عالم كون و فسادند يافت نميگردد كه حال و عمل و سجيّه وى هميشه يكسان باشد، اهل صنايع اول اختراع ناقصى مينمايند بعد برخورد بمفاسد آن ميكنند، اهل لسان كلماتى ميگويند بعد ميفهمند اشتباه گفته‌اند، اهل قلم مطالبى مينويسند بعد از مراجعه اشتباهات آن را اصلاح ميكنند، فقهاء در بسيارى از مطالب فقهى رأى ميدهند بعد ملتفت اشتباه خود ميگردند فتوا را عوض ميكنند و بر خلاف اول رأى ميدهند چنانچه گاهى در يك رساله فتواى مختلف ديده ميشود، مصنّفين و مؤلّفين جرائد در نوشته‌جاتشان اختلاف بسيار ديده ميشود، و نيز قانون‌گذاران و رؤساء مملكت چه قدر اختلاف در رأى و تدبير آنها پديد ميگردد.

بلكه هر يك از ما در هر كار و شغلى كه ميباشيم در عمل خود بيك ميزان و يك وتيره نميمانيم اگر اول عمل را با آخر آن مقايسه كنيم ميفهميم چه قدر اختلاف در رأى و سليقه بعمل آمده.

لكن قرآن مجيد با آنكه در مدت بيست و سه سال متدرجا و قطعه قطعه

---

(۱) آيا چرا تدبر نميكنيد در قرآن و اگر قرآن از نزد غير خدا بود هر آينه مى‌يافتيد در آن اختلاف بسيار.

صفحه : ۱۷۴

و آيه آيه نازل گرديده و هر آيه‌اى در مورد خاص و راجع بموضوع معيّنى فرود آمده، در مكه، در مدينه، در سفر، در حضر و با آنكه سر رشته تمام شئونات زندگانى بشر از آنچه راجع بامور طبيعى و روحانى و امور اجتماعى و فردى هر يك از افراد است بتمام معنى بدست داده بطورى كه هر كس اينكه كتاب مقدّس را پيش روى خود و برنامه زندگانى فردى و اجتماعى خود را روى دستورات و تعليمات آن قرار دهد هيچوقت قدم وى از صراط انسانيّت و فضيلت نلغزد با اينحال چنانچه مى‌بينى نه در معارف و نه در قوانين مدنى و اجتماعى و نه در احكام و طريق عبادات و نه در طريق معاشرت و معاملات اندك اختلافى در آن بنظر نميآيد و تمام آيات و جملات آنهم در لفظ و اسلوب و نظم كلام مرتّب و روى ميزان فصاحت و بلاغت استوار گرديده و هم در معنى تناقضى در آن ديده نميشود و احدى از دانشمندان و اهل معانى نتوانند در آن خدشه نمايند.

و اگر ديدى بعضى از دشمنان قرآن راجع ببعض آيات يا بعضى از مطالب آن خورده گيرى نموده‌اند اگر قدرى در آن تأمّل كنى ميفهمى كه ايراد آنها از روى نفهمى و عدم تدبّر در قرآن است قرآن بعضى از آن مفسّر بعض ديگر آن است علم قرآن را از قرآن بايد آموخت فهم ناقص بشر و جهل علم نماى انسان كجا تواند بنكات و حقايق قرآن پى ببرد مگر آنكه متوسّل بخود قرآن گردد و آيات قرآنى را با هم جمع كند و در آن تدبّر نمايد شايد از بركت و نورانيّت قرآن اندكى از علوم قرآن نصيب وى گردد.

صفحه : ۱۷۵

(اعتراض و پاسخ)

چگونه توان فصاحت و نظم و تركيب جملات كلام را يك امر خارق العاده‌اى بحساب آورد در صورتى كه وضع خود كلمات و

حروف امر عادی و صناعت بشر است وقتی وضع حروف و کلمات از بشر شد البته ترکیب دادن حروف و جمله بندی آن نیز از صناعت بشری بشمار میرود زیرا که ترکیب و نظم کلمات از عوارض محسوب میگردد و متفرّع بر اصل وضع است وقتی موضوع کلام صناعت بشر شد عوارض نیز صناعت بشر است.

و پاسخ چنین اشکال را چنانچه بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند از خود قرآن توان داد بقوله سبحانه أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً سوره نساء آیه ۸۱، که همان عدم اختلاف در نظم و اسلوب و هیئت ترکیبی با ظهور معانی و غیر اینها از آنچه راجع بمحسّنات کلام است چنانچه گفته شد از حیطه قدرت بشری خارج است و اینکه بشر کلمات مفردی وضع نموده که در تخاطب و ارائه ما فی الضمیر بتواند با هم جمع کند و ترکیب نماید بطوری که بتواند مقصود و مطلب خود را بطرف بفهماند منافات ندارد با اینکه در هیئت ترکیبیّه کلام طوری منظّم و مرتّب و روی اسلوب صحیح واقع گردد بحدّی که بمرتبه اعجاز برسد و از تحت قدرت بشر خارج گردد.

شکی نیست که هر جا حسن و جمالی دیده شود یا آثار بدیعی پدید گردد روی اصل صورت ترکیبیه آن است مواد بتنهایی اثری ندارد هر جا حسن و جمالی دیده شود منشأ آن تناسب اجزاء و خصوصیاتی است که از هیئت ترکیبیه آن بعمل آمده و نیز تمام معجونها و داروها بلکه تمام صنایع و اختراعات دست بشری از هیئت ترکیبیّه آن بعمل می‌آید نه مادّه، مادّه

صفحه : ۱۷۶

در همه جا یکسان است عمده آثار بوضعیّت ترکیب آن است و حروف و کلمات همان مواد کلامند و مقصود از صناعت کلامیه نظم و ترتیب و ترکیب حروف است بطور بدیع که معانی مقصوده بخوبی از آن فهمیده شود و اگر کلمات خوب با هم ترکیب شود و گوینده نیز عالم بتمام شئونات و عارف باشد بآنچه بشر را از نقص بکمال میرساند و نیز بتواند معانی را بطوری در الفاظ بگنجاند که برای همه کس فهم آن آسان باشد و نیز اختلافی بین مندرجات آن بنظر نیاید البتّه چنین کتابی و کلامی با اینکه همه مزایا و خصوصیّات از حیطه قدرت بشری خارج است.

زیرا که قوّه بشری محدود بحدود معیّنی است که ممکن نیست باعتبار قوای بشریت بتواند در امری بتمام جهات آن احاطه نماید مثل اینکه ممکن است عارف گردد بلغت یا بلغاتی لکن در مقام تکلم نمودن نتواند کلمات را با هم ترکیب صحیح نماید بطوری که معنی درستی از آن مفهوم گردد و گاهی میشود انسان وضع حروف و لغات را خوب میداند و نیز بخوبی میتواند حروف را با هم ترکیب کند لکن چندان معلوماتی ندارد که بتوسط کلام آن را ارائه دهد و گاهی با اینکه لغات را میداند و نیز میتواند طوری حروف را با هم تألیف کند که مفهم معنی گردد و اندك معلوماتی نیز دارد که بتوسط کلام ارائه دهد لکن تبحر در بیان و صراحت در گفتار ندارد که مطالب و مقصود خود را بطور شایستگی بشنونده بفهماند.

و نیز بسیار میشود که انسان مطالبی را طرح مینماید و بگمان خود حقیقت را یافته بعد میفهمد خطا کرده بر میگردد اینکه است که یکی از اعجاز قرآن همان عدم اختلاف در وضع و اسلوب و چگونگی کلام و مبانی و اصول و معارف و احکام و قوانین و تعلیمات قرآنی است که تمام آن بطوری مربوط بیکدیگر است که بخوبی نشان میدهد که چنین کتابی از عالم

صفحه : ۱۷۷

غیر الطبیعهٔ فرود آمده که طریق و رهنمای بشر باشد و وی را از کج روی باز دارد و بجاده سعادت و فضیلت رهبری نماید.

آیا ممکن است انسان طبیعی از روی فهم ناقص خود بتواند احاطه نماید بتمام مزایا و خصوصیّات بشری و آنچه را که در «نشو و ارتقاء» و تدرّج او بمدارج کمال و صعود وی مدخلیّت دارد و بتوسّط کلام معجز نمایی که نظم و اسلوب آن فوق ادراک بشر است

بوی بفهمانـد و بتمام مردم اعلان رسالت نمایـد و گویـد أَنَّ هـذا صِراطِی مُستَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُم عَن سَبِیلِهِ«۱» سوره انعام آیه ۱۵۴، و قوانین وضع نمایـد که اگر تمام قانون‌گذاران و سیاسـتمداران عالم جمع شوند نتوانند مثل کوچکتر قانونی از قوانین وی وضع نمایند هرگز ممکن نیست.

و نـه اینکـه اسـت کـه بگـوئیم مجمـوعه قرآن بر روی هم رفته معجزه است بلکه هر آیه آیه‌ای از آن معجزه جـداگانه‌ای است اینکه است که در همین آیه در مقام تحـدّی یک سوره‌ای از سور قرآن را در مقام معارضه در میآورد که «اگر شک دارید در اینکه قرآن کلام خدا باشد یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید».

فَإِن لَم تَفعَلُوا وَ لَن تَفعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ توضـیح آنکه شماهایی که منکر حقانیت قرآنید وقتی عاجز شدید از اینکه مثل سوره‌ای از قرآن بیاوریـد دیگر راه عـذری برای شـما باقی نمیماند و از طرف خداوند حجت بر شـما تمام گردیده زیرا که فهمیدید قرآن کلام بشر نیست و از عالم فوق الطبیعهٔ در اینکه عالم نزول نموده پس بایستی

---

(۱) اینکه است طریق و روش مسـتقیم من پس شـما بایستی پیروی کنید و در همین راه مسـتقیم سلوک نمائید و متابعت ننمائید طرق دیگر را که اگر بغیر طریقه من سلوک نمائید از راه حق و حقیقت باز میمانید و متفرّق میگردید.

صفحه : ۱۷۸

مخالفت نورزید و بترسـید و احتراز نمائید از آتشـی که هیزمش خود شـما و سنگ میباشد و مهیّا و آماده شده برای کسانی که کافر بقرآنند.

(اوصاف آتش جهنم)

وقود در لغت هیزمی است که مهیّا شـده باشـد برای آتش افروختن در مجمع البیان طبرسـی گوید «الّتی وقودها» یعنی هیزم آن آتش مردم و سـنگ است و حجاره جمع حجر و بمعنی سـنگ است، و بعضـی گفته‌اند حجاره سنگ کبریت است زیرا که آتش آن خیلی شدید است.

و إبن مسعود و إبن عباس گفته‌اند مقصود از حجاره سنگهایی است که بصورت بت در آورده‌اند مثل قوله تعالی: إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ«۱» سوره انبیاء آیه ۹۸ و دیگری گفته مقارن نمودن سـنگ دلیل بر عظمت و بزرگی آتش جهنم است که آتش آن از سـنگ تعبیه شده و دیگری گفته معنی آیه اینکه است که جسدهای اهل جهنم باقی میماند در آتش مثل سـنگ و تأیید مینماید آن را قوله تعالی: کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ«۲» سوره نساء آیه ۵۹.

صـدر المتألّهین در اینجا کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گفته امتیاز آتش جهنم از سایر آتشـها بچنـد چیز است:

۱- آن آتش اخروی است نه دنیـوی و بـاین حواس درک نمیشود مگر وقـتی که از اینکه نشأ تحوّل نمایـد به نشـئه قیـامت آن وقت میتوان آن آتش را «بعین الیقین» مشاهده

---

(۱) بدرستی که شما و آنچه را غیر از خدا عبادت میکنید مایه بر افروختن دوزخید

(۲) هر وقت پوست بدن آنها گداخته شد بدل می‌نمائیم به پوست دیگر تا بچشند عذاب را.

صفحه : ۱۷۹

نمود چنانچه الآن علما مشاهده میکنند آن آتش را «بعلم اليقين» و شاهد بر اينكه مطلب قول حق تعالى است كَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ اليَقِينِ لَتَرَوُنَّ الجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَينَ اليَقِينِ(۱)» سوره تكاثر آيه ۹.

۲- آن آتشی است که در کمون اشياء واقع است و از باطن بظاهر سرايت مينمايد و باقی آتشها اول بظاهر مستولی ميگردد و از ظاهر بباطن نفوذ مينمايد.

۳- آن آتشی است که از سيّئات و متابعت شهوات توليد ميگردد نه از چوب و ذغال و غير آن و توبه بمنزله آبی است که روی آتش ريخته شود و آن را خاموش گرداند و شايد اشاره بهمين دارد قول حق عز و جل كُلَّما خَبَت زِدناهُم سَعِيراً(۲)» سوره بنی اسرائيل آيه ۹۹، يعنی آتشی که غالب است بر باطن آنها و سرايت مينمايد بظاهر آنها.

و شايد مقصود اينكه باشد که هر وقت آتش از ظاهر آنها فرو نشست و از حيث بدن قدری راحت شدند خداوند مستولی ميگرداند بر آنها فكر در حال و عاقبت خودشان و پشيمانی از كرده‌های خود که چگونه خود را از سعادت محروم نموديم اگر عمل نيك نموده بوديم چه قدر خوشبخت و نيك عاقبت بوديم و بفيض كامل و بدرجات عاليه ميرسيديم و عذاب معنوی که در اثر نافرمانی مترتب ميگردد بسيار شديدتر از عذاب جسمانی است.

۴- آن آتشی است که در قلب نفوذ مينمايد چنانچه خداوند فرموده نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ(۳)» سوره همزه آيه ۶

---

(۱) آن چنين است، اگر آنها بعلم اليقين بدانند هر آينه می‌بينند جهنم را پس از آن هر آينه می‌بينند بعين اليقين.

(۲) هر وقت آتش سست ميگردد خداوند بر شدت آن می‌افزايد.

(۳) آتش خدا كه بر افروخته ميشود آن آتشی است كه نفوذ می‌نمايد و قلب و دل آدمی را خبر دار ميكند. [.....]

صفحه : ۱۸۰

لكن آتش دنيا بقلب سرايت نمی‌كند همين جسم را ميسوزاند.

و آتش اخروی دو نوع است: نار جحيم، و نار اللّه، نار اللّه حرارت و سوزندگی آن بسيار شديدتر از نار جحيم است كه سرايت ميكند در قلوب منافقين و كافرين و محجوبين از حق تعالى زيرا كه استعداد داشتند خود را بدرجات عاليه رسانند و خود را محروم نمودند و محرومی آنها آتشی است كه نفوذ در قلب آنها مينمايد و آتش جحيم آن آتشی است كه از متابعت هواهای نفسانی شراره مينمايد و پوست بدن را ميسوزاند و اشاره بهمين دارد آنجا كه ميفرمايد كُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَيرَها لِيَذُوقُوا العَذابَ(۱)» سوره نساء آيه ۵۹.

۵- آتش دنيا تقريبا يك نوع است چندان اختلافی بين اقسام آن نيست لكن آتش جهنم هفت طبقه دارد بعدد مشاعر پنجگانه انسان باضافه وهم و خيال و ابواب بهشت هشت است آن نيز بعدد مشاعر نه گانه باضافه بقلب كه متأسفانه درب عقل بسوی بيشتری مردم بسته شده.

و نيز آن عارف ربانی چنين گويد كه اهل اشاره و اصحاب بشارت در توجيه آيه وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ چنين گفته‌اند مقصود از ناس افرادی ميباشند كه فراموش نموده‌اند عهد و ميثاقی كه خداوند در روز «الست» با آنها بسته بود وَ لَقَد عَهِدنا إِلي آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِيَ وَ لَم نَجِد لَهُ عَزماً(۲)» سوره طه آيه ۱۱۴، و مقصود از حجاره طلا و نقره و باقی معدنيات و نباتات و حيوانات و آنچه را كه انسان بوی دلبستگی دارد و آن چيزی است كه مراد وی باو حاصل و مطابق شهوات وی است.

---

(۱) هر وقت گداخته میشود پوستهای بدن کفار تبدیل گردانیم بپوست دیگر تا آنکه عذاب را بچشند.

(۲) و هر آینه ما با آدم در پیش عهد بسته بودیم پس فراموش کرد عهد ما را و عزم و ثباتی در آن نیافتیم.

صفحه : ۱۸۱

و احتمال دارد که مراد «بناس» انانیّت و منیّت انسان باشد یعنی خودیّت او مادامی که خود را فانی در حقّ نبیند و خود را یک شیء مستقلّ پندارد و مقصود از «حجاره» جسد او باشد که از اجزاء سخت تشکیل گردیده مثل استخوان و ناخن و غیره و در اینجا دو نحو عذاب دارد عذاب روحانی که مترتب بر روح اوست که در اثر جهل و قساوت نفس پدید میگردد چنانچه در جای دیگر است ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَةِ«۱» سوره بقره آیه ۲۲، و دیگر عذاب جسمانی که در اثر مخالفت مترتب بر جسد میگردد. (پایان) أُعِدَّت لِلکافِرِینَ

آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعد موجود میگردند

در اینجا بین دانشمندان گفتار بسیاری است بعضی از مفسرین و علمای کلام چنین معتقدند که در قیامت و در روز موعود موجود میگردد و فعلا بهشت و جهنمی وجود ندارد، و بعضی دیگر گویند بهشت و جهنم فعلا موجود و از نظر ما غائب‌اند و هر یک برای اثبات حرف خود از آیات و اخبار شاهد می‌آورند.

میتوان از همین آیه استفاده نمود که بهشت و جهنم موجودند چنانچه در همین جا فرموده «اعدّت» بصیغه ماضی یعنی آماده شده، و در جای دیگر وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ«۲».

و نیز از آیات دیگر بسیاری که راجع ببهشت و جهنم است چنین

---

(۱) پس سخت گردید قلبهای آنها بعد از آن پس قلب آنها مثل سنگ گردید.

(۲) و بدرستی که جهنم هر آینه محیط است بکافرین یعنی فرا گرفته کافرین را.

صفحه : ۱۸۲

بر می‌آید که بهشت و جهنم موجودند نه اینکه بعد از اینکه موجود میگردند و سؤال از اینکه بر فرض موجودیّت آیا در کجای عالم موجودند مورد ندارد زیرا عوالم و مخلوقات الهی غیر متناهی است چه بسیار موجودات و عوالمی که در جوّ غیر متناهی وجود دارند که ما از آنها بی‌خبریم حال ما در اینکه عالم شبیه بآن کرمی است که در وسط سیب زندگانی می‌نماید و گمان میکند عالم وجود همان فضای سیبی است که مسکن دارد و هیچوقت در مخیّله وی خطور نمیکند که شاید عوالم دیگری هم وجود دارد که در ذهن کوچک من نیاید.

لکن اینکه اندازه شاید محرز باشد که وقتی عوالم وجود را از حیث رتبه و مرتبه در طول یکدیگر گرفتیم بهشت در مرتبه عالی و در فوق عالم واقع است و جهنم در تحت، خداوند در قرآن فرموده لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ

برای ایضاح اینکه بهشت و جهنم موجودند دو اصل مسلّم را بایست در نظر گرفت و در آن دقت نمود نخستین اینکه است که از همین آیه وَقُودُهَا النّاسُ و آیات دیگری مثل آیه بعد کُلَّما رُزِقُوا و آیه قبل أُعِدَّت و آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُم وَ أَهلِیکُم ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ«۱» سوره بقره آیه ۲۲، و غیر اینها معلوم میشود که آتش جهنّم خود انسان است یعنی انسان مادّه آتش

جهنّم است و سنگ بنا بر توجیهاتی که شد یا بتهایی باشد که از سنگ میتراشند یا بدن انسان و شاید مقصود قلب کافر باشد که از سنگ سخت‌تر است و بنا بر اینکه معنی اینکه فرمود «انسان و سنگ» عطف سنگ بر انسان» عطف تفسیری

---

(۱) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید باز دارید خود و اهل خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است.

صفحه : ۱۸۳

میشود انسانی که مثل سنگ است.

اصل دوم در جای خود مبرهن گردیده که عوالم در طول یکدیگرند هر موجود دانی محل و رتبه‌ای دارد در ما فوق خود که نسبت وی بما فوق نسبت بدن است بجان یا نسبت ماده است بصورت و قوام دانی بعالی است که در پرتو وجود وی نشو و نما میکند و عالی نسبت بدانی مثل روح و روان است نسبت بجسم که قوام جسم بجان و روح است.

پس از اثبات اینکه دو اصل مسلّم گوئیم چون عالم قیامت در طول عالم دنیا و ما فوق او و فعلیت آن است بلکه عالم دنیا یک ظهور و نمودی از عالم آخرت بیش نیست آنچه در اینجا است اصل و حقیقت آن در عالم آخرت است بلکه آخرت تمام آن است با زیادتر، چنانچه از رسول اللّه (ص) چنین روایت میکنند که در وصف دوزخ فرمود «اینکه آتشی که شما در دنیا می‌بینید جزئی است از هفتاد جزء آتش دوزخ و در حدیث دیگر است که جزئی از آتش دوزخ را هفتاد مرتبه شستند تا آنکه بدنیا آوردند.

پس مادّه جهنّم که خود انسان است در اینکه عالم دنیا موجود است زیرا که «وقود» در آیه وَقُودُهَا النّاسُ هیزمی را گویند که مهیّا و آماده شده برای آتش باشد و هیزم قبل از آتش گرفتن مادّه آتش است و مادّه هر شیئی قسمتی و جزئی از آن شیء است زیرا که هر چیزی بمادّه و صورت استوار میگردد پس باین اعتبار بهشت و جهنم در همین عالم نیز موجودند مادّه جهنّم کفّار و فسّاقند و مادّه بهشت اتقیاء و صلحاء میباشند.

و باعتبار اینکه بروز و ظهور جهنم و بهشت در عالم آخرت است و گفتیم که عالم آخرت نسبت بدنیا مثل نسبت جان است ببدن یا مثل صورت است نسبت بماده که آنچه در آخرت است نمونه و ظهوری در اینکه عالم دنیا دارد و آنچه

صفحه : ۱۸۴

در اینجاست اصل و حقیقت و تمام آن در آنجاست معلوم میشود که فعلیت و وجود بهشت و جهنّم در عالم آخرت است و کافر در اینکه نشأ دنیا بالقوّه در جهنّم است نه بالفعل لکن جهنم محیط بر آنها است و همین طور است حال بهشتیان.

پس از اینکه بیانات معلوم میشود که بهشت و جهنم بحسب ماده و صورت تحقق دارند زیرا که عالم آخرت فوق اینکه عالم و قوام اینکه عالم بوی است و اینکه عالم ظهوری و نمونه‌ای از اوست و شاهد بر آن قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ سوره توبه آیه ۴۹، که محیط غیر از محاط است و جهنّمی که بکفّار احاطه نموده همان جهنّم اخروی است که کفار در اینکه عالم در محاط وی میباشند و صورت فعلی اخروی آنها است پس بایستی جهنم اخروی که احاطه بکافرین دارد باعتباری فعلا موجود باشد و گر نه احاطه صادق نیاید.

پس یک جا میگوید «مردم هیزم جهنم‌اند» یعنی ماده جهنم‌اند و یک جا میگوید «جهنم احاطه نموده بکافرین» یعنی جهنم فوق آنها و آنها تحت آن و در پرتو آن قرار گرفته‌اند و نیز در آیه بعد حکایتا از قول بهشتیان میفرماید هذَا الَّذِی رُزِقنا مِن قَبلُ که اینکه همان است که قبلاـ برای ما تهیه شده بود و از مجموع آنها چنین معلوم میشود که بهشت و جهنم موجودند منتهی تا وقتی در اینکه عالم هستیم راهش بروی ما بسته است و کاملاـ نمیتوانیم آن را مشاهده نمائیم تا وقتی که بمرگ که بمنزله کبریت است برای جهنمیان

آن آتش جهنمی که بسوء اعمال خود که در نفسشان تهیه شده شعله‌ور گردد.
ببین چگونه روح حقیقت و سر معنویت و رموز خلقت در خلال کلمات معجز نمای قرآنی نمودار است.
در صفحات پیش گفتیم هر آیه‌ای از قرآن معجزه جداگانه ایست

صفحه : ۱۸۵

برای اثبات اینکه قرآن مجیـد کلام الهی است و از عالم «ما فوق الطّبیعـهٔ» فرود آمده اینک گوئیم هر جمله جمله‌ای از قرآن بلکه هر کلمه از آن معجزه جداگانه ایست که خود حاکم صادقی است بر حقانیّت خود.

صفحه : ۱۸۶

[سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۵]

اشاره

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحـاتِ أَنَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنها مِن ثَمَرَةٍ رِزقاً قالُوا هـذَا الَّذِی رُزِقنا مِن قَبلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُم فِیها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۵)

ترجمه:

خطاب بپیغمبر اکرم (ص) است که بشارت بده بکسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند از برای آنها است بهشتهایی که در آن انواع نعمتهـای لذیـذ است و از زیر درختان یا غرفهای آن آبهای لذیـذ مصـفّی جریان دارد و هر وقت از میوه آن روزی داده شـدند گفتنـد اینکه همان میوه‌ای است که پیش در دنیا روزی داده شـده بودیم، و بمؤمنین میدهند آنچه را خداوند روزی آنها کرده مشابه همین میوه‌های دنیا و برای آنها جفتهایی است که پاکیزه‌اند از قذارات در حالی که اهل بهشت در بهشت جاویدانند.

(توضیح آیات)

بشارت یعنی چه و مؤمنین کیانند

وَ بَشِّرِ: بشـارت آن خبری است که در انسان تأثیر نمایـد و اثر آن در صورت نمایان گردد اگر بشارت فرح انگیز است شـگفتگی در بشره نمایان گردد و اگر بامر غم‌انگیز است گرفتگی در بشره نمایان گردد«۱».
و بشارت در لغت عرب بر خبر خیر و شر هر دو گفته میشود قوله تعالی

---

(۱) وقتی انسان خوشـحال میشود خون در بدنش پراکنده میشود اینکه است که فرح پیدا میکند مثل اینکه گیاه پژمرده وقتی آب بآن میرسـد اجزاء آن از هم باز میشود و شـگفتگی در آن پدیـد میگردد بعکس وقتی خبر غم انگیزی بوی میرسـد خون در بدن او جمع میگردد و منقبض میشود.

صفحه : ۱۸۷

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثى ظَلَّ وَجهُه مُسوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ«۱» سوره نحل آیه ۶۰.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا ایمان مأخوذ از امن و امان است کسی که قلبش مطمئن بایمان گردید و ریب و شکی در قلبش باقی نماند و اعتقاد خلاف و رویّه ناپسندی و خللی در ایمان و عقایدش یافت نگردید چنین کسی را مؤمن گویند و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف از ایمان قلبی است یا داخل در مرتبه کامل ایمان است زیرا که محل ایمان قلب انسان است وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ عطف است بر آمنوا و بقاعده عربیت بین معطوف و معطوف علیه مغایرت است یعنی نمیشود هر دو یکی باشند.

پس از اینجا میتوان فهمید که عمل صالح جزء ایمان نیست و اینکه در حدیث دارد که «ایمان اعتقاد بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است» و باعتبار همین حدیث بعضی گفته‌اند عمل صالح جزء ایمان است ممکن است بگوئیم اقرار زبانی کاشف از ایمان است یعنی بدون اقرار بزبان آثار ایمان بر مؤمن بار نمیشود پس اقرار بزبان محقّق ایمان ظاهری است نه محقق اصل ایمان و عمل بارکان جزء کمال ایمان است و ایمان کامل آن است که با عمل صالح توأم گردد.

و باین بیان جمع میشود بین ظاهر آیات که مکرّر در قرآن مجید عطف داده عمل صالح را بایمان و بین حدیث که بظاهر عمل صالح را جزء ایمان قرار داده پس جمع بین قاعده و حدیث باین میشود که گفته شود اصل

---

(۱) وقتی بیکی از مشرکین بشارت داده میشود که دختر پیدا کرده روی او سیاه میشود و خشمگین میگردد.

صفحه : ۱۸۸

ایمان همان اعتقاد جزمی است و اقرار زبانی کاشف از او و محقق آثار خارجی وی است و عمل صالح ناشی و منبعث از کمال ایمان است و اگر جایی دیده شود معطوف و معطوف علیه بیک معنی آمده مثل اینکه گفته شود «زید اعطانی یمینه و شماله» زید بدست راست و چپ خود بمن عطا نمود که معطوف و معطوف علیه را بیک معنی آورده خلاف ظاهر و مجاز است بایستی با قرینه ذکر شود.

آری ایمان کامل منفکّ از عمل صالح نمیشود یعنی عملی که شایسته درگاه احدی و لایق پیشگاه حضور صمدانی باشد آن عملی است که با خلوص نیت و بدستور نمایندگان الهی از انبیاء و سفراء او انجام گیرد بدون اینکه دلخواه و رأی خود عامل و صلاح دید او در عمل مدخلیت داشته باشد.

و چنانچه بعضی گفته‌اند ایمان مثل پی و ستون ماند و عمل صالح مثل بناء و سقفی که بر آن نهند که عمارت بدون آن تمام نمیشود و هر چه ایمان قویتر عمل نیک بیشتر از آن ظهور و بروز مینماید و کسی که هیچ عمل صالح ندارد معلوم میشود یا اصلا ایمان و عقیده بمقدّسات اسلامی ندارد یا اگر ایمان ضعیفی دارد در معرض فناء و زوال است.

بعبارت دیگر کمال انسان در دو قوّه است یکی قوّه عقل و دیگری قوه تحریک و عمل اول را حکماء از آن تعبیر «بعقل نظری» میکنند و دوّم را تعبیر «بعقل عملی» مینمایند عقل نظری اعمال قوّه نظریّه است در کسب معارف از روی براهین عقلیه و عقل عملی عبارت از اخلاق نیکو و اعمال شایسته‌ای است که از روی ایمان صحیح صادر گردد وقتی اینکه دو توأم گردید انسان لایق رحمت الهی و انعامات غیر متناهی میگردد اعمال قوّه نظریّه بدون تحریک قوّه عملیّه مثمر ثمر نمیگردد و نتیجه مطلوبی

صفحه : ۱۸۹

بدست نمیآید و قوّه تحریک و اعمال قوّه عملیّه بدون اعمال قوّه نظریّه آن نیز مثل نقشی ماند که به آب زده شود قرار و ثباتی ندارد و اثری بر آن مترتب نمیگردد اینکه است که دانشمندان گفته‌اند «علم بلا عمل کالشجرهٔ بلا ثمر» که تشبیه نموده‌اند علم بدون عمل را بدرختی که میوه ندهد و عمل بدون علم مثل بنائی مانند بلا ستون که اصلا تحقق پذیر نیست.

اینکه است که در اینکه آیه کأنه فرموده ای پیغمبر اکرم بشارت ده به کسانی که اینکه دو قوه خدا داده خود را بکار انداختند و زحمت کشیدند و آن را از خمودی بعمل و از قوه بفعل آوردند و از طریق ایمان و عمل، شایسته رحمت الهی گردیدند چنین نعمتهایی برای آنها آماده گردیده و بالاترین نعمتها اینکه است که اهل بهشت همیشه در بهشت جاویدانند و حیاتی است برای آنها که مرگ و فنا در آن راه ندارد اینکه است که بعد از نعمتهای بهشت که بمؤمنین وعده داده فرموده:

وَ هُم فِیها خالِدُونَ بدیهی است که لذّت غیر دائم کامل نیست بلکه لذّتی که مشوب بخوف نیستی و زوال باشد نمیتوان حقیقتا لذت نامید آن شاعر عرب گفته:

اشدّ الغمّ عندی فی سرور تیقّن عنه صاحبه انتقالا

و همین طوری که بالاترین لذتهای بهشتیان نعمت خلود و همیشگی آنها است در بهشت بالاترین عذاب جهنمیان نیز خلود و همیشگی آنهاست در جهنّم که آنها را نیز تهدید بخلود در جهنّم نموده.

کُلَّما رُزِقُوا مِنها مِن ثَمَرَةٍ رِزقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقنا مِن قَبلُ در تفسیر مجمع البیان در اینجا چند احتمال داده:

۱- میوه‌های بهشت هر وقت یکی از آنها کنده میشود فورا مثل آن

صفحه : ۱۹۰

روئیده میشود پس امر بر بهشتیان مشتبه میگردد و گمان میکنند اینکه همان اولی است. (ابی عبیده و یحیی بن کثیر) ۲- اینکه همان است که از پیش در دنیا روزی داده شده بودیم.

(إبن عباس و إبن مسعود) ۴- مثل همان است که قبلاً بما روزی داده بودند با آنکه میدانند که آن غیر آنها است لکن شبیه بآنها است در مزه و رنگ و بو و خوبی و پاکیزگی (حسن و واصل) شیخ ابو جعفر گفته: بهترین اقوال کلام إبن عباس است، طبرسی در توجیه آیه چنین گوید در تقدیر مثل آن است که در دنیا بوده نه عین آن زیرا آنکه در دنیا بوده معدوم گشته چگونه میشود همان باشد و اینکه مثل ن است که کسی توصیف کند طعامی را کس دیگر بگوید اینکه طعام همان طعامی است که در منزل ما مهیّا میباشد. (پایان) و شاید مقصود از «هذا الذی رزقنا من قبل» اینکه باشد که اینکه همان است که قبلا و آن وقتی که ما در دنیا بودیم برای ما مهیا و آماده شده بود و اینکه دلیل دیگری است که بهشت و جهنم هر یک در وعا خود موجودند.

و ببیان دیگر چنانچه قبلا اشاره شد چون عوالم در طول یکدیگرند یعنی هر مرتبه دانی نمود و نمونه‌هایی است از مرتبه فوق او و هر مرتبه فوقی جامع و حاوی مرتبه تحت خود میباشد پس ممکن است گفته شود آنچه در اینکه عالم وجود دارد بعینه در عالم قیامت موجود است یعنی عالم دنیا منطوی در عالم قیامت است و عالم قیامت محیط است بر عالم دنیا إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ لکن آنچه در آنجاست در اینجا نمودی از آن بیش نیست زیرا که عالم قیامت عالم جمع است چنانچه در قرآن است یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ سوره تغابن آیه ۹، یعنی قیامت روزی

صفحه : ۱۹۱

است که جمع میکنند شما را برای روز جمع.

و آخرين مرتبه سير انسانى و منتهى كمال بشرى است و آن وقتى است كه هر فردى بمنتهى درجه كمال خود يا در سعادت يا در شقاوت ميرسد و هر عملى كه در اينكه عالم دنيا نموده و آنچه كسب كرده نزد وى حاضر ميگردد اينكه است كه ميگويد ما لِهذَا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلّا أَحصاها در جاى ديگر وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً كه از اينكه آيات معلوم ميشود كه آنچه انسان كرده و در نفس خود اندوخته و آنچه ديده و شنيده و چشيده تماما در روز رستاخيز نزد وى حاضر ميگردد.

و نيز از ظاهر همين آيه كه اشاره مينمايد كه اينكه بعينه همان است كه قبلا- روزى ما بود چنين برميآيد كه آنچه در اينجاست بحقيقت جوهرى خود در آنجا پديدار است و در جاى خود ثابت و مبرهن گرديده كه تا ممكن است كلام را بايستى حمل بر ظاهر نمائيم و جايز نيست بدون ضرورت حمل بر غير ظاهر آن كنيم.

اگر گفته شود مسلما آنچه در دنيا روزى بشر بوده از مأكولات و مشروبات و غيره در وقتى كه صور اسرافيل دميده ميشود معدوم ميگردد پس بنا بر «امتناع اعاده معدوم» محال است عود نمايد.

پاسخ گوئيم بدن عنصرى انسان نيز از همين عالم بشمار ميرود و بمردن اجزاء آن مضمحل و فانى ميگردد با اينكه از مسلّميات دين اسلام بلكه اتفاقى بين تمام ملل عالم است كه در قيامت عود مينمايد و انسان با همين بدن عنصرى مادى وارد محشر ميگردد و منكران را از زمره مسلمين خارج مى دانيم پس آنچه راجع ببدن و كيفيت عود آن گفتيد در اينجا نيز گفته ميشود و اگر بخواهيم وارد اينكه رشته گرديم رشته سخن طولانى ميشود و خارج از وضع اينكه كتاب است جاى آن و محل بحث آن كتب كلاميه است و براى شخص

صفحه : 192

متدبّر خردمند همان كه گفتيم عوالم در طول يكديگرند و هر مرتبه عالى محيط بر مراتب زيرين است و شمول بر آن دارد و رتبه عالم قيامت فوق عالم دنياست تا اندازه‌اى مطلب معلوم مى گردد كه چگونه موجودات اينكه عالم در عالم قيامت پديدارند با اينكه زمان وجودشان منقضى گرديده زيرا كه ظهور عالم قيامت بعد از انقضاى عالم دنيا است «در خانه اگر كس است يك حرف بس است».

وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً مى‌يابند از ميوه‌هاى بهشتى چيزهايى كه متشابه و شبيه بيكديگرند در رنگ لكن در طعم مختلفند. (إبن عباس) وَ لَهُم فِيها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ بعضى از مفسّرين گويند مقصود «حور العين» است و بسيارى از مفسرين گويند مراد زنهاى دنيا ميباشند كه پاك و پاكيزه شده‌اند از قذارات صورى طبيعى و از قذارات معنوى اخلاقى و قول دوم بهتر و مناسبتر است زيرا كه متبادر از ازواج آن است كه زوجين از يك جنس باشند و حور العين از جنس انسان نيستند.

صفحه : 193

[سوره البقرة (2): آيه 26]

اشاره

إِنَّ اللّهَ لا يَستَحيِي أَن يَضرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الفاسِقِينَ (26)

ترجمه:

بدرستی که خداوند شرم نمیکند از آنکه برای شما مثل آورد از مثالها مثل پشه یا آنچه فوق پشه و بزرگتر از آن باشد و اما کسانی که ایمان آورده‌اند بکتاب خدا میدانند که اینکه مثلها حق است و از طرف پروردگار آنها است، اما کسانی که کافر شدند از روی عناد و انکار یا از طریق استهزاء و سخریّه میگویند خداوند چه اراده کرده است باین مثلها که باین مثلها گمراه مینماید جماعت بسیاری را و هدایت و رهنمایی نماید بسیاری از مردم را و گمراه نمیگردند باین مثلها مگر کسانی که فاسق‌اند و روزگار خود را بفسق تباه نموده‌اند و قلب آنها را زنگ گرفته دیگر از کلمات حقّانی متنبّه نمیگردند.

توضیح آیات

اشاره

إِنَّ اللّهَ لا یَستَحیِی

(حیاء نسبت بخداوند چه معنی دارد)

حیاء بمعنی لغوی از مقوله انفعال است و از صفات نفسانی بشمار میرود و حیاء در موقع انقباض و شکستگی نفس پدید میگردد و در جایی تحقق پذیرد که عمل قبیحی که شرم آور باشد از انسان سر زند و حیاء باین معنی در باره حقّ سبحانه روا نیست زیرا که او منزّه و مبرّا از صفات ممکنات است پس میتوان گفت اینکه میگویند خدا حیاء نمیکند (سالبه بانتفاء موضوع است) یعنی چون خداوند منزه و مبرا از صفات ممکنات است اصلا

صفحه : ۱۹۴

موضوع حیاء که عبارت از انقباض و شکستگی نفس باشد نسبت باو معنی ندارد پس شاید مقصود در اینجا از «لا یستحیی» که حیاء نمیکند اینکه باشد که اصلا موضوع حیاء که همان انقباض نفس باشد در او نیست و چنین صفتی در او یافت نمیشود.

و حیاء یکی از محسّنات و اوصاف نیک انسانی بشمار میرود و حدّ وسط بین (وقاحت و بی‌شرمی و بین خجلت در غیر مورد است).

و اینکه در بعض اخبار از ائمه طاهرین (ع) رسیده

۱» «انّ ربّکم حییّ کریم»«

«روایت را بسلمان فارسی نسبت میدهند» یا در جای دیگر فرموده إِنَّ اللّهَ لا یَستَحیِی«۲» توجیهاتی در باره آن کرده‌اند:

۱- مقصود آن چیزی باشد که مترتّب بر حیاء میشود مثل امتناع و خودداری کردن در عمل خداوند حیاء میکند یعنی امتناع نمیکند از عمل.

۲- در عمل رادعی و مانعی ندارد.

۳- عمل را ترک نمیکند چنانچه حیاء در انسان باعث ترک عمل میشود.

۴- نمیترسد زیرا که حیاء بمعنی خشی و ترس نیز آمده.

أَن یَضرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً غرض از مثال ایضاح مقصود و ظاهر کردن امر معقول است در صورت محسوس تا آنکه عقل بکمک و هم راهی بمقصود بیابد زیرا که عقل انسان مادامی که تعلّق ببدن دارد چنان قوّتی ندارد که روح معنی و حقایق را بدون مزاحمت و

هم و خيال درك نمايد اينكه است كه در كتاب الهى و نيز در كلمات حكماء و فصحاء روح معانى را در قالب مثال ريخته تا آنكه از محسوس پى

---

(۱) بدرستى كه پروردگار شما با حياء و با كرم است.

(۲) بدرستى كه خداوند حياء ميكند.

صفحه : ۱۹۵

بمعقول برده شود و مطلب واضح گردد.

و تخصيص بپشه و آنچه فوق آن است شايد اشاره باين باشد كه كسى گمان نكند تشبيه و مثال آوردن باين اشياء حقير لايق مقام قدس و عظمت الهى نيست و دانسته شود كه نسبت كبريايى او بصغير و كبير يكسان است عالى و دانى حقير و شريف همه تحت حيطه عظمت اويند و از جويبار رحمت او سيراب ميگردند بلكه اگر خوب بنگرى خواهى ديد كه همه موجودات از عالى و دانى مثل حلقه‌هاى زنجير با هم بستگى دارند و همه مسخّر اويند و چنان با هم آغشته و مربوط گشته و دست بگردن هم انداخته انجام وظيفه ميدهند كه گويا يك واحد را تشكيل ميدهند يعنى همه يكى گشته‌اند و در خدمت شركت كرده‌اند.

و در مورد مثال آوردن بايستى مراعات ممثّل و بمناسبت آن مطلبى كه اراده ايضاح آن در نظر است مثال آورده شود بزرگى و كوچكى آنچه بآن مثال زده ميشود مدخليت ندارد.

و شايد مقصود از ذكر پشه اشاره بعظمت و لطائف صنعت و آن لطيفه كاريها و حكمتهايى باشد كه در خلقت پشه باين كوچكى بكار برده شده.

روايت از صادق آل محمّد (ص) است كه فرموده اينكه خداوند ببعوضه مثل زده براى اينكه است كه پشه با كوچكى حجمش خلقت او را مساوى با فيل قرار داده و تشبيه بپشه نمود براى تنبيه مؤمنين كه نظر كنند بر لطائف صنع بارى و عجائب خلقت او چنانچه فرموده أَ فَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَت«۱» سوره غاشيه آيه ۱۷.

---

(۱) آيا نظر نميكنيد و تدبر نمينمائيد در خلقت شتر كه خلقت او چگونه است (و آثار قدرت و لطيفه كاريهاى حق را در خلقت شتر مشاهده نمائيد).

صفحه : ۱۹۶

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم كسانى كه ايمان آورده‌اند و تصديق نموده‌اند كلام خدا را و ميدانند كه اينكه كلمات معجز نما از معدن وحى نازل گشته و قلب آنها از كبر و نخوت و حسد خالى شده و روح و روان آنها محل اشراق نور معرفت گرديده براى آنها واضح و هويدا ميگردد كه اينكه مثالها واضح و بجا است و از طرف پروردگار آنها نازل گرديده.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلًا كسانى كه كافر شده‌اند و نور ايمان را در پرده كفر پوشانيدند و چشم حق بين خود را كور نمودند و گوش دل خود را كه مهيّا براى استماع كلمات حقانى بود كر كردند از روى جهل يا استهزاء ميگويند خداوند از اينكه مثالها چه اراده نموده كه جماعتى را هدايت و جماعتى را گمراه نمايد.

(در شأن نزول آيه گفتارى است)

۱- چون آن دو آیه جلو مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ ناراً و آیه بعد از آن أَو کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ«۱» نازل گردید منافقین گفتند خداوند اجلّ از اینکه است که اینکه مثالها را بزند برای ردّ قول آنها فرمود خدا شرم نمیکند از مثل زدن و لو بپشه یا فوق آن باشد.
۲- منافقین بقصور فهم خود گمان میکردند خداوند نباید چنین مثلهایی بیاورد زیرا که تشبیه بامور جزئیه منوط بآلات و مشاعر جزئی است و شاید شنیده بودند از بعض (متفلسفین) بی‌شعور که خود را منسوب به (فلاسفه) میدانند و بهره‌ای از فلسفه ندارند که علم خداوند بکلیّات تعلّق میگیرد نه بجزئیات اینکه بود که انکار نمودند و گفتند خداوند اینکه مثلهای جزئی

---

(۱) تفسیر اینکه دو آیه قبلا شده تکرار نمیکنیم.

صفحه : ۱۹۷

را باشیاء حقیر نمیآورد و خداوند برای ردّ عقیده فاسد آنها بیان مینماید که علم بحقیقت مثلهایی که در کلام الهی آمده و بکیفیت وحی و الهام ممکن نیست مگر برای کسی که ایمان آورده است بخدا و آیات او و بشناسد قرآنی که نازل گردانیده بر رسول خود و بداند که جاهل مغرور در ضلالت و گمراهی است.
۳- وقتی که آیه یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَن یَخلُقُوا ذُباباً«۱» سوره حج آیه ۷۲ را شنیدند که بتها را تشبیه نموده بذباب و عبادت آنها را بخانه عنکبوت آن وقت یهودیها گفتند چه قدر و منزلتی است برای ذباب و عنکبوت که خداوند بآنها مثل آورد و برای ردّ آنها اینکه آیه نازل گردید.
یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهدِی بِهِ کَثِیراً

(چگونه توان نسبت گمراه نمودن بخداوند داد)

ضلال بمعنی لغوی عدول و تجاوز نمودن از طریق راست و درست است و مقابل او هدایت یعنی راه یافتن و سیر نمودن در راه راست میباشد، در کتاب کریم فرموده فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها«۲» سوره یونس آیه ۱۰۸.
کسی که از راه مستقیم تجاوز نمود چه عمدا و چه سهوا و چه از روی نفهمی و ندانستگی او از راه راست منحرف گردیده و در وادی ضلالت و

---

(۱) خطاب بافراد بشر است که ای مردم مثلی برای شما زده شده پس بشنوید آن را کسانی که میخوانند شما را از غیر حق هرگز توانایی ندارند مگسی بیافرینند (یعنی بتهایی که شما را دعوت میکنند بعبادت آنها عاجزند).
(۲) کسی که هدایت یافت پس چنین کسی بازگشت هدایت او بخود اوست (یعنی هدایت یافته و سعادتمند گردیده) و کسی که گمراه گردد او نیز گمراهیش عاید خودش میگردد.

صفحه : ۱۹۸

گمراهی پرتاب شده و یافتن طریق مستقیم بسیار مشکل و استقامت و پایداری در آن صعبتر و مشکل‌تر است اینکه است که دستور رسیده که ماها شبانه روز مکرّر از خداوند مسئلت نمائیم که ما را براه راست هدایت نماید و در طریق بندگی ثابت قدم گرداند

«اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِيمَ».

روايت از رسول اكرم (ص) است «شيّبتنى» سوره هود وقتى سؤال از سبب آن ميشود ميفرمايد آيه فَاستَقِم كَما أُمِرت«۱» مرا پير نمود. علمـاى نحو گوينـد همزه بـاب افعال براى تعـديه فعل لازم است مثل اينكه وقتى گفته شود «خرج» يعنى بيرون رفت «اخرج» بيرونش كردند «ضلال» گمراه شدن «اضلال» گمراه كردن است و باين معنى كه گمراه كردن باشد نسبت بحق تعالى مورد ندارد زيرا گمراه نمودن قبيـح است و منـافى بـا مقام كبريايى اوست و نيز چنانچه مشاهـده مينمائيم خداونـد بتمام معنى اسـباب هـدايت خلق را فراهم نموده چطور ممكن است تصوّر شود با آن رحمت و شفقتى كه نسبت بمخلوقات خود دارد مخصوصا انسانى كه بدست قدرت خود خلق نموده و تاج كرامت بر سـر وى نهاده و وى را بر بسـيارى از مخلوقات برترى و فضـيلت داده پس از تمام موهبت، وى را گمراه گرداند و با اينكه حال امر نمايد بوى كه ايمان آورد و از طريق راست منحرف نگردد.

---

(۱) خطاب به پيغمبر اكرم (ص) است كه استقامت و پايدارى نما همانطورى كه مأمور گشته‌اى. [.....]

صفحه : ۱۹۹

گاهى «اضـلال» گويند و مقصود سـبب اضلال است و گاهى «اضلال» گويند و مقصود گم كردن است اينكه عرب ميگويد «اضللت البعير» يعنى شتر خود را گم كردم.

و گاهى حكم بچيزى ميشود كه سبب گمراهى ميگردد كفار چون گمان كردند مثالهايى كه در قرآن زده شده سبب گمراهى است اينكه بود كه گفتند «يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهدِي بِهِ كَثِيراً» اينكه مثالها سبب گمراهى بسيارى و هدايت بسيارى ميشود.

و گـاهى اضـلال گوينـد و غرض عملى است كه سـبب شـود انسـان گمراه گردد مثـل اينكه باطـل را زينت نمايـد و بصـورت حق و درستى نمايش دهـد تا آنكه انسان را باشـتباه اندازد چنانچه فرمود لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم أَن يُضِلُّوكَ وَ ما يُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم«۱» سوره نساء آيه ۱۱۳، يعنى اسباب گمراهى را فراهم مينمايد و شيطان گفته وَ لَأُضِلَّنَّهُم وَ لَأُمَنِّيَنَّهُم«۲» سوره نساء آيه ۱۱۸.

و گاهى اضلال گويند و غرض ابطال عمل است مثل قوله تعالى الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ أَضَلَّ أَعمالَهُم«۳» و گاهى غرض هلاكت است مثل قوله تعالى:

---

(۱) طائفه از كفّار همّت بر اينكه گماشتند كه تو را گمراه نمايند و گمراه نميكنند مگر خود را.

(۲) و البتّه آنها را گمراه ميكنم و البتّه آنها را بآرزو مياندازم.

(۳) كسانى كه كافر شدند و بستند طريق سير بسوى خدا را اعمال آنها باطل است.

صفحه : ۲۰۰

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلنا فِي الأَرضِ أَ إِنّا لَفِي خَلقٍ جَدِيدٍ«۱» سوره سجده آيه ۹ و غير اينها موارد استعمال بسيار دارد كه مفسرين بعضى از آن را در كتب تفسير خود مندرج نموده‌اند.

(گمراه كردن حق تعالى يعنى چه)

بين دانشـمندان و مفسـرين قرآن در اينكه مقصود از گمراه كردن خداونـد آنجـا كه گفته يُضِلُّ اللّهُ الكافِرِينَ وَ يُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِينَ

چیست گفتاری است.

در کلام اللّه در بسیاری از موارد نسبت گمراه کردن بخودش میدهد با اینکه علاوه بر اینکه گمراه کردن حق تعالی بمعنی انحراف نمودن از طریق حق منافی با کرم اوست بلکه منافی با عدل است اجتماع نقیضین یا ضدین میشود زیرا از طرفی اسباب هدایت را فراهم نماید و امر فرماید که ماها بر طریق مستقیم حرکت نمائیم و از طرف دیگر خودش ما را بکج روی وا دارد و پس از آن ما را معذب نماید که چرا از طریق مستقیم منحرف گردیدید اینکه از بالاترین اقسام ظلم بشمار میرود که از هیچ ظالمی بلکه از هیچ عاقلی سر نمیزند چگونه ممکن است چنین ظلمی را نسبت بخداوند رئوف مهربان داد با اینکه اعلام فرموده لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ«۲» سوره آل عمران آیه ۱۷۸.

اگر چه احدی از مسلمین نگفته که خداوند مردم را گمراه میکند لکن جماعتی از مسلمین که آنها را اشاعره نامند چون آنها حسن و قبح عقلی قائل نیستند و نیز غیر خدا را مؤثر نمیدانند حتی اعمال مردم را از خوب و بد مستند بحق تعالی میدانند اینکه است که گویند خداوند خالق گمراهی و خالق کفر است و کسی را نمیرسد اعتراض بر او نماید زیرا که

---

(۱) گفتند ما چون در زمین هلاک شدیم آیا ما خلقت تازه و جدیدی پیدا کردیم

(۲) خداوند چنین نیست که ظلم کننده باشد بندگان خود.

صفحه : ۲۰۱

او خالق و صاحب اختیار همه چیز است و در عالم مؤثری غیر از او نیست و بازگشت تمامی امور بدست قدرت اوست و لازمه حرف آنها اینکه میشود که انسان بالکلیّه مسلوب الاختیار است و آنها اگر چه تحاشی دارند و انکار میکنند که بگویند خداوند ظالم است لکن لازمه حرف آنها انکار عدل خداست.

مولایی که مجبور نماید بنده خود را بعمل زشتی پس از آن وی را مجازات نماید که چرا چنین و چنان کردی عقلاء وی را مذمت مینمایند و سرزنش میکند و او را ظالم میدانند اینکه است که عدل را یکی از اصول مذهب جعفریه بشمار آورده‌اند و اختصاص بامامیه داده‌اند.

بعضی از مفسرین گویند معنی اضلال و گمراه نمودن نسبت بحق تعالی دو قسم تصوّر میشود یا گمراهی از دین است یا از بهشت، بمعنی اوّل نسبت دادن بخداوند روا نیست زیرا گمراه نمودن از دین اینست که کسی را بوسوسه یا بدسیسه دیگری از دین خارج نمایند و اینکه عمل شیطانی است که خداوند از زبان وی حکایت مینماید که گفته وَ لَأُضِلَّنَّهُم وَ لَأُمَنِّیَنَّهُم و در جای دیگر وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُضِلَّهُم«۱» و آیات دیگری که اضلال و گمراه شدن را نسبت بشیطان داده بسیار است.

لکن بمعنی دوم که باز داشتن از بهشت باشد میتوان نسبت بخدا داد زیرا کسی که از طریق مستقیم منحرف گردیده بازگشت وی بجهنم است و اینکه طریق عدل است.

پس بنا بر اینکه هر جا نسبت گمراه نمودن بحق تعالی داده شود آن اثر و نتیجه‌ای است که از ضلالت و گمراهی خود انسان پدید گشته که پس از گمراه شدن وی از طریق بهشت بازگشت او بجهنم است باصطلاح «مسبب»

---

(۱) شیطان اراده دارد و میخواهد آنها را گمراه نماید.

صفحه : ۲۰۲

را بجای «سبب» گذارده‌اند، اینکه یک وجه بود برای توجیه آیه.

توجیه دیگری که در اینجا داده شده اینکه است که چون خداوند از روی حکمت قوّه و استعدادی بانسان داده و در افعال شخصی او را مختار گردانیده و جلو وی را رها نموده و اسباب هدایت و گمراهی را در دسترس او گذارده که باختیار خود هر یک از طریق سعادت و شقاوت را که بخواهد اختیار نماید وقتی بسوء اختیار خود در بیراهه قدم زد و از طریق سعادت و فضیلت منحرف گردید و کج روی و اوصاف رذیله عادت و ملکه وی گردید البته گمراه میگردد.

و نیز اگر در طریق مستقیم سلوک نمود و عادات و صفات نیک انسانی عادت و ملکه وی گردید البتّه هدایت یافته و بکسب فضائل و محسنات اخلاقی متصف گردیده.

و باین بیان گمراهی و ضلالت یا هدایت و سعادت را میتوان نسبت بخداوند داد از باب اینکه آنچه سبب گمراهی یا هدایت وی گشته بخلقت الهی است و چون سبب همان اختیاری است که در کف وی نهاده صحیح است گفته شود او گمراه نموده یا سعادت‌مند گردانیده.

(بیان مختصری راجع بجبر و تفویض)

در اینکه آیا انسان در افعال خود مختار است یعنی اختیار تام در کف او نهاده‌اند و در افعال و اعمال خود مستقلّ است بطوری که بتمام معنی عمل وی مستند بخود اوست یا بالکلیّه مسلوب الاختیار است و همان طوری که اختیار در ایجاد و وجود خود ندارد همین طور اختیاری در حرکات و سکنات و ارادات خود نیز ندارد، یا امری است و رای اینکه دو قسم که نه بکلی مسلوب الاختیار است و نه مختار صرف است، بلکه چنانچه در آن روایت مشهور معصوم فرموده

صفحه : ۲۰۳

«امر بین الامرین» چیزی است بین اینکه دو قول.

و قسم اول و دوم را دانشمندان باطل میدانند زیرا که هر دو خلاف تحقیق و از درجه اعتبار ساقط است.

زیرا که بازگشت قول اول باین است که غیر خدا را مؤثر دانند چنانچه جماعتی از مسلمانها که آنها را مفوّضه نامند چنین گویند که خداوند بنی آدم را خلقت نموده و علم و قدرت و اراده بوی عنایت فرموده و اسباب کار وی را مهیّا گردانیده و اختیار تام در کف اختیار وی نهاده که هر چه بکند از خوب یا بد باختیار خود میکند بدون آنکه اراده حق تعالی در عمل وی مدخلیت داشته باشد.

و لازمه اینکه طور مختار بودن انسان اینکه میشود که خداوند در اینکه مورد خود را مسلوب الاختیار و مسلوب المالکیت نموده و اینکه عقیده علاوه بر اینکه مخالف آیات قرآنی است که مکرّر در مکرّر مالکیّت و خالقیّت خود را نسبت بتمام مخلوقات و ممکنات اعلام میفرماید لَه مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ سوره حدید آیه ۵ لَه المُلکُ وَ لَه الحَمدُ سوره تغابن آیه ۱ و غیر اینها از آیات بسیاری که خالقیّت و مالکیت را نسبت بخود میدهد و از باب عموم قدرت و اشاره بشمول خالقیّت وی است که حتّی ضلالت و هدایت را نیز نسبت بخود میدهد که یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ سوره نحل آیه ۹۳، دانسته شود که بدون اراده و قدرت او چیزی در عالم موجود نخواهد شد.

و نیز مخالف دلیل عقلی است زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که شیئی تا بحد وجوب و لزوم نرسد موجود نخواهد شد و آن وقتی است که علّت تامّه شیء موجود گردد و چون در ناموس خلقت چنین مقرّر شده که

صفحه : ۲۰۴

آنچه در عـالم «مکوّنـات» یعنی عـالم مادّیات و طبیعیّات واقع میگردد منوط باسـبابی باشـد که مجموعا علت تامه گردد برای وقوع و پیدایش آن زیرا که اوضاع عالم مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسـتگی دارد و از جمله آنها همین هدایت یافتن و گمراه شدن است که البته منوط باسـبابی است که بعضـی باختیار و بعضی خارج از اختیار است و سلسله علل و معلولات منتهی میگردد بواجب الوجود أَلا إِلَی اللّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ.

و اینکه قاعـده در محـل خود محرز گردیـده که شـیء تـا اینکه تمـام علـل و وسائـل وجودش تحقق نپـذیرد موجود نمیگردد و تمام وسائل و اسباب وقوع شیء را علت تام گویند.

و اجزاء علّت تام برای پیـدایش افعال اختیاری انسان بعضـی خارج از اختیار وی است مثل اسـتعداد ذاتی و اسـبابهای خارجی از قبیل الهـام ملکی یـا وساوس شـیطانی، یا اوضاع آسـمانی، یا موقعیت عالم، یا امور دیگری که هر یک باعتباری مـدخلیّت دارنـد، از قبیل زمـان، مکـان، اخلاق محیط وضـعیت خانوادگی، غـذای حرام یا حلال، تربیت صـحیح یا فاسـد، عادات رسومات، همنشـین فاسـد یا صالـح، و تمـام اینهـا و غیر اینهـا از اوضـاع عالم «علّت تامّه» انـد برای پیـدایش هر چیزی که در عالم واقع گردد و وقتی تمام عوامل طبیعی و نفسانی تحقق یافت آن وقت در عالم موجودی یافت می گردد و اعمال بشر را هر گاه باعتبار نسبت وجودش بمبدء و خالق عـالم در نظر گیریم و تمـام علـل را بـا هم ملاحظه نمـائیم حتی اختیار و اراده وی که جزء اخیر «علت تامه» میشود مجموعا از تحت اختیـار وی خـارج است و مسـتند بمربّی عـالم و واجب الوقـوع است یعنی هر چیزی که علّت تـامّه‌اش موجـود شـده وجودش واجب میگردد و ممکن نیست موجود نگردد پس باین

صفحه : ۲۰۵

اعتبـار افعـال اختیـاری خـارج از اختیـار بشـر است که مجموعه عوامل طبیعی و غیر طبیعی خارج از تحت اختیار وی است و منسوب بمبـدء و خالق و مربی عالم است لکن نسـبت بآن جزء اخیر علّت تامّه که بـدون آن عمل تحقّق نپـذیرد منسوب بفعل اختیاری انسان میشود یعنی اختیـاری نمودن طریق سـعادت یـا شـقاوت جزء اخیر علت تامه است بلکه همان اراده انسان و تصـمیم گرفتن او بر عمل علت تامه است و باقی علل ناقصه.

بعبارت دیگر تمام اوضاع عالم هر یک بوجهی در افعال و اعمال انسان مدخلیت دارند و محرک وی واقع میگردند که بدون اوضاع عالم عملی واقع نمیگردد لکن مـدخلیّت آنها همان قـدر است که محرّک و مشوّق انسان میشونـد و طریق خوب یا بـد را در نظر وی جلوه میدهنـد و احـداث میـل در او مینماینـد اینکه است که حصول و پیـدایش میـل از تحت اختیـار بشـر خـارج است لکن هر کس بوجدان خود میفهمد که و لو اینکه تمام اسـباب عمل خوب یا بد مهیا باشد و شخص کمال میل بآن عمل داشته و هیچ مانع خارجی جلوگیر آن نبود، باز اگر باختیار خود اراده نکنـد عملی را آن عمل تحقق پـذیر نیست اینکه است مقصود از جزء اخیر علت تامه که گفتیم در واقع تمام علت است و بهمین لحاظ انسان را مختار میدانیم.

از اینجـا است که ممکن است عمـل اختیـاری انسان را حقیقتا نه مجازا نسـبت بحق تعالی داد زیرا که تحقق و پیـدایش هر چیزی در عالم منوط باسباب خارجی است و تمام آنها تحت اقتدار و اراده حق تعالی انجام میگیرد و نیز میتوان نسـبت بعبد داد آن هم حقیقتا نه مجازا زیرا که اراده و اختیار او جزء اخیر علت تامه است که بوجدان برای ما محرز است که عمل ما باراده خودمان انجام می گیرد و در اراده نمودن اجباری در کار نیست و آزاد هستیم.

صفحه : ۲۰۶

و مسلک و رویّه اشاعره نیز باطل است که بکلّی انسان را مضطرّ میدانند در اعمال و افعال خود و در مثل گویند همین طوری که آستین بحرکت دست حرکت میکند اجزاء بدن ما نیز باراده حق تعالی حرکت میکند نه باختیار ما و اینها قائل بهیچ واسطه نیستند حتی سوزانیدن آتش و خنک کردن آب را هم کار خدا میدانند و گویند عادت بر اینکه جاری شده که مثلا جامه که نزدیک آتش برده شد خدا آن را بسوزاند بدون آنکه آتش مدخلیّت داشته باشد در سوزانیدن، و عاقل خردمند میداند اینکه دو رویّه هر دو باطل است اینها هر یک امور عالم را یک چشمه مینگرند و بطرف افراط و تفریط رفته‌اند و قول حقّ و حقیقت مطلب همان است که امامیّه و شیعه اثنی عشریّه میگویند که در عین اینکه اعمال بشر را مستند بحق میدانند عمل خود انسان میدانند خلاصه گاهی اعمال انسان را نسبت میدهیم بقضاء و قدر الهی و نسبت بنظام کلیه عالم باعتبار آنکه عمل انسان نیز مثل باقی موجودات از تحت عوامل طبیعی خارج نیست و نظام عالم مقتضی افعال و شامل اعمال اختیاری بشر نیز میشود و تا علل تامه و عوامل بسیاری موجود نگردد چیزی در عالم تحقّق پذیر نیست و چنانچه حکماء گفته‌اند ممکن تا بحدّ وجوب و لزوم نرسد موجود نخواهد شد و آن وقتی است که علل تامه یعنی تمام اسباب حصول آن موجود و تمام موانع آن برطرف گردد و باین اعتبار از تحت اختیار انسان خارج است و منسوب بمبدء و مربّی عالم است و نسبت بعلّت تامّه و وجود واجب الوجود واجب التحقق است یعنی هر گاه نظر بتمام علل و اسباب وجود عمل نمودیم گوئیم از تحت اراده بشر خارج است و نسبت به تمام وسائل حصول عمل مسلوب الاختیار است لکن چون یکی از اسباب حصول عمل اختیاری انسان همان تصمیم بر عمل و اراده نمودن آن است که

صفحه : ۲۰۷

جزء اخیر علّت تامّه بشمار میرود و اسباب و وسائل عمل هر قدر مرتّب گردد بدون تحقق جزء اخیر آن ممکن نیست موجود گردد پس باین لحاظ عمل مستند بخود عامل میگردد.

و باین بیان معلوم میشود معنی «امر بین الامرین» که نه حرف اشاعره که بکلی انسان را مسلوب الاختیار میدانند درست و صحیح است و نه کلام مفوضه که تمام عمل را نسبت بانسان میدهند و گمان میکنند خداوند اعمال اختیاری انسان را محوّل بخودش نموده و خود را در اینکه ضمینه مسلوب الاختیار گردانیده «و لا مؤثّر فی الوجود الّا اللّه» را بکلی از نظر انداخته.

زیرا که مسلک دوّم منافی با عموم قدرت و خالقیّت وی است بلکه منافی با وحدت اوست زیرا که لازم آید خلق را با حق تعالی در عمل شریک گردانند و همین طوری که برای خداوند در مرتبه ذات شریکی نیست در مرتبه عمل نیز شریک ندارد.

و مسلک اول منافی با عدل است زیرا که مجبور نمودن بر عمل و مجازات بر آن با عدل خداوندی منافات دارد بلکه بنا بر اینکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه کلیّه تبلیغ مبلّغین و تدریس مدرسین و وعظ وعّاظ و تمامی انذارات و تعلیمات لغو و بی‌ثمر می گردد.

بعبارت دیگر اختیار عبد در طول اختیار حق تعالی و ناشی از اختیار تام وی پدید گشته زیرا که انسان مظهر تام و نماینده تمام صفات الهی است و از جمله صفات حقانی اینکه است که او سبحانه در فعل و عمل خود مختار است، آنچه کند باختیار و به اراده میکند و انسان را نیز از جهت مظهریت در اعمال خود مختار گردانیده که آنچه باراده و دلخواه خود کند اجباری در کار نباشد تا اینکه در عمل نیک مستحق ثواب و پاداش نیکو گردد و در

صفحه : ۲۰۸

عمل بد مستحق مجازات و بکیفر اعمال خود گرفتار باشد و مختار بودن یکی از خصایص و کمالات انسانی بشمار میرود.

پس از اینکه بیان معلوم شد که همانطوری که نسبت عمل را بخود میدهیم بخدا هم میتوان داد یعنی هر عملی که از انسان سر میزند

در عین آنکه منسوب بوی است و باراده و اختیار او واقع گردیده منسوب بحق تعالی و باراده و اختیار وی تحقق پذیرفته، ممکن نیست بدون اراده او امری در عالم واقع گردد.

اینکه افعال و اعمال ما باختیار خود ما انجام میگیرد امر وجدانی است زیرا فرقی است ظاهر بین کسی که او را از بالای بام پرت کنند یا خود باختیار بتوسط نردبان یا غیر آن بزیر بیاید.

و از آن طرف بحکم آنکه هیچ معلولی در عالم بدون علت و سبب موجود نخواهد شد لا بد پدید شدن میل و رغبت در ما نیز منوط باسبابی است که از تحت اختیار ما خارج است و مستند بمسبب الاسباب است.

پس او فاعل مطلق و موجد کل موجودات است لکن یکی از اسباب برای وجود عمل همان اراده و تصمیم خود ماست که بوجدان مییابیم که بدست خود ماست و اجباری در کار نیست.

پس از اینجا معلوم میشود که اراده ما در طول اراده اوست و اختیار ما در طول اختیار اوست همان طوری که ماها مستقل در وجود نیستیم یعنی وجود ما وجود تبعی و ظلی است که در اصل وجود و در دوام وجود در تمام آنان زمان وجود محتاج بواجب الوجود و مرتبط بوجود و اراده آن فرد ازلی میباشیم که علی الدوام از او فیض بما برسد در اعمال و افعال و حرکات و سکنات خود نیز مرتبط بوی میباشیم نه مستقل در وجودیم و نه مستقلّ در عمل یعنی وجود ما ناشی از او و اختیارات ما ناشی از مختار بودن اوست.

صفحه : ۲۰۹

تصرف ما در مملکت بدن خودمان مثل اینکه است که سلطان کسی را بنمایندگی خودش در بعضی از شهرستانهای متصرفی خود بفرستد و اختیار تام در کف اقتدار وی نهد و نیز دستوراتی بوی بدهد و مقرر فرماید که اگر بر خلاف قانون عمل کند او را مجازات نماید پس از آنکه نماینده سلطان وارد مملکت سلطان گردید باعتبار آن اختیارات موقتی که سلطان بوی داده حکم او در آن مملکت نافذ میگردد آن وقت راجع بامور مملکتی و سیاسی آنچه کند و لو تصرفات عدوانی باشد میتوان نسبت بسلطان داد زیرا که اختیارات وی ناشی از اختیارات سلطان است و بقاء اختیار او نیز بسته ببقاء اراده سلطان میباشد و سلطان خود را مسلوب الاختیار ننموده هر وقت بخواهد میتواند او را معزول نماید اینکه است که در عرف گویند حکم دولت چنین و چنان است و میتوان منسوب بهمان شخص نماینده سلطان داد زیرا که فعلا اراده و حکم بدست وی است خصوصا نسبت بتصرفات جابرانه او که بسوء اختیار خود میکند نه بدستور سلطان لکن آنها نیز چون بازگشتش بآن اختیار تامی است که سلطان بوی داده میتوان نسبت بسلطان داد و اگر چه سلطان بمصالح چندی وی را متصرّف گردانیده لکن چون تصرّف عدوانی نموده و بر خلاف حکم سلطان عمل کرده مجازات میشود.

و ببیان واضح‌تر گوئیم افعال و اعمال انسان را میتوان حقیقهً نسبت بخداوند داد چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ خطاب برسول اکرم (ص) است قُل کُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ بنا بر تفسیری که کرده‌اند بگو آنچه بشما برسد از خوبی و بدی و تمام اعمال شما از جانب خداوند است زیرا که آثار هر چیزی ناشی از وجود وی است و وجود مستند بحق و ناشی از فیض رحمت اوست.

و میتوان بطور حقیقت نه بنحو مجاز مستند بعامل و ناشی از اراده و

صفحه : ۲۱۰

اختیار وی دانست زیرا که خداوند اراده نموده که انسان در افعال خود مختار باشد و در عمل آزاد و اینکه یکی از الطاف الهی است در باره بشر پس اختیار انسان ناشی از اختیار حق تعالی و اراده وی ناشی از اراده او و وجود او ظل وجود اوست.

پس از اینکه بیانات میتوان جمع نمود بین آیاتی که چنین بنظر میآید که بعضی منافی با بعض دیگر است، در جایی افعال و اعمال

انسان را از بـد و خوب نسبت بخود انسان میدهـد و بازای اعمال نیک پاداش نیکو و بکیفر و مجازات اعمال بد وعده عذاب میدهد مثل قوله تعالی مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَه عَشرُ أَمثالِها وَ مَن جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجزى إِلّا مِثلَها«۱» سوره انعام آیه ۶۰، و در جـای دیگر ما أَصابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَت أَيدِيكُم«۲» سوره شوری آیه ۳۰، و غیر اینها از آیات بسیاری که صریحا اعمال خوب و بد را مستند بخود انسان مینماید و جزاء و مجازات مترتب نمیگردد مگر بفعل اختیاری پس بدلالت اینکه آیات بشر در اعمال و افعال خود مختار و از اوست.

و در جای دیگر تمامی امور و حوادثی که در عالم ظهور و بروز مینماید که از جمله آنها اعمال انسان میشود نسبت میدهد بقضاء و قدر مثل آنجا که فرموده ما أَصابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي الأَرضِ وَ لا فِي أَنفُسِكُم إِلّا فِي كِتابٍ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها«۳» سوره حدید آیه ۲۲.

---

(۱) کسی که عمل نیکی نمود پس برای اوست ده برابر و کسی که مرتکب گردد گناهی و عمل بدی را مجازات نمیشود مگر مثل عمل بد او.

(۲) آنچه برسد بشما از گناه خودتان مرتکب شده‌اید و آن چیزیست که بدستهای خود عمل کرده‌اید.

(۳) نمیرسد سیّئه و گناهی یا سختی و تعبی در زمین و نه در نفسهای شما مگر آنکه در کتاب یعنی لوح محفوظ ثبت است پیش از آنکه برای شما ظاهر گردد.

صفحه : ۲۱۱

و در جایی عمل نیک را نسبت بذات حق تعالی میدهد و سیئه و عمل زشت را نسبت میدهد بخود بشر مثل قوله تعالی ما أَصابَكَ مِن حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفسِكَ«۱» سوره نساء آیه ۷۸ و در جای دیگر باز تمامی امور را منتسب بخود مینماید آنجا که میگوید وَ إِن تُصِبهُم سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِكَ قُل كُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ«۲» سوره نساء آیه ۷۷.

نظر باین آیات بعضی بطرف افراط رفته‌اند و انسان را مختار مطلق میدانند و اراده حق تعالی را در ضمینه اراده انسان نافذ نمیدانند و بعضی بطرف تفریط رفته‌اند و انسان را بکلی مسلوب الاختیار میدانند لکن قول حق همان است که معصوم (ع) فرمود نه آن است و نه آن بلکه چیزی است بین اینکه دو، و در اینکه آن چیزی که بین اینکه دو است کـدام است از دانشمندان گفتاری نقـل شـده که اگر بخواهیم وارد اینکه بحث شویم سخن طولانی میگردد پس متأسفانه از بیان آن خودداری مینمائیم.

و بهترین احتمالات همان است که گفتیم بشر در عمل مختار است و باراده و اختیار عمل خود را انجام میدهـد لکن اختیار و اراده وی در طول اختیار و اراده حق تعالی واقع است نه در عرض آن.

باین معنی که خداونـد از روی حکمت و شـفقت اراده نموده که بشـر در اعمال و افعال شـخص خود مختار باشـد و آزادانه بدلخواه خود عمل کند و وعد و وعیدی که از طرف شرع رسیده اگر چه اوامر مولوی است لکن

---

(۱) آنچه بتو برسد از عمل نیک پس آن از جانب خداست و آنچه برسد بتو از گناه و عمل زشت ناشی از نفس تو است.

(۲) هر گـاه برسـد بآنها عمل نیکی یا هر امر نیکی گوینـد اینکه از نزد خداونـد است و هر گاه بآنها برسـد عمل بـدی یا امر سـختی گویند اینکه از طرف تو است ای رسول اکرم بگو بآنها که تمامی امور از نزد خدا و از طرف اوست.

صفحه : ۲۱۲

غرض رهنمایی است بآنچه صلاح دید بشر است اجباری در کار نیست عمل اجباری ثواب و عقابی بر آن مترتب نمیگردد.

و چون خداوند اراده نمود که انسان در عمل مختار باشد و آزاد باین لحاظ آنچه اراده کند از عمل نیک یا بد همان بعینه مراد و مطلوب حق تعالی و ناشی از آن اختیاری است که در کف اقتدار او نهاده اگر خداوند بخواهد در موقع مخالفت جلو بنده خود را بگیرد و بر خلاف اراده وی اراده نماید البته آن عمل واقع نمیگردد لکن اینکه اراده ثانوی منافی با اراده اولی اوست که وی را مختار گردانیده و نقض غرض میشود زیرا غرض اینکه بود که در عمل مختار و آزاد باشد.

پس هم میتوان بطور حقیقت عمل شخصی هر کسی را نسبت بخدا داد که باراده و خواست او انجام گرفته نظر به اینکه چون اراده نموده که در عمل مختار باشد پس باین لحاظ تمام ارادات شخصی وی مندرج در آن اراده وحدانی اوست یعنی او خواسته در موردی که انسان اراده نماید بر عملی، باراده و اختیار خود آن عمل را انجام دهد پس چگونه میتوان اراده و اختیار شخصی هر کسی را بتمام معنی مستند بخودش نمود در صورتی که اراده او ناشی از اراده حق تعالی و در طول او واقع گردیده و چگونه میتوان وی را مسلوب الاختیار نمود در صورتی که حکمت الهی در ناموس خلقت چنین اقتضاء نموده که در عمل وی را مختار گرداند اینکه است مقصود از اینکه گفته شد اختیار و اراده انسان در طول اختیار و اراده حق تعالی است.

اگر گفته شود اینکه مطلب درست و صحیح است که انسان باراده و دل خواه خود عمل میکند لکن اراده او نیز منوط باسباب و عللی است که بدون آن اسباب و عوامل طبیعی یا نفسانی چیزی حادث نمیگردد پس در اراده کردن مجبور میگردد.

صفحه : ۲۱۳

پاسخ: آری همانطوری که گفته شد در نظام عالم اینکه طور حکمت اقتضاء نموده که هر حادثی که در عالم واقع میگردد منوط بعلل و وسائل بسیاری باشد که بدون ترتیب آنها موجودی تحقّق نپذیرد لکن مدخلیّت امور خارجی بر عمل انسان بیش از اینکه نیست که همین میل و شوق بر عمل در وی احداث نماید اگر چه احداث میل و شوق نیز اسباب دیگری دارد تا اینکه سلسله موجودات منتهی گردد بواجب الوجود لکن میل و شوق در انسان علت تامه بر وجود فعل و عمل اختیاری وی نمی‌شود مگر وقتی که باختیار اراده نماید انجام دهد عملی را که در تحت اختیار وی است آن وقت بانضمام اراده وی علت تامه تحقق میپذیرد و معلول موجود میگردد و در اراده کردن آنچه شایق و مایل بوی است هیچ اجباری در کار نیست چنانچه هر کس بوجدان و تجربه میداند که مکرر اتفاق افتاده با اینکه شایق و مایل بوده عملی انجام دهد و با آنکه مانع خارجی نیز در کار نبوده اقدام بر عمل ننموده.

اگر گویی در چنین موردی نیز در ترک نمودن عمل مرجّح خارجی پیدا مینماید و وجود مرجح از تحت اختیار وی خارج است و وقتی انسان مایل گردید بعملی و موانعی در جلو خود ندید که وی را از عمل باز دارد ممکن نیست بدون جهت بدل خواه خود عمل نکند زیرا همان طوری که انسان در عمل اختیاری بدون مرجحات داخلی یا خارجی اقدام بر عمل نمینماید بر ترک عمل اختیاری نیز بدون مرجح که جلوگیری از عمل باشد از عمل منصرف نمیگردد.

گوئیم طلب مرجح بر عمل خواه بر فعل باشد و خواه بر ترک همان دلیل بر مختار بودن است اگر انسان در عمل مختار نباشد چگونه در کردن و نکردن دنبال مرجح میرود فاعل موجب اختیاری در دست وی نیست که

صفحه : ۲۱۴

دنبال مرجح برود.

و از ائمه طاهرین راجع بجبر و تفویض روایات بسیار نقل مینمایند در کتاب توحید از امام رضا علیه السّلام چنین روایت میکند که در حضورش کلام از جبر و تفویض بمیان آدم حضرتش فرمود آیا میخواهید شما را تعلیم نمایم بچیزی که اختلاف و نزاع از بین شما برداشته شود و اگر کسی با شما در اینکه مطلب مجادله کند وی را مجاب نمائید و بر او غالب گردید حاضرین گفتند آری

فرمود کسی خدای عز و جل را اطاعت و بندگی نمیکند بطور اکراه و جبر و نیز کسی معصیت نمیکند بغلبه، و امور بندگان خود را مهمل نگذارده و نیز مملکت خود را وانگذارده بلکه او مالك آنچه راست که آنها را مالك گردانیده و قادر است بر آنچه آنها را قادر گردانیده الی آخر و اینکه دو جمله اخیر که مالك آنچه راست که آنها را مالك گردانیده و قادر است بر آنچه آنها را قادر گردانیده تصریح مینماید به اینکه گفتیم اختیار و اراده انسان از تحت اختیار و اراده حق تعالی خارج نیست.

و آن روایت مشهور که از اهل بیت رسیده

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

که نه آن طوری است که اشاعره میگویند که بکلی انسان را مسلوب الاختیار میدانند بلکه برای هیچ مؤثری اثر قائل نیستند و نه آن طوری است که مفوّضه میگویند که خداوند انسان را خلق فرموده و اختیار تام در کف قدرت وی نهاده و دیگر راجع بعمل بندگان هیچ اراده‌ای ندارد یعنی خود را مسلوب الاختیار گردانیده.

اینکه است که معصوم میفرماید اینکه دو قول هیچکدام درست نیست امری است بین اینکه دو قول و در اینکه آن معنایی که بین آن دو قول است چیست هر یک از دانشمندان چیزی گفته‌اند لکن بهتر از همه همان است که گفتیم اراده و اختیار بشر در طول اراده و اختیار ازلی حق تعالی واقع است یعنی

چون اراده نموده انسان در عمل مختار باشد پس آنچه کند بعینه همان مراد حق است و لو آنکه ببعض اعمال او رضایت ندارد چنانچه فرمود وَ لا یَرضی لِعِبادِهِ الکُفرَ«۱» سوره زمر آیه ۱۹ اگر گویی اراده انسان در طول اراده حق تعالی و ناشی از آن است چگونه رضایت بکفر ندارد که آن نیز یکی از امور بشر بشمار میرود.

گوئیم رضایت بکفر دارد از باب اینکه خواسته بشر در عمل مختار باشد زیرا که مختار بودن و آزاد بودن یکی از فضائل و محسناتی است که خداوند از راه فضل و کرم بانسان کرامت فرموده و از باب اینکه کفر کافر را بدرك اسفل میرساند و بحال وی مضرّ است رضایت ندارد بکفر وی پس بجهتی اراده دارد بآنچه انسان اراده میکند و بجهت اعمال زشت بشر پسند حق و رضایت بخش او نیست. «و اللّه عالم بحقایق الامور» وَ یَهدِی بِهِ کَثِیراً دشمنان قرآن گفتند خداوند چه اراده کرده باین مثالها که جماعت بسیاری را گمراه مینماید و جماعت بسیاری را هدایت نماید.

(هدایت یعنی چه)

هدایت یعنی راهنمایی که از روی صدق و صفا باشد و مقابل آن ضلالت و گمراه شدن است البته کسی که در طریق مستقیم قدم نگذاشت در بیراهه می‌افتد و مشی در طریق مستقیم همان معنی هدایت است قرآن مجید مواردی را تذکر میدهد که هدایت و ضلالت هر دو را نسبت بخدا میدهد و اینکه بچه معنی توان نسبت ضلالت را بخداوند داد تا اندازه‌ای در اطراف آن بحث نمودیم،

---

(۱) خداوند بکفر بندگان خود راضی نیست.

(اقسام هدایت)

مفسرین در معنی هدایت اقسامی شماره نموده‌اند، در تفسیر مجمع البیان گوید هدایت در قرآن بپنج معنی آمده:
۱- هدایت یعنی ارشاد و راه نمایی چنانچه در عرف گویند راه را نشان داد و باین معنی شامل جمیع مکلفین میشود که خداوند بارشاد انبیاء بتمام افراد بشر راه نمایی فرموده و بدون راه نما تکلیف نمودن معنایی ندارد، و دلیل بر آن آیات قرآنی است إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ و غیر اینها از آیات بسیاری که دلالت بر عموم ارشاد دارد.
۲- زیادتی الطاف خداوندی که بآن موفقیت حاصل میگردد و بهمین معنی نظر دارد کلام حق تعالی وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً«۱» یعنی شرح صدر بآنها دادیم سوره محمّد (ص) آیه ۱۹.
۳- ایصال بمطلوب و رسانیدن بمقصود چنانچه فرموده یَهدِیهِم رَبُّهُم بِإِیمانِهِم تَجرِی مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ«۲» سوره یونس آیه ۹.
۴- حکم بهدایت مثل قوله تعالی وَ مَن یَهدِ اللّهُ فَهُوَ المُهتَدِ«۳» سوره اعراف آیه ۱۷۷.
و اینکه سه قسم از هدایت مخصوص بمؤمنین است باقی را از آن نصیبی نیست زیرا که ثابت بودن بر ایمان و موفقیت بر طاعت و ایمان و هدایت یافتن اختصاص بمؤمنین دارد.

---

(۱) کسانی که هدایت یافتند بر هدایت آنان افزوده میگردد.
(۲) خداوند میرساند مؤمنین را برای ایمانی که دارند ببهشت پر نعمتی که از زیر غرفها یا اشجار آن آبها جاری است. [.....]
(۳) کسی را که خداوند هدایت نمود او هدایت یافته.

صفحه : ۲۱۷

۵- جعل و ایجاد هدایت در انسان مثل اینکه در شیئی حرکت ایجاد نماید زیرا که خداوند در طبیعت بشر علومی نهاده که آن را علوم ضروری و بدیهی نامند باصطلاح آن را ادلّیات گویند همین علوم طریق هدایت اوست و اینکه قسم از هدایت نیز مثل قسم اول عموم دارد و نسبت بتمام افراد بشر یکسان است.
و آن هدایتی که خداوند مکلفین را مأمور گردانیده که بخدا ایمان بیاورند و اوامر پیمبران را بپذیرند و مطیع و فرمان بر باشند اینکه قسم از هدایت یافتن بعمل مکلفین انجام میگیرد و راجع بفعل اختیاری آنان است و چون عمل اختیاری است ثواب و پاداش نیک نصیب آنها میگردد و لایق مدح و تمجید میباشند اگر چه هدایت یافتن باین معنی نیز بارشاد خداوند است لکن نظر باطاعت نمودن آنهاست که فرمود کانَ سَعیُهُم مَشکُوراً (پایان کلام طبرسی) وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفاسِقِینَ

(معنی فسق و درجات آن)

فسق در لغت بمعنی تجاوز نمودن از حکم شرع است و در عرف فاسق کسی را گویند که با آنکه خود را از تابعین اسلام میداند بسیاری از احکامی که موظّف بعمل کردن آنست مخالفت نماید و عرفا کافر را فاسق نمیگویند و اینکه در مواردی است قرآن کافر را نیز فاسق معرفی نموده و مؤمن را مقابل فاسق قرار داده مثل آیه أ فَمَن کانَ مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً لا یَستَوُونَ و در جای دیگر وَ مَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ و غیر اینها ظاهرا مقصود از کفر در چنین مواردی معنی لغوی کفر است یعنی پوشانیدن

نعمتهای الهی است نه معنی عرفی آن،

صفحه : ۲۱۸

(فسق و مراتب آن)

همان طوری که کفر و ایمان درجاتی دارد فسق نیز درجاتی دارد و مفسرین برای آن مراتبی گفته‌اند.
۱- خطا کاری است که از روی نفهمی و ندانستگی و عدم تمیز بین حق و باطل گناهانی از وی صادر گردد و بیشتری از مردم چنین‌اند که چون عالم بقوانین شرع مطهّر نیستند خطای آنها بسیار است اگر آنها را متنبّه نمایند و تعلیمات قرآنی را بایشان بیاموزند بزودی برمیگردند و توبه میکنند زیرا که حالت اطاعت در آنها هست.
۲- گناهانی که از روی غلبه شهوات صادر میگردد با علم و تمیز بقبح عمل و با اطّلاع آنها که چنین اعمالی با مقرّرات شرع منافی است البتّه اینکه قسم از فسق مشکل‌تر از قسم اول است لکن امید بازگشت و توبه نمودن در باره وی میرود.
۳- کسی که معتقد بقبح عمل نباشد و کار زشت و هوس رانی را خوب پندارد اینکه چنین فسقی امید بازگشت در آن نیست مگر بندرت اتفاق افتد که چنین کسی متنبه گردد و بازگشت نماید.
۴- علاوه بر اینکه معاصی و مخالفت قوانین شرع را قبیح نمیداند کار زشت را نیک میداند و شاید باعمال رکیک خود افتخار نیز بکند و بخود ببالد و مردمان با ایمان و تقوی را سفیه و نفهم داند و گمان کند که اعمال و حرکات وی موافق دستورات و مقررات اسلام است چنین کسی امید بازگشتی برای او نیست.
و برای هر مرتبه از اینکه مراتب چهارگانه که گفته شد نامی نهاده اند (اول) را ضال و گمراه گویند (دوم) را گمراه و فاسق نامند (سوم) را

صفحه : ۲۱۹

گمراه و فاسق و ظالم گویند (چهارم) را گمراه و فاسق و ظالم و شرور معرفی نمایند.
آن سه دسته اول با فسقی که دارند باز آنها را با ایمان دانند لکن نسبت بدسته چهارم بعضی معتقدند که ایمان از آنها سلب گردیده لکن مادامی که تصدیق قلبی و اعتراف لسانی باقی باشد چگونه توان حکم بکفر آنها نمود مگر وقتی که با اینحال منکر ضروریات دین اسلام باشند.

صفحه : ۲۲۰

[سوره البقرة (۲): آیه ۲۷]

اشاره

الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِیثاقِهِ وَ یَقطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۲۷)

ترجمه:

فاسقین کسانی میباشند که عهد خدا را میشکنند بعد از آنکه پیمان بستند و عهد و میثاق را محکم نمودند، و آنچه را خداوند امر فرموده بپیوندند قطع مینمایند، و در زمین فساد میکنند، اینها زیان کارند و سرمایه خود را از دست داده و تلف نموده‌اند.

(توضیح

عهد بستن خداوند با بشر یعنی چه)

در قرآن مجید در بسیاری از موارد تذکر میدهد که خداوند با بشر عهد نموده و پیمان بسته یک جا راجع بپیمبران عهد تبلیغ مینماید وَ إِذ أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُم«۱» سوره احزاب آیه ۷، وَ أَخَذنا مِنهُم مِیثاقاً غَلِیظاً«۲» سوره نساء آیه ۱۵۲، و با علماء عهد بسته که بیان قوانین الهی نمایند و آنچه خداوند نازل نموده و دستور داده در کتب آسمانی کتمان ننمایند وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ«۳» سوره آل عمران آیه ۱۸۴.
و از تمام بنی آدم عهد گرفته که وقتی پیغمبران آمدند آنها را اطاعت و فرمانبری نمایند یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأتِیَنَّکُم رُسُلٌ مِنکُم یَقُصُّونَ عَلَیکُم آیاتِی«۴» سوره اعراف آیه ۳۳، و نیز با بنی آدم پیمان بسته که اعتراف

---

(۱) زمانی که گرفتیم ما از پیغمبران پیمانی از آنها.

(۲) و گرفتیم از آنها میثاق محکم،

(۳) و وقتی که خداوند میثاق گرفت از آن کسانی که بآنها کتاب عنایت شده که بیان نمایند برای مردم و پنهان ننمایند آن را.

(۴) ای بنی آدم وقتی که آمد شما را پیمبرانی از شما که بخوانند برای شما آیات مرا

صفحه : ۲۲۱

نمایند بوحدت و یگانگی پروردگار عالم و اطاعت شیطان ننمایند وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم أَ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی«۱» سوره اعراف آیه ۱۷، أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ«۲» سوره یس آیه ۶۰.

و خود نیز با آنها عهد بسته که وقتی وفاء نمودند بعهد پروردگار او نیز وفاء بعهد خود نماید که آنها را یاری کند و در دنیا و آخرت حیات پاکیزه بآنها افاضه نماید إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم«۳» سوره محمّد آیه ۸ و نیز آنها را در مقام امین در جایگاه صدق نزد ملک مقتدر قرار دهد إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ سوره دخان آیه ۵۱، إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ سوره قمر آیه ۵۵، محققا مردمان با تقوی در بهشتها و نهرها در جایگاه صدق نزد پادشاه مقتدر میباشند أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم.
بین مفسرین راجع به اینکه اینکه عهد و میثاق در چه موقعی تحقق پذیرفته گفتاری است، آیا در موقع عهد افراد بشر موجود بودند یا معدوم!

عهد بستن با معدوم معنی ندارد! آیا بشر قبل از وجود مادی دنیوی در عالم دیگر نحو وجودی داشته یا نه، اگر وجود داشته آن چه نحو وجودی است آیا عقل و ادراک داشته یا نه! اگر آن وقت شعور و ادراک داشته بایستی در اینکه عالم نیز متذکر باشد چطور بکلی عهد پروردگار خود را فراموش نموده!

---

(۱) وقتی که پروردگارت گرفت از اولاد آدم از پشت آنها ذریه آنها را و آنها را گواه گرفت بر خودشان آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی.

(۲) آیا عهد نبستم با شما ای پسران آدم که عبادت نکنید شیطان را زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکار.

(۳) اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری میکند، یاری خدا تفسیر شده بیاری دین خدا.

صفحه : ۲۲۲

و فاسقی که خداوند معرفی مینماید او را که عهد خدا را شکسته بعد از پیمان بستن او چه وقت با خدا عهد بسته بود و چه عهدی را شکسته گفتگو بسیار است و در اینکه موضوع توجیهاتی شده و هر کس از روی دانش خود طوری تأویل نموده لکن هیچیک از مقالاتی که در اینکه موضوع گفته شده مدرک معتبری که بشود بآن مطمئن گردید در دست نیست.

۱- علماء معقول گویند مقصود از عهد و میثاق همان قوه و استعدادی است که خداوند در فطرت بشر نهاده و بهمان قوّه و استعداد است که بادلّه و براهین اثبات مینماید الوهیت و وحدت و باقی صفات جلال و جمال الهی را و نیز تصدیق مینماید انبیاء و حجج را و خود را موظف میداند که اطاعت نماید و مخالفت ننماید و فرمایشات آنها را تصویب نماید.

و شکستن عهد و پیمان عبارت از سجیّه عقل و خلاف فطرت مرکوزی هر فردی است و گفته‌اند همین است مقصود از کلام الهی وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم أ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی و بهمین معنی است أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم.

۲- در خصوص جماعتی است که عهد بستند و قسم خوردند وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم لَئِن جاءَهُم نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ أَهدی«۱» سوره فاطر آیه ۴۰، و عهد خود را شکستند.

۳- بنا بر روایت مشهور که خداوند ارواح بشر را دو هزار سال پیش از ابدان آنها خلقت فرموده میتوان گفت در همان وقت عهد و پیمان با آنها بسته که اطاعت کنند و مخالفت ننمایند.

۴- خطاب حق تعالی أ لَستُ بِرَبِّکُم و نیز هر کجا عهد و میثاقی

---

(۱) و بخدا قسم خوردند بسخت‌ترین قسمها هر آینه اگر آمد آنها را پیمبری که بترساند آنها را از عذاب البته میباشند بر هدایت‌ترین امم.

صفحه : ۲۲۳

است مخاطب حقیقت انسانی است که در عالم الهی و صنع ربوبی موجود است زیرا که بازای هر نوعی از موجودات رب النوعی است که آن را «مثل افلانی» گویند و تمام افراد آن نوع تحت تربیت ربّ النّوع خود نشو و ارتقاء مینمایند.

۵- بهتر توجیهی که در اینجا ممکن است بشود اینکه است که بگوئیم مخاطب بخطاب «أ لَستُ بِرَبِّکُم» و نیز مقام پیمان و عهد بستن با بنی آدم مقام اولی بشر است در مرتبه ابداع یعنی در مرتبه روحانیّت که حقیقت انسانیّت وی است موقعیت آن را دارد که خداوند او را در مقام مکالمه قرار دهد که پس از آنکه از او اقرار بربوبیّت و وحدانیّت خود گرفت با وی عهد و پیمان بندد که خلاف نکند و بوظیفه خود عمل کند لکن عالم ظلمت و امور طبیعی و تعلق بطبیعت وی را از مقام اولی خود پرتاب نموده و فراموش کرد عهد پروردگار خود را.

و باید دانست که انسان با وحدت شخصیه‌ای که دارد جامع تمامی مراتب و چکیده جمیع موجودات است در هر عالمی رویی دارد و وی را در هر مرتبه مقام و منزلتی است، باعتبار عقلش در عالم عقول محلی دارد، باعتبار روح الهیش در مرتبه روحانیّین مقامی

دارد، باعتبـار نفس مجرّدش در عـالم مجرّدات منزلی دارد باعتبار طبیعت و جسـمانیتش در عالم طبع و نفس حیوانی واقع گردیـده و اول مرتبه پیـدایش او مقام وی است در علم حضوری حق تعالی و انکشاف وجود اوست نزد او سبحانه که شاید تعبیر از اینکه مرتبه بلوح محفوظ شـده باشد پس از آن در مرتبه ایجاد و خلقت اول ظهور و پیدایش اوست در عقل کل که اول چیزی است که از مبدء ازلی صادر گردیده و نیز در مراتب نزول در نفس و طبیعت مراتبی دارد تا برسد بمرتبه ماده و هیولی که آخرین مرتبه

صفحه : ۲۲۴

تنزلات وی است در عـالم خلقـت و در هر یـک از مراتـب وی را مـوقعیت و مقـامی اسـت و بر هر مرتبـه‌ای از مراتـب وجـود وی خصوصـیاتی و آثـاری مترتب میگردد و هر فردی از بشـر اگر زنجیر شـهوات و آمـال طبیعی را از پای عقل خود بیرون نیاورد هرگز صعود بمرتبه روحانیّین وی را میسّر نخواهـد شد و در هر مرتبه‌ای از مراتب خلقت اگر عکوف در آن نمود و در آنجا توقف کرد و دلبستگی بآن پیدا نمود و منزل خود قرار داد از اهل آن عالم محسوب میشود و از عوالم دیگر منصرف می‌گردد و غفلت مینماید از معاهده‌ای که با پروردگار در مقام روحانیت خود بسته اینکه است که در مقام مؤاخذه واقع میگردد که چرا عهد خدا را شکستی.

بعبارت واضـح‌تر گوئیم فردی از بشـر با وحـدت شخصـیه‌ای که دارد وی را رویی است بحق واله و مبدء عالم و رویی است بنفس و طبیعت خود و بـآن وجه حقانی است که موقعیت مکالمه با مبـدء خود دارد و آن همان مقام روحانیت وی است که باعتبار تعلق وی بماده اسیر سر پنجه طبیعت گردیده و امور طبیعی چشم و گوش دل او را بسته گردانیده و بر دل وی قفل زده و نمیگذارد بگوش دل نـداء حقـانی «الست بربّکم» را بشـنود و بزبـان دل گویـا گردد و جواب دهـد «بلی» و بـآن وجه حقانی وی است که تصـدیق مینماید بالوهیت و وحدت و بهمین اعتبار در روز «الست» عهد و میثاق از او گرفته شده.

و شایـد اشـاره بهمین معنی دارد آنجـا که فرموده وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ لَیَقُولُنَّ اللّه«۱» سوره لقمان آیه ۲۴، که بسجیهٔ عقلیه و بآن رویی که بخدای خود دارند اعتراف مینمایند و بآن رویی که بطبیعت دارند انکار میکنند.

---

(۱) اگر سؤال کنی از آنها چه کسی آسمانها و زمین را خلقت نمود البته میگویند خدا

صفحه : ۲۲۵

در پاسخ اعتراض که اگر انسان از روی فهم و دانستگی اقرار و اعتراف بمقام الوهیت و رسالت داشت و قبول عهد نموده بود اولا در چه وقت اقدام بر اینکه عمل نموده و ثانیا بایستی حالا هم متذکر باشد چطور شد که بکلی عقد پروردگار خود را فراموش نمود.

گوئیم اینکه گویی در چه وقت بود سؤال از وقت موضوع نـدارد زیرا در عـالم روحـانیّین و مجرّدات تقـدّم و تـأخّر زمـانی و مکانی تصوّر نـدارد تمام زمانها در آن مرتبه مثل آن واحـد و تمام مکانها مثل نقطه واحده بنظر می آید کسـی که رجوع بوجدان خود کند در همین عالم طبیعی نیز نداء أ لَستُ بِرَبِّکُم را بگوش دل میشنود.

و اینکه گویی چگونه فراموش نموده قبول نـداریم بکلی عهـد پروردگار فراموش شـده باشد چطور فراموش کرده با آنکه آن کسـی که بظاهر منکر ربوبیت است اگر از وی پرسـش نمایی چه کسـی آسـمان و زمین را خلقت نموده بدون تأمل گوید خدا و آن نیست مگر اثر همـان عهـدی که در روز «الست» بـا پروردگار خود بسته منتهی الامر اشـتغال بامور مادی پرده روی دانش وی کشـیده و از حکم عقل و و جـدان خود غفلت مینمایـد چنانچه در قیامت غفلت را عـذر خود قرار میدهـد آنجا که میگویـد کُنّا عَن هذا غافِلِینَ و بسـیاری از مفسـرین امثال اینکه موارد را حمل بر اسـتعاره و معنی مجازی نموده‌اند لکن تا ممکن باشد بایستی لفظ را حمل بر معنی حقیقی نمود و بهتر از همه اینست که بگوئیم اگر چه برای هر یک از اینکه احتمالاتی که گفته شد وجه صحیحی میتوان فرض نمود

وَ لِكُلٍّ وِجهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها لكن چون آيه و امثال آن از متشابهات قرآن است بهتر آنست كه بگوئيم فهم معنى حقيقى آن از ذهن كوچك ما بيرون است و راجع بآنكسى است كه مخاطب باو گشته و پس از او راجع براسخين در علم است كه خلفاى آن بزرگوار باشند.

صفحه : ۲۲۶

[سوره البقرة (۲): آيه ۲۸]

اشاره

كَيفَ تَكفُرُونَ بِاللّهِ وَ كُنتُم أَمواتاً فَأَحياكُم ثُمَّ يُمِيتُكُم ثُمَّ يُحيِيكُم ثُمَّ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (۲۸)

ترجمه:

از روى تعجب يا توبيخ و سرزنش ميفرمايد چگونه كافر شديد بخدا و انكار حق نموديد و حال آنكه شما مرده بوديد پس زنده نمود شما را پس از آن باز شما را ميميراند پس از آن در قيامت شما را زنده ميگرداند و بشما حيات جديد ميدهد پس از آن بسوى پروردگار بازگشت مينمائيد.

توضيح:

وَ كُنتُم أَمواتاً سياق آيه نزديك است بآن آيه قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثنَتَينِ وَ أَحيَيتَنَا اثنَتَينِ فَاعتَرَفنا بِذُنُوبِنا فَهَل إِلى خُرُوجٍ مِن سَبِيلٍ(۱)» سوره مؤمن آيه ۱۱، در اينجا بين دانشمندان گفتارى است:

۱- بعضى از مفسرين گفته‌اند از اينكه دو آيه چنين برميآيد كه انسان در قبر زنده ميگردد كه مقصود از موت اول مردن بعد از حيات دنيوى است و مردن دوم مردن بعد از زنده شدن در قبر است و حيات اول حيات دنيوى و حيات دوم حيات اخروى است.

لكن سياق آيه اول منافى با اينكه حمل است زيرا خطاب باشخاص زنده است كه شما قبل از حيات دنيوى مرده بوديد و پس از آن خداوند بشما حيات عنايت نمود، و تأويل آيه به اينكه خطاب بزنده‌گان است باعتبار آباء و اجداد آنها خلاف ظاهر كلام است و تا ممكن است بايستى كلام را حمل نمود بر معنى حقيقى آن.

۲- در تفسير مجمع البيان موت اول را حمل نموده بر حالات قبل

---

(۱) گفتند پروردگار ما دو مرتبه ما را ميراندى و دو مرتبه ما را زنده گردانيدى و اعتراف مينمائيم بگناهان خودمان پس آيا براى بيرون آمدن ما راهى هست

صفحه : ۲۲۷

از حيات دنيا و موت دوم را بر موت بعد از زندگى دنيا و حيات اول را بر حيات دنيوى و حيات دوم را بر زنده شدن در قبر براى سؤال ثُمَّ إِلَيهِ تُرجَعُونَ را بر حشر و نشر در قيامت.

لکن ظاهرا اینکه تأویل نیز تمام نیست زیرا که زنده شدن در قبر را یک حیات مستقل در تعداد حیات دنیوی و حیات جاودانی اخروی نمیتوان بشمار آورد زیرا که مناط زنده شدن در قبر چنانچه میتوان از اخبار استفاده نمود فقط برای موضوعیت سؤال است زیرا که سؤال از آدم زنده میشود نه مرده.

۳- اکثر مفسرین حیات اول را حیات دنیوی و حیات دوم را حیات اخروی دانسته‌اند و موت اول را عدم حیات قبل از حیات دنیوی و موت دوم را بعد از زندگانی دنیا میدانند و سیاق آیه همین قول مشهور را تأیید مینماید.

توضیح آیات

(خلقت بشر و تحوّلات وی در مراتب وجود)

اینکه مبارک آیه که ظاهرا در بیان نعم الهی است نسبت بانسان شاید اشاره دارد باطوار و تحولات خلقت بشر که قبل از اینکه قدم بعالم دنیا گذارده مراحلی پیموده وقتی باعتبار جنبه مادیت بحالت عنصری ظهوری داشت و تحت استیلاء قوای روحانی سماوی قرار گرفته بود چون از اینکه مرتبه در مدارج کمال پله‌ای بالا رفت و بمرتبه نباتی رسید در شیره نباتات قدری نفوذ وی توسعه پیدا مینماید و بصورت نباتی تفوق و استیلاء و برتری بر مواد عنصری پیدا می‌کند پس از تحولات گوناگون بصورت جنین در شکم مادر نمودار می‌گردد و در هیچیک از اینکه مراتب دارای حیات انسانی نمیباشد تا آنکه پس از طی مراتب و تحولات بسیار قابل افاضه روح حیوانی میشود و از مبدء فیاض جنبشی بوی داده میشود و دارای حیات میگردد

صفحه : ۲۲۸

تا وقتی که دائره سیر رحم بانتها رسد و سیر و ارتقاء اینکه نحوه وجود وی کمال یابد و مستعد ورود بعالم دنیا گردد آن وقت با روح انسانی که بوی افاضه شده قدم بعالم خارج میگذارد و بآن روح انسانی است که تاج کرامت وَ لَقَد کَرَّمنا بَنِی آدَمَ«۱» بر سر او افراشته و بر بسیاری از موجودات ما دون خود استیلاء و برتری پیدا مینماید تا آنکه دوره حیات دنیوی وی بپایان رسد آن وقت تحوّل دیگری میکند و بدن عنصری را رها مینماید برای دوره دیگری از حیات جاودانی و بدن او جسمی میگردد مرده و بی‌روح.

پس پیش از آنکه روح حیوانی بوی افاضه گردد در رحم مادر جسدی بود بدون روح مثل بدن مرده و پس از حیات دنیوی نیز جسدی میگردد بی‌روح.

پس صحیح است گفته شود اینکه دو نحوه موت است موتی قبل از ولوج روح و موتی بعد از پایان حیات دنیوی و در اینکه دو حالت آثار حیاتی از وی نمودار نیست و عرب هر چیز خمود و بی‌اثر را موت گوید، اینکه است که در اینکه مبارک آیه جنین در رحم یا مطلق تحولات قبل از حیات دنیا را موت نامیده که شما مرده و بی‌اثر بودید و دست قدرت یزدانی شما را حرکت و جنبش داد از حالی بحالی و از عالمی بعالمی تا آنکه بحالت کنونی که دارای عقل و شعور و مشاعر و باقی فیوضات از جسم و روح و نفس باشد نمودار گردیدید، و پس از اینکه نیز تحولات دیگری بشما خواهد داد، و بعد از گرفتن اینکه حیات عاریتی دنیوی زندگانی همیشه‌گی و حیات سرمدی بشما افاضه مینماید، و در قوس صعود بازگشت شما بسوی پروردگار است، اگر با ایمان و با تقوی باشید بازگشت شما بسوی رحمت اوست و اگر کافر و شقی و تیره بخت باشید و روزگار خود را بشهوت رانی و هوا پرستی تباه نموده باشید بازگشت شما بسوی غضب و سخط وی است.

---

(۱) و بتحقیق گرامی داشتیم اولاد آدم را.

پس در اینکه مبارک آیه در مقام سرزنش بر می‌آید که شما چگونه کافر میشوید بآنکسی که اینکه همه نعمت بشما عنایت نموده و عوض آنکه خالق و مربی خود را سپاس گزاری نمائید کفران نعمتهای غیر متناهی او را مینمائید و کتمان حق میکنید زیرا که بالاترین نعمتها نعمت حیات است.

(بیان موت و حیات)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی گوید حیات در کتاب اللّٰه بمعانی بسیار آمده:

۱- ابتداء خلقت انسان، و اشاره دارد بآن قول حق تعالی فَإِذا سَوَّیتُهُ وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی«۱» سوره حجر آیه ۲۹، و آن روحی است که خداوند بانسان افاضه نمود و بملائکه امر شد فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ که سجده کنند آدم را.

۲- روح نباتی، و آن قوله تعالی: یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها«۲» زمین مرده زمینی است که نباتات از آن روئیده نشود پس زنده میشود به روئیدن گیاه.

۳- حیات عبارت از دخول در بهشت است، چنانچه در کتاب کریم میفرماید استَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُم لِما یُحیِیکُم«۳» سوره انفال آیه ۲۴، یعنی خلود در بهشت و دلیل آن قوله تعالی: وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ«۴» سوره عنکبوت آیه ۶۴. (پایان)

---

(۱) پس وقتی که جسد آدم را تسویه نمودم از روح خودم در وی نفخه دمیدم

(۲) زنده میشود زمین بعد از مردن آن [.....]

(۳) اجابت نمائید خدا و رسول خدا را وقتی که خواند شما را برای اینکه داخل گرداند شما را در بهشت

(۴) بدرستی که خانه آخرت هر آینه دارای حیات است

[سوره البقرة (۲): آیه ۲۹]

اشاره

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۲۹)

ترجمه:

خداوند آن کسی است که خلق نمود برای نفع شما تمامی آنچه در زمین است پس اقبال نمود بسوی آسمان پس مرتب گردانید هفت آسمان و او بهر چیزی داناست.

(توضیح)

اشاره

خَلَقَ لَكُم ما فِی الأَرضِ جَمِيعاً مفسرين گويند اينكه آيه از بزرگترين شواهد و بالاترين براهين است بر فضيلت و شرافت انسان زيرا پس از آنكه در مقام امتنان، نشآت و تحوّلات بشر را ارائه ميدهد و بوى تذكّر ميدهد كه تو را پس از نيستى بهستى آورديم و پس از نشو و ارتقاء و استكمالات، اينكه حيات عاريتى را از تو ميگيريم و تو را مهيا ميگردانيم براى دوره ديگرى از حيات جاودانى، در مقام بيان بر مى‌آيد كه آنچه لازمه حيات و بقاء نوع بشر است كه عبارت باشد از زمين و آنچه در زمين است از انواع و اقسام معدنيات و درياها و كوهها و تمام انواع و اقسام جمادات و نباتات و حيوانات و گياهها و آنچه غير اينها است بنيكو ترين وجهى و بديع‌ترين ترتيب و نظامى مقرر فرموده.

و در حكمت زمين و عجايب صنعتى كه دست قدرت ازلى در كمون هر چيزى از اجزاء زمين گذارده دو فائده بنظر مى‌آيد يكى اينكه است كه حيات انسان و بقاء نوع بشر منوط بآن است و ديگر آثار قدرت و علم و حكمت در آن نمودار است.

كسى كه عقل و فكر خود را بكار اندازد و بنظر عبرت موجودات را

صفحه : ۲۳۱

بنگرد و اينكه كاخ مجلل را كه هزاران فكر بديع بكوچكترين اسرار آن پى‌نبرد تحت نظر و دقت قرار دهد و در آن تدبر نمايد آن وقت خواهد فهميد كه چه رموز و اسرارى در آن نهفته كه بشر كنونى با جديتى كه دارد يكى از چندين هزار ميليون و مليارد از اسرار نهفته آن را پى نبرده و نخواهد برد بلاـ تأمل اعتراف مينمايد كه اينكه كار كرد استاد حكيمى است كه از روى دانش و توانايى و حكمت و درستكارى اينكه موجودات مادى را از نيستى به هستى آورده و با ضدّيت و تنافرى كه بين اجزاء عالم ديده ميشود آنها را با هم مربوط نموده و دست يگانگى و الفت بگردن هم انداخته و براى پرورش انسان و بقاء نوع بشر انجام وظيفه ميدهند و اوامر تكوينى مربى و ناظم عالم همه را بحركت آورده و مسخر نموده و براى انسان كمر خدمت بسته‌اند:

ابر و باد و مه و خورشيد و فلك در كارند تا تو نانى بكف آرى و بغفلت نخورى

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد كه تو فرمان نبرى

و چون بالاترين آثار قدرت و حكمت يزدانى خلقت موت و حيات است الَّذِی خَلَقَ المَوتَ وَ الحَياةَ لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا «۱» سوره ملك آيه ۲، كه خلقت حيات خصوصا حيات بشرى با عقل و تدبير او باعتراف تمام عقلاء و دانشمندان از عجيب‌ترين اسرار خلقت بشكار ميرود اينكه است كه در اينكه آيه در مقام امتنان بر بنى آدم بر آمده و موت و حيات انسانى را تذكر ميدهد پس از آن لوازمات حيات و آنچه متفرع بر وى است از خلقت زمين و ترتيب آسمانها و نعمتهاى گوناگونى كه در آن تعبيه شده است گوشزد بشر مينمايد كه شايد بشر ناسپاس در مقام شكر گذارى و اطاعت ولى نعمت خود بر آيد و اعتراف بعبوديت خود و الوهيت معبود خود نمايد.

---

(۱) آن كسى كه خلق نمود موت و حيات را تا اينكه بيازمايد شما كه كدام يك شما خوب‌ترند از حيث عمل و كردار.

صفحه : ۲۳۲

و چنانچه فقهاء و مجتهدین گفته‌اند از آن آیه مبارکه خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً میتوان استفاده نمود که برای انسان جایز و مباح است که از تمام موجودات زمینی و محصولات آن استفاده نماید مگر آنچه را که از آن استثناء شده و از تحت عموم اباحه خارج گردیده و البته اینکه مطلب راجع بمسئله فقهی است و بقاعده حذر و اباحه تمام میشود و از بحث ما خارج است.

ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ

(تسویه آسمانهای هفت‌گانه)

استوی در لغت بمعنی اعتدال و استقامت است گاهی گویند «استوی» و مقصود تسویه بین اجزاء چیزی است مثل اینکه در عرف گویند فلان چیز تصفیه شد یا فلان عمل را تسویه نمودیم یعنی آنچه راجع بآن بود فراهم نمودیم و اجزاء آن را مرتب گردانیدیم و گاهی مقصود اعتدال بین چیزی و چیز دیگر است و مساوی گردانیدن با هم مثل اینکه گویند اینکه لباس مساوی با آن لباس است.

در تفسیر مجمع البیان در اینجا احتمالاتی داده شده:

۱- «استَوی إِلَی السَّماءِ» یعنی قصد کرد بسوی تصفیه آسمانها مثل اینکه گویند سلطان پس از تدبیر مملکت شام شروع کرد بتدبیر مملکت حجاز.

۲- استوی بمعنی استیلاء و غلبه و قاهر است، در جای دیگر است وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ استَوی آتَیناهُ حُکماً وَ عِلماً یعنی متمکن و غالب گردید عقلش بر هوای نفسانی او و بنا بر اینکه معنی استوی الی السماء یعنی متفرد گردید بمملکت آسمانها و مثل زمین قرار نداد ملک غیر.

صفحه : ۲۳۳

۴- استوی یعنی امر حق تعالی صعود نمود بسوی آسمانها و تقدیرات الهی از آسمان بزمین تنزل نمود.

۴- استوی اقبال نمودن هر چیزی است مثل اینکه گویند فلانی اقبال نمود و رو کرد بر فلانه چیز و بنا بر اینکه معنی استَوی إِلَی السَّماءِ یعنی اقبال و رو نمود بآسمانها و تسویه و تعادل قرار داد بین آنها.

(پایان کلام طبرسی) و بعضی از مفسرین در تفسیر «استوی الی السماء» چنین توجیه نموده‌اند که تمام موجودات نسبت باو سبحانه مساوی است چیزی نزدیک باو از چیز دیگری نیست زیرا که او تعالی مثل اجسام نیست که مکانی بوی احاطه نموده باشد و موجودی از حیث مکان نزدیک‌تر باشد باو از موجود دیگر پس چون ذات مقدّس احدی مجرّد از مادّه و لوازم مادّه است نسبت او بتمام موجودات مساوی است و او قیوم کل و محیط بر هر چیزی است وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ«۱» و بنا بر بعضی از اینکه تفاسیری که گفته شد چنین میشود که خلقت زمین قبل از خلقت آسمانها بوده زیرا که «ثم» برای تراخی است یعنی بعد از خلقت زمین قصد آسمان نمود با اینکه در جای دیگر دارد وَ الأَرضَ بَعدَ ذلِکَ دَحاها یعنی زمین را بعد از خلقت آسمانها گسترانید و اینکه صریح است که گسترانیدن زمین بعد از خلقت آسمانها بوده پس ظاهر اینکه دو آیه با هم تنافی دارد.

یکی از توجیهاتی که در اینکه آیه شده اینکه است که اگر چه «ثم» برای تراخی و عقب در آمدن در زمان است که فاصله هم در بین باشد لکن

____

(۱) و مـا نزدیـک تریـم بـاو از رگ گردن او یعنی رگ حیـات او، و اینکـه کنـایه از شـدت قرب و نزدیکی و احـاطه حق اسـت بموجودات.

صفحه : ۲۳۴

گاهی برای تفاوت در شـرافت و فضیلت نیز آمده پس «ثم» در اینجا اشاره بفضیلت و شرافت و برتری آسمانها است بر زمین نه برای تراخی و عقب افتادن خلقت و پیدایش آسمانها باشد بر خلقت زمین.
لکن ممکن است در توجیه آیـات بطوری که بـا هم وفق دهـد گفته شود که مقصود از (اسـتوی الی السـماء) اینکه نیست که پس از خلقت زمین شـروع شده باشد بخلقت آسـمانها و شاید اینکه باشد که ابتدا خداوند یک آسـمان خلقت فرموده بدلیل اینکه میفرماید استَوی إِلَی السَّماءِ و سـماء را بلفظ مفرد آورده و پس از آن یک آسـمان را هفت آسـمان نموده بـدلیل آنکه فرموده فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ و سـماوات را بلفظ جمع آورده و زمین نیز در اول خلقت مندمـج بوده پس آن را گسترانیـده بـدلیل آنکه فرموده وَ الأَرضَ بَعدَ ذلِکَ دَحاها و شایـد مقصود از «اسـتوی الی السـماء» اینکه باشد که ابتدا آسـمانها و زمین را نامرتب خلقت نمود پس از خلقت زمین که آن نیز در اول نامرتب خلق شده بود اول شـروع نمود بتسویه و تنظیم آسمانها و پس از آنکه هفت آسمان را مرتب و منظم گردانیـد و پس از آن زمین را که آن نیز نامرتب بود بگسترانیـد و پهن گردانیـد و شاهـد بر اینکه مطلب آیاتی است که دلالت دارد که آسـمانها و زمین بتدریج خلق شده و مرتب گردیده در چند جای قرآن دارد خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّهِٔ أَیّامٍ و غیر اینکه از آیـات و آثـاری که دلالـت دارد که امر عـالم مادیـات و طبیعیـات بتدریـج مرتب گردیـده و از نقص بکمال رفته چنانچه در ناموس خلقت چنین مقرر شـده که در مادیات هیـچ موجودی یافت نمیشود که از ابتـدای خلقت تامّ و تمام تکوّن یافته باشد هر موجودی از نقص بکمال میرود و اینکه قاعده تکامل در امور عالم طبیعی حکم فرما است.

صفحه : ۲۳۵

فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ

(معنی آسمان و تعداد آن)

عرب هر بلندی بالای زمین را سـماء گوید و آسمان را سماء گویند باعتبار آنکه بالای زمین است و تعیین آن بهفت عدد شاید برای اینکه است که در آن کرات هفتگـانه میباشـد شـمس، قمر، مریـخ، عطارد، زهره، زحل مشتری، چنانچه گفته‌انـد عـدد مفهوم نـدارد یعنی اینکه در بعضـی آیـات معین مینمایـد آسـمانها را بهفت آسـمان دلیـل نمیشود که غیر از آن نیست شایـد کرات دیگری وجود داشـته باشد لکن چون حین نزول آیات همین هفت عدد از طریق علم هیئت که در آن زمان اهمیتی داشته و مرکوز در ذهن مردمان آن وقت بوده و نزد آنها مسـلم و ثابت گردیـده بود که عـدد افلاک همین قـدر است و زیادتر نیست لهذا همین هفت عدد را تذکر میدهد و از زائد آن خود داری مینماید که ذهن‌ها مشوّش نگردد.
و بنا بر اینکه گفته شد که شاید مقصود از هفت آسـمان همان مدار سـیارات هفت‌گانه باشد اختصاص بآن از باب اهمیت و عظمت آنها است که چون اینکه ستارگان از بین باقی ستارگان امتیاز دارند اینکه است که فقط آنها را تذکر داده و از ما زاد آن صرف نظر نموده «و اللّه عالم بحقایق الامور».

صفحه : ۲۳۶

[سوره البقرة (۲): آيه ۳۰]

اشاره

وَ إِذ قالَ رَبُّكَ لِلمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرضِ خَلِيفَةً قالُوا أَ تَجعَلُ فِيها مَن يُفسِدُ فِيها وَ يَسفِكُ الدِّماءَ وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ (۳۰)

ترجمه:

متذكر شو ای پيغمبر وقتی كه پروردگار تو بملائكه گفت براستی و درستی كه من در زمين خليفه و نماينده‌ای قرار ميدهم ملائكه گفتند آيا قرار ميدهی در زمين كسی را كه فساد كند در آن و خونريزی نمايد و حال آنكه ماها تسبيح می‌كنيم بحمد تو و تقديس و ستايش مينمائيم تو را خداوند فرمود بدرستی كه من ميدانم آنچه را كه شما نميدانيد،

توضيح آيات

اشاره

وَ إِذ قالَ رَبُّكَ لِلمَلائِكَةِ بين مفسرين گفتاری است كه آيا خطاب بتمام ملائكه است يا ملائكه‌ای كه در زمين ساكن بودند إبن عباس گويد اول در زمين جن مسكن داشته و پس از انقراض جن قسمتی از ملائكه مأوی و مسكن داشته‌اند وقتی اراده حق جل و علا تعلق ميگيرد بايجاد بشر و انسان را خليفه و جانشين ملائكه ارض گرداند و مطابق بعضی اخبار آنها را نسناس ميگفتند آن وقت خطاب ميكند بملائكه زمينی كه ميخواهم در زمين خليفه و نماينده‌ای قرار دهم و مقصود از خليفه حضرت آدم ابو البشر (ع) است يا آدم و ذريه او بخلاف آراء، و چون ملائكه ميدانستند در ذريّه آدم كسانی پديد ميگردند كه در زمين فساد ميكنند و بناحق خونريزی می‌نمايند اينكه بود كه اعتراض نمودند كه ميخواهی در عوض ما كسانی را قرار دهی كه فساد كنند و ما تسبيح و تقديس و حمد و ستايش تو را مينمائيم و فساد نمی‌كنيم و گفته‌اند مقصود از «ارض» زمين مكه است كه اول پيچيده خلق شده و پس از آن گسترده و پهن گرديد.

صفحه : ۲۳۷

(دلالت آيه بر افضليت انسان از ملائكه)

اينكه مباركه آيه دلالت واضح دارد بر شرافت و فضيلت انسان بر قسمتی از ملائكه اگر نگوئيم بر تمام ملائكه زيرا شرافت بسته بكمال و تماميت وجود است و انسان از بين موجودات بجامعيّت و تماميّت اختصاص پيدا نموده آنچه در موجودات پراكنده بنظر می‌آيد در نسخه جامعه انسانی جمع است و بشر خصوصا كامل آن دارای تمام مراتب و مزايای وجود است اينكه است كه منصب

خلیفهٔ اللهی پیدا نموده و آدم و ذریه او از انبیاء و اولیاء مطابق اخبار واسطه‌اند در افاضه فیوضات که از مبدء فیاض اول فیض وجود بآنها نازل میگردد و بتوسط آنها بباقی موجودات سرایت مینماید و آنها سمت نیابتی دارند از طرف حق تعالی در سیاست و هدایت خلق.

صفحه : ۲۳۸

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُم عَلَى المَلائِكَةِ فَقالَ أَنبِئُونِي بِأَسماءِ هؤُلاءِ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۳۱) قالُوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمتَنا إِنَّكَ أَنتَ العَلِيمُ الحَكِيمُ (۳۲)

ترجمه:

خداوند تعلیم نمود بآدم و دانا گردانید او را بتمام اسمها پس از آن اسمایی را که بآدم تعلیم نموده بود وانمود کرد بملائکه پس از آن بملائکه گفت مرا خبردار نمائید باین اسمها اگر راست می‌گویید که خود را بهتر از آدم میدانید
ملائکه گفتند منزه و مبرایی تو ما عالم و دانا بچیزی نیستیم مگر آنچه را تو بما تعلیم نمایی بدرستی که تویی دانا و درست کار.

توضیح آیات

اشاره

وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ كُلَّها

(آیا اسمایی که بآدم آموختند چه بود)

توضیح: مفسرین گفته‌اند اسم بمعنی علامت و دلیلی است که راه نمای معنی باشد و دلالت نماید بر ذات و صفات مسمی عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ خداوند الهام نمود بآدم و فهمانید باو معرفت ذات اشیاء و خواص و آثار موجودات و اسمهای آنها را و او را دانا گردانید باصول علوم و قوانین صناعات و کیفیت ساختن آلات آنها را.
و گویند مقصود از تعلیم دادن آدم کل اسماء را اینکه است که او را از اجزاء مختلفه و قوای متباینه خلقت نموده تا آنکه مستعد گردد برای ادراک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات و متخیّلات و موهومات و بوی الهام نماید معرفت ذات اشیاء و خواص موجودات را و بوی بیاموزد قوانین صنایع و کیفیت ساختن آلات عمل و آنچه در اختراعات و صنایع مقدمه کار اوست و نیز تمیز دهد بین اولیاء و سعداء و اشقیاء را بشناسد تا اینکه

صفحه : ۲۳۹

ترقّيات او بجايى رسد كه موجودات را بطور مظهريّت و نماينده‌گى اسماء اللّه مشاهده نمايد و بفهمد كه حق تعالى جامع جميع كمالات و مبدء تمامى موجودات است و در قوس صعود بجايى رسد كه جامع كتاب كبير آفاقى و انفسى گردد چنانچه از كلمات حضرت أمير المؤمنين است

«أ تزعم انّك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر».

(پايان كلام شيخ بهاء الدين على البيضاوى) خلاصه پس از آنكه ملائكه سؤال ميكنند چرا آدم را در زمين خليفه قرار دادى در صورتى كه افراد بشر در زمين فساد ميكنند و خون يكديگر را ميريزند حق جل جلاله در مقام جواب بر مى‌آيد و حكمت و فضيلت آدم را بر ملائكه ارائه ميدهد و بآدم (ع) ميآموزد علومى كه ملائكه استعداد آموختن آن را نداشتند تا آنكه ملائكه تصديق نمايند بر فضيلت او و بدانند برترى آدم از ملائكهٔ از چه راهى است.

و مراد از اسمايى كه خداوند بآدم آموخت ممكن است نامهاى ملائكه باشد باعتبار انواع و اشخاص آنها يعنى خداوند عالم گردانيد آدم را بانواع و اصناف ملائكه و عارف گردانيد وى را بخصوصيات هر نوعى از انواع آنها و باين معنى اسم در اينجا بمعنى علامت ميشود كه هر نوعى از ملائكه را آدم بآن علاماتى كه عارف شده بود ميشناخت.

و ممكن است مقصود همان معنى وضعى اسم باشد كه در عرف نحويّين گويند «اسم لفظى است كه دلالت دارد بر معنى فى نفسه و غير مقترن باشد باحد از منه ثلاثه» لكن ظاهرا مقصود از تعليم اسماء تعليم همين الفاظ عرفى نيست كه بوضع لفظى تعيين شده باشد اگر چه علم بوضع لفظى نيز بوجهى دلالت بر معنى دارد لكن علم بالفاظ و لغات چندان فضيلتى ندارد بلكه فضيلت در علم و حكمت و شناسايى حقيقت اشياء است.

صفحه : ۲۴۰

پس بهتر همان توجيهى است كه دانشمندان كرده‌اند كه خداوند آدم را از اجزاء مختلفه و قواى متعدّده خلق نموده تا آنكه مستعدّ و مهيّا گردد براى شناسايى حقيقت اشياء و كليات و جزئيات آنها و خواص و آثار آنها را بداند و مهيا گردد براى شناسايى اصول و كليات موجودات و دانا گردد بتهيه نمودن آلات صنايع و عارف گردد بانواع و اقسام صنايع و علوم طبيعى تا آنكه با وحدت و فرديتى كه دارد جامع تمام عوالم ملك و ملكوت و عالم ملائكه و عالم صورت و طبيعت گردد و فاقد هيچ مرتبه‌اى از كمالات صورى و معنوى نباشد و باين لحاظ ميتوان گفت كه انسان شرافت و برترى دارد بر ملائكه و بر تمام موجودات.

ثُمَّ عَرَضَهُم عَلَى المَلائِكَةِ فَقالَ أَنبِئُونى بِأَسماءِ هؤُلاءِ إِن كُنتُم صادِقِينَ پس از آنكه خداوند تمام اسمهاى موجودات يا حقايق آنها را بآدم آموخت و عرضه نمود بر ملائكه از مصدر جلال احدى بملائكه خطاب سرزنش آميز ميرسد اگر شما راست مى‌گوييد و بهتر از آدم ميباشيد خبر دهيد مرا بحقايق اسماء و معانى و خصوصيات موجودات.

(شرافت علم و فضيلت علماء)

از اينكه آيات معلوم ميشود كه شرافت و فضيلت بعلم و دانش است و آيات و اخبار در فضيلت دانش و علو مقام دانشمندان بيشمار است و نيز ببرهان و وجدان ثابت گرديده كه بدانش انسان امتياز از تمام موجودات پيدا نموده صدر المتألهين در اينجا كلام مفصلى دارد كه خلاصه آن را ترجمه مى نمايم در فضيلت علم چنين گويد خداوند باول شخص عالم امكان و حبيب خود محمّد

(ص) امر فرمود که از پروردگار خود طلب نمایـد که بر علم و دانش او بیفزایـد قُل رَبِّ زِدنِی عِلماً و نیز در مقام امتنان و فضـیلت شخص

صفحه : ۲۴۱

او بر آمده که وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ وَ کانَ فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً«۱» سوره نساء آیه ۱۱۴.

و در فضیلت علم همین بس که پیغمبر اولو العزم موسی بن عمران (ع) در طلب دانش از خضر (ع) متابعت مینماید هَل أَتَّبِعُکَ عَلی أَن تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمتَ رُشداً«۲» سوره کهف آیه ۶۵، سلیمان با آن سلطنت کذایی خود افتخار ننمود بلکه بعلم افتخار مینماید آنجا که میگوید یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ«۳».

وقتی سلیمان نبی (ع) بعلم و دانش افتخار نماید جا دارد که انسان کامل الایمان نیز بمعرفت و شناسایی پروردگار و صفات و آثار خدای عالمیان افتخار نماید.

و هدهـد با ضـعف وجودش بـدانش خود افتخار میکنـد أَحَطتُ بِما لَم تُحِط بِهِ«۴» و اگر نبـود شـرف و فضـیلت بعلم و دانش چگونه حیوان ضعیف در حضور سلیمان موقعیت پیدا مینمود که اظهار احاطه علمی نماید و سلیمان علیه السلام تصدیق نماید کلام او را.

و تمام کتب آسمانی اعلام مینماید بفضیلت علم و دانش، در تورات است که خداوند بموسی (ع) خطاب نمود «حکمت را بزرگ دان و من قرار نـدادم حکمت را در قلبی مگر آنکه میآمرزم او را، پس تعلّم حکمت کن و خـود نیز عمـل بحکمت نمـا پس از آن بدیگران تعلیم کن».

---

(۱) و خداوند تعلیم نمود تو را بچیزی که نمیدانستی و همیشه فضل خدا برای تو بزرگ است.

(۲) آیا متابعت نمایم تو را برای اینکه بیاموزی مرا از آنچه عالم گردیده‌ای و ترقی نموده‌ای.

(۳) ای مردم دانا گردیدم من زبان طیور و مرغها را.

(۴) هدهد بسلیمان میگوید من دانا گردیدم بچیزی که تو عالم بآن نیستی.

صفحه : ۲۴۲

خداونـد در زبور بـداود (ع) امر نمود که «بگو ببزرگان و رهبانان بنی اسـرائیل که معاشـرت و مراوده نمایند با علماء و دانشـمندان و اگر عالمی نیافتنـد معاشـرت نمایند با مردمان عاقل خردمند زیرا که تقوی و علم و عقل مراتب سه گانه ایست که قرار ندادم یکی از آنها را در احدی که اراده داشته باشم هلاکت او را، و بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه تقوی را مقدم انداخته برای اینکه است که بدون تقوی علم حقیقی تحقق نپذیرد».

و در انجیل در سوره هفتم فرموده «علم طلب کنید و تعلیم علم نمائید زیرا اگر علم شـما را بسـعادت نرساند بشـقاوت نیز نمیرساند و اگر شـما را بلند نکند پائین نمی‌آورد و اگر شـما را بی‌نیاز نکند محتاج نمیگرداند و اگر بشما نفع ندهد ضرر نیز نمیرساند و نگوئید میترسیم بدانیم و عمل نکنیم بگوئید امیدواریم که بدانیم و عمل کنیم علم شفاعت مینماید عالم را و بر خداوند حق و ثابت است که عالم را محروم نگردانـد و روز قیامت خداونـد خطاب میکند که ای جماعت علماء چه چیز است گمان شـما بپروردگار خود گویند پروردگـارا گمان ما اینکه بود که بما رحم کنی و ما را بیامرزی جواب میرسـد همین طور اراده دارم زیرا که من حکمت خود را در شما ودیعه گذارده‌ام برای خیر شما نه برای شر شما پس داخل شوید برحمت من در بهشت من».

بعضـی علماء گفته‌انـد خداونـد بهفت نفر هفت چیز کرامت فرموده بآدم (ع) علم اسـماء آموخت وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسـماءَ کُلَّها«۱» سوره

بقره آیه ۲۹، بخضر (ع) علم فراست آموخت وَ عَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً«۲»

---

(۱) و تعلیم نمود بآدم تمام اسمها را.

(۲) و تعلیم نمودیم باو از جانب خودمان علم.

صفحه : ۲۴۳

سوره کهف آیه ۲۴، بیوسف (ع) علم تعبیر رَبِّ قَد آتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وَ عَلَّمتَنِی مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ«۱» سوره یوسف آیه ۱۰، و بداود صنعت زره ساختن وَ عَلَّمناهُ صَنعَةَ لَبُوسٍ لَکُم«۲» سوره انبیاء آیه ۸۰، و بسلیمان (ع) منطق طیر آموخت وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ«۳» سوره نمل آیه ۱، و بعیسی (ع) تورات و انجیل وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ«۴» سوره آل عمران آیه ۴۳.

و بسید ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله علم شریعت و توحید آموخت وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ«۵» سوره نساء آیه ۱۱۳، الرَّحمنُ عَلَّمَ القُرآنَ«۶» سوره رحمن آیه ۱.

علم اسماء بود که آدم را مسجود ملائکه گردانید، بعلم بود که خضر (ع) تلمیذی مثل موسی (ع) و یوشع پیدا نمود، بعلم بود که یوسف (ع) صاحب اهل و سلطنت گردید، بعلم بود که داود (ع) بریاست و درجه رسید، بعلم بود که سلیمان (ع) واجد بلقیس گردید و جن و طیور و باد مسخر امر او بودند، بعلم بود که عیسی (ع) رفع تهمت از مادر خود مریم (ع) نمود، بعلم بود که محمّد صلّی اللّه علیه و آله واجد درجه شفاعت گردید.

پایان خلاصه شرافت و فضیلت علم بقدری است که زبان عاجز از گفتن و

---

(۱) پروردگار من عنایت نمودی بمن از ملك و سلطنت و دانا گردانیدی مرا تعبیر خوابها.

(۲) و تعلیم نمودیم باو صنعت زره‌سازی را.

(۳) ای مردم دانا گردیدم من زبان طیور را.

(۴) و دانا گردید او بکتاب و حکمت و بتورات و انجیل. [.....]

(۵) خداوند آموخت بتو آنچه را که نبودی بدانی.

(۶) پروردگار رحمن تعلیم نمود قرآن را.

صفحه : ۲۴۴

قلم قاصر از نوشتن است واحدی از عقلای عالم منکر فضیلت علم و شرافت علماء و برتری دانشمندان از نادانان نشده و در جبلی هر فردی است که بدانشمندان احترام میگذارند.

شکی نیست که ترقی و تکامل بشر منوط بدانش است آدم نادان با حیوان یکی است، علم نوری است که از مصدر جلال احدی صادر گشته و از آن اشراقی بر قلب مؤمن کامل پرتو افکنده و اطراف قلب وی را روشن نموده و از شبکه حواس از باطن بظاهر تظاهر مینماید.

و دلیل بر فضیلت علم و دانش و علوّ مقام دانشمندان زیادتر از آن است که در اینکه مختصر گنجیده شود بلکه تعداد آن از شماره و اندازه بیرون است، در فضیلت علم همین بس که بطور تعجب در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا

یَعلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أولُوا الألبابِ«۱» و در سوره مجادله آیه ۱۲ یَرفَعِ اللّه‌ُالَّذِینَ آمَنُوا مِنکَم وَ الَّذِینَ أوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ«۲».
و نیز اخبار و احادیثی که دلالت دارد بر فضیلت علم و دانش از تعداد و شماره بیرون است از پیغمبر اکرم (ص) چنین روایت میکنند که فرمود
۳» العلماء ورثة الانبیاء«،
و نیز فرمود «میخواهید شما را خبر دهم بسخی‌ترین مردم با جود و بخشش گفتند آری یا رسول اللّه (ص) فرمود من سخی‌ترین هر شخصی از اولاد آدم میباشم و بعد از من سخی‌ترین مردم کسی است که بذل علم نماید و علم خود را منتشر گرداند بین مردم و مردی که

---

(۱) آیا مساوی میباشند کسانی که عالم و دانایند با کسانی که از علم و دانش تهی هستند جز اینکه نیست که متذکرند صاحبان عقل.
(۲) خداوند بلند نمود مرتبه کسانی را که ایمان آوردند و مرتبه کسانی را که بآنها علم آموخت درجات بسیار.
(۳) علماء وارث پیمبرانند.

صفحه : ۲۴۵

مجاهده نماید در راه خدا تا آنکه کشته شود.
و در جای دیگر چنین میفرماید
۱» مداد العلماء افضل من دماء الشّهداء«
و غیر اینها از اخبار بسیاری که بناچار برای اختصار از بیان آن خود داری مینمائیم.

(گفتار دانشمندان که علم نافع چیست)

چیزی که نزد مردم قدری مشتبه شده اینکه است که آیا آن علمی که اینکه قدر توصیف و تمجید در باره آن شده چه علمی است.
متکلمین و حکماء یعنی کسانی که نقطه نظر و هدف آنها شناسایی حقیقت اشیاء است از الهیّات و طبیعیّات و غیر اینها علم نافع را همان علم توحید میدانند زیرا که اس‌ّفضائل و منشأ هر کمال و فضیلت معرفت کردگار است و شناسایی مبدء کاینات بدون برهان و دلیل میسّر نمیشود و طریق برهان منحصر بعلم حکمت و کلام است و باین دلیل هر جا تعریف علم و دانش شده مقصود همان علم حکمت و کلام است.
علمای اخلاق علم نافع را شناسایی صفات نیکو و امتیاز دادن بین اوصاف و اخلاق نیک انسانی و بین صفات سبعی و بهیمی میدانند زیرا که منشأ هر فضیلت و کمالی تهذیب اخلاق است.
فقهاء و مجتهدین علم نافع را علم فقه و احکام و علم بقوانین فروع می دانند و گویند آن علمی که انسان را نجات میدهد آن است که مقدمه باشد بر عمل نمودن بمقررات شرع مطهر و آن همان علم فقه است.
مفسرین قرآن علم نافع را علم حدیث و تفسیر دانند زیرا که بعلم حدیث و تفسیر حلال و حرام شناخته میشود و واجب از غیر واجب تمیز پیدا

---

(۱) مرکّب علماء بهتر است از خون شهداء.

صفحه : ۲۴۶

میکند و طریق بندگی و عبودیّت بآن محقّق میگردد.

صوفیه علم حقیقی را علم باطن و طریق تصفیه دل و قلب میدانند و گویند آن علمی که انسان را رهبری نماید بجاده سعادت و طریق تجرد و تهذیب اخلاق و پاک نمودن دل را از کثافات اخلاقی و راه سیر الی اللّه تعالی و طریق ذکر و فرا گرفتن آنچه را که در اینکه راه لازم میدانند عارف گرداند، چنین علمی قابل تعریف و تمجید است.

و مخترعین صنایع جدیده و طرفداران آنها مدعی ایند که علم نافع منحصر بهمین اختراعات محیّر العقول دست بشری است، مثل اختراع برق، رادیو، تلگراف بی‌سیم و هزاران اختراعات جدید و چنین گمان میکنند که علم نافع آن علمی است که اثر عملی دارد و آن دانستن خواص و آثار اشیاء است که صنایع و اختراعات منوط بدانش آنست اما دانستن مفاهیم کلیه از قبیل حکمت الهی یا دانستن اصول فقه و غیر اینها چون علم بخواص و آثار موجودات نیست نتیجه‌ای ندارد و آثار عملی بر آن مترتب نمیگردد خلاصه علم و دانش را همان علوم طبیعی و دانایی را شناختن آثار طبیعیات نامند و غیر آن را موهوم و بی‌ثمر دانند.

لکن ندانسته‌اند که پیشوایان بشر و عقلای عالم اعتنایی بعالم طبیعت نداشته و ندارند مگر باقل چیزی که تهیه و توسعه سفر آخرت باشد پس هدف و نقطه بزرگان دین و غرض آنها از دانش همان رهبری بعالم باقی است عالم فانی در نظر آن برگزیده‌گان ارزشی ندارد و کوشش آنها در تقویت روحانی است نه جسمانی.

خلاصه آنچه معلوم و مسلم است اینست که در کلمات بزرگان دین هر جا تعریف و تمجید از علم و دانش شده مقصود آن علمی است که روحانیت بشر را تکمیل نماید و او را از ظلمت طبیعت برهاند و بجاده فضیلت و تکامل

صفحه : ۲۴۷

رهبری نماید.

اگر چه منکر شرافت علم و دانش حتی مثل دانستن بعض علوم مخترعه و پاره‌ای از صنایع مثل خیّاطی، نجّاری، بنّایی، نقّاشی و غیر اینها نمیتوان شد مخصوصا اختراعات محیر العقول دست بشری که خدمت بزرگی بجامعه بشری و تمدن اجتماعات نموده و انصافا علمای فنون و علمای طبیعی در آسایش بشر رنج فراوان برده‌اند لکن در عوض می‌بینیم ملیاردها از نفوس بشر در اثر همین اختراعات تلف شده و از بین رفته و کسان آنها بمعصیت ایشان گرفتار شده‌اند.

پس از اینجا معلوم میشود که علم نافع که لایق هر گونه تعریف و تمجید است آنست که نفس ناطقه بشر را تکمیل نماید و وی را بحیات همیشگی و زندگانی جاودانی برساند که اول آنها علم توحید و آخر آنها علم شریعت و طریقت است بلکه اول و آخر آن علم توحید است و بس یعنی علم اخلاق و علم احکام مقدمه علم توحید است هر قدر پایه توحید و معرفت محکم‌تر باشد پایه علم محکم‌تر است و بعکس هر قدر پایه علم محکم‌تر باشد پایه توحید محکم‌تر است لکن علم توحید و شناسایی حق تعالی در ابتداء منوط ببرهان و در انتهاء میرسد بوجدان، و برهان بدلیل عقلی پدید میگردد، و وجدان پس از تهذیب اخلاق و تصفیه قلب و ایمان کامل و تقوی حاصل میگردد.

کسی که خواهد معارف وی بمرتبه وجدان برسد بایستی پس از تحصیل ایمان و تهذیب اخلاق بدستورات پیشوایان بشر رفتار نماید و قدم پشت قدم آنها گذارد تا آنکه از برکت آنها بسر حدّ مقام انسانی رسد، برای ما مسلمانان چه روش بهتر از روش پیشوایان ما و چه طریقه‌ای بهتر از تعلیمات کتاب آسمانی ما (قرآن) است که راه نجات و سعادت را بخوبی بما میآموزد

صفحه : ۲۴۸

و ما را بسر حدّ عبودیّت و بکمال معرفت میرساند اگر ماها بطریقی که بما نشان داده‌اند سلوك نمائیم خوشبخت‌ترین مردم خواهیم بود.

خلاصه عالم حقیقی و دانشمند واقعی کسی را گویند که در قلب وی نوری پدید گردد که وی را بجاده سعادت و حیات همیشگی رهبری نماید و در وی قوت و شوکتی ایجاد نماید که بر قوای طبیعی و سبعی و شهوی بشری غالب گردد و عقل آدمی را از اسارت نفس بهیمی نجات دهد و او را بر سریر مسند انسانیت بنشاند و امور مملکت بدن را مسخر عقلش نماید و بنور و اضائه دانش راه سعادت خود را پیدا نماید و در مهد امن و امان بیاساید.

قالُوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمتَنا وقتی ملائکه عاجز ماندند از شناسایی اسماء اظهار عجز نمودند و اعتراف بقصور خود کردند و گفتند ما را دانشی نیست مگر آنچه را تو بما بیاموزی.

(علوم ملائکه موهبتی است کسبی نیست)

آنچه از آیات و احادیث بر می‌آید اینست که علوم ملائکه فطری موهبتی است که با ذات آنها بوجود آمده، ملائکه طبقاتی و مراتبی دارند که هر طبقه واجد مرتبه‌ای از کمال میباشند که قابل کم و زیادتی نیست و شاید اشاره بدرجات و مراتب ملائکه دارد آنچه در احادیث است که بعضی از ملائکه علوی همیشه در سجودند و بعضی همیشه در رکوع و بعضی در قیام وَ ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعلُومٌ

و نظر بموقعیّت و مقام آنها است که هر یك در حدّ معینی قرار گرفته‌اند و همانطوری که عمل آنها بر و تیره واحده است علوم آنها نیز همین قسم است یعنی همان است که در ابتدای خلقت در فطرت آنها نهاده شده و در وجود

صفحه : ۲۴۹

آنها جهات استعدادی نیست مگر آنکه افاضه جدیدی از طرف مبدء بشود زیرا چنانچه گفته‌اند ملائکه حالت منتظره ندارند هر کمالی که در خور وجود آنهاست در ابتداء خلقت در اصل وجود آنها نهاده شده لکن انسان چون جامع مراتب و نشآت وجود است بعضی کمالات را بالفعل و بعض کمالات را بالقوه داراست و آنچه را در استعداد وی نهاده‌اند بایستی بسعی و کوشش از قوه بفعل آورد اینکه است که عمل انسان و سعی و کوشش وی در اکتساب کمالاتش مدخلیت عظیم دارد لکن ملائکه هر قدر هم عبادت کنند ذره‌ای بر کمالات ذاتی و علوم فطری آنها افزوده نمیگردد.

أَنتَ العَلِيمُ الحَكِيمُ

(مقصود از علیم و حکیم چیست)

حکیم بدو معنی آمده گاهی حکیم گویند و مقصود کسی است که عالم باشد بخصوصیات و آثار موجودات و هر چیزی را بجای خود بشناسد و خوب را از بد و خیر را از شر تمیز دهد و باین معنی مرادف میگردد با علیم و از صفات ذات پروردگار میشود زیرا که علیم صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر زیادتی علم باری و احاطه آن بر معلومات و جامعیت آن و علم بآنچه صلاح مخلوقات

است و تمیز دادن بین خوب و بد و علم بصلاح و فساد از شئونات اسم علیم است.
و گاهی کسی را حکیم نامند که در عمل درستکار و با تدبیر باشد و هر چیزی را در جای خود نهد و هر گاه حکم کند و در آنچه قضاوت نماید بجا و بموقع باشد بطوری که در مورد اعتراض احدی از عقلاء واقع نگردد و باین لحاظ «الحکیم» از صفات فعل میشود نه از صفات ذات و حمل بر معنی دوم در اینجا مناسبتر است بدو جهت یکی آنکه ملائکه وقتی مقام و

صفحه : 250

مرتبه علمی آدم را شناختند اعتراف مینمایند که تو عالمی بهمه چیز که حقیقت هر چیزی نزد تو واضح و هویدا، و ظاهر و باطن هر چیزی نزد تو مکشوف است و نیز تو حکیمی و در عملی که آدم را خلیفه روی زمین قرار دهی درست کاری و اعتراض بر تو نیست.
و دیگر آنکه اگر «الحکیم» را بمعنی علم بحقیقت موجودات گرفتیم مرادف میگردد با «العلیم» که همان معنی دانستن مصالح و مفاسد امور میشود نه بمعنی ترتیب دادن اشیاء و وضع هر چیزی در موقع خود اینکه است که اگر «الحکیم» را بمعنی فعل و تدبیر در امور گرفته شود در کلام فصیح و بلیغ مناسب‌تر بنظر می‌آید.

صفحه : 251

[سوره البقرة (2): آیه 33]

اشاره

قالَ یا آدَمُ أَنبِئهُم بِأَسمائِهِم فَلَمّا أَنبَأَهُم بِأَسمائِهِم قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ أَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما کُنتُم تَکتُمُونَ (33)

ترجمه:

خطاب از مصدر جلال خداوندی صادر میگردد که ای آدم بملائکه خبر بده اسمهای آنها را پس چون آدم بملائکه اطلاع داد باسمهای خودشان، خداوند بملائکه گفت، آیا بشما نگفتم که من میدانم آنچه را که پنهان و غیب است در آسمانها، و آنچه در زمین غیب است، و میدانم آنچه را ظاهر میکنید، و آنچه را پنهان میدارید.

(توضیح)

اشاره

«أَنبِئهُم» معنی لغوی نبأ نبأ و انباء در لغت اخبار دادن بامر بزرگی است که فائده عظیم در بر داشته باشد و علم یا ظن قوی از آن حاصل گردد و هر خبری را در زبان عرب نبأ نگویند بلکه خبری را نبأ گویند که متضمن اینکه سه خصوصیت باشد:
1- بامر مهمی خبر بدهند، 2- بخبر دادن فائده بزرگی در نظر گیرند، 3- شنونده از خبر علم یا مظنه قوی بر وی حاصل گردد اینکه

است كه در قرآن مجيد نبأ عظيم فرموده مثل عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ العَظِيمِ سوره عم آيه ۱.

پس باين اعتبار بايستى مقصود از اسماء امر بزرگى باشد نه فقط اسم اشياء يا نامهاى ملائكه چنانچه بعضى گمان كرده‌اند.

(مقصود از اسمايى كه خداوند تعليم آدم نمود چيست)

همين طورى كه بسيارى از مفسرين گفته‌اند شايد مقصود از اسمايى كه خداوند تعليم آدم نمود و پس از آن بآدم امر نمود كه بملائكه خبر دهد اسماء

صفحه : ۲۵۲

آنها را حقيقت اشياء و خصوصيات و فوائد موجودات باشد نه فقط الفاظ و لغات.

و شناسايى هر چيزى بحقيقت وقتى تحقق پذيرد كه آن چيز بتمام انحاء وجود شناخته شود و براى هر چيزى چهار نحو وجود تصور ميشود:

وجود لفظى، وجود كتبى، وجود ذهنى، وجود خارجى، وجود لفظى همان اسمى است كه در ابتداء تولد نام شخص قرار ميدهند و بآن شناخته ميشود و وجود كتبى آن باعتبار وجود لفظى آن است، و وجود ذهنى آن نحو وجود و صورت شخصيه آن است كه در ذهن تصور ميگردد، و وجود عينى همان شخصيت و نحوه وجود خارجى اشياء است و علم حقيقى نسبت بهر چيزى شناختن همان وجود عينى خارجى آن است بتمام جهات و عناوين آن از عوارض و جواهر و قوا و مشاعر ظاهرى و باطنى و جهات استعدادى و عينى و آنچه در آن مكشوف و ظاهر گشته و آنچه در حقيقت او مخفى و پنهان است نه فقط عوارضى كه بمشاعر ظاهرى ادراك ميگردد اينها شناختن حقيقى بشمار نميآيد اينكه است كه در قرآن گفته يَعلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَياةِ الدُّنيا وَ هُم عَنِ الآخِرَةِ هُم غافِلُونَ«۱» سوره روم آيه ۶.

و باعتبار ديگر هر چيزى وجودى دارد در لوح محفوظ و در عالم ملائكه و عقول قدسيه و نحو وجودى دارد در عالم نفوس كليه و جزئيه بشرى و وجودى دارد در عالم طبيع و عالم حس.

خلاصه شايد مقصود از اسمايى كه خداوند بآدم آموخت و دستور داد باو كه بملائكه بياموزد آن اسماء را، عالم گردانيدن آدم (ع) باشد بتمام مراتب موجودات از اسم و مسمى و وجودات عينى و وجودات علوى و وجودات سلفى است و نيز مطلع گردانيدن وى باشد بجميع انحاء موجودات از نحوه وجود مادى گرفته تا برسد بوجود عقلى و از عقلى گرفته تا برسد بمرتبه

---

(۱) اينكه جماعت ميدانند ظاهرى از حيات دنيا را و آنها از آخرت غافلند.

صفحه : ۲۵۳

هيولى زيرا در جاى خود مبرهن گرديده كه موجودات از جانب اعلاء بادنى و از ادنى باعلاء مثل حلقه‌هاى زنجير با هم بستگى دارند و حكماء از ادنى به اعلى را قوس صعود گويند و از اعلى بادنى را قوس نزول نامند زيرا كه حق تعالى در مقام اثبات فضيلت آدم و موقعيت وى و فضيلت و برترى او از ملائكه بر آمده و چنانچه گفته شد برترى و فضيلت فقط بعلم است نه بچيز ديگر.

(آيا ملائكه افضلند يا انسان)

بین دانشمندان در اینجا گفتگو بسیار است بعضی ملائکه را افضل از انسان میدانند و بعضی انسان را افضل از ملائکه میدانند.
باعتباراتی میتوان گفت انسان کامل افضل و بالاتر از ملائکه بشمار میرود یکی اینکه است که ملک محدود بحدّ معینی است که از حدّ خود تجاوز ندارد جبرئیل ملک مقرب در شب معراج میگوید
لو دنوت انملة لاحترقت اجنحتی
لکن فرد کامل انسان یعنی حضرت محمّد (ص) از سدرة المنتهی میگذرد و میرسد «بقاب قوسین او ادنی».
و دیگر اینکه است که خداوند آدم را مسجود تمام ملائکه قرار داد آنجا که گوید فَسَجَدَ المَلائِکَةُ کُلُّهُم أَجمَعُونَ با اینکه همه تأکید نمیتوان گفت ملائکه افضل از آدم میباشند زیرا که اگر ملائکه از آدم افضل بودند چگونه مأمور میشدند در مقابل آدم اظهار خضوع و افتاده گی نمایند و سجده کنند آدم را.
و دیگر اینکه است که خداوند اسماء را تعلیم آدم نمود و وی را معلم ملائکه قرار داد و البته علم آموز بهتر و افضل از دانش آموز بشمار میرود و نیز قبل از اینکه آدم اسماء را تعلیم ملائکه نماید ملائکه دانشی باسماء نداشتند و آدم (ع) بتعلیم الهی عالم بآنها بود و باین لحاظ آدم فضیلت داشت بر ملائکه

صفحه : ۲۵۴

هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ«۱».
و در بعضی احادیث معصوم (ع) انسان کامل را افضل از ملک بشمار می آورد بلحاظ آنکه در ملک قوه شهوت و غضب نیست که مجاهده با نفس نماید و از مقتضیات آنها خود داری کند و انسانی که مخالفت هواهای نفسانی نماید و پیروی از عقل و شرع کند بهتر از ملک است.
پس باین اعتبارات میتوان گفت مؤمن کامل بهتر و افضل از ملک است لکن بجهات دیگر چنانچه بسیاری از دانشمندان معتقدند ملک افضل و شریف‌تر از انسان است زیرا شرف و فضیلت هر شیئی بحقیقت جوهری وی است و حقیقت و ذات ملک صرف روحانیت و نورانیت است و منسوب بظلمت هیولایی و ماده نیست و انسان وقتی مراتبی را طی نمود و کامل گردید و از ظلمت ماده و عالم طبیعت رهایی یافت ممکن است باول درجه ملک برسد مثل انبیاء که روحانیت آنها غالب بر جهات جسمانی ایشان است و نیز رسالت انبیاء بتوسط ملائکه بود پس ملک افضل است از انسان.
و از آیات قرآنی نیز شواهدی آورده‌اند بر افضلیت ملک مثل قوله تعالی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ عَلی قَلبِکَ«۲» سوره شعراء آیه ۱۹۳، و در جای دیگر از قول شیطان حکایت مینماید ما نَهاکُما رَبُّکُما عَن هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلّا أَن تَکُونا مَلَکَینِ«۳» سوره اعراف آیه ۱۹، اگر ملک از بشر افضل نبود چگونه آدم و حواء فریب شیطان میخوردند بامید آنکه بخوردن شجره منهیه ملک شوند.

---

(۱) آیا مساوی میباشند کسانی که علم و دانش دارند با کسانی که دانشی ندارند یعنی هرگز مساوی نیستند در فضیلت.
(۲) نازل گردید روح الامین با قرآن بر قلب تو.
(۳) خداوند نهی نکرد شما دو نفر را از اینکه درخت مگر برای اینکه نبوده باشید دو ملک.

صفحه : ۲۵۵

و نیز ملائکه همیشه مشغول عبادت و مطیع امر پروردگارند و مقام «عندیت» نزد او دارند چنانچه در باره آنها فرمود إِنَّ الَّذِینَ عِندَ

رَبِّکَ لا یَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِهِ(۱)» سوره اعراف آیه ۲۵، و انسان را ظلوما جهولا معرفی نموده.
خلاصه گفتگو بین دانشمندان در اینجا بسیار است که بناچار برای اختصار از بیان آن خود داری مینمایم و بهتر اینکه است که گفته شود ملک و انسان دو نوع متمایز و دو سنخ مختلف میباشند بجهاتی میتوان گفت ملک بحقیقت جوهری که مشوب بظلمت هیولایی نیست و همیشه مشغول فرمانبری و اطاعت و غرق در مشاهده جلال و جمال احدی است اشرف و افضل از انسان بشمار میرود خصوصا ملائکه مقربین مثل جبرائیل و میکائیل و ملائکه حمله عرش و امثال اینها اشرف از افراد کامل انسانند.
و بلحاظ خصوصیات و جامعیتی که در انسان مأخوذ است و آن قوا و استعداد غیر متناهی که برای ترقی و تعالی در بشر نهاده‌اند که ملک فاقد آن است و محدود بحد معینی است باین اعتبارات انسان افضل از ملک است خصوصا از ملائکه مدبّرین که در واقع آنها خدمتگزار بشرند و مسخّر امر پروردگارند و برای حفظ و حراست انسان و تأمین آسایش و معاش وی استخدام گشته‌اند «و اللّه عالم بحقایق الامور».

نه فلک راست میسّرند ملک را حاصل آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست
(سعدی)

---

(۱) کسانی که نزد حق تعالی هستند آنها تکبر نمیکنند از عبادت او سبحانه.

صفحه : ۲۵۶

[سوره البقرة (۲): آیه ۳۴]

اشاره

وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبلِیسَ أَبی وَ استَکبَرَ وَ کانَ مِنَ الکافِرِینَ (۳۴)

ترجمه:

وقتی بملائکه گفتیم سجده کنید آدم را پس تمام ملائکه سجده کردند او را مگر ابلیس که اباء و انکار نمود از سجده کردن و تکبر کرد و گردید از کافرین.

(توضیح)

اشاره

اسجُدُوا لِآدَمَ سجده در لغت عبارت است از اعلی درجه اظهار تذلل و کوچکی نمودن در مقابل بزرگ و اظهار نمودن عبودیت و بندگی در برابر او و عبادت اینکه است که بنده در مقام بندگی خود را وا دارد در مقام اطاعت و اینکه اوامر مولا را اجرا نماید بدون آنکه از خود اظهار رأی و سلیقه نماید و بایستی عمل بندگی صلاحیت مولویت مولا را داشته باشد و بدستور خود مولا باشد

اینکه است که عبادت وقتی انسان را بمقام عبودیت میرساند که به اوامر الهی بتوسط سفراء او ابلاغ شده باشد و نیز بنده بعنوان انجام وظیفه عمل نماید نه برای مزد و ثواب.

و واضح‌ترین چیزی که ذلت عبودیت و عزت ربوبیهٔ را نشان میدهد سجده است و سجده یا باختیار است یا بدون اختیار سجده اختیاری مخصوص بانسان و جن و ملک است و خطاب بانسان نموده فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا«۱» که انسان مأمور شده باختیار در مقابل عظمت پادشاه جبّار قهّار شریف- ترین اعضاء خود را بر خاک که پست‌ترین موجودات بشمار میرود بگذارد و اظهار بندگی و عبودیت نماید و بپاداش آن اجر جمیل برای آن مهیا گشته.

و سجده بدون اختیار مثل سجده نمودن تمام موجودات از جمادات

---

(۱) پس سجده کنید از برای خداوند و عبادت و بندگی نمائید او را.

صفحه : ۲۵۷

و نباتات و حیوانات است وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ یَسجُدانِ«۱» سوره رحمن آیه ۳، که سجده آنها از روی فطرت و غریزه است.

و اینکه ملائکه مأمور شدند که از برای آدم سجده کنند با اینکه سجده مخصوص بخداست در توجیه آن بعضی گفته‌اند ملائکه مأمور شدند که آدم را قبله خود قرار دهند نه آنکه بآدم (ع) سجده کنند یا آنکه مقصود اینکه است که ملائکه منقاد و مطیع آدم (ع) گردند و اظهار نمایند ببزرگی و عظمت آدم (ع) پس سجده ملائکه سجده عظمت و تعظیم و اجلال بود و ملائکه مأمور شدند برای خدمتگزاری اولاد آدم (ع) کمر خدمت بندند، اینکه بود که تمام ملائکه زیر اینکه بار رفتند مگر ابلیس لعین که مقام روحانی آدم (ع) را نمیدانست، فقط صورت جسمانی را میدید و از معنی غافل بود، اینکه بود که خود را شریف‌تر از آدم میدانست لذا متیت کرد و از سجده نمودن در برابر آدم و اظهار کوچکی در مقابل او خود داری نمود و بمخالفت امر خدای سبحان از مقام شامخی که داشت پرتاب گردید و پس از آنکه مهلت داده شد قسم خورد فَبِعِزَّتِکَ لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ«۲» که آدم (ع) و اولاد او را گمراه نماید. شیطان پس از چندین سال عبادت و بندگی بیک محکم امتحان و مخالفت، مردود و لعین گردید وای بر ما اولاد آدم که روزی چندین گناه و خطاء میکنیم و باز امید عفو و بخشش از کرم خداوندی داریم، ولی او از راه فضل و کرم و بزرگواری خود بما وعده داده که هر وقت رو باو آریم و درب رحمت و کرم او را بکوبیم ما را بپذیرد و گناهان ما را ببخشد و ما را عفو فرماید.

---

(۱) ستارگان و درختان سجده کننده‌گانند.

(۲) قسم بعزت و عظمت تو که اغوا و گمراه مینمایم تمام اولاد آدم را. [.....]

صفحه : ۲۵۸

(مقصود از سجده و تسبیح موجودات چیست)

در کتاب کریم آیات بسیاری است که دلالت دارد بر اینکه تمام موجودات از اشجار و دوابّ و ملائکه و موجودات ارضی و سمائی تماما سجده میکنند برای خداوند وَ لِلّهِ یَسجُدُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً«۱» سوره رعد آیه ۱۶، وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ یَسجُدانِ و امثال اینها از آیات بسیار است.

و نیز در آیات دیگر گوشزد بشر مینمایـد که تمام موجودات تسبیـح و تمجید و سـتایش مینمایند مقام ربوبیت را وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم«۲» سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، و غیر اینها، بسیاری از مفسرین گوینـد مقصود از سجده نمودن تمام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات اینکه است که همگی مسخر امر پروردگار و همه ذلیل و منقاد اوامر تکوینی او میباشند و هر یک را بکاری مأمور نموده و همه آنها سر تسلیم و اطاعت بزیر انداخته و از اوامر مرجوعه بآنها سستی نمینمایند.
و مقصود از تسبیح و ستایش نمودن موجودات دلالت وجود و حالات آنهاست بر وجود و وحدت و باقی صفات آن فرد ازلی، و در پاسخ سؤال که دلالت وجود آنها بر وجود مربّی و مـدبّر عالم بسیار واضـح و هویداست چگونه فرموده وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم که شما نمی- فهمید تسبیح آنها، گویند و لو آنکه بسیاری از مردم اعتراف دارند بوجود

---

(۱) و برای خداوند سجده میکنند کسانی که در آسمانها و زمین هستند بطور رغبت یا بطور کراهت.
(۲) چیزی نیست مگر اینکه حمد و ستایش مینماید پروردگار را لکن شما تسبیح و تقدیس آنها را نمی‌فهمید.

صفحه : ۲۵۹

صانع مـدبر حکیم لکن در موجودات نظر عمیق ندارند و در انواع دلالت آنها تدبر و تفکر نمیکنند اینست که فرموده نمیفهمند یعنی فکر نمیکننـد، و بعضـی از دانشـمندان ماهر در علوم و حکمت گفته‌انـد از همین آیات می- توان اسـتفاده نمود که تمام موجودات، زنـده و گویا میباشـند حتی جمادات زیرا که هر موجودی بقـدر اشـراق نور وجودی که از مبدء بوی اضافه میگردد صاحب حیات و علم میشود حتی جمـادات و نباتات که آنها نیز مقـدار کمی از علم و حیات بهره‌ای دارنـد لکن همین طوری که وجود آنها ضـعیف است حیات و علم آنها نیز ضعیف است بطوری که برای مردمان عادی نمایشی ندارد و بزبان حال گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
و بایـد دانست که دلالـت موجودات بر وجود مـدبر آنهـا بـدو طریق تحقق پـذیرد گـاهی از راه برهان عقلی و گاهی از راه و جـدان سری، و برهـان یـا لمّی است یـا انّی، برهـان لمّی در اثبـات وجود صـانع محـل نـدارد زیرا که برهان لمّی علّت و سبب پی بمعلول و مسبّب بردن است و برای واجب الوجود علّت و سـببی نمیتوان فرض نمود پس در اینجا منحصر میگردد ببرهان انّی که از معلول پی بعلت بردن است و تمامی موجودات دلیل انّی میباشـند برای اثبات واجب الوجود جل شأنه زیرا وجود معلول دلیل بر وجود علت وی است و اینکه نحو شـناسایی مقـدور هر عاقلی است لـذا باین اعتبار نمیشود بطور کلی و جمعی خطاب بمؤمنین باشـد که شـما تسبیح آنها را نمیفهمید زیرا که ایمان بدون تصدیق تحقق ندارد و تصدیق بدون آنکه منتهی بامر ضروری و بدیهی گردد ممکن نیست.
پس مؤمنین مخصوصا مؤمنین صـدر اسـلام که ایمانشان تقلیـدی و اخذ از آباء و اجداد نبوده البته از روی فکر و تحقیق و فهمیدگی ایمان آورده بودند

صفحه : ۲۶۰

پس بطور کلّی نمیتوان گفت شـما نمیفهمید دلالت وجود آنها را بر مدبّر و خالق آنها و شاید مقصود اینکه باشد شـما مؤمنین که از روی برهان و دلیل عقلی ایمان آورده‌ایـد بطریق و جـدان و بمشاهـده سریّه نمیفهمیـد تسبیح موجوداترا اما مؤمن کامل حال ارتباط روح و سرّ وی بحقیقت موجودات گویا مشاهده میکند که تمام موجودات کلمات حقند و بچشم دل می‌بیند که هر موجودی باعتبار وجودش خود تسبیح و تهلیل اوصاف حقانی است، یعنی چگونگی دلالت موجودات را بر اوصاف صمدانی مشاهده مینماید.

و نیز برای صاحب قلب سلیم چگونگی سجده نمودن موجودات مکشوف و معلوم است و بچشم دل می‌بینـد چگونه موجودات در بندگی و اطاعت کمر خدمت بسته و در اطاعت مرجوعه بآنها آنی سستی نمینمایند.

در طبیعت هر موجودی تسبیح مخصوصی نهفته

و بنظر قاصر در اینجا وجه دیگری میرسد که ممکن است گفته شود در غریزه هر نوعی از موجودات تسبیح مخصوص و ذکر خاصی نهفته که مخصوص بوی است و همان طوری که هر موجودی از موجودات راجع بتأمین معاش و ادامه زندگانیش غریزه‌ای دارد که بدون فکر و رویّه ما یحتاج خود را فراهم مینماید همین طور بطبیعت و بغریزه‌ای که ناظم و مربی عالم در نهاد وی گذارده هر یک بنحو خاصی شکر میکند و ستایش مینماید آن معبود یکتا را، و غریزه در انواع موجودات مثل فطرت است در انسان و همان طوری که فطرت انسان بر توحید است غریزه انواع حیوانات و نباتات و جمادات هر یک بنحو مخصوص بر تعظیم و ستایش آن فرد ازلی است.

و نمی‌فهمند مگر خواص اولیاء اللّه از انبیاء و اولیاء و کسی که وی را روحی باشد مثل روح سلیمان نبی علیه السّلام که از مورچه حکایت میکند

صفحه : ۲۶۱

یا أَیُّهَا النَّملُ ادخُلُوا مَساکِنَکُم البته سلیمان بگوش سر که هر حیوانی دارد استماع کلام مورچه را ننمود بلکه بعلم لدنی و بگوش باطنی استماع نمود کلامی که از زبان سرّ مورچه گویا بود.

و آیات قرآنی و اخبار و احادیث و ادعیه اینکه مطلب را تأیید مینماید در ادعیه صبح از ائمه ما رسیده:

۱» سبحان من تسبّح له الانعام باصواتها یقولون سبّوحا قدّوسا، سبحان من تسبح له البحار بامواجها، تسبح لک الدّواب فی مراعیها و الوحوش فی مظانها و السباع فی فلواتها و الطیر فی و کورها، تسبح لک البحار باموّاجها و الحیتان فی میاهیها و المیاه علی مجاریها و الهوام فی اماکنها»«

تا آخر، و از اینکه قبیل ادعیه بسیار است.

پس از اینکه بیان خواهی فهمید که دلالت موجودات بر وجود حقانی و صفات ازلی یا از طریق برهان «انّی» است که همین قدر از وجود ممکنات و حدوث آنها پی‌ببریم بوجود واجب الوجودی که منزه از حدوث و امکان است و یا از طریق و جدان است و و جدان دو قسم است گاهی مؤمن عارف همین قدر اجمالا کیفیت ارتباط موجودات را بحق معاینه مینماید و بمشاهده کشفیه برای وی مکشوف میگردد چگونگی قوام و ارتباط موجودات را بحق تعالی و نیز معیّت و قیّومیّت وی را مشاهده مینماید.

و اینکه نحو شناسایی وقتی برای انسان میسّر میگردد که غوّاص‌وار

---

(۱) منزه است کسی که تسبیح و ستایش مینمایند او را چهار پایان بصداهای خود و میگویند «سبوحا قدوسا» پاک و منزه است خدایی که تقدیس مینمایند او را دریاها بموجهای خود و ستایش میکنند او را تمام جنبنده‌های زمین در محل چراگاه خود و ستایش مینمایند حیوانات وحشی در مکان خود و حیوانات درنده در مغارها و پرندگان در آشیانها و ماهیان در آبها و آبها در محل جریان خود و حیوانات و حشرات زمینی در مکانهای خود.

صفحه : ۲۶۲

در بحر عظمت حق تعالی فرو رود بطوری که از خودیت خود در مرتبه شـهود اثری باقی نمانـد و باصـطلاح عرفاء «فناء فی اللّه» پیدا نمایـد و اینکه نحو از و جـدان بـا مراتبی که دارد مرتبه دانی و اول مقـام مقربین بشـمار میرود لکن مرتبه عالی آن که نماینـده‌ای در روی زمین جز انبیـاء و خلفـای آنهـا نـدارد اینکه است که علاـوه بر کشف و شـهود و «فنـاء فی اللّه» در کمون موجودات فرو رود و حقیقت و نحوه وجود هر موجودی و آثـاری که بر آن مترتب است در نظر شـهود او مکشوف گردد و تمام حالات و غرائزی که در ظاهر و باطن هر شیئی نهفته است برای وی هویدا و واضح گردد.

پس کسـی میتواند کیفیت سـجده موجودات و چگونگی تسبیح نمودن هر نوعی از انواع ممکنات را بداند که به اینکه مرتبه اخیر از دانش رسیده باشد.

آری چنین فهم و دانشـی در خور مقام هر کسی نیست تنها عده اندکی از بشر که لایق مظهریت صفات حقانی گردیده‌اند و نماینده علم و حکمت و قـدرت و باقی صـفات احـدی گشته‌اند اینکه موهبت عظمی نصیب آنان گردیده و اینهایند سـفراء الهی و مصداق انسان کامل و جا دارد که در باره آنها گفته شود «لولاک لما خلقت الافلاک».

(مراتب سه‌گانه توحید و درجات موحدین)

مرتبه اول توحیـد عوام است یعنی عموم مؤمنین که از مرتبه الفاظ و مفاهیم قدمی بالاتر نگذاشـته‌اند مرتبه دوم توحید خواص اسـت که بطریق دلیل و برهان در مقام اثبات صانع بر آمده‌اند و ذات و صفات حقانی را از روی دلیل و برهان ثابت مینمایند.

مرتبه سوم توحید خاص الخاص است و در اینجا دو مرتبه است و هر مرتبه‌ای مراتبی در بر دارد مرتبه اول اینکه است که از راه دلیل و برهان قدم بالا نهاده و بمرتبه و جدان و کشف رسیده و کیفیت ارتباط وجود خود و

صفحه : ۲۶۳

بـاقی موجودات را بحق تعالی میفهمـد و البته اینکه مقام بلنـدی است که بایستی کوشـید تا باین مقام رسـید لکن رسـیدن باین مرتبه برای کسی که دارای ایمان و تقوی باشد کم و بیشی میسر میگردد.

مرتبه دوم از مرتبه سـوم را توحیـد اخصِّی نامنـد و در اینکه مرتبه حقـایق و سرّ وجـود مکشـوف میگردد و هر موجودی را بحقیقت وجود و اسـراری که در آن مخفی است معاینه مینماید و اهل چنین توحیدی نماینده حق تعالی و مظهر اتم اوصاف احدی میباشـند و فیض وجود و اشـراق نور ازل اول بآنها میرسد و بتوسط آنان بباقی موجودات سرایت مینماید اینکه است که اطاعت اینها اطاعت حق و محبت و دوستی اینکه بزرگواران دوستی خدا.

فَسَـجَدُوا إِلّا إِبلِیسَ بین علمای تفسیر حرف است که آیا ابلیس از جنس ملائکه خلقت شده بود یا از جنس جن جماعت بسـیاری از مفسرین گویند که از جنس ملائکه بود و جماعت دیگری گویند از جنس جن.

دلیـل کسـانی که گوینـد ملک بود همین اسـتثناء است یعنی تمام ملائکه سـجده کردنـد بآدم مگر ابلیس که بین ملائکه او مخالفت نمود و سـجده نکرد زیرا که خداونـد بملاـئکه امر نمود بسـجده کردن بر آدم و بغیر ملائکه امر نفرموده بود و اگر شـیطان از جنس جن بود اصلا مأمور بسجده نبود تا اینکه بمخالفت مردود گردد.

و دلیل کسانی که گویند از جنس جن است نه ملک یکی قوله تعالی کانَ مِنَ الجِنِّ و کان دلالت دارد که ابلیس همیشه از جن بوده نه اینکه بمخالفت و سجده نکردن از جن شده باشد.

و دیگر اگر ابلیس ملك بود هرگز خلاف و خطاء نمیکرد زیرا که آنچه باعث خطاء میشود قوای شهویه و غضبیه است که ملائکه از آن مبرّای

صفحه : ۲۶۴

میباشند پس از اینجا معلوم میشود که ابلیس از جنس جن بود و استثناء در اینجا استثناء منقطع است مثل اینکه گویند همگی آمدند در منزل مگر حمار و استثنای منقطع یکی از اقسام استثناء بشمار میرود، و اینکه گویند خداوند فقط ملائکه را مأمور نمود بسجده، و اگر جن بود و ملك نبود هرگز مأمور بسجده نبود گوئیم بخود اینکه آیات معلوم میشود که شیطان نیز مأمور بسجده کردن بود زیرا چنانچه از اخبار بر می‌آید شیطان بقدری عبادت نمود که بظاهر خود را از جنس ملك بشمار آورد، و ممکن است در مقام امتحان مأمور بسجده شده باشد «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد» و اینکه گویند ملك بود و بمخالفت تغییر حقیقت داد و داخل در جن شد درست بنظر نمی‌آید زیرا که قلب حقیقت و ماهیت محال است پس از اینجا معلوم میشود که در اصل ابلیس جن بوده و بتدلیس خود را داخل ملائکه گردانید.

صفحه : ۲۶۵

[سوره البقرة (۲): آیه ۳۵]

اشاره

وَ قُلنا یا آدَمُ اسکُن أَنتَ وَ زَوجُکَ الجَنَّةَ وَ کُلا مِنها رَغَداً حَیثُ شِئتُما وَ لا تَقرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ (۳۵)

ترجمه:

و گفتیم ای آدم تو و زوجه‌ات در بهشت ساکن گردید و از نعمتهای واسع و پاکیزه بهشتی بخورید آنچه میخواهید و نزدیک اینکه شجره نشوید اگر نزدیك اینکه درخت شدید از کسانی میگردید که ظلم بنفس خود نموده‌اید.

(توضیح)

اشاره

وَ قُلنا یا آدَمُ اسکُن نون «قلنا» نون جمع نیست بلکه دلالت دارد بر عظمت و بزرگواری گوینده، «اسکن» در لغت بمعنی قرار و آرامش گرفتن بعد از حرکت است یا سکنی و قرار گرفتن در محل و منزلی است.
أَنتَ وَ زَوجُکَ الجَنَّةَ

(آیا بهشت آدم چه بهشتی بود)

در اینکه آیا بهشت دنیا بود یا بهشت خلد بین مفسرین گفتاری است:

در تفسیر علی بن ابراهیم از صادق آل محمّد (ص) سؤال میشود که آیا بهشت آدم از دنیا بود یا از آخرت حضرتش در پاسخ فرمود بهشت دنیا زیرا که در آن ماه و خورشید طلوع و غروب مینمود و اگر از بهشت آخرت بود هیچوقت از آن بیرون نمیرفتند.

بعضی گفته‌اند آن بهشتی بود در آسمان غیر از بهشت خلد زیرا که بهشت خلد دائمی است کسی که داخل آن گردید هیچ وقت خارج نخواهد گردید و زحمت تکلیف در آن نیست.

و بعضی از مفسرین گویند آن همان بهشت خلدی است که بمتقین

صفحه : ۲۶۶

وعده داده شده نظر به اینکه الف و لامی که در اول آن واقع شده الف و لام عهد است و اشاره دارد بهمان بهشت خلد و برای رفع اعتراض که چگونه شیطان پس از مردود شدن داخل بهشت خلد گردید گویند شیطان داخل بهشت نشد از خارج با تدلیس آنها را فریب داد و اینکه گویند کسی که داخل بهشت خلد گردید خارج شدن ندارد آن مقامی است که در قیامت بجزای اعمال باشخاص با تقوی عنایت مینمایند نه در ابتداء امر.

پاسخ، ممکن است الف و لام «الجنّة» در آیه الف و لام جنس باشد نه عهد زیرا چنانچه از آیات و روایات معلوم میشود بهشت اقسامی و درجاتی دارد و هر یک را نامی است و شاید به آدم (ع) امر شد که داخل بهشتی گردد که در خور وی است یعنی در خور بدایت وجود او باشد نه آن بهشت موعود که پس از طی مقامات منزل و محل آخری بشر است و اینکه آن را بهشت خلد گویند شاید بمناسبت اینکه باشد که هر که داخل آن گردید در آن جاویدانست بیرون آمدن ندارد چنانچه مکرر در کلام مجید در باره بهشتیان فرموده هُم فِيها خالِدُون.

و بعضی گفته‌اند ممکن است بهشت آدم همان بهشت دنیا باشد زیرا که آدم در زمین خلق شده بود باین اعتبار بایستی بهشت او نیز در زمین باشد و آن باغی بود در فلسطین یا بین فارس و کرمان و برای امتحان آدم تعیین شده بود و مقصود از هبوط در آیه بعد اهبِطُوا انتقال آدم است بعد از خطیئه بزمین هند و هبوط باین معنی در قرآن استعمال شده است مثل قوله تعالی اهبِطُوا مِصراً.

و همان روایت علی بن ابراهیم قول اول را تأیید مینماید زیرا که ممکن نیست دخول در بهشت آخرت مگر بعد از طی منازل و مراحل که در طول هم واقعند یعنی حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که انسان تا اینکه

صفحه : ۲۶۷

حیات دنیا و پس از آن عالم برزخ را نپیماید نمیتواند وارد بهشت خلد گردد، مثل اینکه تا از عالم صلب پدر و رحم مادر نگذرد پا بر اینکه عالم نخواهد گذشت و ظاهر اینکه است که بهشت منزل اولی آدم (ع) بود که بایستی پس از آن عوالمی را طی کند تا بآن بهشت موعود برسد زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که طفره در وجود محال است شیء متحرك هر قدر حرکت سریع نماید باید مسافت را طی کند تا بسر منزل مقصود برسد و خلقت انسان دفعی نیست بلکه تدریجی است و محتاج بماده و مدت است.

(آیا خلقت حواء بچه نحو شده)

إبن عباس و إبن مسعود و بعضی دیگر از مفسرین چنین گویند وقتی ابلیس رجیم رانده شد از مقام کریم بلعنت ابدی گرفتار گردید و از بهشت بیرونش کردند آدم تنها ماند و از تنهایی متوحش گردید خداوند حوا را خلق نمود تا آنکه آدم با حوا مأنوس گردد و

در بعضی روایات است که آدم را خواب ربود و از پهلوی چپ وی حوا گرفته شد وقتی آدم از خواب بیدار شد دید زنی باجمال پهلوی او نشسته از وی سؤال نمود تو کیستی گفت زنی هستم گفت برای چه خلق شده‌ای گفت برای اینکه با من آرامش یابی و انس بگیری پس ملائکه گفتند اسم اینکه زن چیست گفت حوا و وی را حوا نامیده‌اند که از زنده که آدم باشد بوجود آمده.

در کتاب فقیه از زراره چنین روایت میکنند که از حضرت صادق از خلقت حوا سؤال شد و اینکه گویند وقتی خداوند آدم را خلق نمود از دنده چپ وی حوا را بیرون آورد حضرت در پاسخ فرمود

سبحان اللّه و تعالی عن ذلک علوّا کبیرا

آیا خداوند قدرت نداشت که برای آدم زوجه‌ای خلق کند از غیر دنده او، و اینکه کلام شنیعی است که گفته شود

صفحه : ۲۶۸

بعضی از آدم زوجه وی واقع گردد تا آنجا که گوید حوا از فاضل طینت آدم خلق گردیده.

«گفتار صدر المتألّهین در تفسیر آیه»

آن دانشمند بزرگ در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه می کنیم، بدان که از برای انسان کامل در بدایت حالاتش و ابتدای وجودش مقاماتی و درجاتی است چنانچه در انتهای امرش نیز مقامی و موقعیّتی پیدا مینماید و اول مقام او وجود وی است در علم حضوری حق تعالی که خلیفه و نماینده او باشد در زمین و در آن مقام عهد و میثاق از او گرفته شد، مقام دوم مقام مسجودیت وی است که ملائکه مأمور شدند سجده کنند برای آدم در بهشت ارواح و عالم قدس که موقع ظهور تمامی صور اسماء الهیه است، مقام سوم محل تعلق روح ببدن است در عالم علوی سمائی و آن بعد از عالم اسماء میباشد که بواسطه روح حیوانی که واسطه بین عقل و اینکه بدن کثیف است تحقق پذیرفته و انسان بهمین روح لطیف حیوانی در عالم اشباح داخل میگردد در مرتبه حیوانی و بهشت ابدان و اشاره، بهمین مرتبه دارد قوله تعالی یا آدَمُ اسکُن أَنت‌ وَ زَوجُک‌َ الجَنَّةَ.

مقام چهارم- مرتبه هبوط وی است بسوی عالم ارض و تعلق وی باین بدن ظلمانی که ترکیب شده از اضداد و منشأ عداوت و فساد و باعث محجوبیت اوست از عالم معاد.

تا اینجا تنزلات انسان از فطرت اصلیه بانتهاء میرسد پس از آن در مرتبه عود بمبدء و بازگشت بفطرت در قوس صعود بر عکس سیر نزولی ورد امانات باهلش نیز مقاماتی دارد چنانچه تفصیل آن در مقامات و حالات آخرت بیان شد. (پایان)

صفحه : ۲۶۹

وَ لا تَقرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ روایت از حضرت امام محمّد باقر (ع) است «لا تقربا» یعنی از اینکه درخت نخورید و خلافی نیست در اینکه مخالفت امر حق تعالی تحقق پیدا نمود و از آن درخت خوردند نه اینکه فقط نهی از نزدیک شدن بآن درخت باشد چنانچه ظاهر آیه است.

و اینکه آیا نهی از خوردن از آن شجره نهی تحریمی بوده یا نهی تنزیهی بعضی چنین معتقدند که برای آدم و حوا خوردن از آن درخت حرام بوده و نهی در اینجا را نهی تحریمی گرفته‌اند و آنها مخالفت کردند و معصیت نمودند و اینکه آیه و امثال آن را شاهد بر عقیده فاسد خودشان آورده‌اند که گناه کردن انبیا را جایز میدانند و منکر عصمت انبیاء میباشند.

لکن قول حق و صحیح که مطابق با براهین عقلی و نقلی است و مطابق با مذهب حقه جعفریه است اینکه است که نهی در اینجا نهی

تحریمی نیست بلکه نهی تنزیهی است یعنی برای آدم و حوا حرام نبود تناول از آن درخت بلکه بهتر و اولی بحال آنها اینکه بود که از آن درخت نخورند زیرا که خوردن از آن درخت سبب هبوط آنها گردید و شاید بهمین سبب آنها را نهی نمودند مثل اینکه گویند در راه منشین صدمه میخوری و باین معنی نهی ارشادی میشود نه نهی تحریمی.

و در علم کلام مبرهن و مدلل گردیده که بایستی انبیاء و خلفا از هر گناه و خطیئه معصوم باشند چه صغیره و چه کبیره چه بطور عمد باشد و چه بطور سهو حتی در حال کودکی و عدم بلوغ جایز نمیدانند خطایی از آنها سر زند و عمده دلیل آنها اینکه است که اگر مؤسس قانون الهی جایز الخطاء باشد و لو از روی سهو و فراموش دیگر اطمینان بقول و گفتار او باقی نمیماند و چگونه میتوان مطمئن گردید بقول کسی که جایز الخطاء باشد.

صفحه : ۲۷۰

و نیز اگر خطا کار باشند در مقام سخط و غضب الهی واقع میگردند و چگونه میتوان قبول نمود که ولی حق تعالی در مورد غضب او واقع گردد و مستحق عذاب شود اینکه است که دانشمندان و اکثر علمای شیعه اینجا و امثال آن را حمل بر ترك اولی نموده‌اند نه گناه اصطلاحی که مرتکب آن مستحق عذاب باشد و اینکه قول صحیحی است که مطابق با دلیل عقلی و نقلی است و آیاتی که ظاهرا نسبت گناه بپیمبران داده شده در اخبار حمل بر ترك اولی نموده‌اند و همین است قول حق و صحیح.

آری میتوان گفت که ترك اولی نسبت بآن بزرگواران بدتر از خطای مردمان عادی بشمار میرود زیرا گناه هر کسی در خور مقام و مرتبه و فهم وی است وظیفه مقربان و کسانی که دائم الحضورند نزد سلاطین غیر از وظیفه آن کارگری است که در نقاط دور دست زراعت یا پیله وری مینماید اگر آنها خلاف مقررات سلطان عمل کنند اندکی مجازات بآنها میکنند لکن نزدیکان که معرفت بمقام سلطنت دارند باندك خلافی مجازات می‌بینند و بآسانی عذر آنها پذیرفته نمیشود.

اینکه است که در خصوص انبیاء چنانچه از روایات میتوان استفاده نمود وقتی مختصر خلافی در خود می‌یافتند چنان خود باخته میشدند که مدتی برو افتاده و بلرزه می‌آمدند و از خود بی‌خود میگشتند تا وقتی که از طریق وحی بر آنها معلوم میشد که خداوند توبه آنها را قبول نموده

حسنات الأبرار سیّئات المقرّبین

بلکه میتوان گفت بالاترین سیئات توجه بنفس و امور طبیعی است که باعتبار لوازم بشریت شاید گاهی آنها را از توجه بحق تعالی باز میداشته نه گناه اصطلاحی زیرا که عظمت نفس آن بزرگواران و علو روحانی آنها بالاتر از آن است که مخالفت نص صریح نمایند در تفسیر مجمع البیان گفته اختلاف است در اینکه آیا نهی «لا تقربا»

صفحه : ۲۷۱

نهی تحریمی است که برای آدم و حوا حرام نموده بودند تناول از آن درخت را یا نهی تنزیهی است که اولی و بهتر اینکه بود که نزدیك آن درخت نروند و از آن نخورند، شیخ طبرسی گوید نزدیك بطریقه ما همان قول دوم است زیرا که جایز نیست انبیاء مرتکب عمل قبیح گردند نه صغیره و نه کبیره.

و جماعتی از اهل سنت که آنها را معتزله گویند چنین معتقدند که گناه آدم صغیره بوده نه کبیره و اینکه آدم عمدا مرتکب اینکه عمل شده یا سهوا و از روی فراموشی از نهی بود بین آنها گفتگو بسیار است.

و اینکه ما می گوییم صحیح نیست نسبت گناه کبیره بپیمبران دادن برای اینکه است که عامل آن مستحق عذاب و مذمت است.

و نیز نزد ما تمام معاصی کبیره است و عامل آن مستحق عقاب است و اینکه بعضی را صغیره و بعضی را کبیره نامند بنسبت است

بعضی از گناهان نسبت ببعضی دیگر کوچک حساب میشود و چون استحقاق عقاب و مذمت و مجازات نسبت بانبیاء نمیتوان داد اینکه است که نسبت گناه نیز بآنها دادن صحیح نیست، و نیز اگر بشود آن بزرگواران خطاء کار باشند خلق از آنها نفرت پیدا مینمایند باین معنی که مردم مایل بکسی میباشند و گفتار وی را می پذیرند که مطمئن باشند که از لغزش و خطا مصون است و چون پیمبران برای هدایت خلق فرستاده شده‌اند بایستی طوری باشند که خلق راغب و مایل بآنها گردند و کلام آنها را قبول کنند پس از اینجا میتوان فهمید که خطیئه آدم ترك اولی بود نه گناه كبیره كه عامل آن مستحق عقاب باشد.

و اینکه آیا آن درخت منهی چه درختی بوده بعضی انجیر گفته‌اند بعضی انگور بعضی گندم «و از حضرت امیر (ع) است که آن شجره کافور بود» بعضی درخت علم بخیر و شر تشخیص داده‌اند و بعضی بشجره خلد معرفی نموده‌اند خلاصه هر کسی باعتباری بدرختی تشخیص داده.

صفحه : ۲۷۲

و باید دانست بیرون کردن آدم و حوا را از بهشت از باب انتقام و مجازات نبود بلکه حکمت ربانی چنین تقاضا نموده بود که آدم و حوا هبوط بزمین نمایند و آدم (ع) خلیفه و نماینده حق گردد در روی زمین و افراد بشر در زمین نشو و ارتقاء نمایند و از قوه بفعل و از نقص بکمال آیند و بعمل نیك و بد مستحق ثواب و عقاب گردند که اگر آدم از آن درخت نخورده بود باز بالاخره بایستی از بهشت بیرون رود بدلیل آنکه فرمود إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً که اصلا آدم برای تعمیر زمین و نمایندگی اوصاف الهی در روی زمین خلق شده بود و اگر از آن درخت نخورده بود شاید مکث وی در بهشت و مدت اقامت وی بیشتر بود.

صفحه : ۲۷۳

[سوره البقرة (۲): آیه ۳۶]

اشاره

فَأَزَلَّهُمَا الشَّیطانُ عَنها فَأَخرَجَهُما مِمّا کانا فِیهِ وَ قُلنَا اهبِطُوا بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ (۳۶)

ترجمه:

پس شیطان قدم آدم و حوا را بلغزانید و از آن مرتبه بلندی که داشتند آنها را خارج نمود و گفتیم ای آدم و حواء و ابلیس فرود آئید از بهشت بزمین در حالی که بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنید و زمین محل استقامت و استقرار شما است تا هنگام اجل شما.

(توضیح)

«اهبطوا» هبوط در لغت بمعنی تنزل و سقوط نمودن از مرتبه عالی یا مکان عالی است بدانی و گاهی هبوط گویند و مقصود انتقال از مکانی بمکانی است چنانچه در کتاب کریم فرموده اهبِطُوا مِصراً منتقل بمصر گردید.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّیطانُ نسبت گمراهی دادن بشیطان برای اینکه است که شیطان بوسوسه سبب لغزش آنها گردید.

و در اینکه شیطان بچه وسیله خود را در بهشت که جای مقربین است وارد نمود با آنکه شیطان بمخالفت امر حق تعالی از مقام

قدسی که داشت مردود و رانده شده بود چند قول است:

۱- آدم نزدیک درب بهشت بود و شیطان از بیرون او را فریب داد و آن قبل از هبوط وی بود بزمین.

۲- شیطان در دهن مار وارد شد و مار بتوسط طاوس خود را در بهشت وارد نمود و بعضی گفته‌اند آدم و حوا فقط صدای شیطان را شنیدید خود او را ندیدند.

بعضی از مفسرین در وجه هبوط آدم (ع) و بیان قوله تعالی بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم:

صفحه : ۲۷۴

انسان در قوس نزول سه منزل و سه مرحله دارد و نیز کاملین از بشر را در قوس صعود سه مرحله است و دو نحو هبوط و دو نحو صعود برای آنها متصور است و آخر منزل تنزل و سقوط او عالم تضاد و عالم ماده است و از ماده تفرقه و کثرت پدید میگردد و کثرتی که ناشی از ماده است سبب ضدیت و فساد و خود خواهی و تنافر و تحاسد و خونریزی و تنازع بقاء احداث مینماید و تمام مفاسدی که در روی زمین پدید میگردد ناشی از ضیق وجود ماده و لوازم ماده است و محدودیت و ضیق وجود سبب نقص خیرات و عدم توسعه و رفاهیت بر اهل آن است اینکه است که بحکم تنازع بقاء تنازع و تحاسد در زمین بسیار است و اینکه فرموده بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ اشاره به مان تضادی است که از خواص و آثار اینکه عالم بشمار میرود که محل هبوط آدم و ذریه وی است اینکه بود که ببشر قوه غضب و شهوت داده شد که بقوه غضب دفع مضرات از خود بنماید و بقوه شهوت جلب منافع کند.

و نیز در حکمت الهی و نظام خلقت لازم بود خلیفه و نماینده‌ای در زمین قرار دهد زیرا که انسان مدنی بالطبع است و محتاج بقانونی است که بین آنها حکم فرما باشد که وظیفه هر کسی را روی قانون عدل مقرر نماید و بعضی بر بعض دیگر تعدادی ننمایند و قانون بایستی خدایی باشد تا اینکه مردم بپذیرند پس البته بایستی همیشه نماینده و خلیفه الهی « یا پیمبر یا خلیفه و امامی» در روی زمین باشد و کسی که مدعی اینکه منصب الهی شد بایستی برای اثبات آن معجزات و کراماتی در معرض نمایش در آورد و گر نه از روی پذیرفته نمیشود و وقتی رسالت مدعی نبوت ثابت شد البته مردم کلام او را میپذیرند و خصومت و نزاع از بین مردم مرتفع میگردد.

و بعضی گفته‌اند مقصود از بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ آدم (ع) و ذریه او و ابلیس و ذریه وی است زیرا عداوت و فسادی که در روی زمین پدید

صفحه : ۲۷۵

میگردد ناشی از عداوت و وسوسه شیطان است و دشمنی آدم (ع) نسبت به شیطان محض حکمت و ایمان و خلاصی از شر اوست لکن عداوت شیطان نسبت به آدم (ع) حیله و کفر است. (پایان) وَ لَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتاعٌ زمین را آرامگاه شما قرار دادیم که از آن بهره و انتفاع ببرید تا هنگام مرگ و در بیان کلمه «مستقرّ» چند قول است إبن مسعود گفته مقصود استقرار در زمین و ودیعه در قبر است إبن عباس گفته مقصود استقرار در زمین ودیعه در صلب پدران است، حسن گفته استقرار در آخرت و ودیعه در دنیا مقصود است زیرا محل استقامت و قرار جایی است که انتقال در آن نباشد و آخرت است که جای قرار گاه و ثبات انسانی است نه دنیا که انسان در تغییر و تبدیل دائمی است.

إِلی حِینٍ شاید مقصود حین مرگ باشد اگر گفتیم خطاب در اهبِطُوا بافراد بشر است و ممکن است مقصود حین قیام قیامت باشد اگر گفتیم خطاب بعموم است زیرا محل استقامت نوع بشر تا قیامت زمین است معنی دوم بسیاق آیه نزدیکتر است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آدم بعد از خطیئه سقوط نمود بزمین صفا و زمین صفا را صفا گویند برای آنکه صفوهٔ اللّه

یعنی آدم صفی (ع) در آنجا هبوط نموده و حواء بزمین مروه سقوط نمود و بهمین مناسبت آن را مروه گویند زیرا که مرئه یعنی زن در آن نزول نموده.

و پس از آنکه آدم (ع) بزمین سقوط نمود چهل روز بسجده افتاد و گریه کرد تا وقتی که جبرئیل (ع) بر او نازل شد و گفت ای آدم (ع) آیا خداوند تو را بدست قدرت خود خلق ننمود و از روح خود در تو ندمید و تو را

صفحه : ۲۷۶

مسجود ملائکه خود قرار نداد آدم (ع) گفت آری چنین است جبرئیل گفت مگر تو را نهی نفرمود که از شجره نخوری چرا مخالفت امر حق تعالی را نمودی و عصیان کردی آدم (ع) گفت ای جبرئیل شیطان قسم خورد بخدا که من نیک خواه شمایم و هرگز گمان نمیکردم کسی بدروغ بخدا قسم بخورد.

[سوره البقرة (۲): آیه ۳۷]

اشاره

فَتَلَقّی آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ (۳۷)

ترجمه:

پس آدم از پروردگارش کلماتی گرفت پس خداوند توبه او را پذیرفت زیرا که اوست پذیرنده توبه و مهربانست.

(توضیح)

اشاره

علی بن ابراهیم از صادق آل محمّد (ص) چنین روایت میکند که پس از آنکه آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت که در جوار حق تعالی بود در حال سجده چهل روز گریست جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت ای آدم چرا اینقدر گریه میکنی آدم گفت ای جبرئیل چگونه گریه نکنم در صورتی که خداوند مرا از جوار خود خارج نمود و بزمین سقوط نمودم جبرئیل گفت ای آدم توبه کن آدم (ع) گفت چگونه توبه نمایم آن گاه خداوند در محل کعبه قبّه‌ای از نور برای او پدید آورد و نور آن اطراف مکه و کوه‌های مکه را فرا گرفت پس آنجا حرم شد و جبرئیل (ع) مأمور گردید که در آنجا علامتی بگذارد و گفت ای آدم برخیز و غسل کن و محرم شو و روزی که آدم (ع) از بهشت سقوط نمود اول ماه ذی القعدهٔ الحرام بود و روزی که محرم شد و داخل در عرفات گردید هشتم ماه ذی الحجهٔ الحرام بود و مأمور شد بتلبیه و چون ظهور روز عرفه شد مأمور شد غسل کند و پس از نماز عصر خداوند کلماتی بوی القاء کرد و آن کلمات اینکه بود
سبحانک

صفحه : ۲۷۷

اللّهم و بحمدك لا اله الّا انت عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی انّك انت التّواب الرّحيم.

و آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند بعد از غروب روانه گردید بسوی مشعر الحرام و چون صبح شد خدا را بکلماتی خواند و خداوند توبه او را قبول نمود پس از آن روانه مکه گردید تا رسید بجمره اول آن گاه شیطان در راه او واقع گردید و گفت ای آدم چه اراده داری جبرئیل گفت ای آدم شیطان را بسنگ رد کن آدم هفت سنگ بشیطان زد و با هر سنگی تکبیر گفت و شیطان در جمره دوم مجددا خود را به آدم رسانید آدم (ع) بامر جبرئیل هفت سنگ بر او زد و با هر سنگی تکبیر گفت آن وقت جبرئیل گفت ای آدم (ع) دیگر شیطان را نخواهی دید پس از آن آدم (ع) داخل کعبه شد و هفت مرتبه طواف نمود آن وقت جبرئیل گفت ای آدم خداوند توبه او را قبول نمود و زوجه تو حوا را بتو میرساند. (پایان) و در اخبار اهل بیت است آدم وقتی در بهشت بود دید اسمهایی بر ساق عرش نوشته شده سؤال نمود صاحب اینکه نامهای مجلل کیانند جبرئیل گفت اینها جلیل‌ترین و بزرگترین خلق خداوند و ذریه تواند و آنها محمّد صلّی اللّه علیه و آله، علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن و حسین (ع) میباشند موقع توبه آدم (ع) جبرئیل آن اسمها را به آدم یاد آوری نمود آدم (ع) متوسل گردید بآنها و خدا را بآنها قسم داد خداوند ببرکت آنها توبه آدم را قبول نمود.

(معنی و حقیقت توبه چیست)

در عرف شرع توبه رجوع و بازگشت از مخالفت و نافرمانی است به اطاعت و بندگی و در اینکه حقیقت توبه چیست بین علماء گفتگو بسیار است بعضی گویند توبه فقط همان پشیمانی از عمل قبیح و مخالفت حکم شرع

صفحه : ۲۷۸

مطهر است، دیگری گفته معنی توبه پشیمانی و عزم بر ترك است، قول دیگر اینکه است که توبه سه رکن دارد پشیمانی از خلاف و عزم بر عدم تکرار و تدارك ما فات.

لکن ظاهرا آن شرط سوم در اصل تحقق توبه مدخلیت ندارد آری ممکن است گفته شود اصل توبه همان پشیمانی است و عزم بر عدم معاودت از لوازم آن است و تدارك ما فات از متممات و کمال توبه است یعنی بدون تدارك ما فات توبه نیز تحقق پذیرد لکن توبه کامل نیست و آنچه مخالفت در آن واقع شده اگر از چیزهایی است که قابل تدارك است تبرئه نمیشود مگر وقتی که تدارك آن نماید مثل اینکه عمل واجبی را ترك نموده یا حق غیری در گردن وی است بایستی حتی الامکان خود را بری الذّمه نماید.

و معنی توبه رجوع و بازگشت بسوی حق و امر حق است پس از آنکه بعصیان از اوامر الهی اعراض نموده بود و یکی از اسماء اللّه «توّاب» است و آن لفظی است مشترك بین حق و خلق وقتی نسبت بخلق داده شود رجوع و بازگشت وی است بمبدء خود بعد از اعراض از او زیرا معنی عصیان همان سرپیچی از اوامر مولی و فرار از اوست وقتی توبه نمود بازگشت نموده بسوی او، و تواب نسبت بحق تعالی که فرموده فَتابَ عَلَيهِ بازگشت خداوند است از سخط و غضب برحمت و مغفرت.

و توبه حقیقی نسبت بانسان وقتی تحقق پذیرد که قلب و سریره وی از تعلّقات نفسانی و شهوات طبیعی وارسته گردد و تصفیه شود و بتمام قوی و مشاعر رجوع بمبدء خود نماید زیرا چنانچه از معصوم رسیده

«حبّ الدّنیا رأس كلّ خطیئة»

و تمام معاصی از همین محبت دنیا و تعلقات طبیعی سر چشمه میگیرد و انسان را پایبند شهوات نفسانی مینماید و وی را از حق و

حقیقت دور میگرداند با اینکه او سبحانه

اقرب من کلّ قریب

است.

صفحه : ۲۷۹

لکن وقتی حجب ظلمانی و تعلقات نفسانی برداشته شد و انسان بتمام همت از دار غرور انابه نمود بدار خلود و روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز آورد و از ذلت گناه و بعدی که در اثر نافرمانی طاری وی گشته استغفار نمود وجهه قلب خود را بسوی او گردانید خداوند نیز بنا بوعده‌ای که داده هُوَ یَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ«۱» سوره توبه آیه ۱۰۵ إِنَ‌اللّهَ یُحِبُ‌التَّوّابِینَ وَ یُحِبُ‌المُتَطَهِّرِینَ«۲» سوره بقره آیه ۲۲۲، و در احادیث قدسی است

۳» من کان للّه کان اللّه له«

۴» من تقرّب الیّ بشبر تقرّبت الیه ذراعا«

،

و امثال اینها او را میپذیرد و قبول میفرماید بلکه در باره توبه کنندگان فرموده فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ‌اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ«۵» سوره فرقان آیه ۷۰، علاوه بر اینکه آنها را میپذیرد و گرامی و دوست میدارد بجای اعمال زشت آنها اعمال نیک میگذارد ببین بچه درجه و پایه‌ای میرسد لطف خداوندی نسبت ببنده عاصی فراری وقتی بازگشت نمود بمولای خود که هم دوستی خود را نسبت باو اعلان نموده و هم وی را گرامی داشته و از لغزشها و مخالفتهای او چشم پوشیده بلکه سیئات او را تبدیل بحسنات مینماید «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست».

خداوند متعال برای ما دو راه و دو طریق بسوی خود باز نموده که بسیار بر امیدواری ما میافزاید یکی راه توبه است که هر قدر هم عصیان ورزیم امید عفو و بخشش از کرم خداوندی داریم، و دیگری راه دعاء است

---

(۱) اوست که قبول میکند توبه بندگان خود را.

(۲) بدرستی خداوند دوست میدارد توبه کننده‌گان را و دوست میدارد تطهیر کننده‌گان را.

(۳) کسی که بوده باشد برای خدا، خدا نیز برای او است.

(۴) کسی که یک وجب بمن نزدیک گردد من یک ذراع بوی نزدیک میگردم.

(۵) آنها کسانی میباشند که خداوند تبدیل مینماید گناهان آنها را باعمال نیک

صفحه : ۲۸۰

ادعُونِی أَستَجِب لَکُم وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ«۱».

و اینکه دو راه باز شده که در هیچ حالی از رحمت و کرم الهی مأیوس نباشیم و بدانیم هر وقت رو باو آریم اگر چه غرق در گناه باشیم بکرم خداوندیش ما را میپذیرد و قبول میکند اینکه است که مقارن نمود «تواب» را «برحیم» که یکی از صفات ذاتیه است و اشاره دارد برحمت خاصی که مخصوص توبه کننده‌گان است.

---

(۱) وقتی بنده من از من سؤال نمود من نزدیک باویم و اجابت مینمایم دعوت دعا کننده را وقتی که بخواند مرا.

صفحه : ۲۸۱

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

قُلنَا اهبِطُوا مِنها جَمِيعاً فَإِمّا يَأتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَن تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۳۹) يا بَنِى إِسرائِيلَ اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِى أَنعَمتُ عَلَيكُم وَ أَوفُوا بِعَهدِى أُوفِ بِعَهدِكُم وَ إِيّايَ فَارهَبُونِ (۴۰)

ترجمه:

گفتیم بآنها سقوط نمائید از آن محلی که دارید تمام شما پس هر گاه از من برای شما دین و هدایتی آمد پس کسی که پیروی کند دین مرا ترس و خوفی برای او نیست و نیز حزن و اندوهی ندارد،

و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آنها اهل دوزخند و در آنجا جاویدانند.

پس از آن خطاب ببنی اسرائیل است که ای پسران اسرائیل یاد کنید نعمتهایی که بشما عنایت نمودم «مقصود آباء و اجداد آنهایند» و وفا کنید بعهد و میثاقی که با شما یا «با پدران و اجداد شما» بستم تا آنکه من نیز وفا کنم بعهد شما و از من بترسید از شکستن عهد و میثاق.

(توضیح آیات)

در پاسخ اعتراض که چرا «قُلنَا اهبِطُوا» تکرار شده دو جهت و دو معنی گفته شده یکی تأکید که دومی تأکید همان اول است و دیگر آنکه مقصود از هبوط اول فرود آمدن آنهاست از بهشت بآسمان دنیا و از هبوط دوم فرود آمدن آنهاست از آسمان دنیا بزمین.

«منها جمیعا» از بهشت یا از آسمان «جمیعا» تأکید است «فامّا یأتینّکم» «امّا» یکی از حروف شرط است مؤکد بنون تأکید ثقیله و شرط مثل مبتدا که خبر میخواهد آن نیز جزا میخواهد و جزاء

صفحه : ۲۸۲

«امّا (يَأتِيَنَّكُم فَلا خَوفٌ عَلَيهِم)» میباشد یعنی کسی را که طریق هدایت باو رسید و پیروی نمود پیمبران را چنین کسی در محل امن و امان قرار گرفته و خوف و اندوهی برای وی نیست، و بعکس کسی که تصدیق پیمبران ننمود و تکذیب کرد آیات آفاقی و انفسی و آیات قرآنی را چنین کسی جایگاه وی آتش است.

آری تا از طرف مبدء حجت و بینه برای کسی تمام نشود عذاب و مجازات نمودن وی معقول نیست اینکه است که در هر وقت و زمانی بایستی سفراء الهی یا نمایندگان آنها در زمین باشند که مردم را بسوی حق و حقیقت رهبری نمایند چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶ فرموده وَ ما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبعَثَ رَسُولًا.

یا بَنِی إِسرائِیلَ اسرائیل لقب یعقوب پیغمبر (ص) است و در لغت عبری بمعنی صفوهٔ اللّه است اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَیکُم. پس از اثبات توحید و نبوت و معاد خداوند جلیل در مقام بر آمده که یهود را متذکر گرداند به نعمتهایی که بپدران و آباء و اجداد آنها عطا فرموده و آنها را از اسارت و بنده گی فرعونیان نجات داده و نیز انبیاء و پیمبران بسیاری در میان آنها مبعوث فرموده و آنها را بر عالمیان فضیلت داده و غیر اینها و اینکه نعمتهایی که بپدران و اجداد آنها کرامت نموده در باره آنها حساب مینماید شاید سرش اینکه باشد که تا وقت نزول اینکه آیات هنوز اثر آن نعمتها باقی مانده بود و آنها بشرافت پدران خود بین مردم افتخار مینمودند بعضی از مفسرین گفته که پس از آنکه خداوند بیان توحید و نبوت و معاد فرموده در مقام تعداد نعمتهایی که بعامه بشر عنایت نموده بر آمده که مردم متذکر گردند و از طریق نعمت منعم خود را بشناسند و اینکه بنی

صفحه : ۲۸۳

اسرائیل را مخاطب ساخته برای اینکه بوده که بین آنها علمایی بودند عالم بتورات و انجیل و بباقی کتب آسمانی نیز واقف بودند.
أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم شاید مقصود همان عهد و میثاقی است که از فطرت اولیّه بشر گرفته شده که ایمان بخدا و تصدیق به پیغمبران باشد عموما و تصدیق بخاتم انبیاء محمّد (ص) خصوصا زیرا که ایمان بخدا و تصدیق پیمبران اثر ظاهرش اینکه است که نوع بشر را متدرجا بکمال میرساند و بتعلیمات قرآنی موقعیت پیدا مینماید که حائز مقام قرب گردد و اینکه کمال و تمامیتی است که فوق آن در باره بشر تصور ندارد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی یعنی امروز دین اسلام برای شما کامل گردید و نعمت برای شما تمام شد.
و اینکه بخصوصه بنی اسرائیل را مخاطب ساخته شاید سرش اینکه باشد که گوشزد آنها نماید وقتی برای شما نعمت تمام میشود که شما بعهد فطری اولی خود وفا کنید و تابع دین اسلام گردید و شما بنی اسرائیل و باقی افراد بشر وقتی بعهدی که در روز «الست» بستید وفا کنید أُوفِ بِعَهدِکُم خداوند نیز بعهد خود وفا میکند که پاداش عمل نیک شما اینکه است که خداوند شما را بمنتهی کمال انسانیت برساند و از آن نعمتهای بهشتی که در دار القرار برای شما مهیا نموده شما را برخوردار نماید.
کسانی که بحسن و قبح عقلی قائلند گویند وقتی عبد بعهد خود وفا نمود و اقرار کرد بالوهیت و تصدیق پیمبران نمود و تابع دین اسلام گردید البته برای خداوند لازم و واجب است که بوعده خود وفا کند و آنچه را که پاداش عمل نیک آنها قرار داده بآنها برساند.
لکن جماعتی که آنها را اشاعره نامند چون حسن و قبح عقلی را

صفحه : ۲۸۴

منکرند گویند اینجا از باب مجاز بالمشاکلهٔ است یعنی پاداش آنها مطابق عمل آنها است نه اینکه وقتی آنها بعهد وفا کردند بر خداوند نیز واجب باشد وفا کند بعهدی که با آنها بسته.
صدر المتألهین در تفسیر خود بیانی دارد که خلاصه آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید مقصود از عهدی که خداوند با بشر بسته همان نور ربانی است که در کلام خود تعبیر بامانت مینماید آنجا که فرموده «ما امانت خود را عرضه نمودیم بر آسمانها و بر زمین و آنها از تحمل آن اباء نمودند و انسان آن امانت را قبول نمود و متحمل گردید و او بسیار ستمکار و ظالم و بسیار نادانست، و آن نوری که بامانت بانسان داده شده در ابتداء خلقت بشری در حجابهای طبیعت پوشیده شده بود لکن بتوسط پیمبران مثل ابراهیم (ع) و موسی و عیسی (ع) در هر دوره‌ای اندازه‌ای آن نور باطنی بشر هویدا گردید لکن تمامی آن نور بتوسط نبی اکرم سید ما خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله ظاهر و هویدا گردید و کسی باین عهد وفا میکند که بشناسد آن نوری که خداوند بقلب رسول اکرم

(ص) خود افاضه نموده بلکه حقیقت همان نور رسول است که فرموده قَد جاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ
و آن نور همان لوح ضمیر اوست و آن نوری است الهی و سرّی است از اسرار ربانی اما کتاب کلام الهی است که فرود آمده از طرف حق تعالی تا آنکه آیات او شناخته شود و نیز بوی شناخته شود آیات آفاقیه و انفسیه و انواع موجودات علوی از اقسام ملائکه و احکام قضائیه و قدریه و بوی شناخته شود عموم قدرت و احاطه علمیه او بتمام موجودات و حکمت او در خلقت آسمان و زمین و انبساط نور وجود او بر صفحات ماهیات و هیاکل ممکنات و معرفت قیامت و معاد و بازگشت موجودات بسوی واحد قهار و کسی که به

صفحه : ۲۸۵

بجمیع معارف قرآنی ایمان آورد ایمان یقینی شهودی و نیز راجع «بجزء عملی» نفس خود را اصلاح نمود همچه کسی بسعادت رسیده و نجات یافته و کسی که در معارف بمرتبه شهود و «عین الیقین» رسید «فَقَد فازَ فَوزاً عَظِیماً» و چنین کسی نزدیک گشته بمقربین که مشاهده میکنند خیر مطلق و جمال مطلق و حسن مطلق را و نور او داخل میگردد در طریق نور آنها اینکه بود وفا بعهدی که انسان با خداوند بسته بود.
لکن عهدی که خداوند با انسان بسته اینکه است که پس از آنکه انسان بعهد خود وفا نمود او سبحانه افاضه نماید بر وی انوار رحمت خود را در هر مقام و مرتبه از مراتب عبودیت و وی را موفق گرداند که از تمام درجات و مقامات حسیّه و خیالیّه و عقلیّه بگذرد تا آنکه برسد بمرتبه اقصی و بر او افاضه کند از نور جمال ازلی خود و واقع گرداند وی را در سلک محبوبین بعد از آنکه در سلک محبین مقامی داشته و قرار دهد او را از واصلین بعد از آنکه در زمره سامعین بوده آن وقت علمش و ایمانش عین میگردد یعنی بمرتبه «عین الیقین» میرسد (پایان) وَ إِیّایَ فَارهَبُونِ (الرهبة و الرهب) در لغت بمعنی خوف و ترس از چیزی است با احتراز و اضطرابی که از قبل آن پدید میگردد وَ إِیّایَ فَارهَبُونِ یعنی بترسید و حذر کنید از شکستن عهدی که با من بستید که ایمان آرید و اطاعت نمائید پیمبران و سفراء الهی را.
خوف و خشیه حالت انفعالی نفسانی است که منشأ حدوث و پیدایش آن علم یا ظن بوقوع ضرر است بلکه گاهی احتمال ضرر نیز منشأ خوف می‌گردد و پیدایش آن در نفس اختیاری نیست اگر چه در بعضی اوقات مقدمات آن باختیار است.

صفحه : ۲۸۶

و خوف و خشیه اگر چه در معنی یکی است لکن خشیه اخص از خوف است زیرا که خشیه خوفی است که با هیبت قرین باشد خوف از شخص بزرگ برای عظمت و بزرگی او و آن را هیبت و خشیه گویند اینکه است که فرموده إِنَّما یَخشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ علماء و دانشمندانند که از هیبت و عظمت خداوندی میترسند لکن جهّال چون خدا را بعظمت و بزرگی نمیشناسند هیچ ترسی ندارند و اگر از بعضی از معاصی اجتناب نمایند از خوف جهنم و عذاب اخروی است.
آری هیبت و عظمت مقام الوهیت در کسی یافت میگردد که قلب و سریره وی از خار و خاشاک طبیعت پاک گردیده و محل اشراق و جلوگاه نور عظمت جمال و جلال کبریایی گشته و شدت و ضعف آن منوط بدرجه معرفت است، آیا نشنیده‌ای که گویند مولی أمیر المؤمنین (ع) شبی چندین دفعه از هیبت الوهیّت غش میکرد البتّه از ترس جهنّم نبود زیرا که آن جناب معصوم بود و گناهی نداشت که از خوف و سخط الهی اینطور لرزان و هراسان باشد و بحالت غش افتد همان هیبت و جلال خداوندی بود که هنگام مناجات و فناء فی التوحید او را از خود بیخود میگردانید.

صفحه : ۲۸۷

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۱ تا ۴۲]

اشاره

وَ آمِنُوا بِما أَنزَلتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُم وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَ لا تَشتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلًا وَ إِيّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَ لا تَلبِسُوا الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَكتُمُوا الحَقَّ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۴۲)

ترجمه:

وای بنی اسرائیل ایمان آورید بآنچه فرو فرستادم.
قرآن: در صورتی که قرآن تصدیق کننده است آن چیزی را که با شما است «تورات و انجیل» و اول کسی نباشید کافر شده بقرآن و آیات تورات و انجیل را ببهاء اندک نفروشید و از غضب و سخط من احتراز نمائید.
و حق را نپوشانید بباطل و کتمان حق نکنید با اینکه حقانیت قرآن و دین حق برای شما محرز و معلوم است.

(توضیح آیات)

وَ آمِنُوا بِما أَنزَلتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُم خداوند بیهود امر میفرماید که بایستی ایمان آرید و تصدیق قرآن نمائید زیرا که ایمان بقرآن و تصدیق به اینکه قرآن از جانب خداوند نازل گردیده بعینه همان تصدیق بتورات است و اشاره باین است اگر شما بتورات ایمان دارید همان تورات بشارت داده بقدوم محمّد (ص) و نزول قرآن پس لازمه تصدیق بتورات تصدیق بقرآن است.
و شاید اشاره باین باشد که شما چگونه تصدیق نمیکنید بحقانیت قرآن در صورتی که قرآن تصدیق مینماید آنچه را که نزد شماست از تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی لکن حمل بر معنی اول بهتر است زیرا ظاهرا غرض اینکه است که بکتاب خودشان حجت بر آنها تمام شود.
وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ شما که اهل کتابید و از علماء و کسانی بشمار می‌آئید که ایمان

صفحه : ۲۸۸

دارند بخدا و پیمبران را تصدیق نموده‌اند نباید از اول کسانی باشید که کافر بقرآن و منکر حقانیت آن گردیده‌اند که باقی نیز تابع شما گردند و قرآن را تکذیب نمایند.
وَ لا تَشتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلًا در بعضی از روایات رسیده که علمای یهود آیاتی که در شأن پیغمبر اکرم (ص) و بعضی خصوصیات آن بزرگوار در تورات ثبت بود بمتمولین یهودیها میفروختند و آیات تورات را تحریف میکردند و عوض مینمودند و پول میگرفتند خداوند در اینجا آنها را از اینکه عمل شنیع منع میفرماید و سرزنش میکند که شما چگونه روا دارید آیات خدایی را ببهاء اندک بفروشید و بهایی که در عوض تحریف آیات تورات میگرفتند اگر چه مبلغ زیادی بوده لکن نسبت بعمل آنها اندک بشمار می‌آید زیرا که تحریف آیات الهی در شناعت و انحراف از حق عمل بزرگی محسوب میگردد که طلا و نقره هر قدر هم که زیاد باشد در مقابل آن هیچ مینماید و اگر مقصود از ثمن قلیل تحصیل ریاست باشد چنانچه بعضی گفته‌اند آن نیز در مقابل چنین عملی کوچک

مینماید.

وَ إِیّایَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید و مرتکب چنین عمل رکیکی نشوید، و در اینکه در آیه جلوتر امر بخوف مینماید که وَ إِیّایَ فَارهَبُونِ بـایستی از من بترسـید و در اینجا امر بتقوی مینمایـد وَ إِیّایَ فَاتَّقُونِ البته اسـرار و نکاتی در آن منـدرج است و شایـد یکی از نکاتش اینکه باشد که مخالفت عهد و میثاق در موردی است که بایستی انسان بترسد و حذر نماید و عهدی که با خدا بسته نشکند و اینکه خطاب شامل عموم مکلفین می‌شود از عالم و جاهل، اما در مورد فروختن آیات الهی امر آن عظیم‌تر و عقوبت آن شدیدتر

صفحه : ۲۸۹

است اینکه است که نظر بعظمت مطلب امر بتقوی مینمایـد که بایستی علمای یهود جـدیت نمایند و خود داری کنند و آیات خدایی را ببهاء اندک نفروشند که مستوجب عذاب سخت گردند.

وَ لا تَلبِسُوا الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَکتُمُوا الحَقَّ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ تأکیـد همـان آیه بالا است که بعلمای یهود خطاب میکنـد که البته بتحریف آیات تورات حق را بباطل نپوشانید و آیاتی که در باره پیغمبر اسلام (ص) رسیده مخفی ننمائید بلکه ظاهر کنید زیرا که شما عالمید و حق و باطل را از هم تمیز میدهید.

چه قدر آیات و اخبار در مذمت علماء سوء و دانشـمندانی رسیده که بعلم و دانش خود عمل نمیکنند و هر کجا مذمت و سرزنش از چنین دانشـمندانی شـده مقصود کسـانی میباشـند که غرض آنهـا از تحصـیل علم تنعم دنیوی و حظوظ نفسـانی و طلب جـاه و مال و ریاست باشد نه رضای خداوند و تحصیل معرفت او.

در کتـاب کافی از حضـرت أمیر المؤمنین (ع) چنین روایت میکننـد که فرموده «علماء دو قسـمند عالمی که بعلمش عمل میکنـد آن نـاجی و اهـل نجـات است و عـالمی که عمـل بعلمش نمیکنـد او هالک است و خود را بهلاکت ابـدی رسانیـده و اهل جهنم متأذی میشونـد از بوی کنـد عـالمی که تارک علم خود باشـد متأسف‌ترین اهل جهنم مردی است که مردم را موعظه کنـد و آنها را دعوت بحق نمایـد و آنها بپذیرنـد و اهل بهشت گردند و خودش به متابعت هوای نفس و طول امل و آرزو و آمال از اهل جهنم گردد زیرا که در اثر متابعت نفسانی راه حق بسته میگردد و بطول امل و آرزوهای دور و دراز آخرت را فراموش مینماید».

و نیز روایت در کافی از ابی جعفر (ع) است «کسـی که طلب علم می کنـد برای اینکه بعلماء مباهات نماید یا بسـفهاء بزرگی کند یا برای

صفحه : ۲۹۰

اینکه مردم بوی رو آورند خداوند مقعد و نشیمنگاه او را پر از آتش میکند».

و نیز از صادق آل محمّـد (ص) است «خداونـد عفو میکنـد هفتاد گناه عامی را قبل از آنکه یک گناه از عالم عفو نماید» و غیر اینها از اخبار بسیاری که دلالت دارد که شخص عالم یا در معرض سعادت دائمی است یا در معرض هلاکت ابدی است.

و در آیه بالا اگر چه بظاهر خطاب متوجه ببنی اسـرائیل و جماعت یهودیها است لکن در واقع اعتراض وارد میشود بر آن علمایی که آنچه از آیات و آثار بر خلاف غرض و مقصد آنها است تأویل میکنند و تحریف مینمایند تا آنکه با غرض آنها وفق دهد.

و بایستی دانست اصلا عالم و دانشمند کسی را گویند که افعالش ارائه دهد گفتارش را و گفتارش کاشف و نماینده باطن و سرّ وی باشـد زیرا که علم حقیقی پرتـوی است از نور حقیقت و جلوه‌گـاه آن قلبی است که از آلودگی اغراض طـبیعی پـاک گشـته و آینهماننـد حقـایق در آن منعکس گردد و زبـان ترجمـان، و افعـال و اعمـال نمایشات آن است، عالمی که بر خلاف علمش عمل میکند عالم نما است و حقیقتا از دانش تهی است کردار و رفتارش گواهی میدهد بر کذب مدعایش.

علم و دانش رهبر نجات و رهبر و سعادت و پیشرو سالکین الی اللّه میباشد علم نوری است که از مبدء فیاض طلوع مینماید و پرتوی از آن در قلب هر کس افتد وی را از ظلمتکده جهل و بیخردی بشاه راه هدایت میکشاند هرگز نمیشود کسی دارای علم حقیقی باشد و بطریق سعادت پیش نرود پس اصلا نباید چنین اشخاصی که بلباس علماء درآمده و خود را داخل در زمره دانشمندان بحساب می‌آورند و از علم و دانش واقعی تهی میباشند در تعداد علماء و دانشمندان بشمار آورد.

صفحه : ۲۹۱

بلکه میتوان گفت چنین اشخاصی بمراتب بسیار از عوام و جهال پست‌تر و بی‌مقدارترند زیرا سادگی عوام و عدم آلودگی آنها بنیرنگهای شیطانی ممکن است وقتی آنها را بسوی سعادت بکشاند و درب رحمت بسوی آنها باز شود لکن کسی که صورت علم را وسیله مقاصد شوم خود قرار داده و قلب خود را محل نقوش صور الفاظ گردانیده و باصطلاحاتی قانع گشته و از معنی علم و حقیقت دانش تهی گردیده چنین کسی حربه بدست شیطان داده و او را بر نفس ناطقه خود مسلط گردانیده و اینکه بعضی گویند علم حجاب است شاید مقصودشان همین باشد نه علم حقیقی که طریق نجات و راه کسب سعادت و فیروزی را بانسان بنماید و او را از بی‌خردی و جهالت بشاه راه هدایت کشاند و طریق عمل نیکو را بوی بیاموزد تا آنکه در اثر ایمان و تقوی از اهل نجات شود و از حیات خود بهره‌مند گردد.

صفحه : ۲۹۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۳ تا ۴۴]

اشاره

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ ارکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ (۴۳) أَ تَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَکُم وَ أَنتُم تَتلُونَ الکِتابَ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۴۴)

ترجمه:

پس از امر ببنی اسرائیل که بایستی ایمان آورند بپیغمبر اکرم (ص) و پیروی نمایند احکام قرآن را و بدستورات و تعلیمات آن عمل نمایند تأکید مینماید که بایست بپای دارید نماز را و عطاء کنید زکاة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی بنماز جماعت مسلمانها حاضر گردید و با آنها نماز بخوانید

آیا شما امر می‌کنید مردم را بنیکو کاری و عمل نیک و خود را فراموش میکنید در صورتی که تورات را تلاوت میکنید آیا چرا تعقل نمی‌کنید «تا اینکه بدانید که واعظ غیر متّعظ میباشید».

(توضیح آیات)

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ بعد از ایمان بخدا و رسول و معاد، نماز و زکاة دو رکن از ایمان میباشند که بدون اینکه دو رکن و اینکه دو پایه ایمان استقرار و استحکام پذیر نیست.

در قرآن مجید و در احادیث چه قدر در امر نماز و زکاة تأکید شده و نیز در حفظ اوقات نمازهای پنجگانه تأکید مینماید حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی که بایستی جدا اوقات نمازها مراعات شود و آن وقتهایی که در شرع مطهر برای نماز معین فرموده مخصوصا نماز وسطی و در اینکه آیا نماز وسطی که در حفظ آن تأکید زیادتری شده کدام یک از نمازهای پنجگانه است بین مفسرین از شیعه و سنی گفتاری است که اینجا جای تفصیل آن نیست و در هر یک قول دارد لکن بیشترین علمای شیعه حمل بر نماز ظهر نموده‌اند و مشهور بین علمای اهل تسنن تفسیر بنماز

صفحه : ۲۹۳

عصر شده و بعضی بنماز مغرب و بعضی بعشاء و بعضی بصبح تخصیص داده‌اند.

خلاصه غرض اهتمام در امر نماز و مراعات اوقات آن است زیرا که نماز و لو آنکه عمل کوچکی بنظر می‌آید لکن در معنی و حقیقت عمل بزرگی است که جامع و حاوی تمامی وظائف عبودیت است.

در حدیثی از رسول اکرم (ص) است

«بالصّلاة یبلغ العبد الی درجة العلیاء»

در اوائل سوره اندازه‌ای راجع بفضیلت نماز و اهمیت آن ذکر شد لکن چون امر نماز بسیار بزرگ و قابل اهمیّت است موقعیّت دارد که باز اندازه‌ای در بعضی خصوصیات و علل تشریع آن مختصر بیانی بشود.

در قرآن مجید فرموده أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکرِی بپای دارید نماز را برای یاد من از اینکه مبارك آیه میتوان استفاده نمود که علت و سبب تشریع نماز تذکر حق تعالی و یاد اوست.

در حدیثی از حضرت امام رضا (ع) در ضمن مسائلی که محمّد بن مسلم از آن جناب سؤال میکند از علت تشریع نماز است که بچه سبب بمسلمانها دستور نماز داده شده در پاسخ سؤال فرمود علت نماز «اقرار بربوبیت حق جل و علا و اینکه او را ضدی و ندی نیست و قیام و پایداری در مقابل درگاه خالق جبار جل جلاله» ایستادگی و استقامت در مقام بندگی او بطور ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف بگناه و طلب عفو از گناهان گذشته و اینکه هر شبانه روز پنج مرتبه پیشانی را بزمین گذارد و اظهار ذلت و انکسار خود و بزرگی و جلال خداوندی او را نماید و نیز برای اینکه است که همیشه متذکر باشد و در مقابل عظمت او خاضع و ذلیل گردد و با اینکه از دنیا منزجر است از خداوند طلب نماید خیر دنیا و آخرت خود را و نیز برای اینکه شبانه روز مداومت نماید بر ذکر خدا و فراموش ننماید سید و مولای خود را که در اثر فراموشی طغیان ورزد و سرکشی نماید و اینکه

صفحه : ۲۹۴

همیشه خدا را در نظر داشته باشد و باین وسیله خود را باز دارد از معاصی و از انواع و اقسام فساد و آیات و اخبار در علل تشریع نماز بسیار است بناچار از بیان آن خودداری مینمائیم و تفصیل آن موکول بکتب اخبار است و در کتاب «اربعین هاشمیه» اندازه‌ای در اطراف آن بیان نموده‌ایم مراجعه بآن جا شود.

یکی از دانشمندان در فضیلت نماز چنین مینویسد نماز وسیله ارتباط با خدا و یاری خواستن از اوست مقصود از نماز تنها رکوع و سجود و قرائت قسمتی از آیات قرآن و تکبیر و تهلیل بدون ایمان و حضور قلب نیست بلکه مقصود از نماز اینکه است که روح انسان را برای تقدس اوج دهد تا خدا را از سر اخلاص ستایش کند خداوند فرماید لَیسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ المَلائِکَةِ وَ الکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینَ وَ ابنَ السَّبِیلِ وَ السّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِینَ فِی البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ

البَأسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ المُتَّقُونَ«۱» بنا بر اينكه مؤمن پاك اعتقاد كسى است كه هنگام نماز قلب خود را بسوى خدا متوجه سازد و او را شاهد پرهيزكارى خود قرار دهد و براى

---

(۱) برّ و نيكى اينكه نيست كه بگردانيد رويهاى خود را طرف مشرق و مغرب و لكن نيكى كسى راست كه ايمان آرد بخدا و بروز قيامت و بملائكه و بكتاب و بپيمبران و انفاق نمايد مال خود را با دوستى بآن بنزديكان و ايتام و فقيران و كسانى كه در غربت محتاج ميگردند و كسانى كه بپاى ميدارند نماز را و عطا ميكنند زكاۀ را و كسانى كه وفا ميكنند بعهد خود هر گاه عهد بستند و كسانى كه صبر ميكنند در سختيها و ضررها و در حال ترس اينكه جماعت كسانى ميباشند كه تصديق كرده‌اند و ايمان آورده‌اند و اينهايند متقين.

صفحه : ۲۹۵

اداء فرائض خويش از او كمك جويد و براى كشف اسرار كاينات از او الهام و توفيق بخواهد.

مؤمن پاك اعتقاد در اثناى نماز و در تمام ساعات زندگانى خويشتن را در مقابل عظمت ذات خدايى حقير و كوچك مى‌بيند وقتى در طياره مى نشينيم و هزار يا چند هزار متر از زمين اوج مى گيريم كوه‌ها و رودها و شهرها را ميبينيم كه مانند آثارى حقير و ناچيز بر زمين نمودار است و در ديده ما همچون خطوطى كه بر نقشه جغرافيا رسم كرده باشند جلوه ميكند گويى سطح زمين پست و بلندى ندارد ارتفاع كوه بنظر نميآيد بناها بلند نيست رودخانه و چاه فرو رفتگى ندارد همه چيزها با هم برابر است و بر سطح زمين چيزى جز رنگهاى مختلف كه مقارن و در هم آميخته است و هر چه بيشتر اوج ميگيريم آميختگى آن بيشتر ميشود.

زمين ما در جهانى كه هزاران افلاك و ستارگان در آن وجود دارد نمودار نيست و يك ستاره كوچكى بيش نيست و در عرصه نامتناهى وجود مانند شكوفه‌اى حقير و ناچيز است بنا بر اينكه ما كه يكى از ساكنين اينكه كره حقيريم در پيشگاه خالق و مدبر هستى كه عظمتش از حد فهم بيرون است چه اندازه كوچك و زبونيم چه خوب است هنگامى كه به پيشگاه او توجه داريم و براى تقويت و هدايت خود از او كمك ميخواهيم اينكه نكته را بخاطر بياوريم كه همه مردم در پيشگاه، و مال و مقام آنها در اينكه زبونى اثر ندارد بلكه ايمان پاك و فروتنى در پيشگاه خداوند و نيكى و پرهيزكارى اينكه زبونى را چاره ميكند.

آرى عقل بشر حكم ميكند كه بنده بايستى در مقام برآيد و اظهار نمايد عظمت مولا و عبوديت خود را و ستايش كند معبود خود را بآنطورى كه در خور جلال و بزرگى اوست، و البته چگونگى وظائف عبوديت را

صفحه : ۲۹۶

بايستى از طرف خودش مقرر گردد و دستور فرمايد لذا بايستى لطفا سفرايى بفرستد تا آنكه بما بياموزند كه چگونه بايستى بوظائف عبوديت قيام كنيم و نيز بما بفهماند كه بچه طريقى بايستى ستايش نمائيم و اظهار كنيم عظمت و بزرگوارى آن ذات مقدس را.

و پس از تبليغ رسول ممكن است ببعضى اسرار و خصوصيات عبادات واقف گرديم و بعضى آثار آن را در خود بيابيم و كسى كه بهيچ وجه اثر عبادت را در خود نيافت معلوم ميشود كه عبادت او بطورى كه مطلوب شارع است انجام نگرفته چگونه توان نمازى كه باز ندارد انسان را از فحشاء و المنكر در تعداد عبادت بشمار آورد در صورتى كه فرموده إِنَّ الصَّلاةَ تَنهى عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنكَرِ بازداشتن از فحشاء و المنكر از اثر و خاصيت صلاۀ صحيح بشمار مى‌آيد.

و نيز نماز مصداق و علامت بارزى است براى ابراز عبوديت و بندگى و تواضع و تذلل در مقام خالق جبار و وسيله اقبال و توجه بسوى كردگار و عرض حاجات و استمداد بسوى معبود بى‌همتا.

و نیز بنماز صحیح عبودیت محقق میگردد و عبودیت وسیله معرفت بمعبود میشود کسی که تمام شرائط نماز را از اجزاء و شرائط مخصوصا حضور و توجه کامل بمعبود را مراعات نماید نوری در قلب وی پدید میگردد که معبود و اله خود را میشناسد و آن را «نور بصیرت» گویند.

و نیز نماز کامل منتج قرب جوار احدی است یعنی نماز سبب قرب و منزلت و نزدیکی بمعبود است زیرا چنانچه ثابت و محقق گردیده انسان بهر چه رو آورد و توجه کامل باو داشته باشد بوی نزدیك میگردد و بعضی از اوصاف آن شیء در آینه قلبش هویدا می گردد و از اسرار و خصوصیات آن اطلاع پیدا مینماید چگونه ممکن است کسی روی دل خود را بمعبود

صفحه : ۲۹۷

وادارد و از قرب وی بی‌نصیب گردد هر گز ممکن نیست.

شیخ تنطاوی در تفسیر خود ذیل قوله تعالی: حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطى در جلد اول در صفحه ۱۸۴ بیان خوبی دارد که در اینجا مختصر ترجمه‌ای از آن مینمایم.

چنین گوید برای نفس انسانی باعتبار تصرف وی در بدن قوای بسیار و افعال بیشمار است و مردم دو فرقه و دو دسته‌اند یکی اینکه قوی و مشاعر را در غفلت صرف مینماید و متابعت هوای نفسانی میکند و قوای خود را رها مینماید مثل اینکه زبان می گوید آنچه در قلب خطور میکند و نیز چشم و گوش و باقی اعضاء آزادند مانع و جلوگیری از عقل و شرع در کار نیست و از دیدنیها و شنیدنیها در دام هواها و اغراض شخصی می‌افتند و از حقیقت غافل می‌مانند و دیگری قوای خود را حفظ مینماید و زیاده روی در اعمال آن نمی کند و تمام اعمال و افعال خود را محدود می‌نماید بحد معینی و باندازه مخصوصی که از آن تجاوز ننماید، میبیند بمقداری، می گوید به اندازه‌ای، میشنود بحدی، تعقل و تدبر مینماید بحدی و میزان خاصی، و خود را موظف میداند که در اعمال و افعال از حکم عقل و شرع خارج نگردد چنین اشخاصی حفظ نموده‌اند «البطاریه» یعنی آن قوه و نیرویی که آن را «کهرباء» منفی و مثبت میگویند و آن قوه مغناطیسیه حیوانیه که در وی ذخیره شده تفریط نمیگردد، وقتی آن قوه مغناطیسیه محفوظ ماند انسان را مساعدت مینماید و وی را ترقی و تعالی میدهد اگر چه مشعر بآن نیست لکن کسی که قوای خود را بیهوده مصرف نمود و مشاعر را متفرق گردانید خود را ضعیف و قوی و شخصیت خویش را از دست داده و دیگر شخصیت و موقعیتی برای وی باقی مینماید لکن چنانچه تجربه شده حفظ قوای، نفس انسان را بزرگ مینماید و بر موقعیت و شخصیت او میافزاید

صفحه : ۲۹۸

و وی را در انظار بزرگ و محترم مینماید بلکه جذب قلوب میکند و مردم وی را دوست میدارند.

و نیز شیخ تنطاوی گوید من مطلع گردیدم که بناء معلمین و علم آموزان بر اینکه است که بآموزگاران دستور میدادند که برای حفظ اراده مدت کمی فکر خود را محصور نمایند «یعنی فکر خود و خیال خود را نگاه دارند در یک امری و نگذارند متفرق گردد».

و نیز کلماتی بآنها می‌آموختند مناسب غرض و مطلوب آنها که در چند دقیقه‌ای آن کلمات را مکرر نمایند، و نیز بآنها امر مینمودند که در چند دقیقه‌ای هوا را در ریه خود نگاه دارند و نگذارند خارج گردد.

و نیز بآنها توصیه مینمودند که «حدیث نفس» نکنید «یعنی حتی الامکان نگذارید خیالات و موهومات حواس شما را متفرق گرداند» و نیز باز دارید خود را از اینکه در مجالس فخر و مباهات کنید یا اظهار دوستی نسبت بکسی نمائید، و نیز بایستی جدا اجتناب نمائید از مشروبات الکلی و آنچه قوه شهویه شما را زیاد میکند و از هر کلمه‌ای و هر میل و رغبتی که در آن لذتی باشد و بآن آن قوه

مغناطیسیه که در باطن شما بودیعه گذارده شده مصرف میشود خودداری نمائید و قوای خود را در پیروی شهوات صرف ننمائید.
و نیز بآنها توصیه مینمودند که کتمان «سرّ» نمائید و سرّ خود و دیگران را فاش نکنید و سکوت و سکون را شعار خود نمائید و میگفتند نتیجه اینها زیادتی قوه اراده است، و قوه اراده نزد آنها بهتر از همه چیز است «یعنی عزم و اراده منشأ تمام خیرات است» و اینها که گفته شد مقاله‌های علمای جمعیه نفسیه امریکایی است که تدوین و تأسیس نموده‌اند.
و نیز از جمله تعلیمات آنها اینکه است که به آموزگاران امر میکنند

صفحه : ۲۹۹

که هر روزی بقدر نیم ساعت در حجره‌ای ایاب و ذهاب نمایند و شخص خیالی را در نظر گیرند و گویا با او تکلم مینمایند بکلمات نیکویی که مناسب غرض ایشانست و سعی کنند که حواسشان متفرق نگردد و غرض آنها از اینکه تعلیمات قوت عزم و اراده است که مقدمه و پیشرو تمام اقسام کمالات است و نیز گوید من الان در مقام تنقید یا تعریف کلام آنها نیستم غرضم اینکه است که نظیر همین دستورات در دین ما تأسیس گشته آیا خداوند نمیگوید إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا.
و مردم چنین گمان میبرند که اینکه مسئولیت مخصوص بآخرت است و حق اینکه است که مسئولیت اعضاء هم در دنیا است و هم در آخرت.
تا آنجا که می‌گوید خداوند در قرآن مجید پیغمبر خود را امر می نماید که تقویت نماید عزم و اراده خود را فَاصبِر کَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ.
و میبینی در نماز واجب نموده حفظ قوه فکریه را و اینکه نماز گذار فکر خود را محصور نماید در غرض واحد، آیا همین عمل وحدانی برای تقویت قوه اراده جامع تعلیمات آنها با زیادتر نیست! آیا سعادت و فضیلت برای کسی نیست که قوه عزم و اراده وی قوی گردد، آیا تعجب نمیکنی در کلام الهی وَ استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ ببین چگونه مقارن نموده صبر را با نمازی که با حضور قلب باشد نه نماز اکثر مردمان امروزه.
آیا تمرین امریکائیها به آموزگاران که برای علوّ همت و قوّت عزم و اراده بکار برند اینکه نیست که تنها در اطاقی ایاب و ذهاب نمایند و کلماتی مناسب غرض خود بگویند با توجه نفس، آن تقلید از نماز ما نیست خواه دانسته یا ندانسته.
تا آنجا که گفته «ایضاح» اینکه خداوند میفرماید إِنَّ الصَّلاةَ

صفحه : ۳۰۰

تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنکَرِ برای تعلیم و تمرین ما است که فکر خود را محصور نمائیم و ملتجی بکرم او و پناه آورنده برحمت او باشیم و در اثر آن قوه عزم و اراده در ما قوت گیرد و قوه «مغناطیسیه» ما قوی گردد و بکمال رسد آیا لب تعلیمات امریکائیها که بشاگردان خود دستور میدهند که هر روزی بین پنج دقیقه تا پانزده دقیقه نقطه‌ای را هدف و مواجه نظر خود قرار دهند بطوری که از اینکه طرف و آن طرف نگاه نکنند، همان معنی نماز ما نیست و چنین معتقدند که کسی که اینکه عمل را تمرین نمود و مداومت بر آن کرد عزم و اراده وی قوی میگردد و قدرت پیدا می‌کند در اینکه خودداری نماید از پیروی نمودن شهوات و آمال نفسانی آن وقت یک عضو عاملی میگردد در اجتماعات.
آیا صلاة با حضور قلب از اول تکبیر تا آخر سلام کافی نیست که باز دارد انسان را از فحشاء و منکر، ببین چگونه نماز ما جامع تمامی دستور آنها در حفظ قوه مغناطیسیه میشود با زیادتر زیرا فقط دستور آنها اینکه است که روزی چند دقیقه فکر خود را نگاه دارند به اینکه نقطه‌ای را هدف خود قرار دهند و نظر بآن اندازند و فکر خود را متفرق ننمایند دستور نماز ما اینکه است که علاوه

بر اینکه نظر خود را نگاه داریم و نقطه‌ای یعنی «کعبه» را هدف خود قرار دهیم بایستی قلب خود را نیز متوجه معبود خود نمائیم و ملتجی باو باشیم و کلماتی چند مناسب مقام الوهیت او و مرتبه عبودیت خود بگوئیم با اعتقاد دینی تا اینکه باین عمل در حفظ و حراست حق تعالی واقع گردیم و قوه مغناطیسیه ما قوی گردد. (پایان) آری نتیجه نماز کامل همین است که دل آدمی را جلا دهد و قوای روحانی وی را قوی گرداند و بر یقین و استقامت وی بیفزاید و عزم و اراده او را قوت دهد و او را در طریق مستقیم ثابت گرداند بطوری که استیلاء یابد

صفحه : ۳۰۱

بقوای طبیعی، و شهوات نفسانی وی تابع عقلش گردند، زبان نگوید مگر باذن عقل چشم و گوش و باقی اعضاء همگی مطیع عقل گردند.

و اینکه میبینیم متدینین ما شب و روز پنج مرتبه نماز میخوانند بلکه بنماز جماعت نیز حاضر میگردند و در روحیه آنها اثر بارزی ندارد بلکه در بعضی اشخاص بعکس، عوض آنکه ترقی و تعالی نمایند و بر قوای طبیعی غالب گردند سیر معکوس مینمایند و تنزل می‌کنند و روز بروز بر قوای طبیعیه آنها افزوده میگردد برای اینکه است که نماز را با توجهی که شارع مقدس دستور فرموده و مطلوب وی است انجام نمیدهند نماز اکثر مردم جسم بی‌روح و جسد بی‌سر است.

أ تَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَکُم وَ أَنتُم تَتلُونَ الکِتابَ أ فَلا تَعقِلُونَ اگر چه بظاهر خطاب و اعتراض بعلمای بنی اسرائیل است که دانشمندان آنها در پنهانی توصیه مینمودند بمردم که متابعت دین اسلام نمایند و نیز بآنها امر مینمودند که صدقه بدهند و بیکدیگر نیکی و احسان نمایند لکن خود آنها نه متابعت مینمودند نه بذل مال میکردند، متابعت نمیکردند که مبادا ریاست آنها خلل پیدا نماید و انفاق نمیکردند از ترس اینکه فقیر گردند.

لکن در واقع اعتراض بهر کسی است که مردم را توصیه نماید بعمل نیک و خود را فراموش کند زیرا عقلایی نیست کسی امر کند مردم را به احسان بغیر و نیکو کاری و عمل نیک و احسان بخود نکند که نفس خود را باز دارد از آنچه بوی ضرر میزند اینکه است که در آخر آیه فرموده أ فَلا تَعقِلُونَ چگونه شما تعقل نمیکنید که اول باید خود را وادار نمائید

صفحه : ۳۰۲

بعمل نیک تا آنکه دیگران از شما سر مشق گیرند و کلام شما در عمق قلبها فرو رود و چنانچه تجربه شده کلامی که فقط از دهان بیرون آید از گوش تجاوز نمیکند لکن کلامی که از دل بروز کند بدل نشیند پس واعظ غیر متّعظ که عملش مصدّق گفتارش نباشد چنین کسی عملش تکذیب میکند کلامش را.

و چون غرض از وعظ و موعظه تأثیر نفوس است و باز داشتن از عمل بد و کسی که عملش مخالف گفتارش شد علاوه بر اینکه کلامش تأثیر ندارد ممکن است نتیجه بعکس دهد زیرا وقتی مردم مطلع شدند که عالم عملش مخالف قولش میباشد و آنچه را که نهی می‌کند خودش در پنهانی مرتکب میگردد در معاصی جرأت پیدا میکنند و چنین پندارند که اینکه اعمال مباح است که اگر خلاف بود چنین شخص دانشمندی چگونه اقدام بر چنین گناهی مینمود اینکه است که گناه عالم بمراتب بسیار قبیح‌تر و شنیع‌تر از گناه جاهل نادان بشمار میآید و شاید نظر بهمین دارد کلام حضرت امیر علیه السّلام که شاید فرموده باشد

«قصم ظهری رجلان عالم متهتّک و جاهل متمسّک»

خلاصه میفرماید دو نفر پشت مرا شکستند عالم بی‌عمل و عابد بی‌علم.

و گفته‌اند: همزه، در أ تَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ برای تعجب است که چگونه شما بدیگران امر بنیکی میکنید و نسبت بخود فراموش

مینمائید.
و بایـد دانست که مقصود اینکه نیست که در اینکه موقع که امر بخود نمینمائید بایستی امر بغیر نیز نکنید امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمانی است که باید حتی الامکان انجام دهد و اینکه خود یکی از مقررات و دستورات شرع مطهر است، اینجا فقط در مقام سرزنش است که شما امر بنیکی میکنید و خود را از نیکو کاری باز میدارید.

صفحه : ۳۰۳

و «برّ» در لغت اسم جامعی است برای اعمال خیر و بعضی گفته‌اند «برّ» سه معنی دارد: ۱- برّ و نیکویی بپدر و مادر و نسبت به اقارب و خویشان ۲- «برّ» در عبادات، ۳- «برّ» و نیکی در معاملات.

صفحه : ۳۰۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶]

اشاره

وَ استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلاّ عَلَی الخاشِعِینَ (۴۵) الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ أَنَّهُم إِلَیهِ راجِعُونَ (۴۶)

ترجمه:

در مهمات زنـدگی خود طلب یاری و استعانت بجوئیـد بصبر و بردباری و نماز هر آینه بزرگ و ناگوار است مگر برای کسانی که خاشع و خاضعند
و آن اشـخاص کسانی میباشـند که بـدرستی میداننـد که ملاقات کننده‌انـد پروردگار خود را و بحقیقت آنها بسوی پروردگار خود بازگشت مینمایند.

(توضیح)

بین دانشـمندان و علمای تفسـیر گفتگوست که آیا وَ استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ خطاب مخصوص ببنی اسـرائیل است یعنی یهودیها یا خطـاب بمسـلمانهاست یـا مقصـود عمـوم افراد بشـر است زیرا تمـام مردم همـان طوری که مکلف بـاصول دیانتنـد مکلف بفروع نیز میباشند.
نظر به اینکه عطف به آیـات جلو میباشـد اگر چه در ظاهر مخاطب بنی اسـرائیل میباشـند لکن امر شامل تمام افراد مکلفین میشود که همه مأمورنـد بصبر و صـلاهٔ و اینکه بخصوصه امر بصبر و صـلاهٔ شـده شایـد اشـاره باین است که هیـچ فضـیلت و کمالی عایـد بشـر نمیگردد مگر از پرتو صبر، و صلاهٔ نیز یکی از مصادیق صبر بشمار میرود، کلید گنجینه کلیه سعادات صبر است، راهی که روح ما را بمنشـأ وجود خود نزدیک مینمایـد صبر است، کمال انسانی و صـعود وی از مرحله حیوانیت باوج ملکوتیت از پرتو صبر است علم و معرفت و عمل نیکو و کلیه کمالات روحانی و جسـمانی و تحصـیل سـعادت دنیوی و اخروی کسـی را میسر نمیگردد مگر وقتی که چنگ بزند بداماند صبر.

صبر از خصائص انسانی بشمار میرود حیوان و ملك فاقد اینکه فضیلت

صفحه : ۳۰۵

میباشند در ملك منافی بنظر نمی‌آید که محتاج بصبر باشد حیوان نیز چون فاقد عقل است نمیتوان وی را متصف بصفت حمیده صبر نمود زیرا بردباری وقتی که از روی حکم عقل و شرع پذیرفته شد از فضیلت نفسانی محسوب می گردد و آدمی را بزرگ مینماید و ترقی میدهد و از نقص بکمال می‌آورد و گر نه مجرد خود داری نمودن از بعض ناملایمات ببعضی ملاحظات کمالی تحقق نپذیرد.
و نیز وقتی صبر بمرتبه‌ای رسید که یکی از ملکات و اوصاف محموده محسوب گردید قابل اهمیت است و منتج فوائد بیشمار است لکن اگر ملکه نفسانی نشد و دوام پیدا ننمود، اگر چه بهر اندازه‌ای که باشد باز بی فائده نیست لکن آن فوائد کذایی که گفته شد بر آن مترتب نمیگردد، مگر وقتی که از ملکات حمیده بشمار آید و از قوت نفس پدید گردد آن وقت بسیار قابل اهمیت است.
چه بسیار از آیات و احادیث و اخباری که تعریف و تمجید از صبر نموده و بیان اینکه خداوند برای صابرین پاداش بی‌اندازه مقرر نموده زیرا که صبر در موضوع خود از اعمال شاقه بنظر می‌آید و از روی قوت نفس پدید میگردد و حسن جزا مطابق حسن عمل است عمل هر چند شاقتر و مشکل‌تر باشد البته پاداش آن بیشتر است
(افضل الاعمال أحمزها)
اینکه است که در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده إِنَّما يُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَيرِ حِسابٍ«۱» و رحمت و هدایت را شامل حال صابرین گردانیده أُولئِكَ عَلَيهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ المُهتَدُونَ سوره بقره آیه ۱۵۳.
صبر از قوت و اطمینان نفس و سکونت و آرامش دل پدید می گردد آدم

---

(۱) محققا خداوند بصابرین اجر بی‌اندازه عنایت مینماید.

صفحه : ۳۰۶

کم صبر غالبا ضعیف النفس فاقد استقامت و متانت است بلکه ناقص العقل است و در مرتبه انسانیت کامل نیست کسی که بزودی تحت تأثیرات گوناگون و حوادث واقع گردد چنین کسی از درجه اعتبار ساقط است و در هیچ عمل و کاری که وارد میگردد نمیتواند بخوبی آن را انجام دهد و بثمر رساند زیرا در هر عمل و فعلی اول شرط اساسی آن داشتن متانت و استقامت و پایداری بر آن است کسی که کم صبر و کم حوصله شد چگونه میتواند در اعمال بزرگ با اقویای بشر شرکت کند و کار مهمی را انجام دهد و آن را بثمر رساند.
و شاید سرّ اینکه انبیاء عظام را «اولو العزم» نامیده‌اند همین باشد که آن بزرگواران دارای عزم ثابت و در درجه اعلای متانت و استقامت بوده‌اند و چنان در اعلاء کلمه توحید استقامت و پایداری بخرج داده‌اند که مثل کوه پا بر جا بادهای حوادث و مخالف آنها را ذرّه‌ای تکان نمیداده و سر سوزنی بر عزم و اراده و استقامت آنها زیان نمیرسانیده.
خلاصه حقیقت و معنی صبر سکون و آرامش نفس است که از روی قوت نفس و آرامش دل پدید گردد و صابر کسی را گویند که بزودی تحت تأثیر حوادث واقع نگردد و بادهای مخالف او را تکان ندهد و وی را مضطرب نگرداند اینکه است که دانشمندان گفته‌اند جوهر و ذات انسان عقل است و جوهر عقل تمیز است و جوهر تمیز صبر است زیرا عقل است که با انسان امر بصبر مینماید و نیز کسی متصف میگردد بصبر که عقلش بر طبعش غالب گشته و قوای نفسانی وی تحت تسخیر قوای عقلیه وی در آمده باشد و در موقع هیجان قوای طبیعی از حکم عقل و شرع تجاوز ننماید و همچنین در موقع عمل استقامت و پایداری نماید و قوای حسی

خود را بزحمت وا دارد تا آنکه هر عضوی از اعضاء وی انجام وظیفه دهند.
و اگر خواهی از صابرین محسوب گردی در هر عمل و شغلی که وارد

صفحه : ۳۰۷

میشوی استقامت نما و آن را بخوبی و درستی و صحیح انجام بده عمل وقتی ارزش واقعی دارد و قابل اهمیت میگردد که در سایه استقامت و کوشش بسیار انجام گیرد و در مورد آن رنج فراوان برده شود چنانچه تجربه شده که آن صنایع و اختراعاتی که در مورد آن ثبات و استقامت بعمل نیامده بزودی مضمحل و نابود گشته و اثری از وی پدیدار نیست و آنچه در عالم باقی مانده چه از گفتار و چه از اعمال و چه از صنایع و اختراعات دست بشری و آنچه مورد استفاده بشر واقع گردیده در اثر ثبات و استقامت و پایداری در عمل پدید گشته.
بعبارت دیگر در اثر همان صبر و بردباری و سکونت نفس بعمل آمده اینکه است که در حدیث آمده «صبر نسبت بایمان مثل نسبت سر است ببدن، همان طوری که حیات بدن بلکه وجود و تحقق آن بسته بسر است ایمان نیز بدون صبر تحقق پذیر نیست کسی که صبر ندارد ایمان پا بر جا ندارد.
چگونه ممکن است ایمان ثابت ماند در کسی که صبر نمیکند در مشقت عبادت و بر ترک هواهای نفسانی که از بالاترین اقسام صبر بشمار میرود خودداری ندارد و باندک ناملایمی که برخورد مینماید خود را میبازد و مضطرب می گردد، چنین اشخاص ضعیف النفس وقتی که حت تأثیر ناملایمات واقع گردند ممکن اس قوه غضب بر آنها مستولی گردد آن وقت شیاطین بکمک قوه واهمه بر آنها ظفر یابند و در نفسشان موهوماتی القاء نمایند و هنگام غلبه و استیلاء قوای غضبیه اصلا آنها را از دین خارج گردانند چنانچه دیده شده بعضی باندك ناملایمی که برخورد می‌نمایند عنان صبر آنها گسیخته میگردد و زبان باعتراض میگشایند که چرا چنین و چنان شد و آنها کسانی میباشند که در وصفشان فرموده وَ مِنَ النّاسِ مَن یَعبُدُ اللّه عَلی حَرفٍ فَإِن أَصابَه خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِن أَصابَته فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلی وَجهِهِ

صفحه : ۳۰۸

خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةَ سوره حج آیه ۱۲.
پس برای اتصاف بصفت حمیده صبر دو چیز لازم است یکی معرفت و علم به اینکه آنچه در عالم واقع میگردد از روی حکمت و صلاح نوعی عالم و صلاح شخصی هر فردی است بلکه نظام عالم منوط بآن است، و دیگر تمرین و اینکه انسان بمجاهده با نفس خود را وادار نماید بصبر و بردباری تا اینکه صبر کردن عادت و ملکه او گردد، و اینکه صلوات را بصبر عطف داده شاید برای اینکه است که نماز یکی از علامات ظاهر و مصادیق بارز صبر است، و بیان خاص بعد از عام است، و چنانچه از بیانات گذشته معلوم شد نماز صحیح بآنطوری که مطلوب شارع است و نماز گذار را از فحشاء و منکر باز میدارد بدون اعمال صبر ممکن نیست انجام گیرد.
وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلّا عَلَی الخاشِعِینَ بیان عظمت و اهمیت نماز است که نماز در نظر غیر مؤمن یك امر بزرگ ناگواری می‌آید لکن کسانی که خاشع و خاضع گردیده‌اند از مؤمنین، ایمان و یقین چنان بر قلب آنها مستولی گردیده که در مقابل عظمت حق تعالی بزانو در می‌آیند و بندگی خود را اظهار مینمایند و از روی رغبت و شکستگی نفس بآسانی اقدام بنماز میکنند.
الَّذِینَ یَظُنُّونَ مفسرین گویند ظن در اینجا بمعنی علم و یقین است زیرا که ظن و شک در اصول دیانات کافی نیست و در کلام عرب بسیار دیده شده که ظن را بجای یقین استعمال کرده‌اند و اشاره دارد به اینکه علم آنها بملاقات پروردگارشان و یقین آنان ببازگشت بسوی او آنها را خاشع گردانیده.

صفحه : ۳۰۹

مُلاقُوا رَبِّهِم وَ أَنَّهُم إِلَيهِ راجِعُونَ ملاقات در لغت مقابله و نزدیك شدن چیزی بچیز دیگر است بطوری که بیکدیگر ملصق گردند و در کلیه ادراك و رؤیت بچشم و ببصیرت نیز استعمال شده، و نظر به اینکه ملاقات بمعنی الصادق در اینجا صحیح نیست زیرا که الصاق حقیقت در دو جسمی است که با هم تماس نمایند اینکه است که بعضی از علمای تفسیر چنین معتقدند که بایستی ثواب یا رحمت در تقدیر گرفت و گوئیم مُلاقُوا رَبِّهِم یعنی ملاقات میکنند ثواب اعمال خود را از جانب پروردگارشان إِلَيهِ راجِعُونَ باز گشت میکنند بسوی محشر و قیامت، دیگری گفته ملاقات میکنند رحمت حق را و باز گشت آنان نیز برحمت اوست.

لکن اینکه توجیهات وقتی لازم میشود که نشود کلام را حمل بر ظاهر نمود چه مانعی دارد که گفته شود مقصود از مُلاقُوا رَبِّهِم ادراك باطنی و ارتباط معنوی باشد و لقاء بمعنی ادراك بچشم سر و بچشم بصیرت و رؤیت قلبی هم در لغت و هم در عرف بسیار استعمال شده، در موارد بسیاری از قرآن مجید لفظ لقاء و مشتقاتش آمده و مقصود تماس جسم بجسم نیست بلکه غرض ادراك است مثل قوله تعالی وَ لَقَد كُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ مِن قَبلِ أَن تَلقَوهُ سوره آل عمران آیه ۱۳۷، و چون تماس نمودن جسم بجسم سبب ادراك میشود لهذا صحیح است مسبب را که ادراك کردن باشد بجای سبب بیاورند پس بنا بر اینکه بی‌مناسبت نیست که گفته شود مقصود از ملاقات پروردگار ادراك باطنی است از روی بصیرت قلبی و معرفت وجدانی برای اشخاص با ایمان و تقوی پدید میگردد اینکه است که ملاقات پروردگار را یکی از اوصاف خاشعین بشمار آورده، زیرا که خاشعین کسانی میباشند که قلب و دل آنان از عظمت و جلال الهی لرزان و مضطرب است و اینکه صفت

صفحه : ۳۱۰

برای کسی میسّر میگردد که معرفت وی بمقام الوهیّت بجایی رسد که بچشم دل مشاهده نماید اوصاف الوهیت و مقام ربوبیت را.

خلاصه بهتر و نزدیکتر بسیاق آیه اینکه است که گفته شود خداوند در مقام تعریف و تمجید صابرین و نمازگذاران برآمده که آنها کسانی می باشند که ایمان آنها بحد یقین بلکه «بعلم الیقین، یا حق الیقین» رسیده و مشاهده مینمایند جهت مربوبیت و مخلوقیت خود را بمقام ربوبیت و خالقیت حق تعالی و بوجدان خود میابند آن ارتباط معنوی که بین آنها و پروردگارشان ثابت است اینکه است که فرموده مُلاقُوا رَبِّهِم که اینها ملاقات کننده پروردگارشان میباشند.

و نیز چنین اشخاصی طریق خود و چگونگی بازگشت خود را بسوی پروردگارشان مشاهده مینمایند و بنا بر اینکه معنی که گفته شد ملاقات پروردگار اختصاص بقیامت ندارد عارفین بمقام ربوبیت در همین عالم و با آنکه در جلباب بشریت و در حجاب طبیعت پیچیده شده‌اند اینکه نحو ملاقات معنوی آنان را میسر است چنانچه از صیغه اسم فاعل «ملاقوا» اینمعنی ظاهر میگردد.

و شاید مقصود اینکه باشد که «خاشعین کسانی میباشند که عمل آنها و عبادتشان برای مزد و ثواب نیست بلکه حب لقاء رحمت حق تعالی و استیلاء عظمت او سبحانه بر قلبشان آنها را وادار نموده بصبر در مرارت و مشقت عبادت و آنچه را موظف بر آنند از اعمال نیکو و بامید لقاء او خود داری مینمایند از آنچه ایشان را دور میگرداند از رحمت او و پشت پا میزنند بر مشتهیات نفسانی خود زیرا که میدانند متابعت نفس و شیطان سدی و حائلی است بین آنها و محبوبشان.

و نیز یقین آنان بلقاء پروردگار سبب آرامش خاطر شریفشان گردیده

صفحه : ۳۱۱

که در ناملایمات روزگار خودداری نمایند و مثل کوه پا بر جا بادهای مخالف ایشان را ذره‌ای تکان ندهد و نفس مطمئنه آنها حائز

مقـامی گشـته که اگر آنـان را ذرّه ذرّه کننـد سـر سوزنی از یقین و اطمینانشـان کاهیـده نگردد و هیبت و عظمت آن فرد ازلی چنان سراسـر قلب آنهـا را فرا گرفته که ذلیل و منقاد دسـتورات و اوامر وی گشـته‌اند و صبر و صـلاهٔ را دو علامت بارز و دو نشانه ظاهری بشمار آورده از آنچه در کمون نفس بشر مخفی گردیده و کاشف و نماینده ایمان و یقین وی است.

صفحه : ۳۱۲

[سوره البقرهٔ (۲): آيات ۴۷ تا ۴۹]

اشاره

يـا بَنِی إِسـرائِيلَ اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَيكُم وَ أَنِّی فَضَّلتُكُم عَلَی العـالَمِينَ (۴۷) وَ اتَّقُوا يَومـاً لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَـيئاً وَ لا يُقبَلُ مِنها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤخَذُ مِنها عَدلٌ وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۴۸) وَ إِذ نَجَّيناكُم مِن آلِ فِرعَونَ يَسُومُونَكُم سُوءَ العَذابِ يُذَبِّحُونَ أَبناءَكُم وَ يَستَحيُونَ نِساءَكُم وَ فِی ذلِكُم بَلاءٌ مِن رَبِّكُم عَظِيمٌ (۴۹)

ترجمه:

ای بنی اسرائيل ياد كنيد نعمت مرا

وقتی كه نجات داديم و رهانيديم شـما را «آباء و اجداد شما را» از فرعون و فرعونيان كه شما در شكنجه و عذاب بوديد بسخت‌ترين عـذاب كـه ميكشـتند پسـران شـما را و زنـده ميگذاردنـد دخترهـا و زنهـای شـما را و اينكـه عمـل آفت و بلاـء بزرگی بـود از طرف پروردگار شما.

(توضيح)

اشاره

پس از آنكه خداونـد امر ميفرمايـد ببنی اسرائيل كه يـاد آريـد نِعمَتِيَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَيكُم در مقـام تفضـيل نعمت بر می‌آيـد، و اول نعمتی كه بآنهـا عنـايت نموده نجـات آنهـا بود از فرعونيـان اينكه است كه فرموده وَ إِذ نَجَّينـاكُم مِن آلِ فِرعَونَ در كشـاف گفته آل بمعنی اهل بيت است و اختصاص دارد ببزرگان و سـلاطين نميگوينـد آل پالان دوز و بعضـی ديگر گفته‌انـد آل اعم است ابو عبيده گويد از عرب فصـيحی شـنيدم ميگفت آل مكه آل اللّه، بوی گفتم مقصود تو چيست گفت آيا مسـلمانها آل اللّه نيستند، رويد گفته آل هر چيزی شـخص اوست و آل مرد اهـل او و قرابت اوست، و بعضـی ديگر گوينـد آل مـأخوذ از اول است و هر كس كه نسـبت بكسـی دارد از جهـت قرابـت جسـمانی يـا معنـوی آن آل وی است و ديگری گفته هر كس كه از جهت طـبيعی يـا معنـوی نزديك بشخص باشد آل وی محسوب ميگردد پس همين طور كه آل رسول اللّه (ص) ذريه طاهرين اويند بوجهی علمای راسخين نيز آل او

صفحه : ۳۱۳

بشـمار می‌آيند خواه در زمان حيات او باشند يا بعد از او، و وقتی نسبت طبيعی و معنوی با هم جمع گردد مثل ائمه طاهرين (ع) «نور

علی نور» نسبت متصاعد میگردد اینکه است که ائمه (ع) مشمول آل و ذریه او میباشند.
یُذَبِّحُونَ أَبناءَکُم وَ یَستَحیُونَ نِساءَکُم کسان فرعون بچه پسرهای بنی اسرائیل را میکشتند و دخترها و زنهای آنها را نگاه میداشتند برای آنکه خدمتگزار آنها باشند و نیز با آنها اطفاء شهوت نمایند.
و بعضی گفته‌اند مقصود از «سوء عذاب» اعمال شاقّه‌ای بود که بر دخترها و زنها تحمیل مینمودند زیرا که بعضی را بخدمتکاری و بعضی را بعمل زراعت و بعضی را به بنّایی و خشت سازی و گل کشی و بعضی را بخدمت بتها وا میداشتند.

خواب فرعون

گویند اینکه فرعون پسرهای بنی اسرائیل را میکشت اینکه بود که در خواب دید آتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید و همه خانهای مصر را بسوزانید و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید هراسان از خواب بیدار شد و کهنه و معبّرین را جمع نمود که خواب وی را تعبیر نمایند گفتند از بنی اسرائیل پسری متولد میگردد که هلاکت تو بدست اوست اینکه بود که فرعون زنهای قابله را بر زنهای حامله گماشت که هر زنی پسر آورد آن پسر را بکشند و هر زنی دختر آورد وی را نگاه دارند.
وَ فِی ذلِکُم بَلاءٌ مِن رَبِّکُم عَظِیمٌ و برای بنی اسرائیل کشتن پسران و باسارت در آوردن دختران بلاء و فتنه بزرگی بود گویند فرعون، پس از آن خواب بنی اسرائیل را جدا نهی

صفحه : ۳۱۴

مینمود که با زنهای خود نزدیکی کنند حتی عمران که از بنی اسرائیل بود نمیگذاشت بخانه خود رود و شبها وی را در منزل خودش میخوابانید، شبی عمران دید زنش نزد او حاضر شده گفت در سرای فرعون درها بسته پاسبانان بر در گماشته تو چگونه داخل شدی، در پاسخ گفت من بخودی خود اینجا نیامدم عمران فهمید اینکه امری است خدایی با او خلوت نمود زن عمران بموسی (ع) حامل شد و حمل خود را مخفی میداشت تا وقتی که جناب موسی علیه السلام متولد گردید از ترس مفتشین فرعون او را در تنور انداخت آتش شعله‌ور گردید، پاسبانان چون آمدند آنچه تفتیش کردند بچه‌ای نیافتند رفتند مادر موسی آمد دید از تنور آتش شعله کشیده بسیار متوحش گردید نزدیک تنور آمد دید بچه او دارد با آتش بازی میکند و هیچ آسیبی بوی نرسیده آری فرعون لعین و نیز فرعون منشها و متفرعنین بشر گمان میکنند که بدسیسه کاریها و ظلم و جنایتها میتوانند جلو تقدیرات الهی و سرنوشت شوم خود را بگیرند و نور حق را بظلمت کفر خود بپوشانند غافل از اینکه (کان حکمه مقضیا) یَأبَی اللّهُ إِلّا أن یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ آنچه را قلم قدرت بر آن جاری شده تغییر پذیر نخواهد بود، وقتی در قضاء و تقدیرات الهی مقرر گردیده که هلاکت آن ملعون و خرابی مملکت وی بدست پسری از بنی اسرائیل باشد هرگز نمیتوانست بتدبیر و حیله چاره نماید و نگذارد چنین پسری در عالم پدید گردد، و در واقع باین جنایتها و ظلمها تیشه بر ریشه خود نهاد و خود را نابود گردانید و تقدیر در باره او اجرا گردید.
البته در قصص و حکایاتی که در قران مجید تذکر میدهد اسرار و نکاتی مندرج است و مردم را متنبه میگرداند که بسر گذشت پیشینیان، آینده خود را در نظر گیرند و قدری در حال گذشتگان و وقایع و سرگذشت

صفحه : ۳۱۵

آنان دقت نمایند و بدانند که فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ، وَ مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ«۱» سوره زلزل آیه ۷ و ۸.
و باید دانست اگر چه دنیا دار عمل و آخرت دار جزاء است لکن «گندم از گندم بروید جو ز جو» در اینکه عالم نیز بعکس العمل

هر کس آثار و نتایج اعمال و افعال خود را خواهد دید و آن آثاری که او را مکافات گویند غیر از مجازاتی است که در روز رستاخیز بکیفر اعمال زشت گنه کاران را مجازات مینمایند و غیر از آن مقامات و درجاتی است که بمطیعین عنایت میگردد زیرا چنانچه مشاهده مینمائیم هر چیزی در عالم خواص و آثاری بر وی مترتب میگردد چطور ممکن است عمل انسان که اساس امور طبیعی منوط بآن است فاقد الاثر باشد منتهی گاهی اثرش بزودی ظاهر و هویدا میگردد و گاهی مدتی در پرده میماند لکن بالاخره بروز و ظهور می‌نماید.

---

(۱) کسی که بقدر ذرة المثقالی عمل خیر نماید خوبی آن را می‌بیند، و کسی که بقدر ذرة المثقالی عمل شر کند شر آن را می‌بیند.

صفحه : ۳۱۶

[سوره البقرة (۲): آیات ۵۰ تا ۵۲]

اشاره

وَ إِذ فَرَقنا بِكُمُ البَحرَ فَأَنجَيناكُم وَ أَغرَقنا آلَ فِرعَونَ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۵۰) وَ إِذ واعَدنا مُوسى أَربَعِينَ لَيلَةً ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ مِن بَعدِهِ وَ أَنتُم ظالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَونا عَنكُم مِن بَعدِ ذلِكَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ (۵۲)

ترجمه:

و یاد آرید ای بنی اسرائیلیان وقتی را که دریا را برای شما «آباء و اجداد شما» شکافتیم پس شما را نجات دادیم و کسان فرعون را غرق نمودیم و هلاک گردانیدیم و شما چگونگی هلاکت آنان را مشاهده مینمودید،

و یاد آورید وقتی را که با شما وعده نمودیم چهل شب پس شما «آباء و اجداد شما» بعد از غیبت موسی گوساله را بخدایی گرفتید و در اینکه عمل شما ظالم و خطا کار بودید،

پس از آن ما شما را عفو نمودیم و بخشیدیم شاید شما شکر گذارید.

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذ فَرَقنا بِكُمُ البَحرَ اینکه دوم نعمتی است که خداوند ببنی اسرائیلیان عنایت نموده و بیهودیان یاد آوری مینماید و «فرق» در لغت بمعنی جدایی و افتراق بین دو چیز است که بین آن دو فرجه و فاصله باشد و «بحر اسم است برای آب بسیار که از حیث طول و عرض و عمق وسیع باشد.

در اینجا خداوند در مقام برآمده که چگونگی نجات بنی اسرائیل و هلاکت فرعونیان را بیان فرماید و در اظهار آن البته اسراری نهفته که بآنان یاد آوری نماید آنچه را که ببنی اسرائیلیان انعام و اکرام نموده که دشمن آنان را هلاک فرموده و آنها را سلطان روی زمین گردانیده، و نیز حقانیت و پیمبری حضرت محمّد (ص) و جناب موسی (ع) را بر جهانیان

صفحه : ۳۱۷

ثابت و هویدا گرداند، و نیز قدرت و عظمت حق سبحانه بر تمام اهل عالم نمایان گردد، زیرا نجات بنی اسرائیل بدست حضرت موسی (ع)، هلاکت فرعونیان، شکافتن دریا، خشک شدن رود نیل، و دوازده طریق شدن و عبور نمودن بنی اسرائیلیان از آن، چیز کوچکی نبوده که فراموش شدنی باشد البته چنین واقعه غریبی تا دامنه قیامت بین مردم شیوع دارد، و آن کرامت و معجزه‌ای است که هم عظمت و قدرت خدایی را ارائه میدهد و هم حقانیت و نبوت حضرت موسی را ثابت میگرداند، و پیمبری حضرت خاتم را نیز ارائه میدهد زیرا که اهل کتاب میدانستند که رسول اکرم (ص) امی و درس نخوانده، و آموزگاری ندیده بود، و آنچه از حکایات انبیاء میفرمود مطابق کتب آنها و تورات است از اینکه رو علم قطعی پیدا نمایند که آنچه را که بزبان معجز نمای خود اظهار مینماید از جانب حق تعالی و بطریق وحی بر او نازل گردیده.

شاید سر اینکه «معجزات حضرت موسی (ع) زیادتر از باقی پیمبران بشمار می‌آید» اینکه باشد که ظاهرا بنی اسرائیلیان مردمان مادی لجوج و کم خرد بودند که با اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضرت موسی علیه السلام مشاهده مینمودند دست از لجاجت و خرافاتی که در ذهن آنان رسوخ نموده برنمیداشتند، و بقدری آنها مادی و خرافی بودند که اصلا غیر از ماده و مادیات بموجود مجردی معتقد نبودند، و چنین گمان میکردند که هر کس میتواند خدایی برای خود جعل نماید و از حضرت موسی (ع) خواهش مینمودند که برای هر یک از آنها خدایی بتراشد اجعَل لَنا إِلهاً کَما لَهُم آلِهَةٌ سوره اعراف آیه ۱۳۴، و پس از آنکه کلام خدا را شنیدند از روی نفهمی و لجاجت گفتند ما میخواهیم خدا را ببینیم و مورد غضب واقع گردیدند اینکه بود سر اینکه خداوند معجزات و کرامات

صفحه : ۳۱۸

بسیاری بدست آن حضرت جاری گردانید که شاید آنها قدری بخود آینده و بفهمند که عالم دیگری و رأی اینکه عالم و قوت و قدرتی فوق عالم طبیعت وجود دارد و در اینکه معجزات قدرت ما فوق الطبیعهٔ را مشاهده نمایند، و تسلیم اوامر حق تعالی گردند و چون عالم رو بکمال میرود و بایستی تعلیمات پیمبران در هر زمانی در خور استعداد و فهم مردمان همان زمان باشد و در زمان پیمبران سلف بیشتر مردم در معنویات عقب بودند و فقط هدف آنان در امور مادی و طبیعیات بوده باین مناسبت پیمبران در امور مادی و طبیعی اظهار معجزه مینمودند و راجع بمعنویات کمتر تصرف میکردند، و چون امور طبیعی در معرض فناء و زوال است اینکه بود که از کرامات آنها چیزی باقی نمانده، چنانچه می بینیم از معجزات پیمبران اولو العزم مثل جناب موسی (ع) و عیسی (ع) و سایر پیغمبران که در امور مادی تصرف مینمودند نه در امور معنوی امروزه چیزی از آن در دسترس پیروان آنان نیست، لکن عمده معجزه پیغمبر ما (ص) قرآن است که بتمام معنی هم از جهت لفظ و هم از جهت معنی، هم از حیث صورت و هم از حیث سیرت، و هم از حیث قوانین و تشریع احکام الهی، و هم از حیث علوم و معارف در منتهی درجه کمال است.

خلاصه قرآن چون بتمام معنی معجزه است بلکه عمده اعجاز آن راجع بمعنویات و علوم الهی است و معنویات مقتضی بقاء و ثبات میباشد اینکه است که تا قیامت باقی و ثابت و برقرار است، و معجزات حضرت موسی (ع) اگر چه بسیار بزرگ مینمود لکن چون نفوذ در طبیعیات و امور مادی داشت نه در معنویات استعداد بقاء و ثبات نداشت و از بین رفت.

و نیز نظر به کم خردی و نفهمی مردمان زمان پیشین البته آن قوانین تام و تمامی که بشود تا قیامت باقی ماند و مناسب هر زمانی و دوره‌ای باشد

صفحه : ۳۱۹

موقعیت نداشته لکن ظهور پیغمبر خاتم (ص) چون در دوره‌ای واقع گردید که نوع بشر بارشاد پیمبران پیشین اندازه‌ای رو بکمال رفته بودند اینکه بود که آن قانون کامل الهی که ما فوقی در کمال تصور ندارد بتوسط آن رسول اکرم (ص) بین مردم اجراء گردید اینکه است که تا قیامت باقی و ثابت است، اگر از تعلیمات قرآنی یا از قوانین اسلامی سر سوزنی کم و زیاد گردد ناقص میگردد.

البته چنین است امور مادی و طبیعی هر قدر محکم و هر چند بزرگ بنظر آید در معرض فناء و زوال است، ببین چگونه مملکت پادشاهان مقتدر دنیا و مال ثروتمندان روزگار و عزت و مقام صوری ابناء جهانیان بزودی مضمحل و نابود گشته لکن آثار علمی و قلمی که از دانشمندی در نقطه‌ای از عالم بروز و ظهور نموده، چون بستگی و ارتباط دارد بعالم حقیقت و معنی همیشه محفوظ مانده و حوادث روزگار کمتر میتواند در آن نفوذ نماید و تحت فشار و تصرف عالم طبیعت در آید.

اگر دارای قلب سلیم باشی از اینجا میتوانی اندازه‌ای پی ببری بسرّ کلام حق تعالی که فرموده فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لا انفِصامَ لَها«۱» سوره بقره آیه ۲۵۷.

آری کسی که از باطل رو گردانید و بحق و حقیقت مربوط گردید بحلقه محکمی چنگ زده که گسستگی ندارد، و بحقیقتی پیوسته که انفصال و جدا شدنی ندارد، و خود را بجایی پیوند نموده که پاره شدنی ندارد، همین طور کسی که محبت اولیاء الهی را در قلب خود بپروراند و با آنها بپیوندد همیشه در مهد امن و امان از هر گزندی محفوظ ماند زیرا که ارتباط با آنها

---

(۱) کسی که کافر شد بباطل و ایمان آورد بخدا محققا چنگ زده بحلقه محکمی که هرگز گسسته نمیگردد.

صفحه : ۳۲۰

ارتباط بحق و محبت آنها بعینه محبت بحق تعالی است در زیارت جامعه میخوانی

فمن احبّکم فقد احبّ اللّه

و چنانچه در صفحات پیش تذکر دادیم همین است سرّ شفاعت زیرا که شفاعت از شفع و جفت شدن است، جفت شدن معنوی نه جسمی و آن پیوند قلبی است که از طریق محبت و ارتباط روحانی پدید می‌گردد، محبت یک جاذبه روحانی است که محب و محبوب را با هم مرتبط میگرداند، و شاید همین باشد آن حدیث که از رسول اکرم (ص) روایت میکنند که در قیامت هر کسی محشور میگردد با هر چه دوست میدارد و لو سنگی باشد.

(داستان موسی «ع» با فرعون)

مطابق روایت إبن عباس اینکه است که «خداوند وحی نمود بجناب موسی (ع) که در شب با بنی اسرائیل از مصر بیرون رو وقتی بفرعون خبر رسید که موسی (ع) که با بنی اسرائیل از مصر بیرون رفته با هزار هزار حصان «قشون» غیر از زنها در پی آنان رفت و موسی (ع) ششصد و بیست هزار نفر از بنی اسرائیلیان همراه داشت، اینکه بود که خداوند حکایت میکند که فرعون گفت إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُم لَنا لَغائِظُونَ وَ إِنّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ«۱» سوره شعراء آیه ۵۴.

وقتی که حضرت موسی (ع) با بنی اسرائیل رسیدند بساحل دریای نیل دیدند که فرعون در پی آنها و دریا جلو روی ایشان است بسیار متوحش شدند، و گفتند بموسی (ع) ما همیشه در عذاب و شکنجه بودیم چه قبل از آمدن تو و چه بعد از آمدن تو، دشمن عقب ما و دریا جلو ما است، جناب

---

(۱) محققا اینکه جماعت بسیار اندک‌اند، و محققا اینها هر آینه ما را بچشم آرند و محققا ماها جماعتی میباشیم که از اعداء حذر میکنیم. [.....]

صفحه : ۳۲۱

موسی (ع) فرمود: «خداوند بزودی دشمن شما را هلاک خواهد نمود و شما را خلیفه و سلطان روی زمین میگرداند» اینک نظر کنید چگونه خداوند دشمن شما را هلاک میکند، یوشع بن نون گفت چه چیز امر میکنی موسی علیه السّلام فرمود مأمور گردیده‌ام عصای خود را بدریا بزنم و خداوند به دریا امر فرموده که فرمان ببر موسی (ع) را، وقتی موسی (ع) عصای خود را زد بدریا دریا فورا خشکید و بدوازده طریق قسمت گردید تا آنکه برای هر سبط و طائفه‌ای از بنی اسرائیلیان طریق جداگانه‌ای باشد، وقتی فرعون بدریا رسید در حالی که بر اسبی سوار بود جبرائیل بامر پروردگار برطرف مقابل او بر مادیان سوار شد اسب وقتی چشمش بمادیان افتاد جستن نمود و فرعون در دریا غرق گردید و بحکم حق تعالی آب فرا گرفت فرعون و قشون و همراهان وی را و همه آنان را هلاک گردانید.

وَ إِذ واعَدنا مُوسی أَربَعِینَ لَیلَةً اینکه آیه را عطف داده بآیات قبل، و سوم نعمتی است که ببنی اسرائیلیان ارائه میدهد، و در مقام سرزنش و خطا کاری بنی اسرائیلیان برآمده که پس از اینکه همه آیات قدرت و نشانه‌های عظمت الهی و معجزاتی که خداوند بدست حضرت موسی (ع) ظاهر نمود و آنها را بچشم خود مشاهده نمودند چون موسی (ع) بوعده‌ای که بوی داده شده بود که سی شب بمیقات و محل وعده‌گاه الهی حاضر گردد و پس از آن ده شب دیگر بآن اضافه گردانید تا آنکه پس از اتمام چهل شب خداوند الواح و تورات را بوی عنایت فرماید که در آن بیان و شفای آنان است، و شما بنی اسرائیلیان کفران نعمت حق تعالی را نمودید و گوساله را بخدایی پذیرفتید و شما بنی اسرائیلیان در اینکه عمل رکیک از حد خود که بایستی در مقام عبودیت و شکر گذاری برآئید تجاوز نمودید و بر خود ظلم کردید، پس از آن خداوند از

صفحه : ۳۲۲

راه فضل و کرم شما را عفو نمود و عقوبت گناه باین عظمت را از شما برداشت شاید شما متنبه گردید و شکر گذار باشید.

(داستان سامری و گوساله)

مطابق آنچه از إبن عباس روایت میکنند اینکه است که وقتی حضرت موسی (ع) بمحل وعده‌گاه حق تعالی رفت و هارون برادر خود را بنمایندگی خود بین قوم گذارد هارون بآنها چنین اظهار نمود که آنچه طلا و زیور از فرعون و فرعونیان نزد شما موجود است چون نجس و پلید است در آتش بریزید، و سامری مردی بود گوساله پرست و بسیار با گوساله علاقه‌مند بود لکن بتبلیغ حضرت موسی (ع) ایمان آورده بود و چون قدری با اطلاع بود موقعی که فهمید جبرئیل (ع) بصورتی بر حضرت موسی (ع) نازل شده قبضه خاکی از محل عبور او برداشت وقتی قوم موسی (ع) بامر هارون (ع) طلا آلاتی که از فرعونیان گرفته بودند در آتش ریختند سامری نیز آمد در حالی که آن خاک را در کف گرفته بود بهارون گفت بریزم هارون گمان کرد مشتی از طلا است گفت بریز، خاک را ریخت و به طلا آلاتی که در آتش ریخته شده گفت بشکل گوساله شو و صدای گوساله کن فَأَخرَجَ لَهُم عِجلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ سوره طه آیه ۹۰، و اینکه آزمایش و امتحانی بود که خداوند خواست قوم موسی را بیازماید که کدام یک از آنها در ایمان

ثابتند و کدام یک متزلزل.

(خدعه و نیرنگ سامری)

یکی از دانشمندان در اینجا چنین گوید که نباید حکایت سامری و گوساله باین سادگی باشد چگونه میتوان قبول نمود که عاقل خدا را جسمی داند بصورت گوساله و لو آنکه صدایی هم داشته باشد بدیهی است

صفحه : ۳۲۳

صنم و بتی که از طلا ساخته شده باشد که نه حس و حرکت دارد و نه عقل و تدبیر، نمیشود اله و خدای عالم باشد، مگر آنکه بگوئیم سامری نیرنگی بکار برده و بآنها چنین وا نمود کرده که سرّ کرامتی که از موسی علیه السّلام ظهور مینماید اینکه است که اطلاع پیدا کرده بر بعضی از طلسمهایی مطابق قوای فلکی و اوضاع آسمانی و من نیز اطلاع از آنها دارم و برای شما طلسمی میسازم بصورت گوساله با صدای عجیب، و آنها را بطمع انداخت که اگر بگوساله سجده کنید شما نیز مثل موسی (ع) میتوانید معجزه‌ای بیاورید و خارق العاده‌ای اظهار نمائید.

و شاید بنی اسرائیلیان چنین گمان میکردند که ممکن است خداوند حلول در جسم نماید یا اینکه اله عالم جسم باشد اینکه بود که سامری آنها را فریب داد و آنان را بغلط انداخت و چنان وانمود کرد که خدای موسی و هارون در گوساله حلول نموده و شما اگر بگوساله سجده کنید بخدای موسی (ع) سجده نموده‌اید.

(یک نکته قابل توجه)

یکی از مفسرین مقاله‌ای دارد که از گفتارش چنین بر می‌آید که در اینکه آیه نکته و سری مندرج است و شاید میخواهد بما بفهماند که ایمان بپیمبران اگر فقط از روی معجزه و کرامات صوری باشد مثل بسیاری از معجزات حضرت موسی (ع) از قبیل قلب عصا باژدها و خشک شدن رود نیل و باقی اعجازی که از آن جناب ظاهر گردید، و نیز مثل شق القمر و تسبیح سنگ ریزه بدست سید ما محمّد (ص) و امثال اینها ممکن است گاهی مشتبه گردد بسحر و شعبده، و ایمانی که از قبل اینها پدید گشته در معرض تزلزل و شک واقع گردد، زیرا که اینکه قبل معجزات راجع بعالم حس و محسوسات است و در عالم حس غلط و اشتباه بسیار است، کسی که ایمانش از روی اژدها

صفحه : ۳۲۴

شدن عصا شد ممکن است بصدای گوساله سامری کافر گردد.

ایمان وقتی در قلب نفوذ نمود و از راه علم و امور معنوی تحقق پیدا کرد و از راه سر و حقیقت اطلاع کافی بر حقانیت مدعی نبوت پیدا شد البته باقی میماند و از طریق تهذیب اخلاق و اعمال نیکو نمو میکند و محکم میگردد و ثابت می‌ماند. (پایان) آری چنانچه گفتیم شاید همین باشد سر اینکه رسول اکرم (ص) در اثبات نبوّت اکتفاء نفرمود بمعجزات حسّی اگر چه معجزات حسّی نیز از وجود مبارکش بسیار هویدا گردید و عمده معجزه باقیه خود را امور معنوی و حقایق منطوی در قرآن قرار داد که اهل معنی از طریق عقل و باطن بر پاره‌ای از حقایق قرآن اطلاع پیدا کنند و ایمان تحقیقی حاصل نمایند و چنانچه ظاهر و هویداست چون قرآن از قلب

عـالم حقيقت صـادر گرديـده برتر و بالاـتر از آن است كه تحت تـأثير عـالم كون و فساد واقع گردد اينكه است كه قرآن و تعليمات قرآن تـا قيـامت بـاقی و پاينـده است و تـا قيـامت هيـچ حكمی از آن منسوخ نخواهـد شـد و نيز تـابعين قرآن هميشه مفتخر و منصور ميباشـند، و اگر قصوری و نقطه ضـعفی در آنها مشاهـده شود بازگشت آن بخود آنها است كه آن طوری كه بايستی بتعليمات قرآن عمل نمايند و احكام قرآن را جاری سازند مراعات ننموده‌اند.

ثُمَّ عَفَونا عَنكُم مِن بَعدِ ذلِكَ عفو در لغت بمعنی تجاوز و مغفرت آمده و در اينجا مقصود اينكه است كه خداوند اثر گناه و خطايی كه در گوساله پرستی مرتكب گرديدنـد محو نمود اينكه است كه پس از آن فرمود شايـد شـما شـكر گـذار نعمتهای الهی باشـيد و كفران نعمت ننمائيد، و اينكه چهارم نعمتی است كه ببنی

صفحه : ۳۲۵

اسرائيليان ياد آوری مينمايد.

لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ اگر چه برای شـكر چند معنی گفته شده لكن در اينجا ظاهرا همان معنی سپاس‌گزاری و عدم كفران نعمتهايی است كه بقوم بنی اسرائيليان داده شده.

صفحه : ۳۲۶

[سوره البقرة (۲): آيات ۵۳ تا ۵۴]

اشاره

وَ إِذ آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ الفُرقانَ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ (۵۳) وَ إِذ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَومِ إِنَّكُم ظَلَمتُم أَنفُسَكُم بِاتِّخاذِكُمُ العِجلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُم فَاقتُلُوا أَنفُسَكُم ذلِكُم خَيرٌ لَكُم عِندَ بارِئِكُم فَتابَ عَلَيكُم إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

ترجمه:

و عطا و بخشش نموديم بموسی كتاب تورات را كه جدا كننده بين حق و باطل است شايد شما هدايت گرديد و رستگار شويد، و ياد آريد وقتی را كه موسی بقوم خود گفت ای قوم محققا شماها بخود ظلم نموديد به اينكه گوساله را بخدايی پذيرفتيد پس توبه كنيد و بازگشت نمائيد بسوی پروردگار خودتان پس بكشـيد نفس خود را، كشتن نفس بهتر است نزد پروردگار شما و پس از توبه و رجوع شما بسوی خداوند او نيز بازگشت.

ميكند بسوی شما بمغفرت زيرا كه او بسيار پذيرنده توبه و بسيار مهربان است.

(توضيح آيات)

وَ إِذ آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ الفُرقانَ اينكه پنجمين نعمتی است كه ببنی اسـرائيل ارائه ميدهـد، و ظاهرا مقصود از كتاب تورات است و فرقان شايـد صـفت تورات باشد يعنی تورات جدا كننده بين حق و باطل است، و بعضـی گفته‌اند مقصود از فرقان چيز ديگری اسـت كه يـا داخـل در تـورات بوده يـا خـارج از آن نظر به اينكه اگر مقصود خود تورات باشـد نبايـد فرقـان را عطف بدهنـد بتورات زيرا

بقاعده عربى معطوف و معطوف عليه بايستى غير از هم باشد.

لكن ظاهر از سياق آيه همان معنى اول مراد است كه فرقان صفت تورات باشد و در وجه تغاير بين معطوف و معطوف عليه همان تغاير صفت

صفحه : ۳۲۷

و موصوف كافى است.

لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ لعل بمعنى اميدوارى است و نسبت اميدوارى بخداوند دادن صحيح نيست و چنانچه در صفحات پيش تذكر داده شد هر جا در قرآن مجيد لفظ لعل آمده اشاره باين است كه چون انسان در افعال و اعمال خود مختار است پس از پيدايش اسباب عمل اميدوارى وقوع فعل آن هست و در اينجا مقصود اينكه است كه بنى اسرائيليان پس از اينكه همه نعمتهاى گوناگون كه بايشان عنايت شده شايد شكر گذار باشند، و پس از نزول تورات و فرقان، طريق هدايت پيش گيرند و هدايت گردند.

يا قَومِ إِنَّكُم ظَلَمتُم أَنفُسَكُم بِاتِّخاذِكُمُ العِجلَ ظلم بمعنى لغوى و بمعنى اصطلاحى قرار دادن چيزى است در غير موقع خود و اينجا اشاره باين است كه شما بخود ظلم نموديد به اينكه گوساله را بجاى اله و معبود خود پذيرفتيد و عبادت نموديد، و البته اينكه عمل از بالاترين اقسام ظلم بشمار ميرود، اينكه است كه در جاى ديگر فرموده إِنَّ الشِّركَ لَظُلمٌ عَظِيمٌ و شرك بخدا را ظلم عظيم معرفى نموده و نظر ببزرگى گناه و اينكه مجازات بايستى مطابق خطا باشد و گناهى بالا تر از شرك بخدا نيست و نيز براى انسان چيزى از نفس خود بالاتر نيست اينكه بود كه بمجازات پرستش گوساله كشتن نفس را قرار داد زيرا نفسى كه اقدام بر اينكه عمل شنيع نمود كيفر و مجازات وى كشتن و اعدام وى است و نفسى كه عبادت گوساله نمود لايق بندگى حق تعالى نيست بايد كشته شود اينكه است كه در اينجا توبه را متفرع نمود بكشتن نفس كه توبه كنيد و نفس خود را بكشيد.

صفحه : ۳۲۸

فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُم فَاقتُلُوا أَنفُسَكُم ذلِكُم خَيرٌ لَكُم عِندَ بارِئِكُم توبه يا قتل بهتر است براى شما زيرا كه توبه و كشتن نفس پاك ميگرداند روح و حقيقت و سرّ شما را از دنائت و خباثت شرك و شما را بنعيم ابدى و بهجت سرمدى فائز ميگرداند و خير و خوبى و سعادت‌مندى وقتى عايد بشر ميگردد كه قلب و سريره وى از شرك جلى و خفى پاك گردد و بجهات معنوى و حقايق اخروى فائز گردد و اينكه ششمين نعمتى است كه ببنى اسرائيليان ارائه ميدهد كه شايد آنها بشكرانه اينكه همه نعمتهاى الهى سر اطاعت بزير آرند و تصديق رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نمايند.

آرى كسى كه گوساله نفس خود را پرستيد كيفر و مجازات ان نفس كشى است نفس سركش جسور بايستى اعدام گردد تا سلطان روح بر سرير مسند سلطنت بنشيند و مملكت وجود انسانى را تحت حكومت خود در آورد و ابراز فعاليت نمايد و هر يك از قوى و مشاعر را بكارى كه در خور آنان است وادار نمايد.

صفحه : ۳۲۹

[سوره البقرة (۲): آيات ۵۵ تا ۵۶]

اشاره

وَ إِذ قُلتُم یـا مُوسـی لَن نُـؤمِنَ لَـکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً فَأَخَـذَتکُمُ الصّاعِقَـةُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثنـاکُم مِن بَعـدِ مَوتِکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۵۶)

ترجمه:

وقتی گفتید شما (آباء و اجداد شما) ای موسی هرگز ما ایمان نمیآوریم تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم پس شما را صاعقه و عذاب فرا گرفت و شما مشاهده میکردید

و پس از هلاک باز شما را زنده گردانیدیم شاید شما شکر گذار باشید.

(توضیح آیات)

اشاره

صاعقه در لغت بمعنی احداث هیبت و شدتی است که در اجسام پدید میگردد، و بعضی از مفسرین گویند مقصود از صاعقه در اینجا صوت شدیدی بود که از جوّ عالم ظاهر گشته و در آن آتش نمایان گردیده که از آن هیبت و شدتی که پدید گردید آن هفتاد نفر بنی اسرائیلیان مردند و زنده شدن بنی اسرائیلیان بعد از مردنشان هفتمین نعمت و تفضلی است که بآنها ارائه میدهد لَن نُؤمِنَ لَکَ بنی اسرائیل بعد از اینکه همه معجزات و کراماتی که از موسی بن عمران مشاهده نمودند حتی بخواهش آنها صدای خدا و کیفیت تکلم نمودن حق را با موسی (ع) شنیدند از روی جهل یا طمع یا لجاجت گفتند هرگز ما ایمان نمیآوریم و نفس ما مطمئن نمیگردد مگر وقتی که خدا را آشکارا ببینیم.

و چون کفر و نفاق در باطن آنان تمرکز داشت اینکه بود که ایمان را مشروط بدیدن بچشم نمودند و چنین گمان کردند که خدا جسمی است که بعیان و رؤیت بچشم سر توان او را مشاهده نمود اینکه بود که بکیفر اعمال

صفحه : ۳۳۰

و اعتقاد خلافی که در نفس آنها رسوخ نموده مورد غضب و سخط الهی گردیدند و آتش غضب بر آنان مستولی گردید و همه آنها را سوزانید و مردند پس از آن بدعاء حضرت موسی خداوند آنها را زنده گردانید.

(دلالت آیه بر عدم امکان رؤیت)

اگر چه دلیل عقلی ما را کافی است در اینکه محال است خدا را بچشم سر توان دید زیرا که خدا جسم و جسمانی نیست که بچشم دیده شود و اینکه آیه همان تأیید حکم عقل است چیز زائدی نیست، لکن ابو القاسم بلخی باین آیه استدلال نموده که دیدن حق تعالی محال است و اینکه سؤال آنها دو خطا و دو خلاف در برداشته، یکی انکار پیمبرشان و دیگر طلب رؤیت حق تعالی که بگمان آنها توان او را بچشم دید، و چنین عقیده خلاف بزرگی است که کیفر آن جز سوختن و گداخته شدن بآتش غضب الهی چیز دیگری نیست و نظر ببزرگی چنین امری دارد قوله تعالی فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً.

هیچ عاقلی انکار ندارد که محال است خدا را بچشم سر توان دید لکن رؤیت حق تعالی بچشم دل یعنی بحقایق ایمان برای انبیاء و

اولیاء در مظاهر عالم و بقدر دلالت موجودات و نمایندگی آنها هیچ محظوری ندارد اگر چه محتاج بتصفیه دل و صفای باطن است. در حدیث مشهور حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ سؤال ذعلب نام که «آیا پروردگار خود را دیده‌ای» فرمود چگونه عبادت میکنم خدایی را که ندیده باشم و پس از آنکه سؤال از کیفیت رؤیت میکند در پاسخ میفرماید بچشم دیده نمیشود لکن بقلب و بحقیقت ایمان ادراک میشود و نیز در روایت دیگری صدوق علیه الرحمهٔ در کتاب توحید چنین روایت

صفحه : ۳۳۱

میکند «که ابی بصیر از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال میکند آیا مؤمنین خدا را در قیامت میبینند» در پاسخ فرمود آری و البته قبل از قیامت نیز او را دیده‌اند ابی بصیر میگوید در چه وقت فرمود آن وقتی که گفت أَ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و پس از آن فرمود بلکه مؤمنین در دنیا قبل از قیامت نیز او را می‌بینند، آیا تو در اینکه وقت او را نمیبینی ابی بصیر گوید فدای تو شوم اینکه مطلب را بمردم بگویم فرمود نه زیرا وقتی بگویی آدم جاهل نادان رؤیت بآن معنی که تو می‌گویی نمیفهمد و منکر می‌گردد زیرا که دیدن بقلب مثل دیدن بچشم نیست.

اینکه دو حدیث و امثال آن تأیید می‌کند همان حکم عقل را که دیدن خدا را بچشم سر محال است لکن بحقیقت ایمان و بچشم دل که مدرکات آن بسیار جلی‌تر و واضح‌تر مینماید توان خدا را بوجه دید نه بکنه و حقیقت و او را بحقیقت نتوان ادراک نمود زیرا که او محیط است و هرگز محیط محاط نخواهد شد، و ادراک حقیقت بدون احاطه بکنه میسر نیست.

خلاصه فقط بقدر دلالت موجودات خدا را توان بچشم دل دید لکن هر دلی تاب دیدار او را ندارد چه خوش گفته آن مرد کرمانشاهی:

نهان نبود رخش ما کور هستیم ز ناشایستگی زو دور هستیم

و گر نه یار پیداتر ز پیداست رخش زائینه گیتی هویداست

مجو با دیده او را مشکل است اینکه عبث کوشش مکن کار دل است اینکه

اگر چه ذات پاکش لا مکانست چه نیکو بنگری در دل نهانست

غیور است او نه هر دل خانه اوست دل صاحب دلان کاشانه اوست

دلی اندر دل صاحب دلان است که آن دل جای آن آرام جان است

تو گر خواهی بیابی فیض دیدار بجز اینکه دل دل دیگر بدست آر

نداری گر چنین دل تا که وقت است بزن بر دامن صاحب دلی دست

صفحه : ۳۳۲

که تا از دم نفست وا رهاند ترا تا منزل جانان رساند

اگر جوینده راه خدایی نباشد جز محمّد صلی الله علیه و آله رهنمایی

(داستان موسی «ع» و صاعقه آسمانی)

مفسرین چنین روایت میکنند که پس از آنکه از حضرت عزت حکم صادر گردید که بایستی کسانی که بگوساله سجده نموده‌اند کشته شوند تا آنکه توبه آنان قبول گردد پس از کشته شدن و قبول توبه آنها جناب موسی علیه السّلام از بین قوم هفتاد نفر آنها را انتخاب نمود برای میقات پروردگار و ایشان از حضرتش درخواست نمودند که میخواهیم صدای خدا را بشنویم پس از قبول وقتی بکوه نزدیک شدند عمودی از ابر پدید گردید و کوه را پوشانید و حضرت موسی علیه السّلام نزدیک بکوه رسید و در پیشانی او نوری پدید گردید و آن نور بقدری تلألؤ و درخشندگی داشت که کسی را قدرت نظر نمودن بآن نبود و با خدا تکلم نمود و بنی اسرائیل کلام خدا را شنیدند که بموسی (ع) امر و نهی مینمود.
و پس از آنکه کلام خدا تمام شد آن ابری که موسی را فرا گرفته بود عقب رفت، و بنی اسرائیل گفتند ما ایمان نمیآوریم مگر وقتی که خدا را معاینه ببینیم پس صاعقه آنها را گرفت و تمام آنها مردند و پس از آنکه حضرت موسی (ع) غش کرد و بهوش آمد دستهای خود را بسوی آسمان بلند نمود و بطور تضرع و زاری چنین استغاثه نمود که از بین بنی اسرائیل هفتاد نفر انتخاب نمودم که شهود من باشند برای قبول توبه آنها چگونه برگردم و یکی از آنها با من نباشد و همین طور دعا و تضرع و لابه نمود تا وقتی که خداوند آنها را زنده گردانید و چون آن حضرت از حق تعالی طلب قبولی توبه آنها را نمود خطاب رسید که توبه آنها قبول نمیشود مگر وقتی که کشته شوند.

صفحه : ۳۳۳

در اینجا دو قول است بعضی گفته‌اند پس از قتل و قبول توبه حضرت موسی (ع) از باقیمانده آنان برای استماع کلام خداوند هفتاد نفر را بکوه برد، و بعضی گفته‌اند بردن آنها را بکوه قبل از قبولی توبه آنان بود، و نیز بعضی گفته‌اند آن هفتاد نفر کسانی بودند که بگوساله سجده نکرده بودند بهر حال وقتی بنی اسرائیلیان چنین خواهشی نمودند دریای غضب الهی بتلاطم آمد و آتش غضب شعله‌ور گردید و آنها را هلاک نمود زیرا که آنها خدا را جسمی فرض نمودند و چنین گمان کردند که میتوان خدا را بچشم سر دید و ندانستند که خداوند خالق اجسام است و جسم و جسمانی نیست، و نیز چون پا از گلیم خود برتر نهادند و از روی کبر و نخوت خود را قابل رؤیت دانستند باین دو جهت یکی جهل و بی‌خردی و ندانستگی که خدا جسم و جسمانی نیست که او را بچشم دید و دیگر آن کبر و غلو و طلب چیزی که در خور قابلیت آنها نبود باین دو جهت موقعیت پیدا نمودند برای عذاب و مشمول غضب واقع گردیدند.

صفحه : ۳۳۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۵۷ تا ۵۸]

اشاره

وَ ظَلَّلنا عَلَيكُمُ الغَمامَ وَ أَنزَلنا عَلَيكُمُ المَنَّ وَ السَّلوى كُلُوا مِن طَيِّباتِ ما رَزَقناكُم وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِن كانُوا أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ (۵۷) وَ إِذ قُلنَا ادخُلُوا هذِهِ القَريَةَ فَكُلُوا مِنها حَيثُ شِئتُم رَغَداً وَ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغفِر لَكُم خَطاياكُم وَ سَنَزِيدُ المُحسِنِينَ (۵۸)

ترجمه:

و ابر را سايه‌بان شما قرار داديم و براى شما نازل كرديم ترنجبين و مرغ بريان كرده، بخوريد از طيبات و خوراكهاى پاكيزه از آنچه روزى شما قرار داديم و بنا فرمانى بما ظلم ننمودند بلكه بنفس خود ظلم كردند و خود را مستحق عذاب و سخط حق تعالى نمودند، و وقتى ببنى- اسرائيليان گفتيم داخل شويد در اينكه ده (بيت المقدس) پس بخوريد از اطعمه و ميوه‌جات آن از هر كجا كه بخواهيد براى شما گواراست و بآن درب مخصوص كه ميرسيد سجده كنيد و كلمه توبه بزبان خود جارى نمائيد مى‌بخشيم ما گناهان شما را و بزودى بنيكوكاران پاداش نيك بسيار عنايت مى‌نمائيم.

(توضيح)

اشاره

وَ ظَلَّلنا عَلَيكُمُ الغَمامَ اينكه مباركـ آيه ارائه ميدهد هشتمين نعمت و تفضلى كه خداوند در باره بنى اسرائيليان عنايت فرموده.
در روايات چنين دارد كه وقتى موسى عليه السّلام ببنى اسرائيل فرمود برويد در بيت المقدس و در آنجا عده‌اى ياغى شده‌اند با آنها بجنگيد بنى اسرائيليان كلام حضرت را نپذيرفتند خداوند بر آنها غضب نمود و در مدت چهل سال آنان را در تيه كه بيابانى بود هموار و مسافت آن پنج فرسخ در پنج فرسخ بود

صفحه : ۳۳۵

سر گردان كرد كه هر قدر مسافت طى مينمودند كه از آنجا بيرون روند باز خود را در جاى اول ميديدند و از تابش آفتاب و گرسنگى و تشنگى بى‌تاب گرديدند از موسى (ع) خواهش نمودند كه آنان را از اينكه سختى برهاند موسى (ع) دعا كرد خداوند ابر سفيد تنكى بر سر آنها سايبان قرار داد كه باد خنكـ از خلال آن ميوزيد پس از آنكه از گرما خلاص شدند تقاضاى خوراكـ و آب نمودند بدعاى حضرت موسى (ع) ترنجبين و مرغ بريان كرده بر آنان ميباريد و هر يكـ بقدر سهم خود بر ميداشتند و نيز چشمه آبى روان گرديد كه بياشامند.
وَ أَنزَلنا عَلَيكُمُ المَنَّ وَ السَّلوى از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب مثل برف ترنجبين بر سر آنها ميريخت وَ السَّلوى گويند مرغهايى بودند بر شاخهاى گل بادى بر آنها ميوزيد فورا پرهاى آنها ميريخت بريان شده نزد آنان حاضر ميگشت.
وَ إِذ قُلنَا ادخُلُوا هذِهِ القَريَةَ اينكه هشتمين نعمتى است كه ببنى اسرائيليان ارائه ميدهد و اينكه آيه مربوط بهمان آيات قبل است.
و اينكه آيا مقصود از «قريه» چه قريه‌اى است بين مفسرين گفتارى است بسيارى از آنها گفته‌اند مقصود بيت المقدس است و دليل آن قوله تعالى يا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُم«۱» سوره مائده آيه ۲۴، و گفته‌اند شكى نيست كه مقصود از اينكه دو آيه يكى است، و إبن عباس و جماعت ديگرى از مفسرين گويند آبادى بوده نزديكـ بيت المقدس و بعضى ديگر گفته‌اند

مقصود از قريه خود مصر است.

---

(1) داخل گرديد در زمين پاك و پاكيزه‌ای كه خداوند برای شما ثبت گردانيده

صفحه : 336

فَكُلُوا مِنها حَيثُ شِئتُم رَغَداً وَ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ از طعامهای فراوان بخوريد آنچه بخواهيد و داخل آن در شويد در حال سجده، بين مفسرين گفتگو بسيار است كه آيا مقصود از «حطّة» در آيه چيست، و نيز آيا آن دربی كه بنی اسرائيل مأمور شدند بامر حتمی كه وقتی بآن رسند سجده كنند چه دربی بوده جماعتی از مفسرين چنين اظهار ميدارند كه آن دربی بود در بيت المقدس كه آن را «باب حطه» ميناميدند و ديگران گويند آن اول دربی بوده از آن قريه كه بنی اسرائيل مأمور شدند از آن درب داخل گردند.

و نيز بين مفسرين گفتاری است كه آيا مقصود از سجده همان سجده معهود است كه وضع جبهه بزمين باشد يا مقصود انحاء و حال ركوع است زيرا چنانچه گفته‌اند آن درب كوچكی بوده كه لا بد بايستی بحال انحناء داخل گرديد، و شايد مقصود از سجده حال تواضع و خضوع باشد كه بنا بر اينكه معنی «سجّدا» چنين ميشود داخل آن درب گرديد در حالی كه متواضع و منقاد امر حق تعالی باشيد و اينكه معنی اقرب باعتبار بلكه متعين است زيرا معنی اول كه مقصود سجده معهود باشد با اينكه ميفرمايد در حال سجده وارد شويد سازش ندارد، و نيز معنی دوم كه مقصود چنين باشد كه بطور انحناء وارد شويد محتاج بامر نيست زيرا كه داخل شدن بدون انحناء ممكن نبوده پس همان معنی سوم معين ميشود.

وَ قُولُوا حِطَّةٌ در اينجا نيز دو قول است يا مقصود از «حطّة» كلمه توبه است باين معنی «اللّهمّ حطّ عنا خطايانا» بار خدايا گناهان از ما فرو نه، يا مقصود اينكه است كه بايستی تلفظ نمايند بلفظ حطه إبن عباس گفته مقصود گفتن لا اله الا اللّه است.

صفحه : 337

(پاره از عرفا آيه را تأويل نموده‌اند)

چنين گويد ادخُلُوا هذِهِ القَريَةَ الخ خطاب است كه ای روندگان بسوی حقيقت در مقامات و منازل خلوص داخل گرديد و ای سير كنندگان در مراتب و تطوّرات نفس بقدم صدق و يقين داخل گرديد در عالم علم و عمل و بخوريد و تغذيه نمائيد از نيكوترين غذاهای علمی و روزيهای معنوی، و داخل شويد از باب انسانيت كه آن حقيقت انسان و انسان معنوی است، و ممكن نيست داخل گرديد در عالم قدس الهی مگر بولوج و دخول از دربی كه در باطن آن درب رحمت است و ظاهر آن عذاب، اشاره باين مبارك آيه است يَومَ يَقُولُ المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِكُم قِيلَ ارجِعُوا وَراءَكُم فَالتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَينَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذابُ يُنادُونَهُم أَ لَم نَكُن مَعَكُم قالُوا بَلی وَ لكِنَّكُم فَتَنتُم أَنفُسَكُم وَ تَرَبَّصتُم وَ ارتَبتُم وَ غَرَّتكُمُ الأَمانِيُّ حَتّی جاءَ أَمرُ اللّهِ وَ غَرَّكُم بِاللّهِ الغَرُورُ(1)» سوره حديد آيه 13.

داخل گرديد در حالی كه خاضع و ساجد باشيد، و نيز در حالی كه مايل و طالب لقاء حق تعالی و فانی در جلال احديت گرديد و بگوئيد يا الهی بردار

---

(۱) روزی که مردهای منافق و زنهای منافقه میگویند بکسانی که ایمان آورده‌اند نظر کنید بما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته میشود بآنها بر- گردید بپشتتان و بجوئید نوری پس زده میشود بین مؤمنین و منافقین دیواری که در آن دربی است که باطن آن رحمت است و ظاهر آن از پیش آن عذاب منافقین صدا میزنند که ای مؤمنین آیا ما در دنیا با شما نبودیم مؤمنین گویند آری و لکن فریب داد شما را نفس‌های شما و انتظار بردید و شک کردید و آرزوها شما را مغرور نمود تا وقتی که امر خدا رسید در حالی که شما بخدا مغرور بودید.

صفحه : ۳۳۸

از ما و زر ما را و محو گردان از ما وساوس شیطانی، و باز دار ما را از خدعه نفوس حیوانی و بیامرز ما را از گناه نفوس ما و جرائم قوای ما که جرمانی و ظلمانی است و نورانی گردان ما را بنور قدس خودت (پایان).

و تأیید می‌نماید اینکه معنی را روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده که گفته‌اند مائیم «باب حطه» شما و آن حدیث مشهور از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود

«انا مدینهٔ العلم و علی بابها»

نیز مؤید همین معنی است.

صفحه : ۳۳۹

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۵۹ تا ۶۰]

اشاره

فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَولاً غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهُم فَأَنزَلنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفسُقُونَ (۵۹) وَ إِذِ استَسقی مُوسی لِقَومِهِ فَقُلنَا اضرِب بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانفَجَرَت مِنهُ اثنَتا عَشرَةَ عَیناً قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم کُلُوا وَ اشرَبُوا مِن رِزقِ اللّهِ وَ لا تَعثَوا فِی الأَرضِ مُفسِدِینَ (۶۰)

ترجمه:

پس از آن کسانی که ظلم نمودند بتبدیل نمودن آنچه را دستور داده شده بود بآنها بگفتاری و بکلامی غیر از آن پس نازل نمودیم بر کسانی که ظلم کردند عذابی از آسمان بسبب آنکه فاسق بودند و از فرمان ما بیرون میرفتند،

وقتی موسی طلب آب نمود برای قوم خود پس ما گفتیم بموسی بزن عصای خود را بآن سنگ مخصوص پس سنگ شکافته شد و دوازده چشمه آب از آن جریان نمود (بعدد نقباء بنی اسرائیل که دوازده قبیله و طایفه بودند) و هر یک از آن طایفه چشمه آب خود را میشناختند، ای بنی اسرائیل بخورید و بیاشامید از آنچه خداوند روزی شما نموده و در زمین پراکنده نشوید در حالی که فساد کنید.

(توضیح)

اشاره

«رجز» بکسر راء، بچند معنی آمده و در اینجا مقصود از «رجز» غیر از رجسی است که بمعنی پلیدی و خباثت است و ظاهرا بمعنی عذاب است خلاصه معنی آیه چنانچه مفسرین گفته‌اند اینکه است که وقتی بنی- اسرائیلیان مخالفت نمودند آنچه را خداوند امر فرموده بود از توبه و استغفار یا همان کلمه «حطه» که بمعنی توبه است و از روی جهل و بیخردی اینکه کلمه را باستهزاء گرفتند و کلامی غیر از کلمه «حطه» که مأمور بودند بتلفظ

صفحه : ۳۴۰

بآن گفتند و باین عمل فاسق گردیدند آن وقت مستحق عذاب و سخط الهی گشتند قَولًا غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهُم در اینکه آیا غیر از آن کلمه‌ای که مأمور بودند بگویند چه کلمه‌ای گفتند بین مفسرین گفتاری است، بعضی گویند عوض «حطه» از روی طمع «حنطه حمراء» یعنی گندم قرمز گفتند، و بعض دیگر گویند از روی سخریه و استهزاء عوض «حطه» حنطه گفتند و عوض آنکه از آن درب کوچك که مأمور بودند بطور انحناء و رکوع وارد گردند از روی کبر و نخوت از درب بلند تری داخل گردیدند و باین دو خلاف عذاب بر آنان نازل گردید، و گویند آن عذاب طاعون بوده که در یك ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنها هلاك گردیدند و بروایت دیگر هفتاد هزار نفر آنها بمرض طاعون مردند.

وَ إِذِ استَسقی مُوسی لِقَومِهِ اینکه نهمین نعمتی است که خدای جلیل ببنی اسرائیلیان زمان حضرت موسی علیه السّلام عنایت فرموده و آن چنانست که پس از آنکه در تیه از خوردن «من و سلوی» تشنه شدند جناب موسی علیه السّلام از خداوند برای آنان آب طلب نمود خطاب از حضرت عزت رسید که ای موسی عصای خود را بزن بآن سنگ.

اضرِب بِعَصاكَ الحَجَرَ ظاهرا الف و لام «الحجر» الف و لام عهد است یعنی عصای خود را بزن بآن سنگ مخصوص و گویند عصای موسی علیه السّلام عصائی بود که آدم علیه السّلام از بهشت آورده بود و بارث بشعیب (ع) رسید و شعیب بموسی داد و طول آن عصا ده زراع بود مطابق قامت موسی علیه السّلام و سر آن عصا دو شعبه داشت و

صفحه : ۳۴۱

در تاریکی نور از آن تلألؤ می‌نمود و همان عصائی بود که بخواهش موسی (ع) اژدها میکشت، و آن سنگی که از آن آب جریان مینمود سنگی بود کروی بشکل سر آدمی که خداوند از بهشت برای موسی (ع) فرستاده بود، بقول دیگر از زمین کوه طور برداشته بود.

بعضی از مفسرین گویند آن سنگی بود که آدم (ع) از بهشت آورده و بارث بشعیب (ع) رسید و شعیب آن سنگ را با عصا بموسی (ع) داد، و در تفسیر اهل بیت است که وقتی از حضرت موسی (ع) آب طلب نمودند حضرتش دست بدعا برداشت و گفت

«الهی بحق محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سیدنا الانبیاء و بحق علی علیه السّلام سید الاوصیاء و بحق فاطمهٔ سیدهٔ النساء و بحق الحسن سید اولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادات الازکیاء»

که بما آب ده پس از آن خطاب رسید که عصای خود را بزن بفلان سنگ.

فَانفَجَرَت مِنهُ اثنَتا عَشرَةَ عَیناً بدعای جناب موسی (ع) دوازده چشمه آب از آن سنگ جاری گردید هر چشمه ان اختصاص بیك طایفه و یك قبیله‌ای از بنی اسرائیلیان داشت.

(بحث عقلی)

در اینجا یک سؤال منطقی پیش می‌آید که بعضی از مفسرین متعرض شده و کلامی دارند که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.
سؤال: چگونه ممکن است از یک سنگ کوچک دوازده چشمه آب جاری گردد.
پاسخ: قدرت خداوندی غیر متناهی است آنچه مطابق حکمت و مصلحت اراده نماید فورا انجام میگیرد و معجزاتی که بدست انبیاء جاری میگشت تماما امور غیر عادی و از اسباب ما فوق الطبیعهٔ ظهور و بروز مینمود

صفحه : ۳۴۲

و از آیات خداوندی بود که شاهد صدق مدعای سفرای الهی باشد و البته معجزه و کرامت بایستی احداث امر خارق العاده باشد زیر که هرگز امور عادی را نمیتوان در تعداد معجزه و کرامت بشمار آورد پس عجب نیست اگر بعض اوقات یک امر غیر عادی برای اثبات نبوت پیغمبری و ظهور کمال قدرت الهی در عالم ظاهر گردد و مثل اینکه امر عجیب بلکه عجیب‌تر آن معجزه‌ای بود که از سید ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بعضی از جنگها با کفار ظاهر گردید و آن وقتی بود که آب بر قشون و لشگریان حضرتش تنگ شد و بدعای آن بزرگوار از انگشتان مبارکش بقدری آب جاری گردید که تمامی قشون و اصحاب آشامیدند و البته آب از انگشت جاری شدن عجیب‌تر مینماید تا جریان آب از سنگ زیرا جریان آب از سنگ یک امر عادی بشمار میرود منتهی در زیادتی آن و اینکه بدون سابقه بدعای جناب موسی علیه السّلام تحقق پذیرفت غریب مینمود.
چیزی که هست اینکه است که بایستی ثابت نمائیم که چنین امری و لوازم امور غیر عادی بشمار رود ممکن باشد و از محالات عقلیه نباشد زیرا که محال دو قسم است: محال عقلی و محال عادی، محال عقلی اینکه است که اصلا شیئیت و ذاتی نتوان برای آن فرض نمود تا اینکه وجود آن ممکن باشد، لکن محال عادی اینکه است که فی حد ذاته و در تصور عقلی ممکن الحصول باشد یعنی امتناع عقلی نداشته باشد لکن باعتبار ترتیب طبیعی و نظام خلقت غی… معهود باشد.
پس در اینجا گوئیم جریان آب بسیار از یک سنگ کوچک امتناع عقلی ندارد اگر چه عادتا وقوع خارجی نداشته اینکه است که محال بنظر میآید.

صفحه : ۳۴۳

(گفتار صدر المتألّهین در حل‌ّاشکال)
آن دانشمند چنین گوید که برای امکان و وقوع اینکه موضوع چهار وجه میتوان تصور نمود: ۱- آن آبهای عظیم با کثرت و زیادتی که در باطن آن سنگ کوچک بطور تکاثر موجود بوده. ۲- آبها بطور تداخل و فشردگی درهم در اجزاء سنگ مخفی ماند و بدعای حضرت موسی تکاثر یافته و جاری گردیده. ۳- آن آبها کم‌کم موجود گردیده و بتدریج جریان پیدا نموده. ۴- وجود آن آبها خارج از اسباب طبیعی بلکه از توجهات نفسانیه و از تصورات وهمیه پدید گردیده.
و آن دو شق اول باطل و غیر ممکن است زیرا که جسم کوچک مثل آن سنگ ممکن نیست که چیز بزرگ مثل آب بسیار در وی بگنجد اما اینکه گویند آبهای بسیار بطور تداخل در اجزاء سنگ مخفی بوده و بدعای حضرت تکاثر نموده که مناط شق دوم بوده آن نیز باطل است زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که تداخل یعنی دخول جسمی در جسم دیگر محال است خصوصا با زیادتی آنچه داخل است.
اما آن دو شق دیگر که ممکن و جائز الوقوع است یکی کم‌کم و بتدریج آب بسیار از سنگ کوچک جریان نماید زیرا که ماده

عناصر قابل صور غیر متناهی است لکن بتدریج نه یک دفعه به اینکه اجزاء سنگ و ماده هوا منقلب گردد به آب.
و شق دیگر اینکه است که بگوئیم تکون آب خارج از اسباب طبیعی بلکه از اسباب نفسانی و تصورات و همی تحقق پذیرفته زیرا که در محل خود مدلل نموده‌ایم که نفوس قویه تأثیر مینماید در ماده کاینات به اینکه بقوت عزم و اراده تغییر دهد صور موجودات را بهر طوری که بخواهد و آن از اسباب طبیعی و استعداد مادی خارج است، بلکه نفس قدسی نبوی بآن

صفحه : ۳۴۴

قوت و شوکتی که دارد ابراز مینماید اموری از ممکن غیب بعالم شهادت و صور جدیدی احداث مینماید و تأثیر نفوس در مواد امری است ظاهر و واقع ببین چگونه نفس ما گاهی تأثیر مینماید در بدن ما زیرا که بدن ما گاهی تحت تأثیر حوادث خارجی واقع می گردد و متأثر میشود و گاهی از نفس خودمان متأثر میشود مثل غضب شدید که آن هیئت و کیفیت نفسانی است که از آن حرارت در بدن احداث میگردد و صورت بدن را سیاه می کند، و نیز خوف شدید که احداث برودت مینماید، و مثل غلبه شهوت که احداث منی میکند و غیر اینها از امور نفسانی که تأثیر آنها در بدن ظاهر و هویداست و اینکه تأثیرات نفوس جزئی مردمان عادی است.

پس چه گمان میبری بنفس کلی که تمام مادیات نسبت باو بمنزله بدن جزئی است نسبت بنفس جزئی ما.

(اعتراض بر بطلان شق اول)

اگر گفته شود چگونه محال گرفتی گنجیدن جسم بزرگ در جسم کوچک که مناط شق اول از احتمالات چهارگانه بالا بود در صورتی که روایت صحیح دارد که ممکن است بزرگ در کوچک بگنجد.

صدوق (ره) در کتاب توحید بسند صحیح معتبر از حضرت رضا علیه السّلام چنین روایت میکند که مردی آمد خدمتش و گفت آیا خداوند قدرت دارد آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است در تخم مرغی بگنجاند فرمود آری بلکه در کوچکتر از آن نیز قدرت دارد تمام آنها را در چشم تو قرار داده در صورتی که بینایی چشم تو کوچکتر از بیضه است وقتی چشم خود را باز میکنی آسمان و زمین و آنچه بین آنها است در چشم تو نمایان میگردد و اگر بخواهد تو را کور میگرداند، و نیز بهمین مضمون روایت دیگری است که کلینی در کافی از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند.

صفحه : ۳۴۵

(پاسخ اعتراض)

گوئیم منافاتی نیست بین کلام ما و مضامین روایات زیرا که وجود اجسام در مشاعر و مرائی طور دیگری است خارج از طور جسم ثقیل در جسم ثقیل دیگر مثل او و آنچه را حکم ببطلان آن کردیم وقتی است که جسم سنگینی واقع گردد در جسم سنگینی، مثل آن در یک نشئه مثل همان آب بسیار در سنگ کوچک اما صور اجسام در مشاعر مطلب دیگری است و ظاهرا جواب آن حضرت بسائل جواب اقناعی و بحسب فهم سائل بوده.

و شاهد بر عدم امکان تداخل کبیر در صغیر با صغری که دارد روایت دیگری است که از مولا أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکنند که وقتی از حضرتش سؤال شد که آیا خداوند قدرت دارد تمام عالم را در تخم مرغی بگنجاند فرمود نمیتوان خدا را متصف بعجز گردانید، خداوند قدرت دارد یا تخم را بزرگ گرداند بقدری که گنجایش عالم را داشته باشد یا عالم را کوچک نماید که بشود در تخم مرغی قرار گیرد.

پس باین روایت میتوان استشهاد نمود که در اینکه نشأ دنیا ممکن نیست جسم بزرگ در جسم کوچک داخل گردد. (پایان) آری

گنجيدن جسم بزرگ در جسم كوچك با كبر جسم بزرگ و صغر جسم كوچك ابتداء محال بنظر مى‌آيد لكن ممكن است جسم بزرگ را در هم بفشارند نه بطور تداخل بلكه بطورى كه اجزاء جسم در هم كوبيده گردد و ملحق بهم گردد و جسم كوچك را تكاشف دهند يعنى اجزاء آن را از هم باز كنند تا مناسب هم گردند و همين است معنى معجزه انبياء و كرامات اولياء كه يكى از خصوصيات نفس قدسى نبى اينكه است كه باذن خداوند تصرف نمايد در ماده كاينات و چيزى را بچيز ديگر تبديل نمايد و تغيير شكل دهد.

صفحه : ۳۴۶

پس در اينجا ممكن است گفته شود شايد بدعاى حضرت موسى عليه السّلام اجزاء آن سنگ كوچك از هم باز شده و ماده هواى مجاور و مواد ديگر منقلب بآب گرديده و آب بسيار از آن سنگ كوچك جريان نموده و تصرف باين نحو هيچ استبعادى ندارد و دليل بر محاليت آن نداريم بلكه واقع و محرز است. (و اللّه عالم بحقائق الامور)

صفحه : ۳۴۷

[سوره البقرة (۲): آيات ۶۱ تا ۶۲]

اشاره

وَ إِذ قُلتُم يا مُوسى لَن نَصبِرَ عَلى طَعامٍ واحِدٍ فَادعُ لَنا رَبَّكَ يُخرِج لَنا مِمّا تُنبِتُ الأَرضُ مِن بَقلِها وَ قِثّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها قالَ أَ تَستَبدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدنى بِالَّذِى هُوَ خَيرٌ اهبِطُوا مِصراً فَإِنَّ لَكُم ما سَأَلتُم وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسكَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُم كانُوا يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ الحَقِّ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصّابِئِينَ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۶۲)

ترجمه:

وقتى شما بنى اسرائيليان «آباء و اجداد شما» گفتيد اى موسى عليه السّلام هرگز ما صبر نميكنيم بر يك نوع از طعام پس از پروردگار خود بطلب كه از زمين برويانـد آنچه از زمين روئيده ميشود از سبزيجات و خيار و سير و عدس و پياز، از مقام رب العزه خطاب رسيد كه آيا تبديل مى كنيد «ترنجبين و مرغ بريان كرده را» بر آنچه پست‌تر از آن است، از تيه فرود آئيد در شهرى يا در شهر مصر كه در آنجا براى شما موجود است آنچه را كه طلب نموديد و لازم و ثابت گرديد بر عليه آنها ذلت و فقر و بغضب حق تعالى گرفتار شدند زيرا كه آنها بآيات الهى كافر گرديدند و پيمبران را بناحق مى‌كشتند «مثل يحيى عليه السّلام و زكريا عليه السّلام» و اينكه گرفتار گرديدند براى اينكه بود كه نافرمانى نمودند و عصيان ورزيدند،

محققا كسانى كه ايمان آوردند «از روى نفاق» و كسانى كه يهودى يا نصرانى يا

صفحه : ۳۴۸

ستاره پرست ميباشند از اينان هر كه ايمان آورد باخلاص بخدا و ايمان آورد بروز معاد و آخرت و عمل صالح نيكو بجا آورد براى آنها است اجر و پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خوف و حزنى براى آنها نيست.

(توضيح)

اشاره

لَن نَصبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ طعام چیزی است که انسان بآن تغذیه مینمایـد و در بـدن عوض ما یتحلل میگردد و امرار حیات بتغـذیه و عوض ما یتحلل است.

فَادعُ لَنا اصل دعاء نداء و طلب است، هر گاه عالی از دانی طلب کند آن را امر گویند و هر گاه دانی چیزی از عالی بطلبد آن را دعا گویند.

مِمّا تُنبِتُ الأَرضُ انبات رویانیـدن نباتات از زمین است که بامر تکوینی حقانی انجام میگیرد و لکن چون مقام الوهیّت منزه و مبراء است از مباشرت اعمال دنی اینکه است که از اخبار بسیار چنین بر می‌آید که برای هر نوعی از موجودات مادی نوعی از ملائکه را مسخر نموده و مستخدم تربیت آنها قرار داده.

وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسکَنَةُ ثابت و لازم گردید بر علیه آنها ذلت و فقر و درویشی که حتی متمولین آنها بصورت فقراء خود را ارائه میدهند و چنانچه میبینیم هنوز در بین آنها دولت و سلطنت مستقلی پدید نگردیده و همیشه و در هر کجای عالم که باشند تابع حکومـات و مقررات دول اجانب میباشـند و مطیع امر غیرنـد و هر حکمی که در باره آنها اجرا گردد خواهی نخواهی گردن نهنـد و زیر بار روند و در نظرها خار و بی‌مقدار باشند و اینکه خود یکی از پیش گوییها و معجزات قرآن بشمار میرود.

صفحه : ۳۴۹

وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ و سر انجام کار آنان بسخط و غضب الهی کشید و اینکه خاری و ذلت که بر آنها ثابت و مستدام گردید که هنوز اثر آن ذلت و مسکنت در ذریه و تابعین بنی اسرائیلیان و یهودیها ادامه دارد و بعـدها تا قیامت بهمین منوال خواهـد بود در اثر اعمال زشت رکیک آنها پدید گردیده.

ذلِکَ بِأَنَّهُم کانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ در اینجا تذکر میدهد که آنچه باعث ذلت و خواری آنها گردید دو عمل شـنیع بود که در شناعت و رکاکت فوق آن تصور نداشت یکی انکار آیات و معجزات حضرت موسی علیه السّلام و آیات تورات و دیگر کشتن پیمبران و اولیاء حق تعالی بناحق.

و چون بنی اسرائیل پس از اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضـرت موسی علیه السّلام مشاهده نمودند بدل و زبان منکر آیات الهی شدند و در مقام قتل پیمبران مرسل بر آمدند مثل «یحیی علیه السّلام و زکریا» و خطاکاری و جنایت را بمنتهی درجه رسانیدند اینکه بود که بر آنها حتم و لازم گردید در دنیا خواری و ذلت و در آخرت عذاب و سخط و مشمول غضب الهی گردیدند.

(اعتراض و پاسخ)

اگر گفته شود جنایت و خیانتی که از آباء و اجـداد بروز و ظهور مینماید چه ربطی بذریه و اولادان آنها دارد آنهایی که بآیات الهی کافر گشـتند و پیمبران را بنا حق کشـتند بنی اسرائیلیان بودنـد که در زمان حضـرت موسی علیه السّلام جنایتکار گردیده و خیانت مینمودند اینجا خطاب و اعتراض ببنی اسرائیلیان زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است اثر جنایت و خطاکاری پدران را تحمیل بر اولادان نمودن خلاف عدل خداوندی است.

صفحه : ۳۵۰

در پاسخ گوئیم اولا اینجا در مقام تذکر و یاد آوری داستان آباء و و اجداد آنها است و آن نعمتهایی که خداوند ببنی اسرائیلیان کرامت نموده و آنان در عوض شکر گذاری و فرمان برداری اینطور لجاجت ورزیدند و خود را در معرض سخط و غضب پروردگار در آوردند که آنها پند گیرند و ملتفت باشند که اگر آنها نیز اطاعت پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ننمایند مشمول غضب الهی گردند.

و در ثانی چون علمای یهود داستان حضرت موسی علیه السّلام و بنی اسرائیل را کاملا میدانستند و درس نخواندن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نیز میدانستند بیان چنین مطالبی بعد از مدت زمانی نسبت بجناب او اخبار بغیب است که بدانند کلمات قرآنی تماما وحی منزل است.

و نیز چه فرق است بین علمای یهودی که در عصر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میزیستند و علمای عصر حضرت موسی علیه السّلام همان طوری که آنها منکر آیات الهی و معجزات حضرت موسی علیه السّلام شدند و در صدد قتل و ایذاء پیمبران بر آمدند اخلاق و افعال بد آنها در اولادان آنان نیز تأثیر داشت که آنها منکر آیات الهی بودند چه در عصر حضرت عیسی علیه السّلام و چه در عصر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که هم منکر بودند و هم در مقام ایذاء پیمبران بر می‌آمدند و از هیچ نوع ایذاء و تعدی خود داری نمی‌نمودند مگر یهودیها نبودند که میخواستند حضرت مسیح علیه السّلام را بدار بزنند که خداوند او را بآسمان برد که از شر آنان محفوظ ماند چه قدر ظلم و جفا که پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از یهودیها متحمل گردید.

خلاصه اگر خوب بنگری خواهی دید که داستان بنی اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السّلام و یهودیهای دوره باقی پیمبران بعد از او بیک منوال بوده و میباشد همان لجاجت و بیخردی، همان بد جنسی و خود خواهی

صفحه : ۳۵۱

و خون سردی، همان ضدیت و دشمنی با اولیای حق تعالی که داشتند تماما بارث نصیب اولادهای ایشان گشته اینکه است که آن نفوذ و استیلاء را ندارند و گر نه میدیدی که چه خون ریزیها و جنایاتی که در عالم میکردند.

و شاید همین باشد سرّ اینکه داستان بنی اسرائیلیان عصر حضرت موسی علیه السّلام را تحمیل نموده بر یهودیهای عصر نزول قرآن و آنان را مورد خطاب قرار داده کنایه به اینکه شما نیز مثل آباء و اجداد خود اینکه طوری میباشید که عهد خدا را می‌شکنید و کفران نعمت حق تعالی را مینمائید و در مقام ایذاء پیمبرانید شاید آنها متنبه گردند و سر فرود آرند.

و نیز شاید یهودیها راضی بودند باعمال و افعال آباء خود و در احادیث رسیده (که هر کس راضی باشد بعمل کسی با وی در گناه و ثواب شریك است) و در آن اخبار معصوم (ع) بهمین آیاتی که راجع ببنی اسرائیل است استشهاد فرموده و همین را سرّ خطاب بآنها قرار داده که چون راضی بودند کأنه خود آنها عامل آن اعمال زشت رکیك بودند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصّابِئِينَ مَن آمَنَ بِاللّهِ در اینکه آیه ایمان دو مرتبه تکرار شده و تکرار بدون سبب در کلام فصیح درست نمیآید البته نکته‌ای دارد و شاید اشاره بدو مرتبه از ایمان باشد و گر نه مثل اینکه است که بگویند کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که ایمان دارند.

و در توجیه آیه بین مفسرین گفتاری است:

۱- مقصود از مؤمنین صدر اول جماعتی از نصاری بوده‌اند که قبل از بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مثل سلمان

فارسی و ابو ذر غفاری و بحیرای راهب و بعض دیگر که ایمان بآن حضرت داشتند.

صفحه : ۳۵۲

۲- مقصود از مؤمنین اول امم سابقه و مؤمنینی بودند که در عصر حضرت موسی و عیسی علیهما السّلام میزیستند.

۳- مقصود از مؤمنین اول مؤمنین صدر اسلامند.

۴- مقصود از مؤمنین منافقینند که ابتدا از روی نفاق ایمان آورده‌اند قول معتبرتر اینست که مقصود از ایمان دوم تأکید ایمان اول است، اول ایمان ظاهری، دوم ایمان تحقیقی و واقعی است پس مقصود اینکه است کسانی که اول بزبان ایمان آورده‌اند نه بقلب مثل منافقین صدر اسلام از یهودیها و نصاری و ستاره‌پرستان وقتی واقعا و از روی بصیرت و اخلاص ایمان آرند بخدا و بروز معاد و اعمال نیکو و شایسته بجا آرند، نه از آینده خوف و ترس دارند و نه بر گذشته محزونند.

وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ ...

لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ بعضی از مفسرین گویند نفی خوف و حزن در آیه مخصوص بآخرت است نه در دنیا زیرا چنانچه مشاهده میکنیم غالبا مؤمنین در دنیا زیادتر از کفار در شکنجه و عذابند پس نمیتوان گفت کسانی که ایمان دارند هم در دنیا و هم در آخرت هیچ نحو خوف و ترسی و نه حزنی برای آنها نیست و فارغ البال زندگانی مینمایند.

لکن چنانچه ظاهر آیه ارائه میدهد مؤمنین اگر از روی بصیرت و عقد قلبی ایمان بخدا و روز قیامت آرند همان اتکاء بحق و وثوق برحمت او و رجاء و امیدواری بکرم او آنها را باز میدارد از اینکه خوف و ترسی از آینده و حزن و اندوهی از گذشته بر خود راه دهند.

و نیز گوئیم توجه بحق تعالی باز میدارد انسان را از هر چه غیر اوست و خوف و حزن راجع بالتفات نفسانی و محبت دنیوی است و ایمان واقعی همان ارتباط قلبی و میل و محبت وجدانی بمقام الوهیت است کسی که دارای

صفحه : ۳۵۳

چنین موهبت عظمی گردید و محبت و معرفت بحق سبحانه تمام شراشر وجود او را گرفت چگونه التفات مینماید بامور نفسانی دنیوی که از فقدانش بترسد و محزون گردد البته چنین ایمان نوری است که ظلمت اوصاف نفسانی و صفات طبیعی را بالمره زایل میگرداند و انسانی که دارای چنین نوری گردید همیشه حتی در حیات دنیوی که شالوده بلاء و مصیبات و گرفتاریست در مهد امن و امان می‌آساید و شاید اشاره بهمین دارد قول حق تعالی إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ.

صفحه : ۳۵۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

اشاره

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم وَ رَفَعنا فَوقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَیناکُم بِقُوَّةٍ وَ اذکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّیتُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَلَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَکُنتُم مِنَ الخاسِرِینَ (۶۴) وَ لَقَد عَلِمتُمُ الَّذِینَ اعتَدَوا مِنکُم فِی السَّبتِ فَقُلنا لَهُم کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ (۶۵) فَجَعَلناها نَکالاً لِما بَینَ یَدَیها وَ ما خَلفَها وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ (۶۶)

ترجمه:

ای بنی اسرائیل یاد آرید وقتی که از شما پیمان گرفتیم (از آباء و اجداد شما) و کوه طور را بالای سر شما فرا داشتیم و دستور دادیم که احکام تورات را با جدیت پیروی کنید شاید شما با تقوی و پرهیزکار گردید،

پس از آن همه تهدید و عهد و پیمان، از حق روی گردانیدید اگر نبود فضل و رحمت خداوند البته در شماره زیان کاران محسوب میگردیدید

محققا دانسته و فهمیده‌اید کسانی که حرمت شنبه را نگاه نداشتند آنان را مسخ نمودیم و گفتیم بوزینه شوید و بوده باشید از زیان کاران،

و اینکه عقوبت مسخ را قرار دادیم کیفر عمل آنها و عبرت برای دیگران و برای اولادان آنها و اینکه موعظه و اندرز باشد برای پرهیزکاران.

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم اینکه دهمین انعام و تفضلی است که خداوند در باره بنی اسرائیل در عصر حضرت موسی (ع) نموده و در اینجا اخلاف آنها را که یهودیانند متذکر میگرداند که شاید آنها بشکرانه چنین نعمتها بپیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آرند، و شاید مقصود از میثاق آن عهد و پیمانی باشد که خداوند بتوسط

صفحه : ۳۵۵

حضرت موسی (ع) از بنی اسرائیل گرفت که متابعت نمایند و بتعلیمات تورات عمل کنند و اینکه عهد و میثاق بعد از آن بود که بکیفر اعمال آنها بامر حضرت عزت جبرئیل کوه را بالای سر آنها افراشت.

و شاید مقصود آن عهدی است که با تمام افراد بشر بسته شده و مرکوزی عقل آنهاست که خدا را پرستش نمایند و شریک و انباز برای او قرار ندهند و پیمبران را تصدیق کنند و بدستور کتابهای آسمانی رفتار نمایند، و بقرینه آیات دیگر که ظاهر در عموم است حمل بر معنی دوم اولی است.

و میثاق بر وزن مفعال است و مأخوذ از وثیقه و برای محکم کاری مثل عهد بستن یا سوگند و قسم خوردن می‌آورند.

(طور) یعنی کوه، و در اینکه آیا کوهی که بر سر آنها افراشته گردیده چه کوهی بوده دو قول است مشهور بین مفسرین اینکه است که همان کوهی بود که حضرت موسی (ع) در آن مناجات مینمود بقرینه الف و لام «الطور» که آن الف و لام عهد است یعنی همان کوه معهود، و بعضی گفته‌اند کوهی بود از کوه‌های فلسطین.

مفسرین گویند پس از آنکه خداوند بر بنی اسرائیل تورات را فرود آورد چون احکام تورات مشکل بود بنی اسرائیل زیر بار نرفتند و مخالفت ورزیدند در مورد غضب و تهدید الهی واقع گردیدند بامر حق تعالی جبرئیل کوهی بمقدار یک فرسنگ در محل لشگرگاه آنها از زمین بلند نمود و بالای سر آنها بمقدار قامت مردی بر افراشت و در هوا معلق نمود، عبد اللّه عباس گفته آن کوهی بود از کوه‌های فلسطین و مثل ابری بالای سر آنها بایستاد و جلو روی آنها آتشی پدید گردید و پشت سر آنها دریای شوری بود که نه از جلو میتوانستند بروند و نه از عقب و آنها برو افتاده و طرف صورت بر زمین نهاده با یک چشم نظر بکوه داشتند که مبادا بر سر

آنان فرود آید.

صفحه : ۳۵۶

خُذُوا ما آتَيناكُم بِقُوَّةٍ روايت از عياشى است كه از حضرت صادق (ع) سؤال ميكند «خذوا ما آتيناكم بقوّة» آيا مقصود قوّت بدنى و طبيعى است يا قوّت قلبى و روحانى است، پاسخ فرمود هر دو، هم قوت بدنى و هم قلبى و اخبار ديگرى نيز بهمين مضامين رسيده.
و بعضى گفته‌اند مقصود از «بقوة» تصميم بر عمل و ثبات و استقامت در اطاعت و فرمان بردارى است يعنى جديت كنيد در تعليم گرفتن آنچه در تورات است و استقامت نمائيد و پايدارى كنيد در عمل نمودن بدستورات آن و حلال و حرام آن را مراعات نمائيد.

(اعتراض و پاسخ)

چگونه ممكن است كوه با ثقالت و سنگينى كه دارد در وسط هوا بدون ستون يا چيزى كه متّكى بر آن باشد افراشته شود و مدّتى دوام نمايد و اينكه امرى است غير ممكن زيرا مكان طبيعى جسم ثقيل زمين است و اگر بقسر قاسرى از مكان طبيعى خارج گردد فورا بر ميگردد بمكان خود.
در پاسخ گوئيم اسباب معلّق بودن جسم ثقيل در وسط هوا منحصر باسباب طبيعى نيست، همين طورى كه اسباب طبيعى مثل حرارت يا دود كه ابر را در جو هوا افراشته ميدارد يا قوه جاذبه اطراف كه زمين را در وسط نگاه داشته، قوت نفسانى نبى يا ولى وقتى باراده قوى و عزم ثابت بدستور الهى اراده نمايد اراده او چنان نفوذى دارد كه ممكن است عالم را زير و رو كند، و همين طورى كه هر انسان و حيوانى باراده نفسانى بدن ثقيل خود را حركت ميدهد و جا بجا ميشود و باندازه‌اى متصرف در اعضاء

صفحه : ۳۵۷

خودش ميباشد روح نبى بمنزله جان عالم ماديات است و عالم در تحت تصرف اوست و از خصوصيات روح ولايت و مقام نبوت اينكه است كه باذن خداوند متصرف در عالم ماده است و ماده موجودات در تصرف اويند پس در اينجا بقوت نفسانى الهى موسى (ع) و اراده او بود كه كوه با آن عظمت را از زمين كنده و بالاى سر آنها بر افراشته كه هم اظهار معجزه شود و هم تهديد باشد و بزرگى و قدرت و استيلاء خداوندى را نيز مشاهده نمايند و بدانند كه ممكن است در اثر نافرمانى مورد غضب خداوندى واقع گردند.
چنانچه در آن واقعه مشهور كه مولا حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام درب خيبر را با عظمتى كه داشت بدو انگشت مبارك از زمين كند و جسر قرار داد كه قشون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم وارد قلعه خيبر گردند، فرمود (درب خيبر را بقوت جسمانى نكندم بلكه بقوت روحانى كندم).
لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ لعلّ كلمه ترجّى و اميدوارى است و هر جا كلمه لعلّ در كلام گفته شود يا راجع بگوينده است يا آن كسى كه مخاطب بخطاب است يا كلام در موقعى واقع گرديده كه موقع اميدوارى است، و چون اميدوارى در موقعى آيد كه گوينده جاهل به عاقبت كار باشد و نميشود نسبت جهل و نادانى بذات مقدس الهى داد پس در اينجا بايستى لعل يا راجع گردد ببنى اسرائيل كه پس از عمل نمودن بتعليمات تورات آنها اميدوار بودند كه متقى و پرهيزكار گردند يا مقام مقام اميدوارى است كه كسى كه باحكام الهى عمل نمود در موقعى قرار گرفته كه اميد تقوى و رستگارى در باره او ميرود.
فَلَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ لَكُنتُم مِنَ الخاسِرِينَ اينكه آيه از بزرگترين آياتى است براى اميدوارى كنه كاران كه

صفحه : ۳۵۸

بنی اسرائیل پس از اتمام حجت و ظهور معجزات و کرامات بسیاری که بچشم خود از جناب موسی علیه السّلام مشاهده نمودند و با اینهمه تهدیدات و معاینه نمودن آفات و بلیّات آسمانی باز دست از لجاجت و ضدّیت برنداشتند و مخالفت را بجایی رسانیدند که گوساله را بخدایی پرستش کردند و انکار نبوت نمودند و نقض عهد و پیمان کردند، با اینکه حال باز فضل و کرم خداوندی شامل حال آنان گردید و آنها را از آفات نجات بخشید، اینکه است که گفته‌اند رحمت حق تعالی سبقت دارد بر غضب او، و اهل معرفت گویند رحمت از صفات ذاتی است و غضب امر عرضی است که نسبت بحق دادن باعتبار لغزشها و خطاهایی است که منشأ آن نفس بهیمی بشر است اینکه است که در آن آیه سیئه و خطا را که منشأ غضب است نسبت بنفس بشر میدهد و حسنات را نسبت بخداوند، آری خیر محض از او ناید مگر خیر محض شرور و آفات امر عدمی بیش نیستند و منشأ آن جهات امکانی است نه وجود واحد بحت ازلی.

وَ لَقَد عَلِمتُمُ الَّذِینَ اعتَدَوا مِنکُم فِی السَّبتِ «سبت» شنبه و یکی از روزهای هفته بشمار می‌آید، و در معنی سبت بین مفسرین گفتاری است:

۱- سبت بمعنی مقداری از روغن است. (زجاج) ۲- شنبه را سبت نامیده‌اند بمناسبت اینکه در اینکه روز عالم خلقت شده. (ابو عبیده) ۳- جماعتی گویند شنبه را یوم سبت گویند برای اینکه یهود در اینکه روز عملی انجام نمیدهند، دیگری گفته شنبه را یوم سبت گویند برای اینکه یهود در اینکه روز راحت میباشند زیرا که اصل سبت بمعنی سکون و راحتی است و از اینجاست که در قرآن فرموده وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً

صفحه : ۳۵۹

وَ لَقَد عَلِمتُمُ خطاب بطائفهٔ یهود است که شما میدانید که جماعتی از قوم بنی اسرائیل در شهر ایله از دستوری که راجع بروز شنبه داشتند تعدی نمودند، مفسرین از روایات چنین استفاده نموده‌اند که بنی- اسرائیل مأمور بودند که در روز شنبه صید ماهی نکنند و مدتی اینکه حکم بین آنها جریان داشت ماهیان بغریزه خدا داد خود دریافتند در روزهای شنبه همه ماهیان در محلی جمع میشدند و آزادانه سر از آب بیرون میکردند، چون روز بآخر میرسید متفرق میگردیدند تا شنبه دیگر، برای یهودیان اینکه مطلب شاق و ناگوار آمد در مقام بر آمدند حیله‌ای نمایند اینکه بود که در اطراف آن دریا حوضها کنند و در روز جمعه آب در آن حوضها می- انداختند روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد آخر روز راه آن حوضها را می‌بستند و در روز یکشنبه ماهیان را شکار می‌نمودند و می‌گفتند ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا را نمیکنیم مدتی بدین منوال گذشت کم‌کم جرأت نمودند و در شهر ایله هفتاد هزار مرد بودند که در روز شنبه مشغول شدند بصید ماهی و هر قدر صلحاء و دانشمندان آنها را منع نمودند فائده نبخشید بالاخره داود پیغمبر علیه السّلام در باره آنها نفرین نمود بصورت بوزینه در آمدند و سه روز بیشتر زنده نماندند و همگی آنها مردند.

فَقُلنا لَهُم کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ امر کونوا امر تکوینی است نه امر تشریعی و باراده حق تعالی و خواست او انجام میگیرد و محتاج بلفظ و کلامی نیست و لفظ «کونوا» در اینجا مثل لفظ «کن» است که در سوره یس آیه ۸۲ فرموده إِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ

صفحه : ۳۶۰

(اعتراض منطقی و بحث عقلی)

در صورتی که بطلان تناسخ از محالات اولیه بشمار میرود و بادله محکم قوی ثابت گردیده که موجودی که دارای قوه و استعداد کمال است، وقتی از قوه بفعل آمد و از نقص بکمال رسید ممکن نیست ثانیا عود نماید بحالت اولیه خود یعنی سیر قهقرایی کند و از فعلیت بقوه آید و از کمال بنقص رسد چنانچه تناسخیه چنین معتقدند که انسان پس از مردن عود میکند بجنین در رحم و بصورت طفلی از انسان یا حیوان با اختلاف مذهبی که بین آنها است بر میگردد بدنیا برای اینکه استکمال یابد، کلام آنها بکلی بی اساس است و حرفی است بدون برهان و دلیل بلکه برهان و دلیل اساس رأی سخیف آنها را خراب میکند.
انسانی که مراتبی را طی نموده و کمالاتی کسب کرده و مهیا گردیده برای دوره دیگری از مراتب خلقت و بایستی سیر استکمالی و ارتقایی نماید تا آنکه هر فردی بمنتهای درجه کمال لایق بخود برسد چگونه ممکن است سیر معکوس نماید و آن فعلیات و کمالاتی که دارا گردیده از دست بدهد و بر گردد بحالت کودکی، کدام عقلی قبول میکند که ممکن است انسانی که مراتب کودکی و جوانی و کهولت و پیری را پیموده و از هر مرتبه‌ای فعلیاتی و کمالاتی در خود اندوخته تمام اینها از وی گرفته شود و یک طفلی گردد بی علم و دانش و عاجز و محتاج تا اینکه مجددا کسب کمال نماید هرگز ممکن نیست.
پس در اینجا افرادی از بشر که بامر تکوینی «کونوا» از صورت انسانی مسخ گردیده‌اند و بصورت بوزینه در آمده‌اند، یکی از دو قسم خارج نیستند اگر گفتیم نفس آنها باقی مانده و صورت تبدیل یافته اینکه همان تناسخی است که بادله محکم قوی بطلانش محرز گردیده، و اگر گفتیم

صفحه : ۳۶۱

شخص انسانی بکلی روح و بدن وی معدوم شده و بوزینه‌ای ایجاد گردیده مخالف ظاهر آیه است زیرا که از آیه چنین بر می‌آید که بامر تکوینی خود آن اشخاصی که مخالفت ورزیدند و احترام شنبه را نگاه نداشتند آنها را اینکه طور مجازات نمودند که عبرت دیگران گردند و باعدام آنها و ایجاد بوزینه چطور آنها مجازات میشوند مجازات وقتی صادق آید که حقیقت انسان با ادراکات نفسانی باقی مانده و بصورت بوزینه در آمده باشند و جلو مردم خجلت کشند و معذب گردند و بازگشت آن بهمان تناسخ میشود که بطلانش واضح است.

(پاسخ اعتراض)

تناسخی که بطلانش ظاهر است اینکه است که روح و نفس انسانی که زندگانی را بدرود گفته و مرده بر گردد ببدن جنین در رحم و اینکه مطلب علاوه بر آن دلیلی که در بالا- بر بطلانش گفته شد گوئیم اگر آن بدن دارای روح و جان باشد لازم آید دو روح بیک بدن تعلق گیرد و اینکه از محالات عقلیه بشمار میرود و اگر دارای روح و جان نباشد وقتی مستعد گردید برای فیضان روح البته از مبدء فیاض بمناسبت بدنی که مستعد و آماده شده روح و نفس بوی افاضه میگردد زیرا که بخل در مبدء فیاض تصور ندارد چگونه توان قدرت غیر متناهی و فیض عام الهی را محدود نمود بعدد معدودی از ارواح که اینها متردد باشند در ابدان.
لکن مسخ غیر از تناسخ است، مفسده تناسخ همان است که گفته شد که لازمه تناسخ دو چیز است یکی از فعل بقوه آمدن و از کمال بنقص رسیدن، و دیگری منع فیض از فیاض مطلق و محدود نمودن قدرت غیر متناهی کردگار عالم.

لکن در مسخ گوئیم انسانی که بامر تکوینی الهی از صورت انسانی

صفحه : ۳۶۲

بصورت حیوانی در آمده آن روح و روان و حقیقت انسانی او بجای خود باقی است لکن آن ملکات رذیله و آن اوصاف حیوانیه‌ای که در نفس وی پدید گردیده وقتی خیلی قوت گرفت ممکن است در ظاهر و در صورت نمایان گردد، اگر چه محل ظهور و بروز ملکات نفسانی «یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ» یعنی روز قیامت است چنانچه در اخبار بسیار رسیده که در قیامت هر کسی بصورت ملکات نفسانی خود وارد محشر میگردد، لکن ممکن است در اینکه عالم نیز گاهی برای عبرت دیگران یا باظهار معجزه پیمبران یا حکمت دیگری ظهور نماید.

خلاصه تناسخ که روحی جدا شود از بدن شخصی و تعلق گیرد بجنین در رحم مطلب دیگری است، و مسخ که بدن زنده از صورت اصلی انسانی بصورت حیوانی درآید مطلب دیگر، اولی محال و غیر ممکن و دومی ممکن و واقع زیرا که در مسخ ماده بدن و طبیعت بحال خود باقی است صورت عرضی تغییر یافته لکن در تناسخ بکلی روح از بدن جدا گردیده و ببدن دیگری تعلق گیرد.

پس آن فردی از بشر که بصورت بوزینه در آمده آن همان شخص است که بوده صورت عرضی و هیکل بدن وی تغییر نموده نه اینکه حقیقت روح یا حقیقت بدن وی تغییر یافته باشد پس وی انسان بوزینه نماست یعنی باعتبار ملکه و صفت بوزینه‌ای که در وی رسوخ یافته صورت بوزینه بخود گرفته و شاید کسانی که مسخ شدند و بصورت بوزینه درآمدند می- فهمیدند صورت آنها عوض شده و دیگران نیز آنها را میشناختند چنانچه در قیامت همین طور است که با اینکه هر کسی بصورت اعمال خود ظاهر میگردد هم خودش خود را میشناسد و هم دیگران میفهمند که اینکه فلانی است که بصورت اعمالش جلوه گری نموده.

صفحه : ۳۶۳

و اعتراض به اینکه انسان عبارت از همین هیکل و صورت مخصوص است و در جایی که اینکه هیکل و اینکه صورت تبدیل یابد و بشکل دیگر درآید اینکه شخص معدوم گشته و شیء دیگر بوجود آمده پس اینکه از قبیل ایجاد و اعدام بشمار میرود و نمیتوان گفت حقیقت همان حقیقت انسانی است، صورت عرضی عوض شده.

پاسخ گوئیم چگونه توان انسان را عبارت از همین هیکل محسوس دانست در صورتی که علی الدّوام صورت در تغییر و تبدیل و عوض ما یتحلّل است و هر کسی بوجدان خود میداند که با اینهمه تبدیلات و تغییراتی که در تمام عمر از فربهی و لاغری از پیری و جوانی از رنگ و شکل یافته حقیقت و هویّت وی همان است که بوده پس بتغییر شکل هویّت انسانی عوض نخواهد شد.

صفحه : ۳۶۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱]

اشاره

وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَن أَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ (۶۷) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکرٌ عَوانٌ بَینَ ذلِکَ فَافعَلُوا ما تُؤمَرُونَ (۶۸) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما لَونُها قالَ

إِنَّه يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفراءُ فاقِعٌ لَونُها تَسُرُّ النّاظِرِينَ (۶۹) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ يُبَيِّن لَنا ما هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَينا وَ إِنّا إِن شاءَ اللّه لَمُهتَدُونَ (۷۰) قالَ إِنَّه يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرضَ وَ لا تَسقِي الحَرثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيها قالُوا الآنَ جِئتَ بِالحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفعَلُونَ (۷۱)

ترجمه:

وقتی موسی بقوم خود گفت بامر خدا گاوی بکشید گفتند ما را مسخره می‌نمایی «کشتن گاو با یافتن قاتل چه مناسبت دارد» موسی گفت پناه میبرم بخدا از اینکه سخن هجو گویم که اینکه کار مردم نادانست

قوم گفتند از خدا بخواه که خصوصیت و چگونگی گاو را معین نماید، موسی گفت خدا میفرماید آن گاوی است نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده بلکه میانه اینکه دو حال باشد حال که معین شد آنچه مأمورید انجام دهید،

باز گفتند از خدا بخواه که رنگ گاو را نیز معین نماید موسی گفت خدا میفرماید گاو زرد زرّینی باشد که رنگ آن بینندگان را بفرح آورد،

باز گفتند از خدا بخواه چگونگی آن گاو را کاملا برای ما روشن نماید که هنوز امر برای ما مشتبه است چون رفع اشتباه شود البته اطاعت

صفحه : ۳۶۵

نمائیم و بخواست خداوند هر آینه هدایت می‌یابیم،

موسی گفت خدا میفرماید آن گاو آن قدر رام نباشد که زمین بکند و شخم زند و نه آنکه آب کشی نماید و کشت و زراعت را آب دهد و هم بی‌عیب و یک رنگ باشد، قوم گفتند اکنون حقیقت را روشن نمودی و گاوی بهمان اوصاف کشتند، لکن نزدیک بود در اینکه کار نیز نافرمانی کنند.

(توضیح آیات)

اینکه آیات حکایت بقره بنی اسرائیل است و بهمین مناسبت اینکه سوره را سوره بقره نامیده‌اند، گاو ماده را بقره و ناقه گویند و گاو نر را ثور نامند.

حکایت گاو چنانچه مفسرین گفته‌اند اینکه است که در بنی اسرائیل کشته‌ای یافتند عامیل نام و ندانستند قاتل وی کیست، و در سبب کشتن او بین مفسرین گفتاری است:

۱- مردی بود در بنی اسرائیل بسیار متمول و ثروتمند و وارث وی منحصر بود بیک پسر عمو آن پسر عمو میخواست او بمیرد و مال او را ببرد او را کشت تا مال او را بردارد. (عطا و سدی) ۲- عامیل زن صاحب جمالی داشت و پسر عموی او عاشق و مایل او بود و میخواست با او ازدواج کند عامیل را کشت تا بمراد خود برسد.

۳- عامیل دختر باجمالی داشت پسر عموی او آن دختر را خواستگاری نمود عامیل قبول ننمود اینکه بود که او را کشت که دختر را بگیرد. (کلبی) ۴- بنی اسرائیل مسجدی داشتند دوازده در داشت بعدد اسباط بنی اسرائیل کشته عامیل را نزد دری از آن درها یافتند و از آن درب بدرب دیگر کشیدند اینکه بود که بین بنی اسرائیل نزاع واقع شد آمدند نزد حضرت موسی که قاتل او را پیدا کند. (عکرمه)

صفحه : ۳۶۶

۵- عامیل را پسر عموی او وی را کشت و شبانه کشته او را در خانه مردی انداخت صبح آمد و مطالبه خون بهاء او را نمود بین بنی اسرائیل نزاع واقع گردید آمدند نزد حضرت موسی علیه السّلام و گفتند از خدا بخواه که قاتل را بر ما معلوم کند اینکه بود که چنین دستور رسید. (إبن سیرین) قالُوا أ تَتَّخِذُنا هُزُواً در کلمه «هزوا» مثل «کفوا» در سوره توحید سه نحو قرائت شده «هزوا و کفوا» بتخفیف همزه و تشدید و او در هر دو و «هزوا و کفوا» بتشدید همزه در هر دو که همزه را مشدد گردانند و واو را تخفیف دهند و «هزوا و کفوا» بتشدید و او بدون همزه و اینکه ضمه دهند زاء در هزوا و کاف در کفوا را.

ادعُ لَنا رَبَّکَ دعا نمودن در باره کسی صادق آید که مرتبه وی نازل‌تر و پست‌تر از مدعو و خوانده شده باشد و در غیر چنین موردی نیز مجازا استعمال شده.

یُبَیِّن لَنا ما هِیَ چون بنی اسرائیل کشتن گاو را با زنده شدن کشته بی‌مناسبت نمیدانستند چنین گمان میکردند که اینکه اثر بایست در گاو بخصوص باشد و ندانستند که زنده شدن کشته اثر دعاء حضرت موسی (ع) است اینکه بود که در مقام خصوصیات گاو برآمدند و گفتند برای ما بیان نما که آن چه گاوی است.

إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکرٌ عَوانٌ گاوی است نه بزرگ و نه کوچك نه پیر و نه جوان آنچه مأمورید

صفحه : ۳۶۷

عمل کنید گویند «فارض» گاوی است که از بسیاری سن و پری نازا گردد و «بکر» گاو جوانی است که بحد زائیدن نرسیده باشد باز اسرار نمودند.

ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما لَونُها از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن کند که بایستی آن گاو چه رنگ باشد.

قالَ إِنَّه یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفراءُ فاقِعٌ لَونُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ آن گاوی است زرین و صفای رنگ آن طوری است که نظر کنندگان را مسرور میگرداند، باز لجاجت ورزیدند و گفتند إِنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَینا گفتند گاوها شبیه بیکدیگرند و هنوز مطلب برای ما خوب واضح نیست فرمود آن گاوی است که نه زمین شخم زند و بشکافد و نه آب کشی میکنند مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها گاوی است یك رنگ و بی‌عیب گفتند الآنَ جِئتَ بِالحَقِّ اکنون حقیقت معلوم شد و اشتباه برطرف گردید.

ابو الفتوح رازی در تفسیر خود اینکه جمله اخیر را دلیل میگیرد برای عقیده خود که اصلا از اول مأمور بچنین گاوی بودند لکن مشهور بین مفسرین مطابق با اخبار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینست که اگر از همان امر اول إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً گاوی را ذبح نموده بودند کافی بود و بمطلب خود میرسیدند چون اصرار نمودند و ایراد کردند از روی لجاجتی که گویا در طبیعت آنها نهفته بود کار را برای خود مشکل نمودند.

صفحه : ۳۶۸

[سوره البقرة (۲): آیات ۷۲ تا ۷۴]

اشاره

وَ إِذ قَتَلتُم نَفساً فَادّارَأتُم فِیها وَ اللّهُ مُخرِجٌ ما کُنتُم تَکتُمُونَ (۷۲) فَقُلنا اضرِبُوهُ بِبَعضِها کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی وَ یُرِیکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم

تَعقِلُونَ (۷۳) ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکَم مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَةِ أَو أَشَدُّ قَسوَةً وَ إِنَّ مِنَ الحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنهُ الأَنهارُ وَ إِنَّ مِنها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخرُجُ مِنهُ الماءُ وَ إِنَّ مِنها لَما یَهبِطُ مِن خَشیَةِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۷۴)

ترجمه:

بیاد آرید وقتی که نفسی را کشتید و در موضوع آن یکدیگر را متهم نموده و نزاع بپا نمودید و خداوند آنچه را پنهان داشتید آشکار نمود،

پس گفتیم پاره‌ای از اعضاء آن گاو را بر بدن کشته زنند تا ببینند اینکه طور خداوند مردگان را زنده میگرداند و قدرت کامله خود را برای شما آشکار مینماید که شاید شما تعقل و تفکر نمائید «و آثار قدرت را مشاهده نمائید»

پس با اینکه معجزه باز چنان سخت دل شدید که دلهایتان چون سنگ بلکه سخت‌تر از سنگ گردید زیرا که از پاره‌ای از سنگها نهرها بجوشد و از پاره دیگر سنگها بشکافد و آبی بیرون آید و پاره‌ای از ترس خداوند فرود آیند «ای سنگدلان بترسید» که خدا از کردار شما غافل نیست.

(توضیح آیات)

اشاره

کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی همین طوری که خداوند عامیل را زنده گردانید تا اینکه بشما بنماید آیات و نشانه‌های قدرت خود را همین طور در قیامت زنده میگرداند مرده‌ها را.

صفحه : ۳۶۹

وَ یُرِیکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ و اینکه همه کرامت و آثار قدرت را مشاهده کنید شاید تعقل و تدبر نمائید در زنده شدن عامیل البته اسراری نهفته یکی از آنها شاید اینکه باشد که بدانند و مشاهده نمایند که انسان بعد از زندگانی دنیا در عالم برزخ وجود دارد و بمردن فانی نمیگردد و دیگر آنکه قدرت و توانایی حق را معاینه نمایند که چگونه در قیامت مرده‌ها را زنده میگرداند چنانچه در آخر آیه فرموده کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی وَ یُرِیکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ همین طوری که خداوند عامیل را در حضور شما زنده گردانید همین طور در قیامت مرده‌ها را زنده میگرداند و اینها نشانها و آیات حقانی است که شاید شما قدری بخود آئید و تعقل و تدبر نمائید در آثار قدرت ازلی.

ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَةِ أَو أَشَدُّ قَسوَةً تشبیه مینماید قساوت قلب بنی اسرائیل را بصلابت و سختی سنگ بلکه بدتر زیرا که سنگ با سختی و صلابتی که دارد آبها و نهرها از آن جاری میگردد در صورتی که آب با سنگ باعتباری ضد یکدیگر و منافی با همند آب لین و روان است سنگ سخت و سفت است با اینکه حال از خلال سنگ سیاه خارا آب جریان مینماید و نیز بعضی از سنگها از خوف خدا از محل خود که مستقر و ثابت میباشند فرود می‌آیند.

مقصود از جمله اخیر وَ إِنَّ مِنها لَما یَهبِطُ مِن خَشیَةِ اللّهِ اینکه است که سنگ با صلابت و سختی و سنگینی که دارد بامر حق تعالی گاهی هبوط مینماید و امر تکوینی حق را اجابت میکند و اینکه سخت دلان چنان قساوت آنها را گرفته که با اینکه همه معجزات و کراماتی که از حضرت موسی علیه السّلام مشاهده نمودند مثل قطعه قطعه شدن دریا، غرق شدن فرعون و فرعونیان، نجات یافتن بنی

اسرائیلیان، سایه انداختن ابر بر سر آنان،

صفحه : ۳۷۰

نزول «من و سلوی» ترنجبین و مرغ بریان شده برای خوراک آنها، منفجر گردیدن چشمه آب از سنگ، برای آشامیدن آنان، افراشتن کوه طور بالای سر آنها، زنده شدن عامیل و چندین اعجاز دیگر که بچشم خود مشاهده نمودند و آنچه معجزه و خارق العاده از رسول اللّه موسی بن عمران مشاهده مینمودند عوض آنکه حالت اطاعت و انکسار و شکستگی از خود نشان بدهند بر کبر و نخوت و قساوت آنها افزوده میگردید و قلب و دل آنها بطوری سیاه گردیده بود که گویا معجزات حضرت موسی (ع) یک امر عادی در نظر آنها بشمار میرفت با اینکه کمتر پیمبری از پیمبران بقدر حضرت موسی (ع) اظهار کرامت و امور خارق العاده نمود هر چه بنی اسرائیلیها بر لجاجت و تمرد می‌افزودند بر اظهار کرامت پیغمبر آنها افزوده میگشت برای اینکه حجت از طرف حق تعالی تمام گردد.

(ممکن است در اینجا سؤالاتی پیش آید)

۱- بیان چنین حکایاتی در کلام اللّه که بایستی تمام مطالبش حکمت آمیز باشد چه مورد دارد.
۲- چه مناسبت است بین کشتن گاو و زنده شدن کشته اگر خصوصیت در گاو است و لو گاو با اینکه اوصافی که در آیه بیان دارد باید هر گاوی که باین خصوصیات باشد اگر بکشته زنند زنده گردد و اگر بدعای حضرت موسی (ع) کشته زنده شد زدن گاو کشته بر او لغو میشود، همین بخواهش حضرت بایستی کشته زنده شود و قاتل خود را نشان دهد.
۳- اینکه خصوصیات و اوصافی که در آیه ذکر شد چه مدخلیت دارد در آن اثر که کشته را زنده گرداند.

صفحه : ۳۷۱

(پاسخ سؤال اول)

گوئیم اولا- در هر یک از آیات قرآنی رموز و اسراری نهفته که عقل کوچک ما نمیتواند بآنها احاطه نماید اسرار کلام اللّه مخصوص بآنکسی است که مخاطب بوی گردیده و پس از آن محول بخلفاء و کسانیست که تالی تلو او از جانشینان و اولاد آن بزرگوارند.
و در ثانی در اینکه حکایت اسراری بنظر قاصر میرسد شاید یکی اینکه باشد که چون اینکه آیات در مقام تعداد نعمتهایی است که خداوند ببنی اسرائیل عنایت نموده و یکی از آنها همین است که خداوند بخواهش آنها و بدعای حضرت موسی علیه السّلام کشته را زنده گردانید که هم اعجاز باشد و بر یقین آنها افزوده شود و هم علم شهودی و عیانی پیدا نمایند به اینکه انسان بمردن فانی نمیگردد بلکه در عالم برزخ وجود دارد و نیز همه بدانند که خداوند قدرت دارد در قیامت روح بشر را بر گرداند بجسد آنها چنانچه فرمود کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی.
سر دیگری که ممکن است در کار باشد اینکه است که بین یهودیان در عصر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دانشمندانی بودند و میدانستند که حضرتش امّی و درس نخوانده است و با اینکه حال تمام وقایع پیمبران گذشته را بطور شایستگی بیان مینماید

بفهمند که علوم آن بزرگوار از دیگری اخذ نشده بلکه از قلب آفرینش و نهاد ایجاد اخذ نموده وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی.

سرّ دیگر اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بجهود یهودیان و انکار آنان متزلزل نگردند و در دل آنها خطور ننماید که چطور شد یهودیان دانشمند که بفرموده رسول اکرم اوصاف پیغمبر را در کتاب تورات باسم و رسم خوانده و دیده‌اند

صفحه : ۳۷۲

منکر رسالت میباشند مطلب چیست، بخواهد بآنها بفهماند که یهودیان بلجاجت و خود خواهی و استبداد برأی که در آباء و اجداد آنها بوده بارث برده‌اند اینکه است که دل آنان را در قساوت تشبیه بسنگ بلکه سخت‌تر از سنگ مینماید چه قدر معجزه و کرامت از حضرت موسی (ع) دیدند و بر قساوت آنها افزوده گردید و چنین کسانی بعید نیست دانسته و فهمیده از روی تعصب و عناد ایمان نیاورند.

و نیز بآنها بفهماند که بنی اسرائیل چه مردمان نفهم بی ادبی بودند که بپیغمبر مرسل خود نسبت سخریه و استهزاء میدهند که حضرتش از جفای آنها بخدا پناه ببرد «اعوذ باللّه ان اکون من الجاهلین».

و نیز از روی نفهمی گمان میکردند که زنده شدن مقتول اثر گاو کشته است که باو بخورد اینکه بود که در سؤالات می‌افزودند و کار بر خود مشکل مینمودند.

(پاسخ سؤال دوم)

مفسرین گویند البته کشته بدعای حضرت موسی علیه السّلام زنده گردید لکن چون بنی اسرائیلیان چهل روز عبادت گوساله نمودند و گاو نزد آنها منزلتی داشت خواست بآنها بفهماند که مسئول آنان اجابت نمیشود مگر وقتی که گاو را اعدام نمایند و اخباری نیز بهمین مضمون رسیده و کلام آنها را تأیید مینماید، آری انسان تا وقتی که گاو نفس بهیمی خود را نکشد روح ربانی او زنده نخواهد شد و ابراز فعالیت نخواهد نمود.

(پاسخ سؤال سوم)

اولا چنانچه از اخبار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر می‌آید و بسیاری از مفسرین نیز گفته‌اند بهمان امر اول إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً هر

صفحه : ۳۷۳

گاوی را میکشتند کافی بود و همان اثر را میبخشید که بکشته بزنند و زنده شود و قاتل خود را نشان دهد هر قدر در سؤال افزودند کار مشکل‌تر شد.

و ثانیا شاید حکمت در آن گاو بخصوص همان بوده که در احادیث دارد که جوان صالحی بود در بنی اسرائیل که فرمان بردار و مهربان و مطیع بود نسبت بپدر چنانچه در بعض اخبار است یا نسبت بمادر که در اخبار دیگر است و بازاء همان اطاعت و مهربانی بپدر یا مادر خداوند خواست علاوه از ثواب اخروی در دنیا نیز نفعی عاید وی گردد و در آن وقت گاو باین خصوصیات منحصر

بود بگاو آن جوان اینکه بود که حاضر شدند پوست آن گاو را پر از طلا نمایند و بوی بدهند و گاو را از او بخرند.

صفحه : ۳۷۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۷۵ تا ۷۷]

اشاره

أَ فَتَطمَعُونَ أَن یُؤمِنُوا لَکُم وَ قَد کانَ فَرِیقٌ مِنهُم یَسمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِن بَعدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۵) وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلا بَعضُهُم إِلی بَعضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیکُم لِیُحَاجُّوکُم بِهِ عِندَ رَبِّکُم أَ فَلا تَعقِلُونَ (۷۶) أَ وَ لا یَعلَمُونَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ (۷۷)

ترجمه:

ای مؤمنین آیا طمع دارید که یهودیان بدین شما بگردند در صورتی که گروهی از آنها کلام خدا را شنیده و بدلخواه خود تحریف می- نمایند، با آنکه در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته‌اند،
هر گاه بمؤمنین بر خورد نمودند گفتند ما نیز ایمان آوردیم و چون با یکدیگر خلوت کنند گویند چرا راهی که خدا برای ما گشوده (از علوم) بروی مسلمانان باز کنید تا بکمک همان علوم بر شما محاجه و خصومت کنند چرا فکر نمیکنید تعقل ندارید،
آیا کفار نمیدانند که خداوند بر آنچه پنهان کنند یا آشکار نمایند آگاهست.

(توضیح آیات)

أَ فَتَطمَعُونَ أَن یُؤمِنُوا لَکُم همزه «أ فتطمعون» استفهام انکاری است که آیا شما مؤمنین چنین طمع دارید و منتظرید که یهودیانی که بعضی از اوصاف آباء و اجداد آنها را شماره نمودیم و آنان بارث برده‌اند با شما ایمان آرند در صورتی که جماعتی از بنی اسرائیل پس از آنکه آیات خدا را میشنیدند و تعقل میکردند آنان شناخته و فهمیده آیات خدا را تحریف میکردند و تغییر میدادند.

صفحه : ۳۷۵

یَسمَعُونَ کَلامَ اللّهِ در اینکه آیا کلام خدا را از که میشنیدند بین مفسرین گفتاریست:
۱- از موسی علیه السّلام میشنیدند. (مجاهد و عکرمه و سدی) ۲- از خدا میشنیدند و مقصود آن هفتاد نفری میباشند که موسی آنها را با خود بکوه طور برد تا کلام خدا را بشنوند. (إبن عباس) و مقاتل گفته کسانی که کلام خدا را شنیدند گفتند خداوند ما را در عمل مخیر نموده اگر خواهیم بکنیم و اگر خواهیم نکنیم و مقصود از تحریف همین است.
و اینکه آیه تأیید مینماید همان حرفی که گفته شد که اینکه همه آیاتی که در مذمت بنی اسرائیلیان و در قساوت و لجاجت آنها بیان فرموده یکی از اسرارش شاید همین باشد که مؤمنین متزلزل نگردند که چرا علماء یهود و دانشمندان آنها با علم آنها برسالت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان نمی‌آورند و گمان نکنند که حقانیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنها ثابت نیست بدانند که فهمیده و دانسته خباثت نفس آنها اجازه نمیدهد سر اطاعت فرود آورند و تسلیم اوامر پیغمبر گردند و شما مؤمنین

هیچوقت منتظر ایمان آنها نباشید.

وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا منافق کسی را گویند که ظاهرش خلاف باطنش را ارائه دهد و تظاهر نماید آنچه را که در باطنش نیست اینکه بود که منافقین وقتی بمؤمنین میرسیدند میگفتند ما نیز مثل شما ایمان آورده‌ایم و در صفحات قبل اندازه‌ای راجع بنفاق منافقین و در سبب نفاق آنها تذکراتی داده شد تکرار نشود.

أَ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیکُم وقتی بعضی از اینکه اشخاص منافق بیکدیگر میرسیدند و با هم خلوت

صفحه : ۳۷۶

مینمودند بعضی ببعض دیگر سرزنش میکردند که نباید آنچه را از تورات در اوصاف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرا گرفته‌اید برای مسلمانها بگوئید تا آنکه با شما مخاصمه و محاجه کنند نزد پروردگار شما و دیگر عذری برای شما باقی نماند.

گویا اینکه بیخردان و نفهمان چنین گمان میکردند آنچه را از تورات فهمیده‌اند از بشارت قدوم پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اوصاف مؤمنین اگر اظهار نکنند و در دل نگاه دارند نزد خداوند معذورند و خدا خبر از باطن و سرّ آنان ندارد اینکه بود که در مقام اعتراض و سرزنش آنها بر آمده.

أَ وَ لا یَعلَمُونَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ آیا اینکه جماعت یهود نمیدانند که خداوند میداند آنچه در دل نگاه میدارند از اوصاف پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آنچه را اظهار میکنند و بزبان اظهار میدارند و از اینکه آیاتی که گفته شد و آیات دیگر چنین بر می‌آید که بنی اسرائیلیان «اصالة المادهئی» بودند یعنی غیر از ماده و مادیات و جسم و و جسمانیات موجود مجردی که بکلی منزه و مبرا باشد از ماده و آنچه متعلق بماده است تصور نمی‌کردند و شاید چنین گمان میکردند که خدا موجودی است که تعلق بماده دارد و غالب و قاهر بر ماده است اینکه بود که بفهم ناقص خود گمان میکردند اگر عقیده خود را اظهار نکنند معذورند و خداوند اطلاع از باطن آنها ندارد و میگفتند ما ایمان نمی‌آوریم مگر بآنچه بچشم ببینیم و مشاهده نمائیم چنانچه بحضرت موسی علیه السّلام میگفتند لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً سوره بقره آیه ۵۲، ما ایمان نمی‌آوریم مگر وقتی خدا را بچشم ببینیم و میگفتند ای موسی اجعَل لَنا إِلهاً کَما لَهُم آلِهَةٌ سوره اعراف آیه ۱۳۷، چنین گمان می‌کردند که خداوند تعلق بجسم دارد اینکه بود که از پیغمبر خود تقاضا مینمودند که صورتی مثل او

صفحه : ۳۷۷

ترتیب دهد که آنها بچشم ببینند و عبادت نمایند.

آری کسی که تمام اهتمام و محط نظر و هدف وی امور مادی و طبیعی شد چنین کسی چگونه تواند نظر خود را بالا برد و تعقل نماید موجود مجردی را که منزه و مبرا باشد از ماده و لوازم ماده.

رو مجرّد شو مجرّد را ببین دیدن هر چیز را شرط است اینکه

ببین اشخاصی که سر کار آنها با ماده و طبیعیات است و هدف نهانی آنها و مقصود آنان شناختن مواد موجودات و آثار و خواص اشیاء است چگونه چشم دل آنها کور گردیده که غیر از ماده و خواص ماده موجود دیگری قائل نیستند حتی روح مجرد را نیز منکرند و آن را نیز از خواص ماده میدانند.

روح حقیقت بین ممکن است در کسی ظهور نماید که بظاهر حالت انقیاد و تسلیم داشته و بباطن اندازه‌ای از مادیات اعراض نماید و هدف وی و چشم دلش بسوی مبدء نگران باشد تا آنکه شاید چشم حقیقت بین پیدا نماید و با مبدء کون آشنا گردد،

صفحه : ۳۷۸

[سوره البقرة (۲): آيات ۷۸ تا ۷۹]

اشاره

وَ مِنهُم أُمِّيُّونَ لا يَعلَمُونَ الكِتابَ إِلاّ أَمانِيَّ وَ إِن هُم إِلاّ يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيلٌ لِلَّذِينَ يَكتُبُونَ الكِتابَ بِأَيدِيهِم ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِن عِندِ اللّهِ لِيَشتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيلٌ لَهُم مِمّا كَتَبَت أَيدِيهِم وَ وَيلٌ لَهُم مِمّا يَكسِبُونَ (۷۹)

ترجمه:

بعضـی از عوام يهوديها كه خوانـدن و نوشـتن را ندانند تورات را جزء آرزو و آمـال باطل خود ميداننـد و پا بست خيالات و پنـدار بيهوده خويشند،

پس وای بر آن كسانی كه از پيش خود چيزی نوشته و بخدا نسـبت ميدهند تا ببهای اندک (يعنی بزر و سيم بی‌مقدار دنيا) بفروشند وای بر آنها از آن نوشته‌ها و آنچه از آن بدست آرند.

(توضيح آيات)

وَ مِنهُم أُمِّيُّونَ لا يَعلَمُونَ الكِتابَ إِلّا أَمانِيَّ «منهم» من برای تبعيض است يعنی بعضـی از يهوديان امّی ميباشند كه تورات را نميدانند و نتوانند بخوانند و بنويسـند و بين دانشـمندان گفتگو است كه چرا كسانی كه خواندن و نوشـتن را نتوانند آنان را امی گويند، بعضـی گفته‌انـد امی منسوب است بامه كه خلقت باشـد يعنی آنها بر همين خلقت اول كه چيزی نميدانسـتند مانده‌انـد و چيزی نياموخته‌اند، بعض ديگر گويند منسوب بعامّه است يعنی داخل در عامّه خلقند نه داخل در خواص كه دانشـمندان باشند، كسی ديگر گفته (امّی) منسوب بامّ يعنی مادر است و آنها را امی گويند از جهت آنكه بر همان حال ولادت مانده‌اند.

بعضـی يهود نميدانند كتاب را مگر آنچه را از بر و از دهنها ميشـنوند و ياد گرفته‌اند و گفته‌اند «امانی» بمعنی تمنی و اميدواری است كه عوام

صفحه : ۳۷۹

يهوديها تمنای باطل ميكننـد مثل اينكه ميگفتنـد نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ سوره مائده آيه ۲۱، ما پسـرهای خدا و دوستان او ميباشيم، و نيز ميگفتند لَن يَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن كانَ هُوداً أَو نَصاری سوره بقره آيه ۱۰۵، و امثال اينها كه از روی جهل و نادانی بر خود منصب و مقامی اميدوار بودند وَ إِن هُم إِلّا يَظُنُّونَ علماء نحو گويند هر جا بعد از ان، الّا باشد بمعنی نفی است يعنی اينها در آن آرزو و آمالی كه در دل خود ميپرورانند يقين بواقعيت و حقيقت آن ندارند بوهم و گمان موهوماتی را حقيقت می‌پندارند و پايبند آن گشته‌اند.

فَوَيلٌ لِلَّذِينَ يَكتُبُونَ الكِتابَ بِأَيدِيهِم روايت از حضـرت رسول صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم است كه «ويل وادی است در جهنم كه بقـدری گود است كه وقـتی كه كـافر را در آنجـا افكننـد چهـل سـال پـائين ميرود و بقعر آن نرسـد و بين مفسـرين نيز در معنی ويل گفتاری است:

۱- وادی است در جهنم که کوه‌های دنیا در وی افکنند فرو برد (سعید مسیب) ۲- وادی است در دوزخ پر از خون و ریم. (إبن زید) ۳- کنایه از سختی عذاب است. (عبد اللّه عباس) ۴- ویل کلمه ایست که هر مصیبت زده‌ای در حال مصیبت میگوید مثل اینکه میگوید ویله، ویل له، ویح له، ویب له، و امثال اینها که لغاتی است در اینکه معنی. (إبن کیسان) مثل اینکه ما در حال مصیبت یا غیر مصیبت در سختی‌های روزگار می‌گوییم وای وای که شاید مأخوذ از همان ویل باشد

صفحه : ۳۸۰

خلاصه ویل برای کسانی است که بدست خود کتاب مینویسند.

ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِن عِندِ اللّهِ مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه بود که وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برسالت آمد یهودیان دیدند اینکه شخص دارای همان اوصافی است که در تورات نوشته شده که پیغمبر آخر الزمان «مردی است نیکو صورت، سیاه چشم، جعد مو، و رق تورات را گرفتند و بجای آن نوشتند پیغمبر آخر الزمان مردی باشد کوتاه بالا، ازرق چشم، سرخ مو، وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مکه هجرت فرمود و بمدینه آمد یهودیها بآن علاماتی که در تورات دیده بودند او را شناختند آمدند نزد رؤساء خود و گفتند اینکه همان پیغمبری است که در تورات معرفی شده آنها گفتند اینکه طور نیست و آن و رق توراتی که خود نوشته بودند نزد آنها آوردند و آنها را فریب دادند.

لِیَشتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا علمای یهود بخواهش رؤسای یهودیها کتاب تورات را تحریف مینمودند و آنچه در صفات و علامات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آنجا ثبت شده بود عوض می کردند و از رؤساء پول میگرفتند و آنچه می‌گرفتند و لو آنکه مال بسیار بوده لکن در مقابل اینکه عمل شنیع متاع و ثروت دنیا هر قدر هم که زیاد بنظر آید در واقع اندک بشمار میرود و به هیچ وجه با هم مقابلی نمی‌کند اینکه است که ثمنی که می‌گرفتند متصف نموده بقلت.

وَ وَیلٌ لَهُم مِمّا یَکسِبُونَ و بازاء عمل آنها ویل که شاید مقصود همان چاه جهنم باشد که دو آن حدیث گفته شد برای خود کسب نموده و آماده کرده‌اند.

صفحه : ۳۸۱

[سوره البقرة (۲): آیات ۸۰ تا ۸۳]

اشاره

وَ قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً قُل أَتَّخَذتُم عِندَ اللّهِ عَهداً فَلَن یُخلِفَ اللّهُ عَهدَهُ أَم تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۸۰) بَلی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَت بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۸۱) وَ الَّذِینَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ (۸۲) وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ لا تَعبُدُونَ إِلَّا اللّهَ وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً وَ ذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیتُم إِلّا قَلِیلًا مِنکُم وَ أَنتُم مُعرِضُونَ (۸۳)

ترجمه:

گفتند خداوند هرگز ما را عذاب نکند مگر چند روز معدودی (هفت روز یا چهل روز) بگو بآنان آیا بر اینکه ادعاء خود از خدا عهد و پیمانی گرفته‌اید که آن عهد تخلف پذیر نباشد یا از روی عقیده جاهلانه خود و از روی ندانستگی و نفهمی چیزی نسبت

بخدا ميدهيد،

آرى هر كس اعمال زشتى كسب كرد و كردار بدى باو احاطه نمود چنين كسى اهل دوزخ است و در آتش هميشه معذب و جاويدانست،

و كسانى كه ايمان آوردند و كارهاى نيك و شايسته نمودند آنان اهل بهشت و پيوسته در بهشت جاويد و متنعم خواهند بود،

و ياد آريد وقتى كه از بنى اسرائيل عهد گرفتيم كه غير خدا را نپرستند و در باره پدر و مادر و خويشان و يتيمان و فقيران نيكى كنند و بزبان خوش با مردم تكلم نمائيد پس شما (طايفه يهود) عهد خدا را شكسته و روى گردانيديد مگر اندكى از شما و شما كسانى هستيد كه از حكم خدا برگشتيد.

صفحه : ۳۸۲

(توضيح آيات)

قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَيّاماً مَعدُودَةً يهوديان بوهم ناقص خود چنين گمان ميكردند كه براى آدم گنه‌كار چند روزى بيشتر عذاب نيست، و در اينكه مقصود از آن (ايام معدوده) چند روز است بين مفسرين گفتارى است:

۱- چون رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مدينه آمد يهوديان گفتند مدت عمر دنيا هفت هزار سال است و خداى تعالى ما را بهر هزار سالى يك روز عذاب خواهد نمود و مدت اقامت ما در عذاب هفت روز بيشتر نخواهد بود.

(عبد اللّه عباس و مجاهد) ۲- چون مدت گوساله پرستيدن بنى اسرائيليان چهل روز بوده آنها ميگفتند خداوند ما را چهل روز عذاب خواهد نمود. (قتاده و عطا) قُل أَتَّخَذتُم عِندَ اللّهِ عَهداً خطاب برسول خود كرده ميفرمايد اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بگو باينها آيا شما عهد و ميثاق از خدا گرفته‌ايد كه بيشتر از چند روزى عذاب بما نرسد فَلَن يُخلِفَ اللّهُ عَهدَهُ و هرگز خداوند بر خلاف عهد و ميثاق خود عمل نكند، همزه أَتَّخَذتُم همزه استفهام است و در اصل اينكه طور بوده (أ اتخذتم) همزه وصل را انداختند أَتَّخَذتُم شد، بَلى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَت بِهِ خَطِيئَتُهُ خداوند در مقام رد كلام اينها برآمده كه اينكه طور نيست كه گمان كرده‌اند كه عذاب آنان چند روز معدودى باشد، آرى عذاب در خور گناهست مَن كَسَبَ سَيِّئَةً كسى كه فعل و عملش خطا و عصيان شد

صفحه : ۳۸۳

وَ أَحاطَت بِهِ خَطِيئَتُهُ و حالت مخالفت نمودن مولا بر وى غالب گرديد بطورى كه تمام شراشر وجود او را فرا گرفت و خطا كردن و عصيان ورزيدن عادت و ملكه او گرديد فَأُولئِكَ أَصحابُ النّارِ چنين كسانى با آتش مصاحب و همراهند زيرا كه آن ملكات رديه و اوصاف رذيله كه در اثر مداومت بر معاصى در نفس و سريره خود اندوخته‌اند ملازم با آتش است.

طبرسى در تفسير خود چنين گويد كه در معنى «سيّئة» گفتارى است:

۱- مقصود از سيئه در اينجا شرك است. (إبن عباس و مجاهد و قتاده) ۲- سيئه گناه كبيره‌اى است كه خداوند وعده عذاب بر آن داده.

(السدى) ۳- كبيره‌اى است كه مجازات آن آتش است. (حسن) و گفتار اول موافق مذهب و طريقه ماست زيرا كه فقط شرك است كه باعث خود در آتش جهنم ميشود و در معنى «احاطت به خطيئته» دو احتمال داده شده:

۱- خطا و گناه هر جانبى بوى احاطه نموده كقوله تعالى وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ ۲- احاطت بمعنى هلاكت است مثل قوله تعالى إِلّا أَن يُحاطَ بِكُم و قوله وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِيطَ بِهِم و تمام اينها بمعنى هلاكت است و مقصود اينكه است كه چنين اشخاص راه

نجات بروی آنها بسته گردیده إبن عباس گفته اهل ایمان مشمول اینکه آیه نیستند زیرا که معنی احاطه سیئه اینکه است که گناه از تمام جهات بآنها احاطه نموده و اهل ایمان را وعده خلود در بهشت و ثواب دائمی داده بقوله سبحانه وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّهِٔ هُم فِیها خالِدُونَ و ثواب دائمی با عقاب دائمی جمع نخواهد شد. (پایان کلام طبرسی)

صفحه : ۳۸۴

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ لا تَعبُدُونَ إِلَّا اللّهَ و یاد آر وقتی که گرفتیم عهد و پیمان از بنی اسرائیل که غیر خدا را پرستش ننمایند و عبادت و بندگی آنها مخصوص بحق باشد، و بعضی مفسرین گفته «لا تعبدون الا اللّه» نهی است در صورت خبر و دلالت دارد بر شدت اهتمام بر اینکه عبادت نکنند مگر خدا را.

لا تَعبُدُونَ إِلَّا اللّهَ دو طور قرائت شده: ۱- «لا یعبدون» بیاء غیبت یعنی عبادت نمیکنند قول (إبن کثیر و حمزه و کسایی) ۲- «لا تعبدون» بتاء خطاب عقیده باقی قراء است یعنی از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که شما بنی اسرائیلیان عبادت نکنید مگر خدا را و هر یک از اینها دلیلی برای اثبات مدعای خود آورده‌اند.

وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً و اینکه احسان بوالدین را عطف داده به «لا تعبدوا» و آن را در ردیف عبودیت و بندگی خود آورده برای اهمیت آن است که همین طوری که وظیفه انسان اینکه است که عبادت و بندگی نماید مبدء خود را که از نیستی وی را بهشتی آورده و تمام لوازم زندگانی او را بنیکوترین وجهی ترتیب داده، همین طور پدر و مادر چون واسطه در تربیت و نشو و ارتقاء او میباشند البته بحکم عقل انسان وظیفه شناس میداند که بایستی بازاء احسان پدر و مادر و بپاداش زحمات آنان از هیچگونه محبت و احسانی در باره آنها خود داری ننماید هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ و ظاهرا اینکه آیات ارشاد عقلی است که با اوامر مولوی توأم گردیده.

وَ ذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً مراتب احسان را مرتب فرموده و قرابت را مورد احسان قرار داده و از مرتبه اعلای قرابت گرفته زیرا که پدر و مادر شجره وجود انسانند و یکی

صفحه : ۳۸۵

از معدّات و شرایط پیدایش وجود ویند و از علل مادّی بشمار میآیند و پس از آن هر که نزدیک‌تر است بانسان بایستی وی را مورد احسان قرار داد و پس از قرابت، یتیمان بی‌پدر را چون سرپرستار ندارند اهمیت آنها به اینکه مورد احسان واقع گردند بیشتر از غیر است، و پس از آن فقیران آشفته حال بی بضاعت را مورد احسان قرار داده و پس از آن بطور کلی امر فرموده که نسبت بتمام افراد بشر با لهجه نیکو و کلام نیک تکلم نمائید و ظاهرا مقصود از «ناس» جنس بشر است خواه مؤمن و متقی باشد یا کافر و گنه‌کار، خواه نزدیک و هم وطن و هم مشرب باشد یا دور.

بعضی از مفسرین گویند جمله «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً» به آیات جهاد نسخ گردیده و اینکه حکم مخصوص بمؤمنین است که با لهجه نیکو با یک دیگر تکلم نمایند، لکن ظاهرا آیه بر عموم خود باقی است زیرا که دستور جهاد مطلب دیگری است و اینجا در مقام معاشرت و معاملات است و با هم منافی نیست، در کتاب کافی از أبی جعفر علیه السّلام چنین روایت میکنند که در تفسیر آیه فرموده «سخن گوئید با مردم بهتر از آنچه میل دارید با شما سخن گویند» خلاصه اینها وظیفه انسان است راجع بامور اجتماعی و تمدن بشری وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَٔ وَ آتُوا الزَّکاهَٔ عطف بدستورات جلو است که بنی اسرائیل مأمور بودند نماز را بپای دارند و زکاهٔ مال خود را بدهند، نماز و روزه و زکاهٔ و کلیات تکالیف و اصول احکام در تمام ادیان بوده و هست منتهی هر وقتی و دوره‌ای باقتضای زمان و مردمان وقت خصوصیات آن تغییر نموده.

دوره اول از خلقت بین افراد مردم و حیوان چندان تفاوتی بنظر نمی‌آمده چنانچه از قرآن توان استفاده نمود که وقتی قابیل پسر حضرت آدم (ع) هابیل برادر خود را کشت متحیر ماند که جسد وی را چه کند

صفحه : ۳۸۶

بارشاد کلاغی او را دفن نمود، و نیز تاریخ قرنهای سابق نشان میدهد که در اوائل خلقت بشر، مردم چه قدر بیخرد و کم جربزه و نفهم بودند و صفات انسانیت در آنها کمتر یافت میشد و نیز نیروی حیاتی در آنان بندرت ظهور و بروز داشت تا آنکه بتوسط پیمبران و سفراء الهی کم‌کم افراد بشر رو بترقی آمدند، در زمان نوح پیغمبر (ع) پس از طوفان، عالم انسانیت اندازه‌ای رو بکمال آمد پس از آن بتوسط حضرت موسی (ع) چنانچه آیات قرآنی نشان میدهد که بنی اسرائیلیان چه مردمان سفیه مادی لجوج متکبر بودند و فقط عالم را عالم ماده و موجودات را منحصر بمحسوسات میدانستند و شاید مبدء عالم را نیز قوه و متعلق بمادیات میپنداشتند زیرا قصور عقل آنها بود که آنان را در ظلمت طبیعت نگاه داشته و نمیگذاشت قدمی از حکم طبیعت و امور مادی فراتر گذارند و در معقولات سیر نمایند و اگر خوب بنگری می بینی متمدنین امروزه و کسانی که خود و امثال خود را از روشنفکران و دانشمندان میپندارند درجه فهم و دانش آنان از درجه حس و محسوسات بالا نمیرود هر چه هست ماده و عوارض ماده میدانند.
خلاصه چون عالم خلقت رو بتکامل است در هر زمان و دوره‌ای موقعیت داشته که قانون بخصوصی از طرف اله عالم تأسیس گردد و مردم را بجاده حق و حقیقت رهبری نماید، و البته قوانین الهی بمقتضی زمان و مناسب مردمان هر زمانی تفاوت مینماید اینکه است که قوانین و مقررات شرایع و ادیان مختصر تفاوتی در جزئیات آنها دیده میشود، مثل اینکه در شریعت جناب موسی (ع) چون بنی اسرائیلیان مردمان دل سخت متعصب بی‌خردی بودند تکالیف شاقه برای آنها تأسیس گردید هر قدر بر لجاجت و ضدیت می‌افزودند تکلیف را بر خود مشکلتر مینمودند و نیز چون مردمان مادی و طبیعی بودند درب معنویات بروی آنها بسته بود سنن و آداب و وظائف دینی آنها

صفحه : ۳۸۷

نیز از طریق امور طبیعی تأسیس شده بود، زمان حضرت عیسی (ع) رهبانیین و زهاد بین مردم یافت گردید اینکه بود که جناب عیسی (ع) مردم را بزهد و گوشه‌گیری و ترک دنیا دعوت مینمود، و اینکه دو طریقه اگر چه هر یک بجای خود درست و مطابق حکمت بوده، لکن نسبت بقا...ȿ... عدل طریقه موسی (ع) در طرف افراط و طریقه عیسی (ع) در طرف تفریط واقع شده بود لکن طریق اسلام در حد اعتدال و نقطه وسط بین افراط و تفریط واقع گردیده که اگر قوانین و مقررات آن سر سوزنی کم گردد در طرف تفریط می‌افتد و اگر سر سوزنی زیاد گردد بطرف افراط واقع میگردد، اینکه است که قانون اسلام نسخ بردار نیست، و موقعیّت برای استکمال باقی نگذاشته و نیز چنین قانون مضبوط جامعی که تمامی حرکات و افعال و اعمال مردم را مستوعب گردد که هیچ عمل و فعلی از انسان سر نمیزند مگر آنکه راجع بآن دستوری دارد، در هیچ دین و شریعتی باین جامعیت و کاملیت دیده نشده اینکه است که بایستی اینکه پیغمبر آخرین پیمبران و شریعت او آخرین شرایع باشد و دین او تا قیامت باقی بماند.
ثُمَّ تَوَلَّیتُم إِلّا قَلِیلًا مِنکُم وَ أَنتُم مُعرِضُونَ شما بنی اسرائیلیان بعد از پیمان عهد خود شکستید و از حکم حق تعالی اعراض نمودید مگر عده محدودی از شما که بعهد و پیمان خود وفا نمودند.

صفحه : ۳۸۸

[سوره البقرة (۲): آیات ۸۴ تا ۸۵]

اشاره

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم لا تَسفِکُونَ دِماءَکُم وَ لا تُخرِجُونَ أَنفُسَکُم مِن دِیارِکُم ثُمَّ أَقرَرتُم وَ أَنتُم تَشهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنتُم هؤُلاءِ تَقتُلُونَ أَنفُسَکُم وَ تُخرِجُونَ فَرِیقاً مِنکُم مِن دِیارِهِم تَظاهَرُونَ عَلَیهِم بِالإِثمِ وَ العُدوانِ وَ إِن یَأتُوکُم أُساری تُفادُوهُم وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیکُم إِخراجُهُم أَ فَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتابِ وَ تَکفُرُونَ بِبَعضٍ فَما جَزاءُ مَن یَفعَلُ ذلِکَ مِنکُم إِلاّ خِزیٌ فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ یَومَ القِیامَةِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ العَذابِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۸۵)

ترجمه:

و یاد آرید وقتی که از شما عهد گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود نرانید و پس از آنکه بر آن عهد اقرار نمودید و خود شما بر اقرار خودتان گواهید،

پس از آن عهد و پیمان شما بر همان «خوی بد اسلاف خودید» که خون یکدیگر میریزید و مردمان ضعیف را از شهر و دیار خود میرانید و بر ستم بر ضعیفان همدست و پشتیبان یکدیگرید و چون اسیرانی میگیرید برای رها کردن آنان فدیه میگیرید در صورتی که رها کردن و خارج نمودن آنها برای شما حرام شده آیا شما ببرخی از احکام تورات ایمان دارید و ببعضی دیگر کافر میشوید پس جزاء چنین کردار زشتی چیست مگر خواری و ذلت در اینکه جهان و در روز قیامت بازگشت شما بسخت‌ترین عذاب است و خداوند از کردار شما غافل نیست.

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم لا تَسفِکُونَ دِماءَکُم ای بنی اسرائیلیان بیاد آرید وقتی را که از شما «آباء و اجداد شما»

صفحه : ۳۸۹

عهد و میثاق گرفتیم که خون خود نریزید یعنی خون یکدیگر که از یک طایفه و یک ملت و یک جنس میباشید بمنزله ریختن خون خود شما است وَ لا تُخرِجُونَ أَنفُسَکُم مِن دِیارِکُم و خود را از خانه‌ها و شهرهای خود بیرون نکنید، کسی خود را نمی‌کشد و خون خود را نمیریزد و نیز کسی خود را از خانه و دیار خود بیرون نمیکند، مفسرین گویند چون اهل یک کیش و یک ملت مجموعا بمنزله یک نفر میباشند لهذا کشتن بعضی از آنها بمنزله کشتن همه آنها است چنانچه فرموده «المؤمنون کنفس واحده» معنی دیگری نیز کرده‌اند که چون در شرع قصاص ثابت است کشتن غیر بمنزله کشتن خود شخص بشمار میرود چنانچه فرمود وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ قاتل بقصاص کشتن غیر گویا خود را کشته.

و جماعتی از مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در شأن بنی قریظه و بنی نضیر فرود آمده که خداوند دستور فرموده که آنان یکدیگر را نکشند و کسی را از شهر و دیار خود بیرون نکنند و قوی در مال ضعیف تصرف عدوانی ننماید و اگر از ایشان اسیری گرفتند بدون فدیه گرفتن آنها را رها نمایند.

ثُمَّ أَقرَرتُم وَ أَنتُم تَشهَدُونَ پس از آن اقرار گردید و پیمان بستید و شما شاهد و گواهید بر اینکه عهد و پیمان، و بین مفسرین گفتگو

است که آیـا اینکه اقرار و گواهی دادن راجع بیهودیان عصـر رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است یا مثل آیات پیش راجع ببنی اسـرائیلیان است بعضـی چنین معتقدند که راجع ببنی اسـرائیل است و بعضـی گویند «و انتم» حال است و راجع بیهودیان میباشد یعنی و حال آنکه شما یهودیان در کتابهای خود مشاهده میکنید که آنها چگونه خلاف عهد و پیمان نمودند.

صفحه : ۳۹۰

ثُمَّ أَنتُم هؤُلاءِ تَقتُلُونَ أَنفُسَکُم بقاعده عربیت بایستی « یا هؤلاء» باشد لکن عادت عرب اینکه است که هر جا مطلب واضح باشد منادا را بدون « یا » میآورند مثل قوله تعالی یُوسُفُ أَعرِض عَن هذا که بایستی « یا یوسف» باشد « یا » را انداخته‌اند، و بر خلاف دسـتور ما کـه نهی نمـودیم از اینکه یکـدیگر را بکشـید «تقتلـون انفسـکم» خـود کشـی میکنیـد شایـد اینکه کشـتن غیر را بمنزله کشـتن نفس خودشـان قرار داد برای اینکه باشـد که لازمه کشـتن برخی از آنهـا برخ دیگر را کشـتن خودشـانست، نظر به اینکه وقتی جماعتی و طایفه‌ای بعضـی بعض دیگر را بکشـند البته ضـعیف میگردند و در اثر ضعف دشمن بر آنان مسلط میگردد و دمار از روزگار آنها بر می آورد.

تَظاهَرُونَ عَلَیهِم بِالإِثمِ وَ العُدوانِ پشت انسان یا حیوان را ظهر گویند، شـما بنی اسـرائیلیان در عصـیان ورزیدن و مخالفت امر تورات نمودن پشتیبـان یکدیگریـد، وَ إِن یَأتُوکُم أُساری تُفادُوهُم و شـما بنی اسـرائیلیان با اینکه اهل کیش و ملت خود که بمنزله خود شـما بشـمار میروند میکشـید و باکی از کشـتن آنها ندارید وقتی اسیری در دست آنها میبینید فدیه میگیرید در صورتی که کشتن و بیرون کردن آنان و فدیه گرفتن و اسیر را در دست دشمن گذاشتن تمام اینها برای شما حرام است.

أَ فَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتابِ وَ تَکفُرُونَ بِبَعضٍ آیا شـما ببعض آیات تورات از روی دلخواه خود عمل میکنید و آنچه را که بنفع خودتان گمان میکنید بآن ایمان دارید و آنچه بر خلاف میل و دلخواه خودتان است کفران میورزید، در شأن نزول آیه گویند در

صفحه : ۳۹۱

مـدینه دو طـایفه بودنـد از یهود یکی را قریظه و دیگری را نظیر میگفتنـد و دو قبیله دیگری نیز قبل از هجرت رسول اکرم صـلّی اللّه علیـه و آله و سـلّم بودنـد که یکی را اوس و دیگری را خزرج میگفتنـد، بنی قریظه بـا اوس یکی و همـدست شدنـد و طـائفه نظیر با خزرج اتفاق کردند و با هم جنگ نمودند، و آنهایی که غالب شدند طایفه دیگر را از منزل و دیار خودشان بیرون کردند و اسیرانی از آنها میگرفتند و بدست دشمن میگذاشتند و اینها بر خلاف حکم تورات بود.

جامعه بشری تحت سه حالت واقع میگردد

اول- حالت رفاهیت و سعادت و فضیلت، دوم- حالت اضطرار و سختی سوم- حالت فناء و اضمحلال و نیستی و ناموس خلقت روی اینکه سه پایه دور میزند فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبدِیلًا.

و در اینکه آیات معجز نما اشاره مینماید که اینکه حالات سه گانه بعضی مترتب بر بعض دیگرند و برای سعادت بشری مبنا و اصول و قواعدی بیان میکند که اگر افراد جامعه مراعات آن اصول نمایند سعادت و فضیلت خود را تأمین نموده‌اند.

اصول هشت‌گانه‌ای که در اینکه آیات تذکر میدهد

۱- عبادت اللّه، ۲- احسان بوالدین، ۳- صله رحم، ۴- اکرام یتیم، ۵- نیکی بفقیر و مراعات حال مسکین، ۶- حسن معاشرت و سخن گفتن با مردم بلهجه نیکو، ۷- بپای داشتن نماز، ۸- عطا کردن زکاهٔ، که هر یک از اینها یکی از اصول اجتماعات و تمدن بشری بشمار میرود مخصوصا نماز و زکاهٔ که دو رکن از ارکان عبادت و بمنزله دو چرخ زندگانی است که محور جامعه بشری بدوران میچرخد.

حالت دومی که جامعه و یک ملتی بخود میگیرد حالت اضطراب

صفحه : ۳۹۲

و وحشت است و آن وقتی است که جامعه و اهل ملت و جماعت اینکه اصول هشت گانه را مراعات ننمایند مثل اینکه ترک عبادت کنند و از ذکر حق تعالی اعراض نمایند وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً سوره طه آیه ۱۲۳، کسی که از ذکر حق تعالی اعراض نمود زندگانی وی سخت و مشکل میشود، و نیز کسی که قطع رحم کند و با مردم بکج خلقی و با لهجه درشت تکلم نماید، و مراعات حال فقیر و بینوا ننماید و نماز و زکاهٔ که دو رکن از ایمان بشمار میرود و سبب ارتباط و ائتلاف بین افراد یک ملت و جامعه بشری است ترک نماید البته افراد چنین ملتی در سختی و اضطراب می‌افتند زیرا وقتی انسان بترک عبادت و بندگی اعراض از حق نمود و قلب و سریره وی از نور ایمان خالی گردید نفس شریر بر وی غالب میگردد آن وقت تحت تأثیر قوای شهویّه و غضبیّه واقع میگردد و حالت سبعیّت و بهیمیّت بر وی غالب میگردد و حیوانی میشود خورنده و درنده و از مرتبه انسانیت ساقط میگردد اینکه است که حالت اضطراب بوی دست میدهد و بهیچ چیز آرامش نمی‌یابد و قناعت و بردباری از وی سلب میگردد و در نتیجه احسان بپدر و مادر و خویشان و نزدیکان نمیکند و نیز بفقراء و بینوایان ترحم نمیکند و چون حالت غضب بر وی استیلاء دارد حسن معاشرت و صراحت در گفتار و ملایمت در کردار از وی گرفته میشود و عوض اینکه با مردم با لهجه نیکو تکلم نماید درشتی و فحاشی مینماید.

حالت سومی که جامعه بخود میگیرد حالت زوال و نیستی است، شکی نیست که هر ملت و جامعه‌ای که چنین اخلاق و صفاتی بین آنها دائر گردد و دوام یابد بزودی رو بفنا و نیستی رهسپار خواهد گردید.

ای کسی که اینکه آیات قرآنی را تلاوت می‌نمایی و از نظر خود میگذرانی قدری در آنها دقت نما و فکر خود را بکار بینداز و نظم و اسلوب کلام را

صفحه : ۳۹۳

مشاهده نما ببین چگونه تمامی حالات جامعه بشری را و آنچه سبب ترقی و تعالی آنها میشود و بعکس آنچه سبب زبون و نیستی آنان میگردد در چند آیه مختصر بنیکوتر اسلوبی و طرز بدیعی بیان فرموده:

از قوله تعالی (آیه ۸۳) وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم تا آخر آیه ارائه میدهد و دستور میفرماید آنچه را که ترقی و تعالی بشر منوط بآن است و در آیه ۸۴ نهی میفرماید آنچه سبب اضطراب و دشمنی بین افراد ملت و جماعت تولید مینماید و آن خون ریزی و تعدی هر یک بر دیگری است، و آیه ۸۵ اشاره ملیح دارد بآنچه سبب فنا و نیستی ملت و جماعت میگردد زیرا که کشتن اهل کیش و ملت بعضی مر بعض دیگر را و تبعید آنها از خانه و دیارشان بمنزله کشتن نفس آنها و خود آنهاست زیرا که جان و روح جامعه بستگی دارد بافراد آن جامعه وقتی بین افراد خون ریزی و فساد و پراکندگی پیدا شد البته جامعه ضعیف میگردد و در اثر ضعف دشمن بر آنان مسلط میگردد و جان و مال آنها را بتاراج میبرد اینکه است که کشتن غیر را کشتن خود آنها و اخراج غیر را اخراج خود آنها بشمار آورده.

فَما جَزاءُ مَن يَفعَلُ ذلِكَ مِنكَم إِلّا خِزيٌ فِي الحَياةِ الدُّنيا «فما» در مقام استفهام است كه آيا جزاء او كيفر چنين اعمالى غير از ذلت و اضمحلال در دنيا و عذاب آخرت چه ميشود باشد.

إِلّا خِزيٌ خزى در لغت بچند معنى آمده:

۱- مذلت و خوارى، ۲- هلاكت و اعدام گرديدن، ۳- عذاب ۴- يخزى يعنى يستحيى از او شرم دارند و در اينكه خوارى و ذلت بنى اسرائيليان در دنيا بچه نحو بوده بين مفسرين گفتارى است بعضى گفته‌اند آن حكم قصاص بود كه قاتل را بكشند و از روى انتقام بكشند قول ديگر

صفحه : ۳۹۴

حكم جزيه بود كه آنها بطور اجبار در حالت ذلت و انكسار بدست خود جزيه را تقديم مينمودند ديگرى گفته خزى در دنيا اشاره دارد به اينكه پيغمبر اسلام صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حكم فرمود بنى نضير را از شهر و ديار خودشان تبعيد نمايند و مردان بنى قريظه را بكشند و زنان آنان را اسير كنند و همين كافى نبود در كيفر اعمال زشت آنها اينكه بود كه ميفرمايد:

وَ يَومَ القِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ العَذابِ اشد افعل التفضيل است و اشاره باين است كه عذاب قيامت شديدتر و سخت‌تر است براى آنها از عذاب دنيا كه كشته شدن و اسارت باشد.

صفحه : ۳۹۵

[سوره البقرة (۲): آيات ۸۶ تا ۸۸]

اشاره

أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الحَياةَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ قَفَّينا مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَينا عِيسَى ابنَ مَريَمَ البَيِّناتِ وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُم رَسُولٌ بِما لا تَهوى أَنفُسُكُمُ استَكبَرتُم فَفَرِيقاً كَذَّبتُم وَ فَرِيقاً تَقتُلُونَ (۸۷) وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ بَل لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفرِهِم فَقَلِيلاً ما يُؤمِنُونَ (۸۸)

ترجمه:

اينان همان كسانى ميباشند كه متاع و حيات دنيا را خريدند و ملك آخرت را فروختند پس در آخرت هيچ عذاب آنها تخفيف نيابد و هيچكس آنها را يارى نكند،

و ما بموسى كتاب عطا نموديم و از پى او پيمبرانى فرستاديم و عيسى بن مريم را معجزات و حجتها داديم و او را بتوسط روح القدس توانايى و قوت بخشيديم، آيا هر پيمبرى كه از طرف كردگار عالم او امرى بر خلاف ميل و نفس شما آرد از روى تكبر و حسد گروهى را تكذيب كرده و گروهى را بقتل ميرسانيد،

(جماعت كفار) بپيمبران گفتند دلهاى ما در حجاب غفلت است از سخنان شما چيزى در نمى‌يابد چنين نيست (و چون دانسته و فهميده انكار نمودند) خداوند آنها را از رحمت خود دور گردانيد و اندكى از آنان ايمان آرند.

(توضيح آيات)

أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الحَياةَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنصَرُونَ اشاره بقوم یهود است که آنها چون آخرت را بدنیا فروختند از آخرت بهره‌ای ندارند و چیزی که جلوگیری عذاب آنها باشد و عذاب آنان را

صفحه : ۳۹۶

تخفیف دهد درک کار نیست و چون مخالفت و دشمنی کردند با پیمبران و اولیاء الهی دوستی که بتواند شفیع آنان گردد و آنها را یاری نماید و کمک آنها باشد ندارند.

وَ آتَينا عِيسَى ابنَ مَريَمَ البَيِّناتِ و عیسی پسر مریم را معجزات و کراماتی عنایت نمودیم چنانچه در سوره آل عمران و سوره مائده بعضی از آن معجزات را بیان میفرماید از قبیل: زنده کردن مرده، شفا دادن کور مادر زاد، خبر دادن بآنچه خورده و ذخیره نموده بودند، ساختن کبوتری از گل و نفخه دمیدن بآن و طیران نمودن آن و غیر اینها، و معجزات پیمبران را بیّنه نامیده زیرا چنانچه بیّنه فصل خصومات میکند و شاهد بر دعوای مدعی است همین طور معجزات انبیاء شاهد و دلیل بر مدعای پیغمبری و رسالت آن بزرگواران است.

وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ «القدس» دو طور قرائت شده إبن کثیر که یکی از قرّاء است بسکون دال «القدس» خوانده و باقی قرّاء بضمّ دال قرائت نموده‌اند، و اینکه مقصود از روح القدس چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- مراد از «روح» روح عیسی علیه السّلام است و مقصود از «قدس» حق تعالی است یعنی روحی که از مقام قدوس «الملک القدوس» بعیسی (ع) افاضه شده. (إبن کثیر) ۲- مقصود از روح القدس روح خود جناب عیسی (ع) است و قدس صفت اوست و بمعنی طهارت و پاکیزگی است که روح آن حضرت از قذارات منی و غیر آن پاک و طاهر بوده، ۳- مقصود از روح القدس جبرئیل امین است و روح نامی از نامهای

صفحه : ۳۹۷

وی است. (سدی و ضحاک و مجاهد) قول دیگر معنی قدس برکت است یعنی فرشته با برکت و استدلال نموده بقول حق تعالی قُل نَزَّلَهُ رُوحُ القُدُسِ مِن رَبِّكَ بِالحَقِّ و غیر اینها که هر کس طوری آیه را توجیه نموده.

أَ فَكُلَّما جاءَكُم رَسُولٌ بِما لا تَهوى أَنفُسُكُمُ مفسرین گویند که شأن نزول آیه چنین است که وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله حکایت معجزات حضرت عیسی (ع) را بیهودیان گفت آنان گفتند چرا تو که مدعی رسالت و پیغمبری میباشی چنین معجزاتی نمیآوری خداوند در جواب ایراد آنها اینکه آیه را نازل نمود که هر گاه پیغمبری از جانب خدا معجزه و کرامتی آورد مخالف میل شما از روی کبر و نخوت بعضی از شما تکذیب میکنید و نسبت دروغ و سحر و شعبده باو میدهید و پاره‌ای از شما در صدد قتل و ایذاء او بر می‌آئید.

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ تمام قراء «غلاف» بسکون لام قرائت کرده‌اند مگر إبن محیص که وی بضم لام «غلف» خوانده، و غلف جمع اغلف و بمعنی غلاف و پیچیدگی است.

یهودیان برسول اللّه (ص) گفتند قلبهای ما را پرده گرفته و مستور گردانیده حرفهای تو در ما اثر نمیکند و مقصود آنها اینکه بود که دست از تبلیغ و موعظه بردار کلام تو در ما اثر ندارد و اینکه نظیر آن است که خداوند از آنها حکایت میکند وَ قالُوا قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمّا تَدعُونا إِلَيهِ سوره حم سجده آیه ۵.

صفحه : ۳۹۸

[سوره البقرة (۲): آيات ۸۹ تا ۹۰]

اشاره

أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الحَياةَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ قَفَّينا مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَينا عِيسَى ابنَ مَريَمَ البَيِّناتِ وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُم رَسُولٌ بِما لا تَهوى أَنفُسُكُمُ استَكبَرتُم فَفَرِيقاً كَذَّبتُم وَ فَرِيقاً تَقتُلُونَ (۸۷) وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ بَل لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفرِهِم فَقَلِيلاً ما يُؤمِنُونَ (۸۸)

ترجمه:

و چون کتاب آسمانی «قرآن» از نزد خدا برای هدایت آنها آمده با وجودی که کتاب «تورات» ایشان را تصدیق میکرد و خود آنان پیش از بعثت رسول اکرم (ص) انتظار فتح و غلبه بواسطه ظهور پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله بر کافران داشتند «و بنام آن پیغمبر از خداوند طلب فتح و فیروزی مینمودند» وقتی آمد و با علامات شناختند «که همان پیغمبر موعود است» باز کافر شدند «و از نعمت وجود او سپاس گزاری ننمودند» پس لعنت خدا بر کافرین باد،

بد معامله با خود کردند که نفس خود را تبدیل کردند بکفر و بنعمت قرآن که از طرف خداوند نازل گردیده کافر شدند و از راه حسد راه ستمگری پیش گرفتند که چرا خدا فضل خود را مخصوص ببعض افراد نموده و باین حسد خود را مورد غضب حق تعالی در آوردند و برای کافران عذاب خوار کننده‌ای مهیا است.

(توضیح آیات)

بروایت إبن عباس یهودیها پیش از بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کمک و یاری میجستند و بر طائفه اوس و خزرج بوجود مبارکش برتری و افتخار مینمودند وقتی دیدند در طائفه عرب مبعوث شد و از بنی اسرائیل نیست کافر

صفحه : ۳۹۹

شدند و آنچه از علامات و نشانهایی که در باره آن جناب گفته بودند انکار کردند معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور بآنها گفتند ای طائفه یهود بترسید از خدا و ایمان آرید مگر شما نبودید که بر ما برتری میجستید بوجود محمّد (ص) در حالی که ما مشرک بودیم و شما اهل کتاب ما ایمان آوردیم و شما انکار نمودید گفتند اینکه آن شخصی نیست که ما معرفی مینمودیم و برای شما اوصاف و علایم او را میگفتیم پس خداوند اینکه آیه را نازل گردانید.

وَ لَمّا جاءَهُم كِتابٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم وقتی قرآن بر رسول اکرم (ص) فرود آمد در حالی که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی است انکار نمودند، و در اینکه مقصود از تصدیق نمودن قرآن کتب آسمانی را چیست دو قول است یکی آنکه قرآن تصدیق میکند آن اخباری که در تورات و انجیل رسیده و ضبط گردیده و دیگر آنکه قرآن تصدیق میکند که تورات و انجیل حق است و از طرف خداوند نازل گردیده.

وَ كانُوا مِن قَبلُ يَستَفتِحُونَ در معنی «یستفتحون» گفتاری است:

۱- در جنگها از او کمک و یاری میطلبیدند و میگفتند «اللهم افتح علینا و انصرنا بحقّ النّبی الامّی، اللّهم انصرنا بحقّ النّبی المبعوث الینا»«۱».

۲- يهوديان قبل از بعثت ميگفتند «قد اظل زمان النبى يخرج بتصديق ما قلنا»(۲).

۳- يهوديان قبل از بعثت پيغمبر (ص) از علما و دانشمندان خود از

---

(۱) خداوندا براى ما گشايش ده و يارى كن ما را بحق پيغمبر امّى خدايا يارى كن ما را بحق پيغمبرى كه مبعوث گردانى او را بسوى ما.

(۲) نزديك است كه بيايد پيغمبرى و تصديق نمايد آنچه را كه ما مى گوييم.

صفحه : ۴۰۰

اوصاف پيغمبر اكرم (ص) سؤال مينمودند و از خصوصيات او ميپرسيدند و آنها مطابق تورات اوصاف آن جناب را بيان مينمودند وقتى پيغمبر (ص) مبعوث گرديد از روى حسد انكار نمودند.

بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم «نعم و بئس» دو فعل از افعال مدح و ذم ميباشند و «بئسما» در اصل بئس بوده و ميم بآن اضافه گرديده بئسما شده مثل اينكه عرب هر گاه در مقام مدح شخص بر آيد گويد «نعم الرجل» بسيار خوب مردى است و هر گاه در مقام مذمت و نكوهش كسى بر آيد گويد «بئس الرجل» بسيار بد مردى است، و «نعم و بئس» را در جايى آرند كه غرض گوينده اينكه باشد كه آن كسى را كه مخصوص بمدح يا ذم ميگردند متصف بتمام مراتب و خصوصيات مدح يا ذم است يعنى آنچه را بآن شخص لايق مدح ميگردد يا آنچه را كه بآن لايق مذمت ميود مستوجب گرديده، پس خداوند در مقام اينكه است كه بيان فرمايد يهوديانى كه نور ايمان را بظلمت كفر پوشانيدند و دانسته و فهميده از روى عناد انكار رسالت خاتم را نمودند بد معامله‌اى با خود كردند زيرا كه باين عمل خود را در معرض همه گونه مذمت و سر- زنش در آوردند.

فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ و بازگشت نمودند بغضب پروردگار يعنى خود را در معرض سخط او در آوردند، و در اينكه مقصود از «على غضب» چيست بين مفسرين گفتارى است:

۱- مقصود از غضب اول آن وقتى بود كه تورات را تغيير دادند قبل از بعثت پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و غضب دوم وقتى كه كافر شدند آنها بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم (عطا و غير او) ۲- غضب اول وقتى بود كه بگوساله سجده نمودند و غضب دوم وقتى

صفحه : ۴۰۱

بود كه انكار رسالت رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نمودند. (سدى) ۳- غضب اول وقتى بود كه منكر حضرت عيسى (ع) شدند و غضب دوم وقتى كه منكر حضرت محمّد (ص) گشتند. (حسن و عكرمه و قتاده) ۴- «على غضب» مبالغه و تأكيد همان «غضب اول است كه دلالت دارد بر شدت غضب. (ابى مسلم و آصم)

صفحه : ۴۰۲

[سوره البقرة (۲): آيات ۹۱ تا ۹۳]

اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُم آمِنُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا نُؤمِنُ بِما أُنزِلَ عَلَينا وَ يَكفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُم قُل فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِياءَ اللّهِ مِن قَبلُ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (٩١) وَ لَقَد جاءَكُم مُوسى بِالبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ مِن بَعدِهِ وَ أَنتُم ظالِمُونَ (٩٢) وَ إِذ أَخَذنا مِيثاقَكُم وَ رَفَعنا فَوقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيناكُم بِقُوَّةٍ وَ اسمَعُوا قالُوا سَمِعنا وَ عَصَينا وَ أُشرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ العِجلَ بِكُفرِهِم قُل بِئسَما يَأمُرُكُم بِهِ إِيمانُكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (٩٣)

ترجمه:

و چون بطائفه یهودیان گفته شد ایمان آرید بآنچه از نزد خدا «قرآن» نازل گشته گفتند ما فقط بتورات «چون برای ما نازل شده» ایمان آریم و بغیر تورات کافر شدند در صورتی که قرآن حق است و کتاب آنها را تصدیق میکند، بگو ای پیغمبر اگر شما در ادعای ایمان داشتن بتورات راستگو بودید «پیش از اینکه» بکدام حکم تورات پیمبران را میکشتید

و با آن همه آیات روشن و معجزات که موسی برای شما آورد باز گوساله پرستی اختیار نمودید و شما مردمان ظالم و ستمکارید، و بیاد آرید وقتی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما افراشتیم که آنچه فرستادیم با ایمان محکم بپذیرید و سخن حق بشنوید گفتند شنیدیم و عصیان ورزیدیم و دلهای آنها فریفته گوساله شد برای آنکه بخدا کافر بودند بگو ای پیغمبر ایمان شما شما را بکار بد و کردار زشت میدارد اگر ایمان داشته باشید.

صفحه : ۴۰۳

(توضیح آیات)

وَ إِذا قِيلَ لَهُم آمِنُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا نُؤمِنُ بِما أُنزِلَ عَلَينا وقتی ببنی اسرائیلیان گویند ایمان آرید بقرآن و بتمام کتب آسمانی که از طرف حق تعالی فرود آمده از روی عناد و عداوت یا از روی کبر و نخوت و تعصّب آباء و اجدادشان انکار کنند و چنین اظهار مینمایند که بهمان تورات که برای ما فرود آمده ایمان داریم و بآنچه غیر آن است انکار مینمائیم.

وَ هُوَ الحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُم چگونه منکر قرآن میگردند در صورتی که قرآن حق است و تصدیق مینماید آنچه را که با آنها است یعنی گواه بر حقانیت تورات است اشاره باین است که اگر شما پابند گفتار خود بودید و بتورات ایمان داشتید لازمه ایمان بتورات ایمان بقرآن است زیرا که قرآن «صادق مصدق است» هم خودش براستی و درستی است و هم باور کننده تمام کتب آسمانی است.

قُل فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِياءَ اللّهِ و نیز خداوند اعتراض مینماید بآنها و برسول اکرم خود صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب میفرماید که بگو بآنان اگر شما راست می‌گویید و باحکام تورات ایمان دارید چرا پدران و پیشینیان شما انبیاء و رسولان خدا را میکشتند در صورتی که بحکم تورات مأمور بودند بدوستی آنها و اینکه اوامر آنها را بپذیرند و و از نواهی آن خود داری نمایند.

وَ لَقَد جاءَكُم مُوسى بِالبَيِّناتِ و نیز در مقام اعتراض بر آمده و وانمود میکند که یهودیانی که مدعی میباشند که ایمان بتورات دارند دروغ میگویند چگونه ایمان بتورات

صفحه : ۴۰۴

دارند در صورتی که جناب موسی (ع) با آن همه معجزات و کراماتی که بآنان اظهار مینمود مثل ید بیضاء جریان آب از سنگ، خشک شدن دریای نیل اژدها شدن عصا و چندین معجزه و خارق عاداتی که از وجود مبارکش ظاهر گردید پس از اینکه همه

کرامات که بچشم خود میدیدند باز گوساله پرست شدند و بجای محبت و دوستی اله عالم محبت بگوساله جای گزین گردید.

آری گوساله پرستی منحصر بقوم موسی (ع) نیست نوع بشر در تمام عمر عبادت و پرستش گوساله نفس خود میکنند أ رَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ سوره فرقان آیه ۴۵، کیفر نفس پرستی خود کشی و اعدام است.

صفحه : ۴۰۵

[سوره البقرة (۲): آيات ۹۴ تا ۱۰۱]

اشاره

قُل إِن كانَت لَكُمُ الدّارُ الآخِرَةُ عِندَ اللّهِ خالِصَةً مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۹۴) وَ لَن يَتَمَنَّوهُ أَبَداً بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۹۵) وَ لَتَجِدَنَّهُم أَحرَصَ النّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُم لَو يُعَمَّرُ أَلفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ مِنَ العَذابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعمَلُونَ (۹۶) قُل مَن كانَ عَدُوًّا لِجِبرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلبِكَ بِإِذنِ اللّهِ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ وَ هُدىً وَ بُشرى لِلمُؤمِنِينَ (۹۷) مَن كانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلكافِرِينَ (۹۸)

وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَيكَ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ ما يَكفُرُ بِها إِلاَّ الفاسِقُونَ (۹۹) أَ وَ كُلَّما عاهَدُوا عَهداً نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنهُم بَل أَكثَرُهُم لا يُؤمِنُونَ (۱۰۰) وَ لَمّا جاءَهُم رَسُولٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ كِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِم كَأَنَّهُم لا يَعلَمُونَ (۱۰۱)

ترجمه:

بگو ای پیغمبر اگر خداوند سرای آخرت را با آن همه نعمت بشما اختصاص داده دون سایر خلق بایستی همیشه آرزومند مرگ باشید اگر راست می‌گویید،

و هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود زیرا که بکردار خود (و بآن اعمال زشتی که کرده‌اند عذاب سخت در آخرت برای آنان مهیاست) و خداوند بعمل ستمکاران آگاه است،

و حال آنکه می‌یابی یهودیان را بحیات دنیا حریص‌ترین خلق حتی از مشرکین

صفحه : ۴۰۶

نیز حریص‌ترند اینکه است که هر نفری از آنان آرزوی هزار سال عمر می کنند و اگر بآرزویش برسد عمر هزار سال وی را از عذاب نرهاند و خداوند بکردار ناپسند آنها آگاهست،

ای پیغمبر بگو بطایفه یهود (که بجبرئیل اظهار دشمنی میکنند) هر کس با جبرئیل دشمن است با خدا دشمن شده زیرا که او بفرمان خداوند قرآن را بقلب پاك تو رسانید تا تصدیق سایر کتب آسمانی نماید و برای اهل ایمان هدایت و بشارت باشد،

و ما برای اثبات پیغمبری تو آیات روشن و دلایل واضح فرود آوردیم و بجز کافران و عنادورزان کسی انکار آن نخواهد نمود،

چرا هر عهد و پیمانی که بستند گروهی می‌شکنند (نه تنها اینان عهدی که بسته‌اند شکستند) بلکه اکثر آنها اصلا ایمان نخواهند آورد،

و چون پیمبری از جانب خدا بر آنان فرستاده شد که بدرستی گواهی میداد کتاب آسمانی که با آنان بود، گروهی از آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند (و بحکم آن کتاب که امر مینمود بقرآن بگروند رفتار نکردند) گویا از آن کتاب هیچ نمیدانند

توضیح آیات

قُل إِن کانَت لَکُمُ الدّارُ الآخِرَةُ عِندَ اللّهِ خالِصَةً مِن دُونِ النّاسِ از آیات جلو چنین بر می‌آید که یهودیها مدعی بودند که هرگز ماها بآتش تماس نمیکنیم مگر روزهای اندک مقصود همان روزهایی است که پرستش گوساله نموده‌اند لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً، و نیز وقتی بآنها میگفتند ایمان آرید میگفتند ما بکتاب خودمان تورات ایمان آوریم نُؤمِنُ بِما أُنزِلَ عَلَینا و چنین گمان میکردند که آنان اهل نجات و سعادتمند و منجی میباشند و سایرین معذب و غیر منجی و بهلاکت ابدی گرفتارند اینکه است که در مقام اعتراض بر می‌آیند که اگر چنین است فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ برسول خود خطاب فرموده بگو بآنها اگر خانه آخرت و نعمتهای

صفحه : ۴۰۷

بهشتی مخصوص بشماست بایستی برای رسیدن بچنین سعادتی شما موسویان آرزوی مرگ کنید برای آنکه از آفات و بلیات دنیا فارغ شده و بسعادت جاودانی که بگمان باطل خودتان مخصوص بآن گشته‌اید فائز گردید.

وَ لَن یَتَمَنَّوهُ أَبَداً بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم و نیز در سوره جمعه آیه ششم در مقام اعتراض بآنهاست که إِن زَعَمتُم أَنَّکُم أَولِیاءُ لِلّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ آری دوست طالب لقاء دوست محب دنبال محبوب، عاشق در پی معشوق، طالب در طلب مطلوب بی‌قرار و سرگردانست.

و چون امور طبیعی و مادی غالبا پرده و حجاب میشود بین حق تعالی و دوستان او و نمیگذارد بطور شایستگی انسان بمبدء خود متوجه گردد و با او انس گیرد اینکه است که لازمه دوستی حق تعالی آرزوی مرگ است و در اینجا خداوند میخواهد دروغ و کذب آنان را ظاهر کند که اگر یهودیها واقعا خانه آخرت را مخصوص بخود میدانستند یا چنین معتقد بودند که فقط اینها دوستان و محبین خدا میباشند نه غیر اینها البته قلبا و زبانا و عملا تمنای مرگ میکردند که کاملا بدون موانع طبیعی بلقاء محبوب خود برسند و هرگز آنان چنین آرزویی نمیکنند چطور آرزوی مرگ میکنند در صورتی که میبابی که اینها علاوه بر آن اعمال زشتی که دارند حریصترین مردم میباشند بر حیات و زندگانی دنیا بلکه یهودیها از تمام کفار و مشرکین نیز بیشتر طالب بقاء و عمر بسیارند.

یَوَدُّ أَحَدُهُم لَو یُعَمَّرُ أَلفَ سَنَةٍ و علاوه بر اینکه طالب مرگ نیستند تا بلقاء حق برسند آرزو دارند که بسیار عمر کنند و هر یک از آنان دوست دارند یک هزار سال عمر کنند، تعیین هزار سال کنایه باین است که اینها طالب عمر بسیارند زیرا که بحسب

صفحه : ۴۰۸

وضع هزار آخرین مرتبه عدد است هر چه زیاد شود تکرار همان هزار است مثل دو هزار، سه هزار تا هر چه بالا رود و اینکه دلیل بر دروغ آنهاست که خودشان میدانند که نه دار آخرت مخصوص بآنها است و نه دوستان خدا میباشند، از راه خود خواهی و خود پسندی و تعصب آباء و اجدادی که می خواهند برخ مسلمانها بکشند که ما و دین ما بر حق است و شما بر باطل و فاسدین چنین کلماتی اظهار میداشتند و خداوند باین علامت ظاهر دروغ آنها را فاش مینماید که دوستاران الهی طالب و مایل بمرگند که بمراد خود برسند.

وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ مِنَ العَذابِ أَن یُعَمَّرَ بقاعده عربیت «ما» حرف نفی است و «هو» را ضمیر شأن گویند و «ان یعمر» مبتدا و خبر آن «بمزحزحه من العذاب» یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمیکنند و چگونه دوست میدارند عمر بسیار را در صورتی که عمر بسیار آنان را از عذاب رهایی نمیدهد و حریص‌ترین مردم میباشند بر اینکه حیات پست دنیوی که مانع و صارف است از آن حیات

اخروی و سعادت جاودانی بلکه اینکه جماعت با اینکه بگمان خودشان معتقد بعالم قیامت و حیات بعد از موت میباشند حریص‌ترند بر حیات دنیوی از کفار و مشرکین که بعقیده فاسد آنان انسان پس از موت فانی میگردد.

قُل مَن کانَ عَدُوًّا لِجِبرِیلَ مفسرین گویند بروایت عبد اللّه عباس شأن نزول آیه اینکه است که یکی از دانشمندان یهود آمد خدمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سؤالاتی نمود و جواب صحیح شنید پس از آنکه حجت بر او تمام شد و دیگر عذری برای وی باقی نماند و نمیخواست اسلام آورد گفت کدام فرشته بر تو فرود میآید

صفحه : ۴۰۹

فرمود همان فرشته‌ای که بر تمام پیمبران فرود میآمده و نام او جبرئیل است گفت او دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بود ایمان میآوردیم حضرت از وی سؤال نمود چرا جبرئیل دشمن شماست در پاسخ گفت او ملک عذاب و سخط و اعدام نمودن است، اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد و خطاب به پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو کسی که دشمن جبرئیل است، جبرئیل ملك وحی است و آن کسی است که باذن خدا فرود آورده قرآن را بقلب مبارك تو.

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللّهِ ترتیب کلام اینکه بود که بفرماید «علی قلبی» بیاء متکلم نه اینکه بفرماید «علی قلبك» بکاف خطاب و از تکلم بخطاب آمدن در آن اسراری است که مفسرین متعرض شده‌اند شاید اشاره باشد که قلب تو وعاء و ظرف قرآن و وحی است و تو فقط مأمور به تبلیغی نه اینکه نزول جبرئیل بامر تو و باراده تو انجام گیرد و تو مالك وحی باشی اینکه است که «باذن اللّه» را بر آن اضافه نمود که معلوم شود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود را عبد خدا و بنده میداند و خویش را مالك چیزی نمیداند.

و در لغت جبریل قراء هفت طور قرائت نموده‌اند:

۱- جبرئیل، بفتح جیم وراء و همزه و اشباع.

(حمزه و کسایی و ابو بکر و خلف) ۲- جبریل، بفتح جیم بدون همزه. (إبن کثیر) ۳- جبریل، بکسر جیم بدون همزه. (بصریان و مدنیان) ۴- جبرائیل، ۵- جبرایل، ۶- جبرال، ۷- جبرئیل.

صفحه : ۴۱۰

مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ وَ هُدیً وَ بُشری لِلمُؤمِنِینَ قرآن گواهی میدهد بر صدق و درستی تمامی کتب آسمانی از آنچه نزد اوست از تورات و انجیل و زبور و صحف و آنچه خداوند بر پیمبران فرستاده و «هدی» در اینجا بمعنی بیان است و با اینکه هدایت نمودن قرآن برای تمام افراد جن و انس است تخصیص دادن بمؤمنین شاید برای اینکه باشد که فقط مؤمنین میباشند که از قرآن منتفع شده‌اند و بشارت و مژده و سعادتمندی مخصوص بآنهاست.

أَ وَ کُلَّما عاهَدُوا عَهداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنهُم بَل أَکثَرُهُم لا یُؤمِنُونَ الف «او کلما» برای استفهام است، «واو» برای عطف است، «کلما» ظرف است، «نبذ» طرح کردن و انداختن است، و «من» برای تبعیض است و بقرینه آیات پیش باز اعتراض بیهودیان است که چرا بعضی از آنان هر گاه عهدی با خدا بندند عهد خود را میشکنند و بآن پشت پا میزنند و نه همین عهد و پیمان را میشکنند و پشت پا بر آن میزنند بلکه اصلا آنها ایمان ندارند و شاید اشاره باین باشد که اگر ایمان بخدا و پیمبران داشتند هیچ وقت خلاف عهد و میثاق نمیکردند.

وَ لَمّا جاءَهُم رَسُولٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم مقصود از رسول شاید پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد و شاید تمام پیمبران بعد از موسی علیه السّلام باشد زیرا که بقرینه آیات پیش اعتراض بیهودیان است که آنان انکار نمودند تمام پیمبران مرسلی

را که ناسخ شریعت جناب موسی علیه السّلام بودند، در صورتی که آن پیمبران گواهی میدادند بر راستی و درستی آنچه در دست آنهاست یعنی تورات.

صفحه : ۴۱۱

نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللَّهِ طایفه‌ای از علمای یهود کتاب خدا یعنی تورات را که گواهی میدهد بر صدق پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وَراءَ ظُهُورِهِم پشت سر انداختند و بکلی آن را ترک نمودند و اوصاف رسول اللّه (ص) که در آن ثبت بوده نادیده انگاشتند که گویا هرگز ندیده و ندانسته‌اند.

اینک جزو اول از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن بپایان رسید بقلم کمتر خادمه‌ای از خدّام آل رسول و کوچکترین ذرّه‌ای از ذراری بتول در روز سه شنبه ۱۱ شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ۱۳۷۶ قمری هجری مطابق سه شنبه ۱۹ تیرماه ۱۳۳۶ شمسی، هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹